



۱۶۴۹۲

۲۰

۱۶۴۹۱

لحم الطیر اما حطیطه شتر شکر  
و افادت و شکر کجا محام  
فاخر کرامت و بد و فضیله  
فوسین جناب مولوی

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند که در مخلوقات کوکون  
چند که از و گران مخیر کرد و

مهر وادی و موم ب لاری  
ن سرویکه در مصلحات اقلون نوی در جنس آرد بوسب الطیر  
ن سواد فضل یا مدنی الهام حکمت خورشید موم شاد و موم  
مهر وادی نموده مستوفی انست - شت نهانی که سبک الطیر  
بیعوا الرسول و اولی الامر منکم سغیر زاده ایلان نند گار  
نواخت و جهان پیا سکه نفرین ما احب الانسان خود موم  
ما حکوم صاحبان ادب افت - و از الطیر انست بل سغیر اند  
حسبیت که نه انبیا اطاعتش - انست انست موم نند اند  
از خرد نندگان الاله بر سر و انست صاحب انست که نند اولیا

DS ۴۸۵/۵۸۵

۱۰۰

۹۸۷

توزل ۳ صص



حیان و رطب الشان گردانیده خیر  
 الاخرین شفع الذین عداوه موجودات  
 شمس الصبحی در الدجی حضرت محمد مصطفی  
 رحمت - و سرور و فی امیر المؤمنین  
 الهندی منظر العجایب فی الغریب لیت  
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه واولاد  
 رحمهم الله واورداد و پس از او  
 بر گوارش بدین خامه را بعزمت مد عاظم از  
 بن تاریخ دکن نسیم نوید تازه پیر  
 و زک آصفیه که از تصنیف با کمال تأمل  
 فی علییه مشهور است به عجایب حجت و حسن الخط زیور طبع پذیرفته عجب نقش  
 خالص است که باستیعاب توصیف الفاظ و رنگینش صفحه قرطاس محسوس و چنانچه  
 کتب تالیست و طرفه کارنامه الیت که باستیفای تعریف معانی شیرینش  
 تخته کاغذ هرگز نتواند رضوانست و بیاجیه آن کتاب که در اصطلاحات  
 لغتوف قلمی شده الواعرفان بقلوب تیره دلان می افراید و تاریکی اندیشه از  
 دلهای متعکدان میراید چون دین و بیاجیه اکثر مضامین دقیقه و اعلی مطالب شریقه  
 اندراج یافته که بفهم آن درین باب مستعدین قاصر است فلذا اجاب عالی مرتب  
 عمده دقیقه رسن نازک خیال و زبده نکته بینان با کمال تازه فرمای ریاض  
 مستعدانی و تزیینت افزای حقایق شیرین بیانی محیط دریای فهم رسا و زک

## بسم الله الرحمن الرحيم

اشعه ستایش به آلاش مراحدی را سرود که از خلوت غیب هویت خود را به هویت غیب

۱ اشعه اول و کثرین بحمد و تشدیدین به امتیاز جمع شعاع است -  
 ۲ احد ذات بلا تعدد و سلب صفات و ذات بحت را گویند و نیز در هر سه مرتبه و اعلی احد را چهارم  
 تفصیل این هر سه مراتب می آید -  
 غیب هویت آن ذات بحت حق است غایب از تجلیات و قیئات و منزلات و منقطع الاشارات  
 باعتبار الیعین که آن وجود درین مرتبه منزله است از اضافت جمیع لغوت و صفات و تقدس  
 از هر نسب و اضافات و قیود حتی از قید اطلاق نیز و درین مرتبه ذات با اعتبار فهم غایب است  
 چنانکه مفهوم سلب تعین دران مرتبه ثابت باشد پس آن مرتبه منقطع الوجودان است و این مرتبه  
 کثرت حق سبحانه تعالی است بعد از کثرت کثرتاً منفیاً و بالاتر آن مرتبه نیست بلکه مراتب تحت  
 این مرتبه اند و این مرتبه را احدیت ذاتیه و ذات هویت و وجود بحت و وجود مطلق و ذات  
 احدیت می نامند - حره میر احمد علی موسوی -



هویت غیب آنست که از مرتبه غیب اغیب که لا تعین است و ذات بحت بسوی ظهور علم ذات خود  
 نزول فرمود و بسوی اسرار و صفات و شایعات خویش التفات نمود اول مرتبه نزول او آنست  
 که به علم حضوری نزول کرده که خود را بخود برآورد آنست که نم یعنی در قید علم انیت آمد پس  
 علم محض تصور ذات است بجهت تصدیق صفاتی از صفات دائمی از اسرار پس این علم مطلق است  
 و اجمال که به تعینات اسرار و صفات را شامل و تقیدات تنزیه و تشبیه را حایل این علم قابل خصل  
 که به محکام محض نیست بلکه به قالیات الهی و کیانی اندوخی سنج اندوین ویند و این قالیات  
 مندرجه را شیوات ذاتیه نامند و حروف عالیات خوانند و این مرتبه را حضرت وحدت و دائره  
 ذات گویند ازینکه در این مرتبه محض یافت ذات است و پس پس درین یافت بنظر عرفان  
 و نسبت تصور گردد و یکی نسبت تجر و ذات از جمیع نسب و انما فاکت که علم ذات خود بخود است  
 که نم و دیگر نسبت ثبوت اعتبارات ازینکه و تئیکه خود را دانست که نم پس همین دانست که نم  
 وجود پس اعتبار وجود که مین ذات است ثابت گشت و چون خود را دانست بصفت علم  
 دانست نه بان قید صفت علم که در صفات غیرت نسبی است بلکه علم مین ذات دانست پس اعتبار  
 علم ثابت گشت و چون خود را بخود دانست خود بر خود ظاهر گشت پس اعتبار نور ثابت شد  
 نه با معنی که این روشنائی زاده است بر ذات که صفت او باشد بلکه ذات بالذات روشن است  
 پس در مرتبه نور مین ذات و نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بمصداق احادیث شریف  
 اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَیْ و نیز اَنَامُنِی نُوْرَ اللهِ وَ کُلُّ شَیْءٍ مِنْ نُوْرِیْ از و است و خود را بخود دانست  
 شاهه خود بخود نمود پس اعتبار شهود بر گشت در یک مجر و انستن ذات چهار اعتبار ثبوت  
 یافتند ذات وجود صفت علم اسم نور فعل شهود و صحیح نیست شهود او را غیر شل غیب هویت  
 و پس و این مرتبه تجلی اول که مرتبه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بخود فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُخْرِفَ

و آیه عقل و ذکا خلاصه اعیان زمان جناب میر احمد علی صاحب موسوی داماد فاضل  
 خلف میر و معتمد میر القاسم بیابان میر محمد حسن خان المعروف بمیر حسن صاحب فی الله  
 منصفه نهایت تفصیل و بسط شرح آن و بساطه تحریر فرموده اند و به دقایق راجع نمود  
 و تمامی حقایق را بر وروده تا بر ناظرین کتاب فهم آن آسان شود و ماورایش  
 در صحت حالات تاریخی و الفاظ و حل لغات و غیر ذلک تجر و حواشی نیز طبع و  
 پسند را زحمت فرموده اند قابل توصیف و تعریف است الحق که بسیار کار سخن  
 فرموده اند و برشتاقین و طالبین احسان خلیل نموده فخر آله الله تحسین الخیر  
 و شرح و حواشی این کتاب و نیز طبع آن در زمان حکومت پادشاهی که در  
 زیر سایه عاطفت او بندگان خدا نهایت آسایش آرمیده اند و در  
 تحت ظل غایت او با کمالان زمان از انکاف جهان در رسیده یعنی شاه  
 خورشید کلاه فلک بارگاه عظمت پناه قدر دستگاه مشرقی دایه اقر سیه  
 عدل فرمای تقدی گاه نواب نظام الملک صفا به نزهت انزای باغ جهان  
 نواب میر محبوب علیخان بهادر ادام الله تله و اجلاله و خلد الله  
 ملکه و سلطان لطمه الهی تا جهان را آب و رنگ است به فلک را  
 و در کیتی را در رنگ است به متع و ارش از نجت و جوانی به ز سر حیرش  
 قرون ده زندگانی به سخی طه و پسین و آله الطاهین علیهم الصلوٰه من رب  
 العالمین و در عهد خیر منهد و زیر یک مجاسین خلاق و حلم و سخا انفس امام را  
 بدست آورده و مکارم اشفاق و مروت و عطا قلوب خواص و عوام را مطیع و  
 منقاد ساخته تدبیر پسندیده اش بر منافع سلطنت و استحکام دیار است



ما مور و رای آفتاب اشراقش تشکیل حلق و عقد امور و جواهر - منظور نظر اعلی حضرت  
علی الله وزیر خیر خواه نواب سر اسما سجاد اعظم الامر انشیر الدوله امیر اکبر باد  
وام دولته حسن انجام پذیرفت و الحمد لله علی ذالک فقط مرقوم ۳۰ ربیع الاول

از جانب مطبع آصفی  
الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی خیر خلق محمد و آله و صحبه و سلم  
خبرم تا به کتب خود وقت گذرانید و بعد از آنکه در کتابخانه خود کتابهای  
بخش و تقسیم کردید و بعد از آنکه در کتابخانه خود کتابهای  
خود را در قفسه های خود مرتب کردید و بعد از آنکه در کتابخانه خود کتابهای  
بافتی کردید و بعد از آنکه در کتابخانه خود کتابهای  
در کتابخانه خود مرتب کردید و بعد از آنکه در کتابخانه خود کتابهای  
با سرگرمی و اشتیاق در این مجلس جمعی از علمای شیعه و اهل علم و ادب  
که با یکدیگر اجتماع کرده اند و در این مجلس جمعی از علمای شیعه و اهل علم و ادب  
رجاء و آتی از آمدن کتب است که در این مجلس جمعی از علمای شیعه و اهل علم و ادب  
و دلالت بر اینست فقط

قطعه تاریخ  
احمد علی خان فیضی ششم کرده است که منتخب نام خطی را احیا نمودن ششم  
و آصفیه مطبعی چون طبع گردید این نام در کتاب است حق کریم پیش  
(۱۳۱۰)

مرتبه وحدت که اجمال است - المخلص شفا عجا تایش آن مشکوه غیبیه را سزاوارست که از  
غیبیه بهیوت القین بهیوت غیب ای دانستن مرزات خویش و قابلیت صفات را جلوه گر آید  
سیر احمد علی موسوی -  
جلوه گر ساخت و بمضرب صوت سردی قانون ساز و احدیت نواقت

مضرب بالکسر آنچه بدان ساز را نوازند صوت سردی آواز ذات را گویند که پیش از خلق بود و  
بعد از خلق هم میماند و در خلق الان کماکان موجود است و آن آواز نه مقید بهیات است بلکه به قید  
در همه حال موجود است و یافت آن بسیار مشکل و این آواز را نیز سرق میگویند یعنی آواز ذات  
خالص با صفات که اسم خالص ذات به صفات است که در این اسم صفات را دخلی نه بود -  
قانون ای نظام تجلیات - ساز یعنی اله - واحدیت - سقوط اعتبارات چهار گانه ای - وجود  
علم - نور - شهود را چشیت تجر و ذات احدیت خوانند و نسبت ثبوت اعتبارات چهار گانه ضوابط  
و احدیت نامند و وحدت ذات بر خست میان هر دو نسبت خویش ازینکه نسبت تجر در این  
حامل است و نسبت ثبوت را نیز شامل - هر چیزی که احتمال و نسبت کند آن را برنج گویند  
چنانچه ذات آب هم قابل صفاتی باشد و هم قابل امواج و حباب است پس نسبت صفاتی بجای  
احدیت است و نسبت امواج و حباب بجای وحدت باشد و ذات آب که میان هر دو  
نسبت حکم بر خست دارد و بجای وحدت ذات است پس این وحدت جامع هر دو نسبت  
خویش است و باعتبار احدیت و وحدت و واحدیت مرتبه اجمال و تفصیل دارد و این هر سه  
احدیت و وحدت و واحدیت باطلاق متریکیت و مراتب مختلفی است - و احدیت را وجود  
نیز خوانند - از مضرب آواز ذات خالص قانون نظام تجلیات ساز ثبوت اعتبارات ای تعین



اول نواخت - حرره میر احمد علی موسوی -  
و تبو به ظهور علم او اعیان ثابت بر منصفه اعتبارات لاهوت مبرج شست و ش

اعیان بر دو نوع اند یکی اعیان ثابت و دوم اعیان خارجی - اعیان ثابت و آن حقایق ممکنات است  
در علم حق تعالی و آن صور حقایق اسماء الهی است و حضرت علمیه او که تاخر نیست برای آنها از  
حق - مگر بالذات نه الزمان و آن ازلیه ابدیه اند و نیز اسماء کونی علمی را که اعتبارش در توسل  
و احدیت بطون بود و در غیرت صورت تفصیل یافت و تفصیل بجز صفات محال است درین تعیین  
ثانی که مرتبه صفات است تفصیل اعتبارات ثابت آمدند چنانچه وجود و علم - و نور - و مشهود  
از صفات ثبوتی و علم صفاتی و اسماء مشروطی بصورت اراده ظهور عالم ثبوت یافتند - این  
اعیان ثابت میمانند و این اعیان در واحدیت ثبوت و دو دارند و آن صورتها که در آئینه قدرت  
ظاهر شدند از وجود حق موجود اند از خود بجز حضرت ذات ارشاد شایسته نیست که موجود گردد  
مگر از وجود حق و در علم ذات حق موجود اند و این را فاسد نیست و نخواهد شد و محض احکام  
و آثار آنها ظهور نمایند و موجود بچند نوع اند یکی موجود وجودی که هستی وی بپستی کسی قایم  
نیست بذات خود قائم و دائم است دوم موجود ذهنی که از تمثیل فهم هر دو باید کرد و چون بر  
آب و حرارت آتش اگر شخصی خواهد که سردی و گرمی آب و آتش دریا بدین بدست گیرد  
ذات آب و آتش بدست آید و بر دو در حرارت را از ذهن امتیاز کند و موجوده ذهنی را قایم  
مانند که صفات مثل ذات در خارج یافته نمیشود و از این قبیل سمع و بصر اند موجود وجودی  
و در دست نمی آید الا در اک ذهنی که لازم هستی است و از ذات صفات مذکوره ممکن  
نیست که متفک شود - سوم موجود اضافی که ذکرش بجا خود خواهد آمد - و این اسماء کونی را

ممکن الوجود و ظاهر علم گویند از اینکه یافت هویت ذات که محال است که در این مرتبه هیچ وجه علم  
نرسد و یافته نشود و در غیرت به هویت ذات از یافت صفات ممکن آید و این مرتبه تعیین ثانی است  
اعیان خارجی عبارتست از مظاهر وجود خارجی که عالم ارواح است که قابل فنا باشد و مخلوق  
و این مرتبه تعیین ثالث است از علم مراتب که اولین آن شیونات دومی آن اعیان ثابت و ثانی  
آن اعیان خارجی فقط - اعتبارات حضرات صاحب دلان وجود موسوی الله را محض اعتبار  
میشمرند و بجای تعینات اعتبارات مینویسند و هم حقیقت اشیا را اعتبارات میخوانند و حضرت  
اعتبارات ماقبل ذکر یافت فایده الیه - لاهوت عالم ذات هو بود بل تعین و تقید و این مرتبه  
گفته ذات بلا اعتبار و ذات سافج است و موقوفش مرتبه نه و سالک خود را در آن مقام  
فانی می یابد بوصول قرب فرائض که آن عبارتست از فانی شدن سالک بکلید از شعور همه  
موجودات تا از نفس خود نیز بخشیدگی نماند و دیده باطن او گامی هستی حق سبحانه تعالی - اعیان  
ذات صرف در بطون بطون بود و فیکه مصلحت او مقتضی آن شد که ظهور علم خود کند اعیان ثابت  
ای حروف عالیا و حقایق الاشیا را بر منصفه اعتبارات ای تعینات لاهوت اسے  
در خفا خفا جلوه گر ساخت - فقط حرره میر احمد علی موسوی -  
و بجلوه افروزی الوهیت او بهت چمن سبع صفات برگزینی بهار جبروت پیوست -

الوهیت آن مرتبه ایست که از تفصیل صفات گویند بوجهی که در غیرت به صفات و اسماء  
و افعال و مظاهر او شان از ذات جدا نظر می آیند یعنی هر یک ملحقه ملحقه در ظهور می آیند  
و لفظ الوهیت در اینجا مطلق میگردد که جایگزین رب و مرئوب میشوند و آن محل متقاضی است بر  
فتای عالم و بقای عالم و این مرتبه را واحدیت و حقیقت انسانیه نام دارند - و الوهیت نیز مبرج



واقع شده است میان اسماء الهی و اسماء کثانی هفت چمن سبع صفات - باید دانست که ذات وحدت چون خود را بعلم اجمالی یافت خواست که جمیع اسماء و صفات خود را با زبان بیان ثانی منزل کرد یعنی تصور که در علم آورده است تصدیق آن به صفات و اسماء کرد که همه اسماء و صفات را مع مظاهر و محالی ایشان و لوازمات و مقتضیات شان به تفصیل ذات است به تیز علی ممتاز کرد و انید در غیرتیه که آن اعتبارات که بر تیه وحدت و در ذات عین ذات اند و بیه باطنی که خفی هستند در غیرتیه الوهیت که لازم ظهور صفات و مظاهر است معنی آنها از صفات اربعه که حیات و علم صفاتی و ارادت و قدرت است بر وزن نمودن و ازین چهار صفات مشروطی بحر الوجوب که در قوس الوهیت ثابت آمدند جامع جمیع صفات اند چه مشروطی و چه غیر مشروطی و ازین چهار صفات سه صفات دیگر نیز ناشی شده اند که سمع و بصیر و کلام است بظهور پیوستند باید فهمید که چون نظر بصفتان آمد اول صفت حیات باید و برای تمیز کردن صفات علم باشد و تمیزی که تا دیگری بے ارادت نیست و هر بار ارادت بے قدرت نبود و اگر بصیر نبود ذات را چنان میند و اگر سمع نبود کلام نبود و اگر کلام نبود احکام که امر الهی است چون بود و کلام صفت الهی است بے حرف و صوت است و آنچه حرف و صوت دارد و نطق است نه کلام ازین سبب انسان را حیوان نامن گویند نه حیوان شکم و ناطق در اصطلاح اهل منطق مدرک معقولات را گویند این سبع صفات را اجابت صفات گویند پس بواسطه صفات الهیه نیز منزه بود این صفات مثل وحدت در میان آرد و کثرت دی نسبت ظاهر وجود که قوس وجوب است و طرف دوم نسبت ظاهر علم که قوس امکان باشد خیال کن و اجتماع این هر دو نسبت را قاب قوسین میگویند و قوس وجوب از احدیت تا وحدت که حقیقت حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است و قوس امکان از وحدت تا احدیت که ماسوی الله باشد یعنی همه مکانات از کیه تا همه از

انسان تا حیوان از تخریج اجزای زمین تا آسمان باشد و آن هفت صفات حق بل و علی این صفت علم - مرید - قدیر - سمیع - بصیر - متکلم - و تکلیفین بجای شکم شانی معنی خواهند میگویند و مرتبه الوهیت بجامعیت سبعه صفات مذکوره جامع اسماء الهی و اسماء کثانی گشت و اسماء الهی که مشروطی اند خود بخود ظهور ندارند مگر بظهور مظهر خواه علماً و خواه خارجاً و در اسماء الهی و اسماء کثانی الوهیت بمنزله واقع شده و حقیقت انسانی عبارت ازین است که مجموعه سبعه صفات حق تعالی است چنانچه اهل الله میگویند که اگر در لوح انسانیت نقطه ذات وضع بود و آن سه صفات سبعه بدور روشن چون روی نمودی زیر آن مظهر اتم صفات ذات انسان بے نظیر است - یعنی بظهور ذات و صفات و افعال و آثار را نیز گویند که هر آن و لحظه صورت تازه نماید و جلوه فواید کند - جبروت نزو ابی طالب کی عالم غطت و بزرگست که اراده کرده شود به آن عالم اسماء و صفات الهیه و نزد اکثر عالم واسطه که بچشمت سلب اعتبارات صفات بوجه باطن از احدیت و به انصاف اعتبار است صفات بوجه ظاهری از واحدیت که بزرگست که آن مرتبه وحدت و حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و تعلق بعالم صفات دارد و مرتبه علم محلی و مرتبه شیونست و در غیرتیه اعتبارات و قابلیت اند - ای بجلوه افروزی الوهیت و غرض شانی هفت چمن انسانی بصفتان سبعه باری غراسمه بهار ظهور و صفات که در عالم جبروت مخفی بود بظهور پیوست فقط حرره میر احمد علی موسوی -

و بمرآت و جوب انخاشش عکس جمال شانه اسماء جلوه گر و و

مرآت اسم که از رویت معنی آینه و در اصطلاح صوفیان صفاتی ضمیر علم الهی را گویند و مرآت علم اسی وجود واحدیت و هستی را ذات گویند و کمال و صفات و معلوم و



و صورتها و واحدیت را عکس نامند و برینج و حقیقت محمدی صلعم و علم را مرات خوانند و موجب  
تفاضل کردن ذات وجود خود را ای هستی خود را و نا ممکن بودن عدم او و مراد از آن  
ذات حق تعالی باشد و موجب انحصار یعنی ذات خاص او تعالی شانه عکس اعیان را  
گویند که عکس وجود است عالم وجود است و علم آئینه و عکس معلوم اعیان جمال چند  
اصطلاح دارد یکی تحلی حق است از برای حق که آنرا مشاهده گویند و دوم ظهور ذات را تحت  
سوم تجلیات رحمانی نامند حد جلال از ارواح تا اجسام و حد جلال از اعیان تا احدیت بعض  
سیکونیک از ارواح تا امثال جلال است و از امثال تا اجسام جمال و بعض قابل اندک جلال  
احدیت است و جمال وحدت - شاهد محبوب - اسماء جمیع اسم - ای در علم ذات خاص او  
پر تو صورت شاهد اسماء جلوه ناگر دید فقط حرره میر احمد علی موسوی -

پیر تو تابش اسماء و قامت کمالات را خلعت رخسندگی و روبرو

موجود اضافی که این را اسماء خوانند پس آن موجود اضافی را اگر بسوی تنزه اضافت  
کنی اسماء الهی گوئی و اگر بسوی تشبیه اضافت کنی عالم خوانی چون باضافت تنزه ارض  
و زمین خوانی و باضافت تشبیه کوزه و جام در عبارت آری - قائم ظهور و اسماء و انعام  
و آثار و گویند و نیز از عالم ارواح تا عالم اجسام را قامت گویند - کمالات از عالم ارواح  
تا عالم اجسام هر یک است آنرا گویند - مغیش ظاهر - قلند اخلاصه نه نوشتم و صرف  
بر اصطلاحات اکتفا کردم - فقط حرره احمد الموسوی -

بدی که آئینه عقل کل بجز هر استعداد و علت غائی انجلا نموده از اعتبار حد و ث  
و اعراض مصنون داشت ؟

اولا باید دانست که در حضرت وحدت علم انیت مطلق بود و محض تصور ذات که نم دین مرتبه تفصیل  
تصدیق بصفا که نم بدیج و باعث و باطن و ظاهر و آخر و حکیم و محیط و شکور و غنی  
و مقدر و رب و عظیم و قاهر و نور و تصور و محیی و بین و قابض و دمی و غنی و غنی  
و رازق و نازل و قوی و لطیف و جامع و رفیع الدرجات بمنین الی الا نهایت بهر صفتی  
خود را موصوف باید و بهر اسمی موسوم کند که در حد و حصر نیاید از اینکه ذات یکیت موصوف  
بصفات متکثره و موسوم با اسماء متعدد و پس بکثر صفات و بعد اسماء کثرت در ذات اصلا  
و قطعاً لازم نیاید چون مقتضی صفات خوشین گشت و نظر تفصیل منظور کرد و در خود صفت بداعت  
دید و خود را موسوم با اسم بدیع ساخت و باعتبار صفت بعثت باعث و باعتبار صفت بطون  
باطن و باعتبار صفت ظهور ظاهر و باعتبار صفت تاخر آخر و باعتبار صفت حکمت حکیم و باعتبار  
صفت احاطه محیط و باعتبار صفت بشکر شکور و باعتبار صفت غنا غنی و باعتبار صفت اقتدار مقدر  
و باعتبار صفت برترب رب و باعتبار صفت علم عظیم و باعتبار صفت قهر قاهر و باعتبار صفت  
نور انیت نور و باعتبار صفت تصویر مصور و باعتبار صفت احصا محصی و باعتبار صفت  
تبیین تبیین و باعتبار صفت قبض قابض و باعتبار حیو تاحی و باعتبار صفت احیای و باعتبار  
صفت امانت ممیت و باعتبار صفت عزت عزت و بصفت تریق رزاق و بصفت تمیز  
نزل و بصفت قوت قوی و بصفت لطافت لطیف و بصفت جامعیت جامع و بصفت  
ترفع رفیع الدرجات موسوم ساخت علی هذا القیاس باعتبار صفتی بر خود اسم نهاده چنانکه  
فرماید و لله الا شماء الحسنی فایا مائد عوا و اکنون هر اسمی مقتضی کمال خود گشت و طالب  
مظهری آمد و این کمال را کمال اسمانی گویند و این کمال محتاج ایجاد عالم است تا علم عالم  
نصب نشود کمال اینها ممکن نبود از اینکه ذات مع اسماء و صفات بیوسه و هو اللطیف



النجین است جز مظهر مدرك نمر و پس در علم خویش برای هر اسمی مظهری معین دانست  
یعنی برای هر اسم الهی اسم کونی مظهری یافت چنانچه بدیع را عقل کل و باعث را نفس کل  
و باطن را طبیعت کل و ظاهر را شکل کل و آخر را جوهر را و حکیم را جسم کل و محیط را عرش و کون  
کرسی و غنی را فلک البروج یعنی فلک ثوابت و مقتدر را فلک المنازل و رت را  
فلک زحل و علیم را فلک مشتری و قاهر را فلک میخ و نور را فلک شمس و مصور را فلک  
زهره و محضی را فلک عطارد و بین را فلک قمر و قابض را آتش و حی را هوا و حی را آب  
و میت را خاک و غریز را جاد و رازق را نبات و مل را حیوان و قوی را فلک و  
لطیف را جن و جامع را انسان و رفیع الدرجات را خلیفه الله مظهر یافت. فقط حرره  
سیر احمد علی موسوی.

اینهمه واضع خاطر عوالمی مراتب ناظرین باد که اسماء الهی صفاتی مع مظاهر آنها مجمل بالا ذکر  
گردد فقره ما تا آخر دیباچه شمول اسماء و مظاهر است و محتاج بصراحت لهذا بطور ایجاز  
و اختصار تفصیل هر یک بمحل بیانش بجز تسطیر در آوردن خیال اطناب و طولانی فقره  
چنانچه بجز اسماء صفاتی حضرت باری عز اسمه اسم بدیع است و طالب کمال مظهری آمد  
و این کمال را کمال اسمی میگویند و این اسم محتاج ایجا مظهر خود است پس مظهر اسم موصوف  
عقل کل است. انتباه آنکه دانسته شود که عوالم خمس و کلیت آن و جزئیت آن همه آنها  
کتب الهیه اند بسبب احاطه عوالم بکلمات تا مات پس عقل اول یا عقل کل هر دو یکست  
و نفس کلیه که آنها هر دو صورت ام الکتاب اند و حضرت علیه و آله و آله و آله هر دو کتاب الهیه  
و گاهی گفته میشود براس عقل اول یا عقل کل ام الکتاب بسبب احاطه آن ای عقل اول یا  
عقل کل باشیاء اجمالاً و برای نفس کلیه کتاب بسبب ظهور اشیا در نفس کلیه تفصیلاً

و هرگاه بکمر گرفته شود بشرط کلیات اشیا فقط پس در مرتبه عقل اول یا عقل کل که اسمی است  
بلج و قضا و ام الکتاب و قلم اعلی بدانکه نفس رحمانی با آثار و احکام اعیان ثابت ظهور کرد  
خود را در خارج بنا سبب غیب هویت و تجلی اول که اجمال و حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله  
و مرتبه ذات است و بموافقت تجلی ثانی که مرتبه تفصیل و حقیقت انسانی و مرتبه صفات است  
و دیده و باعتبار غیب هویت نوری ظهور کرد که آن نور نور محمدی صلعم است که اقول  
ما خلق الله نور بی و انا من نور الله و اخلق من نور بی. صفت علم نورست که نگاشتن  
کردن ازان حقایق همه معلومات آنصفت چون با وحدتش ظهور یافت مبداء و منشأ ایجاد  
عالم و حقیقت وجود خارجی محبوب رب العالمین گشت و خلق درین حدیث شریف عبارت از  
انها را راست پس آن نور را بلا خطه علم مطلق روح الروح و ابوالارواح و اعظم گویند و این  
روح اعظم روح محمدی است که اقول ما خلق الله روحی که اوست طراوت بخش هر چیزی  
چون بار همه عالم و وجود عالم بے بود و تن بے وجود روح امکان ندارد و همه ارواح خلاصه ربوبیت  
اوست و پرده دار حریم حرم او هستند و پرده کرده کرشمه کرم افضال اویند باین وجه آن  
روح اعظم است و بدین معنی جمیع ارواح عالم از و ناشی شده بگوناگون معنویت تفصیل یافت  
و آن روح اعظم باری که فاعل اوست عقل اول یا عقل کل میگویند که اقول ما خلق الله العقل (عقل کل) بدین  
وجه است که نشان مدركات کلیات عالم است ازین رو عقل کل است این تبذیر علیاً و حیثاً یکی باطن که جهت قدم است  
ازان مدركه تفاوت و تفاضل که خفی در دم ظاهر جهت تفاوت این افاده و افاضه کند باجمال و کلیات پس این  
عقل عقل محمدی صلعم است و جمیع عقول عالم تفصیل عقل اول یا عقل کل اند. و عقل کل  
مرتبه وحدت و حقیقت محمدی صلعم که باعث تکوین و ایجاد و خلقت غائی خلق لغرض حدیث شریف  
و کلامک لما خلقت الافلاک و نیز و کلامک لما اظهرت ربوبیتی، مشعر اینی است



و هم برین کبری است. بعض مراد از جبرئیل گیرند. عقل بر چهار گونه است. علت مادی چون چوب. فاعلی چون بخار. صوری مثل پیست تخت. علت غائی چون جلوس بر تخت که غایت ساختن تخت جلوس بر آن باشد.

چنان پدید آید که بدون ماده آئینه عقل کل ای نور محمدی صلعم با از جوهر استعداد غایت مرام که توفیق عوالم بسبب اوست. صلوات الله علیه و آله و سلم جلاداده از غبار خواش و کلفت عوارض محفوظ داشت فقط حرره میر احمد علی موسوی.

باعثی که بصغیر نفس کل نقوش سبب مادی پیراسته بزرگ آئینری طرف کلیات برنگاشت.

باعث اسم الهی است بصفت بشت که کمال اسمی آنست ایجا دظهر خود میخواست پس مظهر اسم موصوف نفس کل است. نفس کلیه آن حیثیت که استنباه و تمیز عقل اول ذکر یافت بنای علیه و آن روح الروح و روح اعظم و ابوالارواح روح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم باعتبار علم خود که مرئوب اوست قلم اعلی گویند که باعث تفصیل مرئوبیت اوست که اولی **ما خلق الله انفسکم** بدین حیثیت که دیوان اعلی تحت سرای قضا کلیات کمونات اوست پس این قلم اعلی نفس محمدی صلعم است که **دَسَنَ عَرَفَ نَفْسَهُ** ای (النفس المحمدیه) و حیثیت ظهور اشیا و در نفس کلیه تفصیلا و هرگاه که گرفته شود حقیقت موجود بشرط آنکه بوده باشد کلیات و حقیقت موجود جزئیات مفصله ثابته بغیر محجب شدن جزئیات از کلیات آن حقیقت پس در مرتبه نفس کلیه که مسماة است بلوح قضا و آن لوح محفوظ و کتاب هین است باین حیثیت جمیع نفوس مخلوقات تفصیل نفس کل است. و اینهم ضروری است که بدانی

که هر چیز که موجود است در خارج و برای اوصاف متعدد باشند پس آن مظهر است برای تمامی اوصاف و اگر ظاهر شود از یعنی موجود در هر وقت بعض از اوصاف پس آن مظهر است آن صفات را در آنوقت همچنانکه شخص انسانی گاهی میباشد مظهر حمت و گاهی میباشد مظهر نفعت باعتبار ظهور صفاتین در او و اگر ظاهر شود از و صفت متعین و یا صفت متعدده و اما پس آن مظهر است برای اوصاف همیشه و تفصیل این اجمال آنست که آن مرتبه اجمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که عالم امر بود بنا سبب ای مطابقت حقیقت محمدی صلعم که بمعنی مظهر و عکس است که سببی بود در ظهور کرد و آن نور را که ظهور غیب هویت است بلاحق شدن علم مطلق آنرا ابوالارواح و روح الروح و روح اعظم گفته اند و آن روح آئینه وحدت است و بنا سبب وحدت این روح الروح هم دو وجه دارد ظهور و باطن و باطن او که عقل اول که علم باری تعالی است فقط آئینه احدیت بجای احدیت روح اعظم است و ظاهرا و نفس کل که علم خود است آئینه وحدت بجای واحدیت روح اعظم است و بنا سبب آن چهار اعتبارات وحدت که وجود علم و نور و شهود است که در و واحدیت ثبت کرده بودند و در اینجا نیز چهار اعتبار پدید آمدند مهبولی بجای وجود که بصورت جمیع موجودات از وی ظاهر شده است و طبیعت کل بجای علم که ساری بر جمیع باطن موجودات و شکل کل بجای نور که ظهور بود نور در اشکال است و جسم کل بجای شهود که اتم شهود و جسم است این چهار اعتبارات روح اعظم که مهبولی و طبیعت کل و شکل کل و جسم کل است بنا سبب آن چهار اعتبارات وحدت و در نفس کل ثبت کرده اند که باعث ظهور و تفصیل روح اعظم است و این روح اعظم که مرتبه محمدی صلعم است باعتبار همه اعتبارات بنا سبب وحدت که حقیقت محمدی صلعم است اجمالا ظهور کرد و این اجمال نیز بنا سبب وحدت که خود ظهور اوست تقاضای تفصیل کرد و برای تفصیل این اجمال آن نور محمدی صلعم نور را



خود بمناسبت اعیان ثابتة تفصیل یافت که آنرا عالم ملکوت و عالم مثال گویند الی آخری مرتب  
شهادت و انسان کامل بحسب مناسبات و استعدادات ظهور کرده نزد بعض صوفیه نفس کل  
حقیقت محمدی صلم را خوانند و در لغت کنایه از عرش مجید است - طرقت کلیات بدین مناسبت  
است که یکی طرف بطون دارد و دیگری طرف ظهور است طرف کلیات ای طرف ظهور کلیات  
که صراحت آن مابین ذکر یافت ای برانگیزند که نفس کل ای نفس محمدی صلی الله علیه و آله  
و سلم را بنقوش بدایت آراسته برنگ آمیزی طرف ظهور کلیات را پیراست یعنی نور پاک  
آنحضرت حسب مواقع در تخلیق مخلوقات شهود نمود فقط حرره میر احمد علی موسوی -  
باطنی که اجزای طبیعت کل بسبب فاعلی شیراز به بند افعال خبر و کل پرداخته

باطن اسم الهی است بصفت بطون ایجاد ظهور خود بخواب پس مظهر اسم موصوف طبیعت کل آمد  
و آن روح الروح بمناسبت ظهور وحدت ظاهر و باطن دارد و باطن او که بالقوه قابل ظهور  
معنی همه اشیا است باین اعتبار ظهور باطن آن روح اعظم را طبیعت کل بخوانند که ساریست  
در باطن جمیع موجودات و این طبیعت کل طبیعت محمدی است و همه طبایع موجودات تفصیل  
طبیعت کل اند هر گاه میگرفته شود حقیقت وجود مع قابلیت تاثیر و تاثیر پس آن مرتبه اسم فاعل  
که تعبیر کرده شده از به موجود نزد بعض طبیعت کل را هیولی می نامند بعض نوشته اند خالق رب  
طبیعت کلیه است - ای باطن که اجزای طبیعت کل بسبب فاعلی ایجاد بحسن نظام که بهتر  
ازین تصور نمی بشیر از باندی افعال خبر و کل را بدو داشت فقط حرره احمد الموسوی -  
آخریکه بر لوح جوهری هیولائی صورتی به شکل اجمال آراسته -

آخر اسم الهی است مظهر اسم موصوف جوهری هیولی آمده آخری از برای ظهور ذات را  
گویند بصورت صفات و اسماء و کمال و افعال و انفعال حقیقت جوهری را در اصطلاح اهل  
نفس روحانی می نامند و آن عبارت است از تعین و تجلی ثانی و فیض مقدس که نسبت و نسبت  
کلیات الهی و نسبت و نسبت حروف کلیات کونی از آن نفس که منبث از باطن متفلسف است  
مظاهر گشته است و ظاهریست حق مطلب از آن نفس روحانی بمناسبت فیض مقدس با آثار و  
احکام اعیان ثابتة درین تجلی ظهور کرده است و نیز حقیقت انسانی است و نزد معتقدان صفیه  
جوهر و اجسام نیز اعراض اند و معروض وجود باری است که تمام جمیع موجودات  
به آن متصور نیست چنانچه شاعری حسب مذاق چو خوب در مضمون بسکاک نظم کشیده  
من و تو عارض ذات وجودیم و شکلهای مشکوٰۃ وجودیم و هیانندار باب این فن آنست که  
الله تعالی کشوده است در و اجسام عالم را بدستیکه شان این است که نیست عین برآ  
او در وجود دیگر با صورتهاست که کشوده است در و نامیده میشود بقنای حیثیت اینکه آن شنیده  
میشود و نیست وجود او را در عنایت خود و این بسیار از روی نظریه ترتیب مراتب وجود  
در مرتبه رابعه است بعد قتل اول و نفس کلیه و طبیعت کلیه برای همین خاص کرده شده است  
و بسبب بودن جوهر و کشوده شدن در صورتهاست اجسام و تعقل کرده و نمیشود این  
مرتبه به پایه مثل تعقل کردن بیاض و سواد و بیاض و سواد در عقولیت است و حسن  
متعلق به بیاض و اسود است - هیولی نزد اهل دلائل بدو قسم است یکی روحانی که آنرا  
اعظم خوانند و آن عبارت است از علم الهی که در آن اول صورتیکه آمد آنرا روح محمدی  
و روح اعظم و ابوالارواح و روح قدس گویند و از آن تمام ارواح پیدا شدند و روحی عالمی  
که آنرا طبیعت کل خوانند و آن مقام ارواح است که در خارج آمد اول از آن آدم علیه السلام



نظهور آمدند از ان همه ضلایق است - و نیز ظاهر روح المردی که بالقوه قابل ظهور است پس از آنکه  
که ظهور جمیع اشیاء از دست که آن هیولی باعتبار یک جامع جمیع قابلیات صورت است جوهر بسیار  
میگویند و آن جوهر بسیار قوت و قابلیت محمدی است و قوتها و قابلیتها را عالم تفصیل او میدانی  
لایزال است که روح جوهر بسیار را به ماده ظاهری از صورت و شکل اجمال یعنی چیزی که معدوم بود آنرا  
بر روح جوهر بسیار بصورت شکل مجمل پیراست فقط حرره میرا حد علی موسوی -  
ظاهری که رساله شکل کل بقاژه معنوی زیب و زینت بخشیده -

ظاهر اسم الهی است بصفت ظهور و ظهور خود بخواب پس ظهور اسم موصوف شکل کل آمده  
ظواهر آنچرخ روشن است و نیز ظواهر آثار و افعال را هم گویند و نیز عالم اجسام را خوانند  
و افعال کمال ظهور ذات را گویند مع تشبیه که عالم اجسام است تفصیل روح الروح  
جز به تمیز از یکدیگر معلوم نمیشود پس روح الروح را بقوت تفاوت کردن و تمیز یافتن از یکدیگر شکل کل مینامند  
و شکل مقدار را گویند و این شکل کل محمدی است و به اشکال که تعدادات عالم از تفصیل شکل کل اند -  
ای ظاهر که عارض شکل کل را به مملوئه اسرار باطنی زیب و زینت بخشیده فقط احوال الموصوف  
حکیمانی که پستیاری جسم کل اجسام مجردات و مرکبات را بعروق و اعصاب  
فهمی آفریده -

حکیم اسم الهی است و ظاهر اسم موصوف جسم کل آمده - جسم کل - و آن روح اعظم را با اعتبار  
علم خود که خود مریوب اوست بالقوه احتیاجی پیدا شد که احتیاج لازم جسم است با این اعتبار  
آن روح اعظم را جسم کل میگویند این جسم کل جسم محمدی صلعم است که جسم آن حضرت لطیف

از جان عالم است به ای ابن الاله عرش جسم شریف معراج شده که جسم لطیف آنحضرت نیز داخل  
ارواح است از این عالم سایه داشت که سایه لازم جسم کثیف است و همه اجسام عالم سایه تفصیل جسم  
کل اند - اجسام جمیع جسم و جسم مرکب است از هیولی و صورت و جسم مرکب از اربعه عناصر باشد و این جسم  
منقسم بدو قسم است یکی جوهر و ثانی عرض - و جوهر ممکن قاع بذات خود و عرض ممکن قاع بغیر و نیز جوهر  
دو قسم دارد یکی قابل ابعاد ثلاثه و مرکب از هیولی و دومی غیر قابل ابعاد ثلاثه بلکه مجرد از ماده باشد  
که عالم مجردات است و هم قابل ابعاد ثلاثه بدو قسم است نامی و غیر نامی چنانچه حیوان و درخت و  
غیر نامی چنانچه حجر جسم نامی را دو قسم است یکی حساس متحرک بالا راده و غیر حساس متحرک بالا راده  
متحرک چنانچه حیوان و غیر متحرک چنانچه درخت حساس متحرک بالا راده هم بدو گونه است ناطق و  
غیر ناطق - انسان که دریا بنده معقولات است و غیر ناطق حیوان که از ان صفت مفر است -  
عرض هم بدو قسم است یکی ظاهری و دیگری باطنی و آنچه ظاهر است بدو پنج قسم است - شمع - سمع -  
بصر - ذوق - لمس - و باطنی نیز بدو پنج قسم است حس مشترک - خیال - وهم - حافظه - متصرفه  
همین خزینه و احس مشترک است و حافظه خزینه دار و هم است و حس مشترک مدرک صور محسوسات  
و خیال نگاه دارنده صور محسوسات است و وهم مدرک معانی محسوسات است یعنی حس مشترک  
شاید را در میابد مثلاً رنگ را بصورت طعم آب را ذوق و بوی آب را شمع و سردی آب را لمس  
در میابد و این همه را حس مشترک در میابد و در حس مشترک جمیع انداز را حس مشترک میگردد  
و نگاه دارنده پس در اصطلاح صوفیه و اهل منطق این را جسم گویند - مجردات عبارتست از عقول  
عشره و با اصطلاح اهل مکتب چینی از کلمات که منزه از ماده بود چون عقول و نفوس که اهل  
شرع شریف نامک و ارواح خوانند و نیز عقول عالیه و ارواح بشریه مینامند - مرکبات برو  
قسم است یکی مرکبات تام و دیگری مرکبات غیر تام مرکبات کامله ای تام موالیه ثلاثه و ناقصه ای



غیر تمام مثل عدد و برق و صاعقه که این را کائنات بگویند. غرق و بی عرق با کسر لفظ عصاره  
جنت عصب یعنی پیله -

مکملی که بعد جسم کل اجسام مجردات و مرکبات ای اجرام لطیفه و اجسام کثیفه کامله و ناقصه را برگیرد  
و پیله با سکه ذبئی آفریده نقطه حرره میر احمد علی موسوی -

محیطی که دایره عرش برین را از پرکار مدارج مفردات بگرد مرکز موجودات گرداند

محیط رسم الهی است ایجاد عرش کرده و ظاهر اسم موصوف عرش آمده و بر دایره که احاطه عرش  
مجید بکل جسمانیات مع قوای شان است و چنان عظمت دارد که (الکری و سلج) و سبع  
سنوات مع فلکات آنها و هفت ارضیه بین و یافته اند روی انداز فضا پنج (کائنات) نشانی  
ملکات فی قلات و پیوسته در حرکت طبعی و هرامری و کاری که از عرش  
تا تحت الشری در عالم وجود نمود آید همه آن در عرش چنانکه هست می نماید - دایره و آن  
سطح مستویست که محیط می باشد با خط واحد و دور و اصل و نقطه ایست معین که تمامی خطوط مستقیمه  
خارج که از نقطه بسوی محیط است متساوی باشد - آنرا انصاف اقطار گویند و نامیده میشود  
این نقطه مرکز دایره و آن خط محیط دایره است - مفردات ای لیست مرکبات چون بسایط  
فلکیات و عنصریات - بعضی قائل اند عرش ظاهر اسم رحمان است بنص آیه شریف الرحمن  
علی العرش المستوی و هم در سر کتاب الله است بعد اسم ذات اسم حزن - فقط حرره میر احمد علی  
موسوی -

شکوری که زبان کرسی به تائیلش شکر و احسان او سخن بر کرسی ارادت نشانیده

شکور اسم است و ظاهر اسم موصوف کرسی آمده و کرسی فیض وجود با یافته و همه او امر  
و نوای در وی مندرج اند و امثال او امر و نوای موجبات نعم اند و نعم موجب شکست  
هم ازین جهت کرسی ظاهر شکور آمده که قبولیت شکر به کرسی وابسته و کرسی در وسعت ثبات  
که هفت سموات هفت زمین و آنچه اندر دیت بر آن نهند چنان نماید که خلقه خاتم خلقی فی بحر الخلق  
بعض دانسته اند که کرسی ظاهر اسم جیم است - فقط حرره میر احمد علی موسوی -

غنی الدهری که صحیفه فلکات اطلس سبب نقوط ثوابت و سیار مصفا نوشته

غنی اسم الهی است متوجه بر ایجاد فلک البروج که فلک ثوابت است کشته و بروی تافته و آن  
فلکیست که همه کواکب بالعرض حرکت کنند و این فلک تمام میکند دوره راه مع مثلثات سوا  
مثل قمر که آن جزو هرات است و نسبت پنجاه روز و یک سال شمسی پس قطع میکند به هفتاد سال شمسی  
جزو واحد را نسبت مدت مذکوره بر صد و شصت هزار و در این جزو نسبت یافته اند افراسیاب خرباز  
ارصاد خود را - و بطیوس یافت حرکت این فلک را در هر صد سال شمسی یک درجه پس تمام  
میشود دوره او درسی و شش هزار سال شمسی و آن فلک را دوازده بخش کرده اند و  
هر بخش را بیج خوانند و هر بیج را سی قسم نموده و هر قسم را درجه نامیده و هر درجه بشصت صنف  
قرار داده و هر صنف را دقیقه گویند همچنین هر دقیقه را شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت ثلثه  
چنانچه خواهند بخش نمایند و اسامی دوازده برج مشهور اند - فلک اطلس چکار فلک گفته اند  
که افلاک بخوانند یکی از آنها غیر ستاره دار است و برای همین نامیده شده است فلک  
اطلس و آن فلک الافلاک است که هر دو است بر سه جهات که محیط است به جمیع اجسام  
که آقا به لسان شرع شریف عرش نامند و تحت او فلک ثوابت یعنی فلک البروج که اهل شعر



کری مانند که ستارگان در آن مرکوز اند و تحت آن افلاک فلک زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر به ترتیب اسرار کواکب مذکوره کی بعد دیگری است و وجه قرار دادن آن افلاک آنکه بر سببیکه حکما یافته اند جمیع کواکب را متحرک به حرکت یوسیه از مشرق بسوی مغرب پس ثابت کردند برای آنها فلک محیط را که سائر دوائر است برهنه افلاک و سائر افلاک و کواکب حرکت عرض میکنند به حرکت او آن فلک اعظم است که حدکننده است مرجهات را بعد از یافتن کواکب ثابت را متحرک به حرکت بطی از مغرب بسوی مشرق پس ثابت کردند برای کواکب فلک دیگر را همچنین یافتند سبعة ستاره را متحرک به حرکات متعلقه پس ثابت کردند برای هر یک از آنها یک یک فلک را پس گمان کردند که افلاک نه اند و فرض شریف نیز در سبع سنوآت طباقا وار شده و در ای آن کی کسی دیگری عرش است - حرره میر احمد علی موسوی -

قادری که قنا و مل منازل به قصور جنات النعیم به جبل المتین قدرت فروشته

مقتدر و هم قادر اسم الهی اند و ماده هر دو کمیت و در اینجا اسم قادر است فلندار بخت آن نبشعده میشود اسم قادر متوجه بر ایجاد فلک المنازل گشته و منازل بست و هشت اند و اسما عربیه منازل ثمر که شریطین و طین الم شهرت نامه دارند و بروج دوازده و منازل بست و هشت پس حصه هر برج و منزل ثمنی تقریباً باشد - چونکه خلاصه آن صاف و صریح است لهذا نوشته نشد فقط احمد الموسوی -

ریکه کواکب کیوان را بسوا و بیت المعمور چون مرکب در دیده جا داده -

رب اسم الهی است متوجه بر ایجاد فلک زحل گشته و منظر اسم موصوف فلک مذکور است بروج جدی و دلو و قناریه اصل زحل اند و خانه های نیرین و بال زحل اند و شرف آن در بست و یکدر برج میزان است و دوازده دوازده بروج و سی سال با ستقامت و رجعت تمام کند و در هر دوازده ماه چهار ماه راجع باشد و هر برج راجع استقامت و رجعت در دو نیم سال طو کند - کیوان نام ستاره زحل است و مجازاً نام فلک هفتم و اهل تخمین میگویند که زحل اسود اللون است و منظر آکیر بر بیت المعمور بار الله زخشری گفته است که خداوند عالم نازل کرد یا توفی را از اوقات جنت که برای آن و در بود از زمین و کی شرقی دیگری غربی و فرمود آدم علیه السلام را که فرود آید و آدم برای تو چتری را که طواف کرده میشود بآن همچنان که طواف کرده شیوه عالی عرش پس پس متوجه شد آدم علیه السلام از زمین هند بسوی او هر دهنه و پیش رفتند لاکه و گفتند که نیکو کن محبت را یا آدم به تحقیق که ما حج گزاریم اینجا را تبیل تو به و دهنه ر سال چهل حج گزار و آدم از ارض هند بسوی مکه منظمه برو و پای خود پس بود بر آن حالت تا اینکه در وقت طوفان نوح علیه السلام بانگ زد از غرق شدن پس برداشت الله تعالی بسوی رالعه و مقابل کعبه منظمه قائم نمود و آن بیت معمور است که هر روز هفتاد هزار ملک داخل میشوند برای طواف و عود نمی کنند و بر زمین باقی ماند بنیاد او و بعد از آن الله تعالی امر کرد ابراهیم علیه السلام را به بنیاد و بنیاد او و شناسانید جبرئیل علیه السلام مکان آنرا تا آنکه بر همان بنیان عمارت کعبه شریف فرمود - بیت المعمور بعض فلک زحل را منظر هم زراقت گفته اند فقط حرره میر احمد علی موسوی -

علیمی که بر پیش فلک به احکام علم او قدم به سند نقض یا نهاده -



تیم اسم الهی است متوجه بر ایجا فلک مشتری کشته و بر دی تافته برج قوس و خانهاست اصلی مشتری اندوختنهای عطارد و وبال مشتری بود و شرف آن در یازده درجه سرطان است و دوره دوازده برج در سیزده سال طو کند و در هر سیزده ماه چهار ماه و کسری راجع باشد و بر بی باستقامت و جهت در سیزده ماه قطع کند بر پیش نام ستاره مشتری که بر فلک ششم تا به و هم قاضی فلک نامند و بقول اهل نجوم نوش سنخ و سفید است و سعد البر و صاحب ثمره نوش سفید اندک مال بزودی که به بندی نارنجی خفیف گویند نوشته است فقط حره میر احمد علی موسوی.

قاهری که به امر جلالتش قبضه بهرام سبع به تیغ قهر آلود و

قاهر اسم الهی است موجد فلک المریخ کشته خانهاست اصلی مریخ محل و عقرب اندوختنهای زهره و وبال مریخ بود و شرف آن در لبست و هشت درجه جدی است و دوره دوازده برج و در هجده ماه مع جهت و استقامت طو کند و بر بی با استقامت و جهت و طو کند و اگر در یافت حالات استقامت و جهت منظور باشد رجوع کند به کتب نجوم نابین که گاهی مریخ السیر و گاهی بطی السیر میباشد و این مختصر گنجایش تصحیح آن نمیدارد و بهرام نام ستاره مریخ است که بر فلک پنجم تا به و اهل نجوم میگویند که سنخ رنگ است و نفس جعفر و سنخ و تیره هم گفته اند. فقط حره میر احمد علی موسوی.

منوری که به پر تو اشاره او چهره نیر غظم منور بفرغ فیض آمود و

منور اسم الهی است منظر اسم موصوف فلک شمس آمده برج اسد خانه اصلی شمس است و خانهاست اصلی نعل که دلو و جدی است از امانان خانه و بال شمس برج دلو است و شرف آفتاب در نوزده درجه حمل است و در دوازده برج در سیزده و شصت و پنجر و کسری تقریباً تمام کند و هر برجی را به مختلف الایام قطع نماید و بر بی که بعضی برج را در ایام زیاده بیا یان میرساند و بعضی را در کمی و در رازی روز از وقت تحویل آفتاب جدی تا وقت تحویل شمس بسرطان است و در نیمه دیگر یکا به و شب بر عکس روز باشد چنانچه در آیه که قرآن شریف ارشاد است که *دَقِیْقُ اللَّیْلِ فِي النَّهَارِ وَ دَقِیْقُ النَّهَارِ فِي اللَّیْلِ* بدرستیکه در می آوری شب را در روز پس روز را زگرود و در می آوری روز را شب پس شب و در از شود و در از ترین روزهای سال کوتاه ترین شبهاست آن وقت تحویل آفتاب بخوزا بود و زمانیکه تحویل نیر غظم حمل و نیزان گردد روز و شب یکسان بود و این اوقات را ساعات ستویه خوانند. نیر غظم شمس را گویند و بقول اهل تخمیش سنخ مال بزودی یعنی نارنجی و سیاه و نشان است فقط حره میر احمد موسوی.

منوری که بکاک عنبرین سلک رقم انبساط بر صفحه ناصیه ناپید کشید و

منور اسم الهی است منظر اسم موصوف فلک زهره است خانها اصلی زهره و نیزان بود و خانهای اصلی مریخ و بال زهره اند و شرف آن در لبست هفت درجه حوت است و در نیمه مستقیم و سبک رو باشد و در لبست هفت روز تقریباً بر بی طو کند زمانیکه در جهت میباشد و در یکصد و نه روز تقریباً برج را قطع کند و سالی جهت کند و سالی مستقیم بود و سالی که با



رو و دوازده برج در سید و بست چهار روز بپایان رساند و بسال رحمت و درازد  
برج و چهار صد و هفت روز با تمام آرد. ناهید اسم زهره و لولش سفید بسیار خوشان کند  
مال سبزی است و سعد و صفر فقط حرره میر احمد علی موسوی.

مخصی که بکرم لاجمعی و فتر کل عالم به ویر فلک بخشید.

مخصی اسم الهی است و منظر اسم قدس فلک عطار ذآدمه و فانه اسم اصلی عطار و جزا  
و سبیل است و فانه های اصلی شتری و بال عطار و بود و شرف آن در یانزده درجه سبیل است  
و در دوازده برج در سید و شصت روز تقریباً قطع کند و وقتیکه باستقامت و  
سیرلح السیر میباشد برجی در نوزده و یکم تقریباً تمام کند و در سید و شصت روز تقریباً تمام کند  
که جیت کند آنرا و شصت روز قطع کند و تیر فلک فغشی فلک نام عطار است و اول نجوم عطار را قیاس میکنند  
خواص باقی ست سیاره است که با سعد و با نحس نحس میباشد بعضی فلک عطار را منظر  
اسم باری نوشته اند و لولش طلایی است. احمد الموسوی.

بینی که چهره قمر را چشمه نور صفاتی فروخته.

بینی اسم الهی است و منظر اسم مبارک فلک قمر که سما و دنیا است آمده و فانه اصلی قمر است  
و بعدی که فانه اصلی زحل است و بال قمر بود و شرف آن در سوم درجه فور است و در دوازده  
برج بست و هفت شبانه روز و ثانی تقریباً طو کند و جیت ندارد و قدس علی زهره شمس

و باقی چشمه جیت میدارند و ستارگان چشمه جیت هر ایک دو د فانه اصلی خود با دارند  
به فلان شمس و قمر که اینها یک یک فانه اصلی دارند. نو قمرست قفا و از نور شمس است لهذا  
نور صفاتی آورده بعضی فلک قمر را منظر اسم خالق تحریر نموده اند. لولش سفید بسیار خوشان  
گود سبزی دارد. و خاصیت سعد و صفر است فقط حرره احمد الموسوی.

قابضی که به حکم اوریش نهال آتشی از کوه اشیر رسته.

قابض اسم الهی است ایجا کرده آتش نموده آنچه و روی افند فیض کند اگر آتش و زبان  
نبودی از سردی قمر زندگی محال میشدی. امتزاج سردی قمر و حرارت آتش حد اعتدال  
بروز نموده که سبب زندگی گردید. اشیر بلیغ اول و کسرتانی مثله و سکون ثالث معنی عالی  
و بلند و بنا سبب بلندی فلک را گویند و معنی کرده نار نیز میگیرند چرا که نار را رفع غما  
اربعه است چه که محب کرده نار ماس متفر فلک قمر است فقط حرره میر احمد علی موسوی.

حی که یهودا داری او کرده با و چراغ افسر و زار و عالم.

حی اسم الهی است متوج بر ایجا و کیهان است بوجهی که آتش حیوانات و بقای آن  
سبب هو است و آنچه از حرارت بر مرتبه هلاکت آید بر رسیدن هوا حیات یا بد از یک نظر  
هی است اگر کیهان هوا ایجا و کند و ای از حرارت آتش آنچه که در میان اینها است خشک  
گشتی و بقا و حیات یافتی. فقط حرره احمد الموسوی.



مخفی که زندگی موالید به نشوونما آید فوازش او قایم -

مخفی اسم الهی است متوجه بر ایجاد آب گشته که هر سه را از آب حیات بخشیده بر لول آید  
شریفه و جعلنا من الماء کل شیء حیوانی - موالید که ذکرش گزشت -

مقتبی که به آبداری عالم اجسام برایشه دوانی کره خاک مستحکم کرده -

میت اسم الهی است متوجه بر ایجاد کره خاک گشته زیرا که مرجع اموات است و زندگی نیاید  
در خاک اکثر حیوانات آنچه در خاک آید بمرتبه آید - عالم اجسام ای عالم اسوت که دنیا و  
این جهان باشد و کاهی مجازاً یعنی شریعت و عبادت ظاهر بی آید فقط حرره میر احمد علی

عزیزیکه به استقامت احکام او مرتبه جماد قدم تمکن فشرده -

عزیز اسم الهی است متوجه بر ایجاد معادن گشته هم از اینجا است که زر و نقره و آهن و مس  
و نحاس و فیروزه و عقیق و الماس و یاقوت و زبرجد و غیر ذلک من  
الاورع المعادن عزیز اند در میان مردم فقط

را نئی که بشهادت وحدانیت او انگشت سبزه سر بلند -

را نون اسم الهی است متوجه بر ایجاد نباتات گشته که تریون حیوانات از نباتات است

مذلی که زبان حیوان به او اسحق تربیت او شکر پیوند

مذلی اسم الهی است متوجه بر ایجاد حیوان گشته و ذلکنا بالکم قوتها و کوهیم و منه  
بالکون یعنی بدستیکه ذلیل و رام گردانیدیم حیوانات را برای مردمان پس بعض  
از حیوان مرکبها که ایشانند و بعضی ایشانرا میخورند و نیز حکم مذلی است تسخیر حیوانات  
مردمان را این هوسه مظهر موالید ثلاثه گویند و اینها مرکب اند بفضا صحنه پنجه چهار  
یعنی کره آتش و هوا و آب و خاک را طبع خوانند و عناصر اربعه نامند و اینها جسم  
گشت اند و بسیط و واضح بود که در اربعه عناصر از نرد و اهب العلیات و کیفیت عطا  
شده چنانکه در آتش کی کیفیت گرمی و دیگری خشکی و ایضا در هوا کی گرمی و دیگری  
تری است و نیز در آب کی سردی و دیگری تری و هم در خاک کی خشکی و دیگری  
سردی است پس قرب تلقین آب با هوا سبب کیفیت است که در هر دو توافق دارد  
یعنی گرمی و ایضا تماس کره آب با هوا باعث توافق بینها کیفیت سردی است و  
نیز توافق کره آب با کره خاک سبب سردی است پس از امتزاج عناصر اربعه ظهور  
موالید ثلاثه گشته و محدب کره نارحماس مقعر فلک قمر است و قس علی هذا - انحداب  
هر یک کره تماس کره دیگر است الی منتهی کره با و قس مراتب فوقانی و تحتانی کره  
و اتصال آنها از یکی ب دیگری بدو لحاظ است یکی سبب لطافت و کثافت و دیگری امتزاج  
خاصیت پنجاه آتش از باد الطف و باد از آب و آب از خاک لطیف تر است و حالا  
کره ها که مذکور شد فقط حرره میر احمد علی  
قوی که او را کلام کینه گیر است او معترف به عجز و قصور -



قوی اسم الهی است متوج بر ایجا و ملک گفته که ایشان قوی ترین خلایق اند قال الله تعالی  
 عَلَیْهَا لَکُم مَلَاَئِکَةٌ خَلَائِفُهَا و میکنند بانچه امور میشوند و یفعلون کافیه مرفوع و گفته  
 از ایشان عصیان بوجود نیاید (لَا یَعْصُونَ لَکُمْ اَمْرًا) قوت بر طاعت چنان دارند که هر چند  
 بیشتر کنند بر اداء آن خود را قوی تر یابند و این همه قوی که در ایشانست امداد است و نیست  
 و عقل بی شهوت دارند و اجسام لطیفه اند که قادر بر شکل باشکال مختلفه بصورت متغیره اند فقط  
 حرره میر احمد علی موسوی -

لطیفی که دیده جان از تابش انوار جلالش چون نگاه از قمر فرغ آفتاب دور

لطیف اسم الهی است متوج بر ایجا و جن گفته که همه ای لطیف دارند قال الله تعالی اِنَّ رَبَّکُمْ لَیَّوْنٌ  
 وَ قَبِیْلٌ مِنْ نَحْیْثٍ لَا تَرَوْهُمْ پس این صفت لطافت ایشانست که می بیند ایشان مردمان را  
 نمی بیند مردمان ایشان را از یک جسم لطیف دارند اگر خواهند خود را نمایند و اگر خواهند غایب  
 و همه ایشان از عناصر راجعه اند اما در ایشان عنصر آتش غلبه دارد و بسبب تغلب آتش ایشان  
 تاری گویند چنانچه آدم را بسبب تغلب خاک خالی نامند و ایشان را شایطین و سعدیان  
 ایشان را جنات خوانند و ایشان قادر اند بر تبدیل صورت و ایشان مخلوق اند میان ملائکه  
 و بشر و از ملک کیفیت اند و از بشر لطیف فقط حرره میر احمد علی موسوی -

جاسمی که وطنیت اصناف انسان نقص و کمال عرفان بقدر جوهر متعالی و او

جامع اسم الهی است متوج بر ایجا و انسانست که شکی آخر است از تنزلات نامناهی او  
 که جامع جمیع مراتب تنزلات وجود است از وحدت و الوهیت و ارواح و امثال و اجسام

و جمیع اسماء الهی و کیانی را شامل و حاصل است هم ازینجا است که میفرماید امیر المومنین  
 و یسوی الدین حضرت سیدنا و مولانا علی علیه السلام (و ترجمه آنکه خیرم صغیر و وثیک  
 الکلوی العالم الاکبر تر ازیکه انچه در همه عالم از اسماء و صفات او تعالی است آنهم در یک  
 فرد انسان منطوقی است و گویند که (الانسان عالم صغیر کالعالم انسان کثیر) و انچه در  
 یک فرد انسان است در همه جهانست پس برین تقدیر انسان اجمال عالم است بعد از تفصیل  
 و عالم تفصیل انسان و انسان جامع جمیع اسماء و صفات الهی آمد و بحسب نظایرش در انسان  
 و جسم انسان نیز موجود چنانکه سلطان اقلیم تن است و عقل و وزیر با تدبیر او و دم و حیا و علم  
 اندازگان با خیر و صد و غض و قهر و جوارح و اعضای سیاست که سپاه جبار بر اویند و  
 دماغ بمنزله آسمان چشم و گوش و دهن و سینه سیاره و استخوان جبال شامخ  
 و مویانبات و عروق انهار و غیر ذلک که تفصیلش را این مائیه غفایش نه دارد بلکه جلالت  
 متعده باید بر نیم عشر از اعشار بعض بیان ممکن نیست که آرد - عالم کبیر عالم باطن که مرتبه ثانی  
 داخل که احدیت و وحدت و واحدیت است و عالم صغیر از ارواح تا اجسام و تن و بعضی خلایق  
 یعنی عالم کبیر عالم اجسام که ظهور کمال دارد و عالم صغیر عالم مثل که پنهانست بقدر جوهر الخ یعنی  
 در سرشت اصناف انسان نقص و کمال معرفت بقدر جوهر قابلیت در افراد تخمیر نموده که باعث  
 نظام عالم شش در نه در فیض فیاض حقیقی کوتاهی نبود فقط حرره میر احمد علی موسوی -

رفیع الدرجات منزه مرتبه جامع را که مرتبه خلق الله و انسان کمال است یعنی و تعین

انسانی همه مراتب تنزلات ربانی و جمیع خلائق الهی و کیانی بالقوه و بوج اند از احوال و عبادت



در یک فرد انسان بطریق انبساط بالفعل عروج بخشد آن فرد را انسان کامل و خلیفه الله گویند  
و عالم زمانه را می خوانند و عارف باشد مانند پس این افراد انبیاء و اولیاء اند ازینکه رفیع الدرجات  
بر ایشان تافه درجه بدرجه مراتب عروج بخشد و درجات ایشان را بلند گردانیده است  
تا از آخرین مرتبه سیر نزولی که انسان است بسیر رجوعی و عروجی الی شتبی المقاصد و نهایت طی  
و حقیقت الحقایق و برنخ البرزخ است شرف رفعت بخشد بنده و کمره فقط حرره نیز احد علی موسی

ندای و جهان خلاق اکبر  
بلند ذات پاکش فهم و ادراک  
جهان از حکم او رگر وید پیدا  
جهان را ساخت با این نوع الهیها  
چنین گر صد جهان را آفرینید  
و بود باز ذات اوست قاسم  
تعالی شان اولزینید و چون است

صلوات بکیران و درو و سبے پایان بسجده مطهر تقدس آن مندرشین لولاک لما  
خلقت الافلاک است که لمعه فرمغ دین بینش از قات تا قات و خشنیده  
و مژده شفاعت آن دره التاج و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بجز آمد ناصیه  
اهل عصیان خط حجت کشیده احمدی که ظهور صفات احد و ابسته حلقه میم او است  
و کفایتی بهار حدوث و امکان الانسیم کیوی عبرتیم او ختم المرسلینی که نرم اول

ما خلق الله نورى رازيا شادى و ظهور مطلق گشت كنز اخصيا را ذات گرامى او  
مقيدى آفتاب سحر حقيقى كه به ملت خفيه بيضايش شروء هزار عالم فتره دارگاه  
داه اوج شريعتى كه لا اله الا الله قمر جبهه سافى نعل بر آتش سر بر آه نظم

جلیس محفل قرب لی شیخ الله  
محمد صاحب اورنگ لولاک  
محمد نور چشم دو جهان است  
للاک را ازو شد گرم بازار  
ز نورش کفر و ظلمت خزیده  
اگر باب شفاعت برکشایند

صلوات الله عليه وآله الطيبين الطاهرين واصحاب الصادقين هرباب كور  
وروان را فروغ مصباح هدایت و نور سپهر است ان مثل اهل بیت  
مثل سفینه نوح هر که بشا همراه هدایت این میثویان طریق یقین هم نهادن  
حوادث خود را نجات داد و هر که در پی ارشاد اقدیم و اهتدیم پای ارادت  
شناخت از دلیان بدین خوشتر را سلامت یافت خصوص بر آن قافله سالار  
من گشت مولا فعلی مولا که گرازان با وی خلافت را بخم کند هدایت در کشید  
و شمیم عطر شارت شفاعت به شام موالیان خود و مهد به کلمه بسیط علم قدیم در

حدیث شریف  
گفتند انما نغنی ما حببت ان نعرق - مع الله وکنت لا یمن فی فیه کتاب مقرب  
فلانجی مرسل - مثل الهمی کشل سفینه لی من رکبها نجی ومن تخلف عنها عرق وهو



در دستان ولایت اوسین اول ایچن خوانان و بکر جمع شناسی او عقل اول چو شسته  
چون دانه سرگردان دلدل ناز و صحت عالم ملکوت مبارز میدان گاه ملا جبروت نظم  
شاهنشهر سریر اعظم بادی طریق هر دو عالم بدعت نهان چنگ شیر بکرده برین گشت  
غیر از ره او بر آن که ره یافت و بادو بعین موافقت ساخت و اما بعد این معنی بر نهان  
آبادان چار وجه خاص ظاهر است که بنیان پیکر انسانی که مدارش بر آب و گل ناپایدار  
انجام کار سیل فنا نهدام می پذیرد و غل بر و مندان حدایق حیوانی آخر به صرصر اجل گاهانی  
بر خیزد و بیچ احدی بگوشه این ظلمت سراج بساط ملامت رخت حیات نکشید و هیچ  
فردی بسایه این نهال گلشن ناپایدار غیر از سرت بوی عشرت نشمید و درین خرابه  
قانی شایسته یادگاری گزاشتن از جمله نتیجه زندگانی است که ارباب صدق و یقین  
بنظر هوش آگین در آورده از روی اخلاص بقا تحه خیر یا داور مد و نام نامی او  
بر صفحه خاطر بگزارند چون یادگاری مطبوع ترا از تاریخ و سیریت که طبع مستعانه  
به جوش رغبت می آرد و مطالعه کنندگان را پیوسته ناظر بر احوال غیرت میدارند و بنا  
این خیر خواه ازلی تجلی علی عرف تجلی شاه در فرام آورده این جواهر گرانی بهر  
که امثال اللؤلؤ المكنونات است مدتی در بحر طبیعت غواصی کرده بسکاک انتظام  
منسک ساخت و نوای مضامین نازک در میدان فصاحت افراخت و رجا بنیایات  
از حسن نهان دقیقه سنج است که این مشید طبع فقیر را که با ساطین مشقت مستحکم کرده است  
بسیل ستم منززل سازند و بکریم عیب پوشی که شایان حق قایمان است به نظر اصلاح

عالم ملکوت مدنی غرض از این است که در میان طاعت و تقوی و در حال شوق و در راه سعادت

گمازند من الله العون والتأييد نظم

بیا دوشه اقلیم تقدیر	کشیدم این کهر و در سبک سیر
که هر گوهر چو گنج شالگان است	چراغ نور پاش بزم جان است
گلستان سخن را نو بهار است	خن سنج جهان را یادگار است
پو آید این گل رنگین بدستم	بیک جا کردم و گلدسته بستم
الهی زین شمیم عطر پرور	دماغ اهل سنی کن معطر
درین آثوب گاه آسمانی	بخطت باد این گنج معانی

ذکر طالع مهر سپهر سعادت از مطلع برج ولادت و ظهور  
فرخندگی صبح دولت

بر روشن سوادان قلم و پیش و دانش آگاهان اقلیم آفرینش مستور و مخفی نیست که از  
بدو ایجاد عالم خلقت بنی آدم این تمشیت آتمرا یافته که فصاحت آباد جهان بوجود  
صاحب دولتی فرین و بجای باشد و عالم بسایه این عنایت نوشته روی قلم از نهن یاس  
خراشد هیچ عصر این شیوه ستم و پرده گمان نبوده و پیوسته تا بدین دعا از  
نقاب مشیت ازلی چهره مقصود نموده تصدیق این مقال آنست که اقلیم و کن بعد  
رست نواب نظام املاک چنین قلع خان بهادر طالب قشراه و بسبب مشاهدات  
چنین کسر اول منی می بیند و بعد بر وزن کلام کتب منی می بیند و بعد بر وزن کلام کتب منی می بیند



ناصر جنگ و تصرف کلاه پوشان فرانسس فرنگ و سی عل صلابت جنگ بهادر قوی  
رو با بتری آورده بود که هر گز دل کش از گوشه کین سر نسا و بر آورده بازوی ترموی  
دم انا و لاغیری میزد و هر شوره پشت به کمر می میخواست که فتنه تازه به پا کرده علم بقا  
افرازه خالق الانس و الحیان روان داشت که بقلب او ضلع مقصد شیرازه جمیع  
عالمیان پریشان و زنگ خرابی از آینه احوال شان نمایان شود فلینذا از نظام سلسله انام  
و دفع مکافه و نظام و قبض و بسط جمیع این بهام به قبضه اقتدار ذات خجسته صفات  
نیمت آیات بادشاه دکن آصف دین گوهر زنده بحر فووت واه تانده بهر مروت  
شهباز میدان شجاعت هنر به پیشه جبارت نور با صبره اولاد انصاران علم الیقین نام  
لوی شیخ دین متین رفر آگاه حق و علی آصفیاه نظام الدوله بهادر و سیر نظام علی سوط  
ساخت که بهر عهده پیچم اعلام کشن صل نو شیردان و بلند تر کن و گوهر پاشی دست  
فناض او حاتم طائی را چون از میان غرق نجات وطن و بجلالت شهید گشتار کشن  
طولیان هند جوهر آینه میریت و نگهبانی حصانت او طلقه گوشتان در دولت را از برین کمال  
شوخ پیمان حصار عافیت بسنجینی طمش ناف زمین پشت ماهی چسپیده و از تاثیر سیم  
لفش ضمیر غیبه دلان بگفتگی در بر این بالیده در چشمه سار صیانت او اگر شوقی موجب  
شیشه مهاب بقلمد میرا و بر سر سنگ زنده و در بهارستان بهشتش اگر گلبرگ را  
خراشی برید باز را با پیش گل خاکستر کند و در بین خوانی شولکش صحیفه نام کسری  
بطان نیانی و از و استان سرائی بر آتش کار ناسه رستم زال در رود و هر سینه

مترجمه بهیچ باب - پرچم سنی با پرین که بهنده می بهره گویند.

افتاده و در عهد سلسله به پیش پریشانی زلف خوان خزیده و بدیده بانی مر و تش سینه  
از آهنگهان کسی ندیده از بیم شهنش ادریقان با و ده برست از دختر زول شکستند و  
و دشت شور اسلام او و دیریان از رشته زمار بسجده زما و عقد و نفقت بقتل و بار  
از وی حکم او شیر پیشه فیستان بچه آهوا بسان مرد یک بدیده اتفاقات جا واده و با یک  
از نصفت او گرگ ویش چون با و ام و در مغرب یک پوست چلو نهاده گوهر پاشی حجاب  
احسانش بحرمان از صدف گوش بر آواز که بحر حکم دریا دریا و سلطان بصرف بذل  
رساند و به زنجش عطایش فلک از مهر و ماه چشم بداده که یک ایلانی گوشه ابرو دانه  
آسمان از زرافه و انقره و امان احتیاج سایل برگرداند سر رشته اتحادش شیرازه بند  
دلای خاطر پریشان و باره بهیانی احسانش شکسته بند خاطر و لریشان - در عصر  
خیر المعاشش ذات اندوه بمنزل عدم آباد خوابیده - و بهیبت خنجر سیاستش  
شخص فتنه گوی خوش بریده نظم -

شاه دین پرورد پیمان حشمت و آصف لقب	ماه ارج سلطنت عالی نسب والاسب
چشم امید جهان روشن ز گرد راه او	یک نگاه قبض عاشر جاده و عزت سبب
و بشود و سلطان چون لعل گران از رنگ او	گر گهر پاشی کند وقت تکلم از دلب
از هواغیر از صلاهی غریبی نشیند کس	بیکه از نقش قدوم فیض خیر و طرب
خاک راه سوا کش در بوته چشم هوس	می شود و گر میکند فتنه چین کسب سبب
بسته میگردد در اندوه و اگر در نشاط	سیکنا به هر که پیش باب او دست طلب
بهر دفع چشم حاد میکند و رد و دا	انس و جان صبح رسا و دم ملاک روزه

در سلسله یک هزار و یکصد و چهل و شش و شش بحری در راه مبارک فال شوال شنبه



از سیلا و حشمت بنیاد آن عالی تر از جهان خلعت غوری پوشیده و نیم غر و اقبال در  
چمنستان خاطر خلاص وزید بهیئت نجسته طالع و نیک اختر و بلند اقبال و نوشته طلعت  
و روشن دل و همایون فال و خواب مغفرت تاب آیات جهان بینی بر صفحه ناصیه اش  
مسانه کرده جهان جهان بساط انبساط گسترده و اکثر بزرگان حق تعالی آن آوردند که  
حدیقه سلطنت با آبیاری هست این فرزند رشید رنگ طراوت پذیرد و بیت ریاست  
پایماری حسانت این خلعت الصدق بنای استحکام گیرد تا یح ولدان مهر برج کرم  
سعید بخت یافتند قدوه حق آگاهان سید سیمان ماده تاریخ نشسته بحسب ری  
حقیق الدین احمد که هم نام و هم تاریخ است یافته با کلمات تهنیت به نواب مغفرتاب  
نورته گزیند الحی آثار فرخنده طالعی از روز تولد کاشمش فی الدجا طالع بود که  
جهانیان با صنایع نوازش او مشغول عمو ملطف و احسان گشته بهره مند غر و جا به  
گردیدند و عالمی بفرید الطاف و مرحمت نعمت بیکران یافته بعلوم مرتبت رسیدند  
چون این مرتبه نشین چار باش فضل و کرم از ناز مهربانی یافته بسند حسنی خست  
کشید دلایل مین و سعادت و محامد فطرت و نجابت از حرکت و سکون لبان طلعت  
مهر خیر جلوه افروز و مغیر و کبیر گردید و هر هم که بنام نامش نامزد میگردد بی هیچ تردید  
بوجه حسن سرانجام می یافت و هر مقاصد و آرزو که از اسم پهلوان تفاؤل بگیرد  
بی کوشش و محنت بجای آید و مراد می شناسد چون لبس پانزده سالگی قدم نهادند  
واقعه آمد پیر بزرگوار روی داد و تفصیل این اجمال آنکه در هنگامیکه نواب مغفرتاب

سجده بضم اول و فتح جیم و در آخر الف مقصود بصورت با تاریکی شب -

آرا و قشاق بار السور بر با پور خست نزل کشوند نگاه بصر طلت گردن مژدگان  
بهاور و شکار شدن محمد شاه والی هندوستان کز نه بعدا ولی بسبع شریف رسیده  
این اندوه کبری مزاج و لاج انبج اعتدال بالتهاب مرض الموت انتقال نموده  
هر روز آنار تا توانی نمودار گردید و درین ضعف بمرتب ملازم طبع عالی گشت که بسیر  
آبشار کزانه سوار سی عاری ترک نموده در پالمی می نشستند چون بهیچ وجه صورت  
شفاد را نینخیال جلوه گر نشد بلکه از دایه حکماء افاقت حس و حرکت که مدلول  
صحت طبیعت است قدم به بستر ناتوانی گذاشت لاجرم باندیشه تبدیل آب و هوا  
جهاد می الثانی از بلده مذکور نهضت کرده بقصر غم چا و فی فرخنده بنیاد بجانب جنوبی  
زمین آباد نزل فرمودند و از آنجا بونورگل و لای غیر موسم بگر و موسن ناله بارتول  
کشودند لیکن هر روز صلائی دعوت میدخواستند گوش حق نودش میرسد و صدائی  
کل نفس ذالقیته الموت پرده دل جگر بندان میدرید آخر روز نینجه نجم هادی الاخر  
سلسله مجری کینار و یکصد و شصت و یک بجای نزلت بدو ساعت میر احمد ناصرنگ  
بهاور را رو بر و نشانیده هفده فصاح هدایت آیات که هر یک با جواهر آبدار و گوهر

و شلاق بالکس جادای کرم که درستان دران بسوزند لفظ و کیمیت - فتقار شدن بالفهم اول یعنی مردن چنان  
برای سلاطین چغتائی استعمال کنند - از غیاث اللغات - احمد الموصی -

محقق مباحثی که در حایای نواب مغفرتاب نور الله مرقد را بشیوه کمال تمیز سلک و نظامی و نظام  
در آورد آن ضیاء الدیر حسین خان صدر الصدور است که در وقت ارشاد و فصاح به نواب ناصرنگ  
شهید حاضر حضور بود و آنرا خواهر بنهم خان هفت سوانج و کرم از بیاض خاض بخیر تسلیم و آورده  
شرکایه الویف خود نموده بود و تواریخ کیمین بعد از تالیفات و آمده اند از تاریخ مذکور فصلی بنویسند



شاهوار بود و ارشاد نمودند اول برین وکن لازم است هرگاه سلامتی نفس و انمی از جنگ و جدل و افرایش و آبادی ملک خود خواسته باشد باید که با مرشد که زمینداران این ملک اند آشتی دارد و تمام قدر از خود سرشته آشتی را برهم نهد در صورت ناپاوری مجبور نیست و ویم جدا نهند ام بنی آدم که بنیاد و ساخته رب العالمین است

برچیده شمول تالیفات خود نموده و این سلسله از جلاسل است که اندر زو فیض ابداء وقت و تقاضا مصلحت بعضی آید و دنیا به مغز تاب اضلاع که ارشاد فرموده فی الواقع عجب در شاهوار بنیال است که بسبب قواعد اصولیه شکسته اند و کشیده اند که اگر بنظر تفریق و تحقیق نگردد و دنیا موجوده تطابق کرده سرسوی خلاف ندارد و بلکه پایه ثبوت میرسد که اصول مضامین این نصایح تا به حد حکم و شنیده است که این مانی هم بر آن عمل آوردی باعث سرسری ملک و بیبودی یارست و این نصایح را به این خالق کائنات تصور و بظاهر صرف و بدل الفاظ چند درین معین موجوده مشهود دیگر و دلی عنادل مضامینست را به مخالفت و تباین نموده چنانچه در فقره اول تاکید ارتباط و اتحاد نسبت بدولت مرشد ارشاد شده و درین زمان دولت پیشوا منقرض گشته باید که آن ارشاد منسخ العمل باشد فی آنجا هر گرا نهها کالشمس فی الضیاء بجای آنجی است که از اقتباس الفارسیا افزایش هر که در و داعالی و ادانی خاصه حکام و فرماندهان مستفیض میتوان شد که بران عمل پیرایش موجب درست گرداری و یکدلی و شکیلی طبع وحدت فهم و فراست است که با فو قش امری دیگر تصور نیست که باست تا موی که شمشیر و سیمه نظم و نسق و ضبط و ربط و منق و منق مهات شود و غرض از ارشاد این است که هر حاکم را لازم که مالک بد مقابل هر توان که از قوت تساوی اندک نظره جنبه غالبیت داشته باشد و از آن خیال بسبب روابط و یگانگی بیبوی و دمام استرغای خاطرش مجبور نشود که غبار و کدر و طلال بر انگیزد تا موجب

القیه تامل بکار بر دوشل خوشه گندم و جوار نیست که در هر سال از کشت بکار رود و بدگریم بقاضی که متعل این اثر طیار است تقاضای نماید که او موافق امر شرع شریف هر چه حکم کند بجا آورد و از خود حکم نقل نکند سوم زندگانی خود و انتظام امور مالک را مشخص در سفر و اند و لذت منزل نو و آب نو و سایه نیمه را در هیچ حال از دست نهد

صحت موافقت و موافقت گردد و در صورت قیام موافقت و با نداری مصاحبت استحکام دولت و بقا بقا ندان با حسن وجه لحاظ خواطر میباشد و در فقره هشتم سفارشی که در باب هدایت می الدین خان طلب بنظر جنگ سید الشخان بن متوسل خان که بدو واسطه میره نواب سید الله خان حله الملک وزیر شاه جهان باو شاه هندوستان بود و هم فوه نواب به فقرات نورانی مضبوط شد بدو لحاظ فرمودند یکی بنظر فی قوتی شان که کمال شفقت به آن حد رسانیده بودند که قوت و ثروت و کثرت و جاه و میره تساوی نواب شهید او شان را بهر سیده بود و این خبر مضمون مشمول حاشیه فقره اول هم است و در لحاظ و صلح می در ملک واری شریک و همیم اخلاف خود فرموده و در ومان سخن افزون را که کوز و ریز علوم تمدن است بر اعانت شان کردند و اصل مطلب نواب مغز تاب بجان سکن این بود که هر آن در زبان صینه اخوت و صلح می از دست نهد و قدرت جانب مقابل را هم پیش نظر دارد که فتح و ثمرات خرد و یکنامی است و هم قوت بازوی دولت لحاظ و علی الرحم و صایت صورت مصلحت و ظلال و در اندیشه مراد جوده شدن سلوم الحق نواب علیم آشیان چقدر ضایعات آئین بهین سلطنت و شریعت منظور میباشند که از فقرات اضلاع بخوبی استنباط میشود چنانچه صواب و سوانح نواب شهید که از عدم توجه شان بر و صایا نواب بنظر و گوشتی انان چه جوارنات که بر می نمودند بنگارنایان بر اجداد اناس و فرزند می گویند نسبت خود و صفت هم چنین کتابها را بهر سیده و شریک و هم تمام اختلال اساس سلطنت تحریر نموده است







تقریر و یونی به پورنجند که محض آدم بے رتبه بود از برای اینکه امرای مشهور قدر کار و یونی  
مارانداسته و راز نکالیت شات و میکروند نظریه نفس شکنی و تادیب آنها و رابده کارها و  
ساختم کار فرما درست باشد کارکن هر که باشد و پورن چند آدم خوب تحصیل زربقایا  
سرکار از آئین همین معروض وصول می آرد اگر دوسه سال دیگر هم بکار معمره بحال باشد  
میشاید باز مختار اند و هم در همه حال یقین دانند که ریاست دکن موقوف به عالم بندگی  
و فوکرست باید که آداب مطلق سحانی را در هیچ حال از خود فوت نکنند که از امر آداب شکنی  
عند الله ماخوذ و عند الناس مطعون خواهد بود چنانچه نادر شاه قهرمان ایران وقتیکه در  
دلی رسیده روزی بفرط عنایات ما را بعلت سلطنت خطاب کرد فی الفور بمن عرض کردم  
که ما مردم از قدیم با جد و جد تو کریمشیم ایم از این معنی به نیک حرامی مشهور خواهیم شد و حضرت با  
بر بدعهدی و بدقولی شهرت خواهند داد از آنجا که ذات شریفش سخن خج بود بسیار قحط شد  
و آفرین گفتند یا زوهم تا مقدور از خود در جنگ اقدام کند هر چند که جمیع طرف ثانی قلیل و کمتر  
باشد غیرت الهی دلیری را نمی پسندد کم من قتیله قتیله غلبت قتیله و ناممکن است  
باید که در رفع مناقشه کوشد و چون داند که طرف ثانی مبادرت ینما یناگزیر حق بطرف خود قایم  
گردد بجز و الحاح استدعا از حق خواسته بر مکان خود ثابت و راسخ باشد و زهار به بقتل  
جنگ کند چرا که فتح و شکست بید اختیار اوست و و از تو هم اسبابیکه از فضل لایزال  
و ذوالجلال آنچه موجود دارم اگر قدم بقدم من گزاشته سرست نماید یقین که طبقه بلبله و فاضول  
والا از دوسه سال زیاده کفایت نخواهد کرد - سیر و هم این همه خزانه که در رکاب موجود  
داشتیم از برای طبعی سپاه و ما را لشکر مخصوص از بون خزانه ما همواره پیوسته آید و  
و از آبادی اینها مخالف و لشکر را خود بخود پریشان و ستلاشی میشود الحمد لله از ابتدای

انتظام این دولت تا این هنگام ملت حق سپاه خود زیاده از دوسه ماه بر خود باقی نداریم  
اما با وجود این از سپاه خود آنقدر تیرسم که از سپاه مخالف تیرسم باید که در همه حال اینها را  
از خود بدیل ندارد که در همه حال رفیق و باعث انتظام دولت و ناموس اندیچهها و هم  
بقصد نایب شریعت امرنا با بستی درین پیری از سن سرزده حاله عمل نوقرار یافت از آنجا  
که مقدمه ناموس است پاس آن در همه حال ملحوظ باشد که انگشت اعتراض بلند نشود و  
پانزدهم آنکه زار واران دکنی همه قابل کشتی و گردن دنی اند مخصوص سرگروه این قوم  
و کافر اندکی مور و دیگری رام و اس که برهم زن کاشان دولت صد ساله اند و قلعه  
محمد نگر قید کرده ام در قید داشتن اینها انتظام دولت خود دانند هرگز از قید خلاص نسازند  
و فقط نیت خانه که در عالم مشهور است عبارت از قید کردن این مردم است شانزدهم  
از مردان برهانپور استرازا باید کرد که در نیت مکرر به تجرب رسیده که مردم برهانپور و جاپور  
مثل مردم کشمیر اند از صحبت اینها تا مقدور کنار کشند - هفدهم الحال بودید و مردم کافرا  
بر کار خانات امور کنید و هر یک را بتاکید و تقید تمام تا بزم سازند که بهمت زیاده از دوسه  
ساعت یافته نشود شمارا بخدای کریم پیروم هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر و یار  
باشد و سایه عنایت و انفضال خود از سر شما باز نگیرد - و قتیله این کلمات هدایت سمات  
از زبان مغفرت آب تراوش کرد و ناصر جنگ را رقت عظیم دست داد و نواب مغفرتاب  
نزد طلبیده اشک از رخساره نواب شهید بر وال پاک کرده فرمودند که این گریستن  
بیانده است از احوال من کار بر خلاف تنگ است مبادا فتنه خوابیده بیدار شود  
و رعایا با مال حوادث شوند گریستن تمام عمر باقیست زود توجه انتظام شوند و اسلام عایکم  
ایات بخیر که وقت انقضاست امروزه با محنت و درو اتفاقست امروزه تر



ای دیده رخ وصال دیدی بچند خون بار که نوبت فراقت امر و بلا بعد وای این  
 بند و موعظه رئیس مملکت طبیعت دست تصرف از رقیق و تن و خوگشاید رایت عزت  
 به تقدس آبا و اجداد است - نواب مغفرت نواب طاب شاه از خاندان کرام و دودمان  
 ذوالاحترام بودند میرزا و علیهم الرجه ترقیم نموده که جداورش سدا الله خان وزیر اعظم  
 صاحبقران شاه جهان بادشاه است و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از  
 عظام اکابر سمرقند از اخلاص شیخ شهاب الدین سهروردی بود قدس ستره که صاحب  
 تصانیف عمده مثل نسخ عوارف و شرح المضاح و اعلام النقی و غیره بوده است عابد خان  
 در عهد شاه جهان دار و هندوستان گردید و بدولت و شاهی بادشاه و محکمات بزرگ  
 خدمت گزینی و لطف شکر شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز مراتب علیا ارتقی  
 نمود و چون شاهزاده را بپادوران و رباب نزاع موردی حربه صعب بود قلع  
 پیوست و درین معارک مکرر رکاب بود بعد از سپهر آرائی بمنصب چهار هزار ری  
 یافت و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت کل مملکت و بعد از آن بمنصب چهار هزار ری  
 و خطاب قلی خان افتخار اندوخت و بعد غزل صدارت شانزدهم جمادی الثانی  
 سنه هجری انشین و تسعین و الف کثرت ثانی قاست بخلعت صدارت آراست و  
 و در محاصره قلعه گوگنده حیدر آباد بست و چهارم ربیع الاول سنه هجری ثانی و تسعین  
 و الف بنجم کوه توب نقد جهان شاکر کرد و میر شهاب الدین غازی الدینخان بهساور  
 خلعت عابد خان مرحوم به مراتب علیا صعود نمود و در جلدوی تردوات شایسته که در فتح

شاه قهره آن بزرگ عالی نهاد که در کوهی حیدر آباد بخدمت غریب قلعه گوگنده بقصد انک تریب ماسل بود و در  
 واقع است حربه میر احمد علی مدعی

قلعه بیجا پور تقدم رسانیده مکرر از زبان پادشاه تراوش کرد که شهاب الدین انچه در  
 ناموس تیموریه مساعی جمیده بکار برده و تحسینات تعالی حرمت و عزت اولاد او بکهدارد  
 پادشاه کهمال شفقت باضافه فقره فرزند ارجمند بر القاب غازی الدینخان بهساور  
 فیروز جنگ طره زیبائی بر دستار افتخار افزود و در سنه هجری انشین و عشرين  
 و مائه و الف کوس رطت ازین عالم فروگرفت نواب نظام الملک انچه بخواه خلعت  
 غازی الدینخان نام اصلی او میر قمر الدین است و سال میلاد او شان سنه هجری  
 انشین و ثمانین الف که تا بیخ ولادتش نیک بخت است و در ریگان شبان مطهر  
 انظار خلد مکان بودند و بمنصب چهار هزار ری و خطاب قلی خان سرافراز و در سنه  
 قلعه و اکثره مصدر تردوات نمایان گردیده باضافه هزار ری و منصب چهار هزار ری  
 عروج نمود و بعد رطت خلد مکان در تنازع شاهزاده با سر رشته احتیاط بدست  
 آورده و مکرر بیخ طرف نگردیدند چون شاه عالم سر سلطنت آراست ب خطاب  
 خاندوران بهساور و صومباری او و جدا فوج داری لکنه که در انوقت فوج داری  
 انجا از دستور عهده مقرر میشد متاگردیدند علامه مرحوم میر عبد الحلیل بکرامی تا بیخ  
 خطاب همین خاندوران بهساور یافت نواب انچه بخواه بکسر فرصت ایام فیرگی تقدیر  
 بنا بر گرمی بازار امرای جدید و کساد بازاری امرای قدیم از نوکری استغفار کرد  
 بدار خلافت شاه جهان آیا و آمده لباس و کوشان پوشیده گوشه انرا و اگر فتنه و طرب  
 از جمیع معاملات کوتاه ساخته نایب نشین گشتند بعد رطت بهساور در شاه عالم چون نوبت  
 سلطنت چند روزه به محمد مغز الدین جهاندار شاه رسید بنایت اصل منصب و خطاب  
 سابق نداشت و چون محمد فتح سیر بخت خلافت برآمد ب خطاب نظام الملک باو فتح جنگ

رک  
 و انچه



و منصب هفت هزار تنی ساخت و بتنظیم دکن مامور فرمود و چون ایالت دکن با سیرالامبرا  
 سید حسین علیخان قرار گرفت نواب از آنجا بایه سیر خلافت آمده بکومت مراد آباد و خدمت انصاری  
 یافت و چون سیرالامبرا از دکن بهار خلافت معاودت نمود و محمد فتح سیر را عزل کرده بادشاه نواب  
 بر تخت نشاند و حکومت اوده نواب نظام الملک مقرر شد نواب نظام الملک بهار و بالوه آمده  
 و بوسی توافق از امر اسس پایتخت استقام نموده در سال دوم محمدشاهی مطابق سلسله مجری  
 اثنین و ثلین و مایه و الف متوجه دکن گردید و غره جب عبور دیای نبرد انموده قلعه اسیر را از  
 طالبان و شهر بهار بنور را از محمد نور خان بکومت علی و صلح بدست آورد و امیرالامبرا با تسلیم  
 این خبر موشش لشکری جبار بسرداری سید دلاور خان بخشی فوج خود را برای تقاطع امور سار  
 سید دلاور خان کمال طنطنه و عظمت عبور نبرد انموده پاشه کوب در موضع حسن پور سرکار بنهذیه  
 رسید نواب از فرودگاه خود کوچیده بمقابلت یافت چون تلافی فریقین دست داد فوج هر یک  
 نواب بسبب بیامانی تاب مقاومت نیاورده راه انتشار گرفتند چنانچه نزدیک نایل سواری  
 نواب حدودی چند دشمنان و بعضی جمعی باقی ماند و انواع طوفانی گرد این فوج محاصر  
 شدند سید دلاور علیخان بغیر و تهوری اسب سواره نزدیک نایل نواب نمود و اگر دید شخصی که  
 در خواصی بود با اشاره نواب گفتار بر داشته سید دلاور خان را بدست فتنه ساخت و شای  
 فتنه در نوایش در آمدند و این فتح نمایان سیزدهم شبان سال مذکور بود و چون اراده  
 الهی بدان امر را رخ گردیده که حکومت دکن بنام نامی ایشان و اولاد و نشان آن نقاد  
 دو دمان عز و علازیت پذیر شود با وجود عدم جمعیت و بی سرانجامی نسیم نصرت بر جرم  
 دولت و زید سید دلاور خان مع سرداران نامی بقتل رسید و نواب قرین غیر فرزند  
 بهار السور و عود نموده و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید عالم علی خان

برادر زاده سیرالامبرا نائب دکن بتدارک پید دلاور خان کمیت جست بست و از  
 خجسته بنیاد جلوزیر بجانب بهار بنور شناخت هر چند نواب آصفجاه به عنوان جوانی او رحم  
 فرموده و در باب رفع مناقشه بسی ضایع و لید بر نوشت از محبت و غیرت پیشانی  
 موعظه بخاطر نیاورده بے اندیشه بدیاری محاربه قدم نهاد و ششم شوال سال مذکور در  
 نواحی بالا پور از توابع صوبه برارنگ مصعوبه روداد از فرط تهوری پایی جلالت  
 در معرکه فشرده خون خود را بخت نواب مظهر و منصور و اخل اورنگ آباد گردید  
 چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بار سپه رفقه بود اعتماد الدوله محمد امین خان  
 سید چید نام کا شغری را فریفته بکشتن امیرالامرا حسین علیخان تحریر و ترغیب نمود ششم  
 ذیحجه سال مذکور نامبرده در منزل توره متصل گلال بار بادشاهی امیرالامرا حسین  
 سواری پاکی بنجر دعا گشت قطب الملک برادر امیرالامرا ابوصول این خبر و شست  
 یکی از شاهزاده بار از قلعه دار خلافت بر آورده بسطنت برداشت و فوج کثیر فراهم  
 آورده بمقابلت خون برادر شناخت و بعد محاربه و سنگباری و بد چون نواب آصفجاه بتنظیم  
 اشتغال داشت وزارت بر اعتماد الدوله قرار گرفت محمد امین خان اعتماد الدوله پس  
 خواجه بهار الدین است که برادر نواب عابد خان میشود و قاضی بلده سمرقند بود و محمد امین  
 از عهد محمد فتح سیر ششگیری دویم بالاستقلال داشت و آخر بایه وزارت قدیم نهاد  
 اما بعد خلعت وزارت اهل فرصت نداد و ایام محدود در گزشت نواب نظام الملک  
 خود را از دکن بهار خلافت رسانید و خلعت وزارت پوشیده خواست که قواعد خلعت کانی که مشرو  
 شده بود بتازگی رولج و در امر اسس طبع العذار این را مغل مقاصد خود چند داشته  
 طبع العذار طبع اهل نسیم اهل اهل و کسرین بعد دوم و بعد ذال حجه و کرب انبیا بر آمده نثار



مزارج پادشاه را نوعی مغرور ساختند که نواب از انبیاان خود را کناره کشیده در همان ایام مطابق شش ماهی هجری سنه ۱۰۲۸ و آن آثار یعنی از ناصیه حیدر قلیخان تا نظم کجرات بود گشت نواب بتادیب او مقرر گردید و باین تقریب امر نواب را از حضور بر آوردند چون نواب بالوه قریب کجرات رسید حیدر قلیخان که باراده جنگ سافتی طرح کرده بود و تاب و خود ندیده خود را دیوانه قرار داد و نواب باز بجانب دار الخلافه عطف عنان نموده در جلد این خدمت صوبه داری مالوه و کجرات ضمیمه حکومت دکن و وزارت مقرر گردید اما از نفاذ آن خبر خاطر با افزونی گرفت و در شش ماهی هجری سنه ۱۰۲۸ و آن آثار یعنی از ناصیه حیدر قلیخان تا نظم کجرات بود گشت نواب بتادیب او مقرر گردید و باین تقریب امر نواب را از حضور بر آوردند چون نواب بالوه قریب کجرات رسید حیدر قلیخان که باراده جنگ سافتی طرح کرده بود و تاب و خود ندیده خود را دیوانه قرار داد و نواب باز بجانب دار الخلافه عطف عنان نموده در جلد این خدمت صوبه داری مالوه و کجرات ضمیمه حکومت دکن و وزارت مقرر گردید اما از نفاذ آن خبر خاطر با افزونی گرفت و در شش ماهی هجری سنه ۱۰۲۸ و آن آثار یعنی از ناصیه حیدر قلیخان تا نظم کجرات بود گشت نواب بتادیب او مقرر گردید و باین تقریب امر نواب را از حضور بر آوردند چون نواب بالوه قریب کجرات رسید حیدر قلیخان که باراده جنگ سافتی طرح کرده بود و تاب و خود ندیده خود را دیوانه قرار داد و نواب باز بجانب دار الخلافه عطف عنان نموده در جلد این خدمت صوبه داری مالوه و کجرات ضمیمه حکومت دکن و وزارت مقرر گردید اما از نفاذ آن خبر خاطر با افزونی گرفت و در شش ماهی هجری سنه ۱۰۲۸ و آن آثار یعنی از ناصیه حیدر قلیخان تا نظم کجرات بود

گشت و شرف و عزت و باو شاه محمد شاه دریافت فضل علیخان تایید قدم چنین در ملک انظم کجرات قطع صد شکر که ذات دین بتای آمد و رونق ده ملک پادشاهی آمد و تایید رسیدنش بگوشتم یافت و گفت آیت رحمت الهی آمد و هزار و پیه نقد صلح مرحمت فرمودند و نیز اسپ با ساز نقره عنایت نمودند و بعد دو ماه از وصول دلی پادشاه نواب را برای تایید مرشد دکن رخصت فرمود و نواب چون بکبر آباد رسید از بعضی وجوه شایع متعارف جنوبی گزاشته سمت شرقی روان گردیدند و بر سر اثماده و کمن پور مرد و نموده زیر کاپی و ریای حین را عبور نمود و از آنجا رو به جنوب کرده بکلات درآمد بعد طی منازل بشهر سجاول از توابع صوبه مالوه رسید نوچ مرشد از دکن استقبال کرد و در ماه رمضان سنه ۱۰۲۸ سطور جنگهای صعب در سواد سجاول واقع شد چون آمدند تا در شاه گرم بود و نواب مصالح را صلاح وقت دیده در الخلافه معاودت نمود چون تا در شاه استیلا یافت نواب را نسبت بابت امر افرادان در ابریکو و خطاب خاندوران بامیر الامرا بود و بعد قتل او منصب امیر الامراتی بضمیمه مراتب دیگر نواب مقرر گشت و بعد رفتن تا در شاه در شش ماهی هجری سنه ۱۰۲۸ و آن آثار یعنی از ناصیه حیدر قلیخان تا نظم کجرات بود گشت نواب بتادیب او مقرر گردید و باین تقریب امر نواب را از حضور بر آوردند چون نواب بالوه قریب کجرات رسید حیدر قلیخان که باراده جنگ سافتی طرح کرده بود و تاب و خود ندیده خود را دیوانه قرار داد و نواب باز بجانب دار الخلافه عطف عنان نموده در جلد این خدمت صوبه داری مالوه و کجرات ضمیمه حکومت دکن و وزارت مقرر گردید اما از نفاذ آن خبر خاطر با افزونی گرفت و در شش ماهی هجری سنه ۱۰۲۸ و آن آثار یعنی از ناصیه حیدر قلیخان تا نظم کجرات بود



باورنگ آب در سید ناصر جنگ با نذیشه آنکه سباده آویزشی رود و در آن روز هفتاد و هفت نفر  
رفت نواب آصفه بقاعده سمره و موسم برسات افواج را با وطن خود با خضعت فرمود  
بریده باورنگ آب و نشست چون شیطان لعین را هنر بنی آدم است تا بحدیکه نتایج اینها  
بزرگتر و سیلیات اندوه میرود و معارضه تا الله انما فی ضلالتکم استخار میسازد -  
ناصر جنگ به تحریک واقع طلبان اراده اورنگ آب و صوم ساخت و قریب هفت هزار سوار  
آورده با اینکار قریب اورنگ آب در سید نواب آصفه هر قدر مردم که حاضر بود با توپخانه  
در سواد شهر جانب عیدگاه بدانند قیام نمودیم بمادی الاولیاء و سید محمد بن ابراهیم  
و ماته و الف وقت شام جنگ عظیم تمام شد از کثرت توپخانه و ظلمت شام و تنگی وقت و شک  
بان که خود میر قاسم خان دار و مع بان با از دست خود سوار و دست او از کار رفت  
قریب وقت شام فوج طرفانی از هم پاشید ناصر جنگ فیل را ساخته با سعدوی چند خود را  
قریب فیل نواب رسانید و زخمی و در دست پدر و الا که رفت و سید لشکر خان با نیای نواب  
فیل ناصر جنگ را در گشتا توپ گرفت نواب بعد از این در ششمه الهجری ست و خمین و ماته  
الف مکر غم به تخیل ماک کرناک بر بست بعد وصول اندی را اول قلعه تخیلی را که در دست  
مرسته بود محاصره کرده مقتضی ساخت و بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوایت که از مدتی  
ان الکدره تصرف داشتند استزاع نموده و حکومت آنجا با نورالدین خان شهابت جنگ  
که ذکر آن مفصل خواهد بود و در آمد از جانب خود مقرر نموده در ششمه الهجری سبع و خمین و ماته  
یخته بنیاد مرجهت کرد و در ششمه الهجری تسع و خمین و ماته و الف قلعه با کتده را از توپ  
حیدر آباد که در دست امرای دکنی بود بعد محاصره و در فرصت کمی مقتضی ساخت و در ششمه الهجری  
احدی و خمین و ماته الف خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی از جانب کابل پادشاه جهان آباد

نواب باقتضای مصلحت ملکی از اورنگ آب و نسبت برانپور نهفت فرمود و در سواد و بهر  
خبر رسید که محمد شاه ظفر یافت و احمد شاه ابدالی شکست خورده راه کابل گرفت نواب آصفه  
درین ایام مرض شدید عارض گویید چنانچه در آن احوال در گذشت روز یکشنبه یکاک جاودانی  
شناخت و وقت برداشتن نعش غریبی از خلق برخاست که زمین در لرزه درآمد اما  
عظام جنازه اش را دوش بدوش بمیدان وسیع رسانیده نماز ادا کردند و بر وضعت  
شاه برهان الدین غریب قدس سره روانه ساختند متوجه بهشت خلد منزلت تا پنج رحلت  
یافتند ان الله و اما الیه راجعون فخر تراود خان والد المجد اعظم الامراء غلام سید خان بها  
مقتصد خرد در شان نواب آصفه در ملک نظم کشید و قابل شنیدنی است از آنجا یک  
مطلع بنا بر یادگار بیاورد و ای آصف زمان و سلیمان روزگار و تخیلش و جان که  
تو کردی که کرده است و -

## گفتار در فرمانروایی ناصر جنگ بهادر و چند سرگزشت

### به تقدیر قاف و روا دار

نواب ناصر جنگ بعد ادای خراج و نزع و اقامه نمود و حدوث حادثه جگر بیونیکال  
تخل دست جیل المتین ان الله شحبت الصابرين محکم کرده بر مسند ریاست تکیه گرفت  
و زمام حل و عقد ریاست به قبضه فرمانروائی خود و را آورده باراده چهاونی به بلده  
خمیه بنیاد و نقل شده پورن چند را از دیوانی مغرول ساخته میر عبدالرزاق خان را



به خطاب شاه نواز خان خلعت دیوانی سرفراز کرده و فترا و ضاعی خیر و شکر کار خود  
کشف فطانت و تقویض فرمود و مورد و پندت را که نظر التفات بحالش مصروف بود به یک  
دیوانی نوازش نمود و عوض بیک مخاطب به شاه بنگان با مور سامان خانانامانی ذخیره  
اندوخت و عبدالحسین خان بهادر بن حکیم علی نقیخان بهادر و ضبط سرانجام سیرالش جبهه  
افروخت با لحد و جیح کارگزاران به درگاه بقدر را از غزل و نصب جایگاه کرده و در هم به هم  
ساخت و اکثر تعلقه داران را با یامی مردم فتنه جواز نظر التفات بر انداخت به سبب  
تلون مزاج و شرارت مورد و پندت امرای درگاه به بستر راحت نمی نمودند و بسی اهل  
خدمات به تشویش هر روزه ملول و آزرده میبود - هدایت محی الدینخان همیشه زاده خود  
که بر رفت و مدارا استقام نموده و در جذب دل طریق حسن التفات سلوک داشت اما  
هدایت محی الدینخان بعدم تصفیة باطن و درآمدن خود مضایقه نموده علم فجارت برافراشت  
مقارن ایحال فرمان واجب الاذعان احمد شاه والی هندوستان در باب طلب تصویر  
به نور صدور یافت لاجرم شکیبایان بهادر را به نیابت خود در دکن گزینشته از حجب  
نهضت نموده به دارالسرور بهر بانو ز نزل فرمود و در انجا با وای مراسم عرش پذیر  
بزرگوار چندی قیام ورزیده بهست و ریای تمهیداره نور و گشت درین سفر قطعه استقر  
عالی از کمی آب و حرارت تموز آفتاب تصدیق مالا یطاق کشیدند و دو آب دستون  
یشتت با وسوم دران مرز بوم حاصل باز سفر آخرت گردیدند چون بدیای نر بدنگر  
نزدول انگند هدایت محی الدینخان زمین را فروز عظم دانسته جنود کثیر فراهم آورده دست  
تصرف بملک و مال صوبه کرناٹک کشاده با غوای حسین دوست خان مشهور چند صاحب  
نویت سرایه دانش و خزهوش باخته رایت ناسپاسی میدان حق ناشناسی افراخته قدم

از خود فراتر نهاد چون این خبر مکرر رسید شریف ناصر جنگ رسید فتح غنیمت هندوستان نمود  
عنان مقصد بگردانید با وجود شدت باران و دود و غل و لای و طغیانی رود قتی و پوزنا  
و حیرانی لشکریان و افتادن چار بایان کبچ توانی و تواند اخل فحبه نیاد و گردید و  
تا ایام برشکال باشتغال سامان سفر کرناٹک و تنبیه هدایت محی الدینخان مشغول و اکثر  
اوقات غریز و استقامت تهنیز و ترتیب انجلاج قاهره مصروف داشت و اصلا جواهر  
نضاح در دربار حضرت مغفرت مآب که هر یک سرای گنج رونق سلطنت و گوهر شجره  
هدایت بود بسراشت قبول و رنگیدن خاطر خود نشانده و علی الرغم وصایت آن دربار  
عطا و جع دیان را که لجنه اسرار سخن آفرین است بکلمات اقسام همکنه انعکاش امیدوار  
نتوان یافت آنچه حاضر و غایب را بیدل میبخت چون این افواه بر السنه عالم راه  
یافت هدایت محی الدینخان را از سابق و شست و شویی زانند و در مانع جمیده موجب  
از و یاد مضایقه و طبیعت گردید و تخریب فرما شد و ای گویان کشیده تا بسوا و اراکات رسانید  
انور الدینخان بهادر که دران آوان چنانچه فکر آن در گزشت حکم آن نواح بود بقدم  
مالعت برآمده رایت جدال و قتالی برافراخت و حرب صعب واقع شد از انجا که  
کارکنان تقدیر بنای اینکار نودیدگر نهاده بودند انور الدینخان با اکثری رفیقان در حرکت  
بهانسان کشته گشته رنگ سهر خرومی حاصل کرد و هدایت محی الدینخان اکثری حدود و اولایت  
بی منازعت غیر به تصرف خود در آورده با کلاه پوشان فرانسس سانگی بهرسانیده

مشغول بفرماندهی بود که اندر دکن و کشمیر رسیده باشد از قسم محبت و دوستی و غیره و خبیثه گز و انیده شده  
انعکاش بر دوز انغال مبدل شدن و بهر هاستن و نیکو شدن بهی عیش و نشاط نیز استعمال کنند - ۱۴ -



و کلاه آسمان بر دوش نواب ناصر جنگ بهادر از استماع این خبر جا کلاه گونی الحقیقت شش  
گزینگی و زهر شیرینگی در مضمون و کبرگ نوا غار دولت را باد صحر بود و دستر و خاطر گشته  
اراده تنبیه و پیش نهاد و خاطر داشت هر چند ابو الخیر خان شیر بهادر و سید لشکر خان عرض  
کردند که این هم عهدی کی از اعیان معتد دولت بیرون و خود به نفیس نفیس توجه نشدن  
مقرون بصواب است بخاطر خود دنیا و دود شیر بهادر را به صوبه داری خجسته بنیاد و حزم  
و امتیاط آن سواد مقرر کرده کمال طبعش و غضب از بنده مذکور نهضت فرموده و از راه  
آلک به جای پور بنواح اصفونی و از بخور زول نمود و اصلا بقلم باغی توجه نکرده سمت الزام  
بسرحد رکات رسید. هدایت می الذبحان نیز به تهنیت نوح به داخه بمعاذت فرانس  
برآل بمقابل خال را است قتال برافراشت جنگ عظیم در پیوست و دود و توب و  
کران راه و وصل بر هوا بست فرنگی در سرعت گفتگ انمازی بنان چهارمی داشتند  
که به فرصت یک چشم زدن دو گلوله سر میدادند و با نمازه نشان نگاه گلوله بر بدت  
مقصد میرسانیدند از مطلع فلق تا مطلع شفق گلوله ریزی طرفین متصل غیر منفصل  
سلسله بود و التهاب شعله فساد و ریخ آشوب قیامت برکشید و بالاخر از استصواب  
شاه نواز خان بست و هفتم ربیع الآخر سنه ۱۱۲۳ هجری ثلث و ستمین و ماته لاف حیدر بان  
سرکشی بیای خود بدام رسید هر چند و دلتخواهان معروض نمودند که بقای اموم بریده و جیب  
گلگیر صیاد و سبب بیجان نموده و فساد است و خبر و ارث ملک تا برتن است و آن ملک را  
فتنه پیر این است نواب ترم را کار فرموده هرگز بقتل راضی نشدنا انصافان قدر  
آن نعمت غیر مترقب ندانسته لغو ای کل یمن علی شاکله احسان جان بخشی بر طاق نسیان  
گذاشته پنهان کرد و خواجی میبند و نواب ناصر جنگ به جهت ادای موسم برسات

عظیم

نزدیک

بارکات رفت و فوجی بهرافه فرانسس که با وصف شکست فاش دست از شونجی باز  
نداشتند لعین نمود از تیرگی تقدیر ششم نوحی به نوح اسلام رسید و قلعه نصرت گد چنچ که پایتخت  
الک کرنا تمک است به تصرف فرانسس رفت نواب از کمال غیرت ملک داری که  
که تدارک بهرامی باید فوراً بظهور رسد تا عبرت افزای متمدان گردد و با وصف  
شدت برشکال و مشاهده طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسید غله  
متوجه تخفیر بچلچری گردید سید لشکر خان را به صوبه داری خجسته بنیاد و از عزل ابو الخیر خان  
و سید شریف خان را به صوبه داری برارخصت انصاف واده بمحاصره بچلچری مستعد  
و مشتعل گشت اکثر خیرخواهان دولت و تجربه کاران مکنت این غم را با تسخیر  
پیدا شده مکرر عرض مخالفت بر زبان آوردند لیکن سر رشته تقدیر از لی بدان امر  
منوط و مربوط شده بود که سران سر کرده شمشت و اقبال بسرنوک سنان و بخور  
آن حدایه جاه جلال زمین موعود و رشاک گستان گرد و این امر مستلزم ناصواب  
مقرون بمساعدت بخت و دولت فهیده و در اخذ قلعه مسطور بیشتر توجه مصروف داشت  
دران آوان تسلسل باران بشدت بی پایان نزول نموده از ابتدای نوح تا یکماه  
علی الاتصال از زمین تا آسمان یک عالم آب گردانید نظم بلا کمر بسته از هر طرف  
شده خواب و غور و قیلم بر طرف تر لطیفان باران رسد کم رسید و از ان کار عشرت  
بصورت کشید و شاکر ده بخاره در آب و گل و بگردید از آب و گل مستقل و فرو  
تا اسفل السافین و شده گا و بخاره گا و زمین و سیل و تالاب جوش طغیان  
آورده جو شمش اتحاد نسبت قدیمی و دیده هم آغوش یکدیگر گشتند و رودها  
اطراف هجوم تلاطم سر کنار بهد گیر آورده راه و وصل آذوقه لشکر بر بستند



و عطف یکعلم ازین عالم به واسطه التفاتی قطع مروت نمودند و موجب غلبه یکتان از  
 دیوان مردم دست بے تصرفی نشودند بضبط تسلی اگر قرص مهر و ماه به حساب تیره رو  
 خود می نهفتند چاره سازان تقویت کردگان لیل و نهار را جواب صاف نمی گفتند ابیات  
 فلک از مهر دست نمکشید و بفرار از دست کس میزدند و نهان می شدند و نهان می شدند و نهان می شدند  
 چنان بی التفاتی کرد و در آن تو که قرص مهر و دست پنهان و بی التفاتی این احتمال  
 احوال تاریخ شان در محرم الحرام ۱۱۳۰ هجری اربع و ستین و امانه الف شب شنبه  
 بختی ارانی بعضی نکرده بود چون فرنگیان بهیچ تمام بر لشکر آمده شجون زدند عالم درین  
 صعوبت زیر و بالا گشته هوش سر و پا نداشتند و اکثر سرداران معتد روی نام و  
 پوشیده کنار لشکر را گوشه عافیت پیدا نداشتند چون ناظر جنگ احوال عالم را برین جنگ  
 دید قریب صبح صادق که فلک روی خود را بخون شفق مالیده و مهر از دل بر آورده  
 آه سرکشیده بود که نزدیک همت بها در افغان رفت و گفت ای برادر بای همت  
 بکوشش دلیرانه باید فشرود و سر شوی این کلاه پوشان بدم تیغ تیر بیاور و آن کم  
 نام و رنگ که درین قابو بودند و فرنگ بر سینه مکر و نیرنگ راست کرده چنان  
 سرداد که فوراً دست قضا باطیحات آن سینه نشین جزو ملکین در نور دیده بسیر  
 جا و دانی نشانید و قبای زندگانی از بر کشیده کلاه سبز شهادت بر سر پوشانید  
 در همان دم سر آن سرگروه مظلومان لشبیر آبدار بریده بر نوک نیزه بلند گردانید

بها در خان ثانی معرون بهت بها در سپر محمد الفغان نمیره ابراهیم خان مخاطب بها در خان  
 اولین نواب خضر خان بی که بر فوج داری فرنگی گرفتار داشت بود فقط مرده میر احمد علی

و باتفاق بعضی فتنه آریان که در کینگاه خلعت تندی بری بر انگیزه بودند هدایت محی الدین خان  
 که برین گستاخ محبوب بود بر آورده بر مسند دولت نشاند اعتبار سلطنت دولت دور  
 بر قبضه تصرف در آورده و چون خبر گشته شدن نواب شهید باطراف عالم شایع شد  
 هیچ وجه بسیار از کثافت دکن سرکشید و بالاجی با وجود عهد و پیمان قابو یافته گرد  
 خجسته نیا و دست تصرف کشاده سید لشکر خان بنا بر عدم مقاومت مبلغ هفتده لاک ریه  
 داده از دست او شهر را محفوظ داشت اگر چه هدایت محی الدین خان بضبط تسلی انجمت شد  
 استقلال بهر صوبه دار و عیال فرستاده تسکین میداد لیکن عالمی سر از اطاعت او  
 پیچیده هر یک قدم از انبیا و او بیرون نهادند لاجرم قلع و افسطرا کرده بزودی بار  
 تنبیه و نظم دکن نهضت نمود و در اسبندت را بختاب رگنا تمه داس مخاطب  
 ساخته دیوان مستقل گردانید موسی موسی فرانسس کپتان و نظیر خان کار روی را  
 با یکبار فرنگی دست هزار بار همراه رکاب گرفته بقدم استقامت رفاه مقصد گشت  
 اما فاغنه که بساط لشکر فرو می آمدند هر روز گردن خیره سری بلند کرده در صدو  
 اذیت ایشان بودند و پیام سوال و ملال علی السویه در میان می آوردند  
 حاقبت در وقت کوچ اسباب فرنگی غارت کرده و چنان درشت در جواب هدایت  
 محی الدین خان گفتند هدایت محی الدین خان عیبت گرفته بر وزیر کشیده هفتده هم بجهت الاول

در آمل نشسته بودیم و سکون فون و هم نشین بودیم و او در اسبندت سبکی مشرقی صاحب است و  
 بضم بر صوره و نشسته بدین مکر و دای تکتانی ساکن که هیچ لفظ آن نشو و نمی است و  
 الماراش در تحریر انگلیز چنین است لفظ Monieur Poney مرده میر احمد علی



سید صدر بنزل را بچوئی لغرم مدافعه آن گروه بنیت و شرفه کشتن باز نگشته  
سوار شد آن میاگان بدین وعظمت نشان بے یقین با وجود ارباب فرنگ  
لجام زیر تاخته و از زنجیره توپخانه در گزشتہ نزدیک هوج هدایت محی الدینخان  
رسیدند محاربات مصوبه بوقوع پیوست درین روز و بدو تیر بهادر خان بر پیشانی  
هدایت محی الدینخان رسیده از قفا سر بر آورده میر محمد حسین خان بهادر بن یار خان  
مقابل شده سینه بهادر خان را آماجگاه ضرب فنا ساخت و بنگه لغالی سیر نظام علیخان  
بها و در اسد جنگ با وجود صغیر و زخم تیر بر رخساره بکمال جلالت و اجبارت  
داوده بزخم پیانی آن ناپاک بیگ را بر خاک پلاک انداخت و از هر طرف دلیران  
ستیز مراب به بهیز تیر بر انگخته با یاری حام خون آشام و حصام انتقام گروه آن  
نکاح را آورده دشت او بار ساختند طرقة چپیشی رونمود که سوانحه نگاران عبرت  
آن جلالت ورق گردان میرت و وقایع طرازان قدرت به ترقیم آن حادثات  
چون قلم سینه چاک سرت اند مجلا درین دار و گیر گناتمه داس که در خواصی بود تیر  
بر انگخته نقش او را بر سینه خود نهاده هر دو دست بقول بطوریکم زنده حرکت میداد  
چون افغانه رو بفرار نهادند و شادمانه فتح بنوازش در آمدند و اخل شدن خیمه  
بر همه کسان قریب و بعد متکشف گشت که هدایت محی الدینخان نیز کشته شد سبحان الله  
سرایین جهان کهنه رباط عبرت آموز جهانیان است هیچ آفریده بر سر  
حکمت ازلی پی نبوده که بچو فزع مالش گردنشان نشسته بود بدست انتقام میکند

این مقام را بچوئی قتل کرد پست حرره میر احمد علی موسوی بک کیفیت بمنی بد حال و پوینده در شرف

و بچو طوری بلند خیالان حق ناشناس را از آسمان عزت بر خاک مذلت می افکند خوش فغاری  
که در راه این گلستان همیشه بهار تصفی اقاوده بود بچو حکمت از جارب مکانات  
یکسو نمود فرو سبحان خالقی که صفاتش زکریا و بر خاک عجز میگذارد عقل انبیا و تر  
با اجماع با اتفاق اعیان سید محمد خان صلابت جنگ را بر سندان ارت و ریاست  
نشانیده دیوانی بر گناتمه داس بحال داشتند جمیع مهم به قبضه تصرفش در آورده و  
از انجا بچو تو اترو لوالی بند و بست قصبه کرد و فتح قلعه نول بفرخنده بنیاد رسیده  
بمیدان گوشه محل بار نزول کشوند و در گناتمه داس پندت بهاصندت نصاری  
صلابت جنگ را فریفته سه کرور روپی که نواب مغر تاب بچو تدبیر سر کشان کوفته  
اندوخته بودند از خزانه محمد نکر گو کشته بر آورده خجسته بنیاد روانه گشت و نهاد  
بنیاد پونه پیش نهادیمت داشته بسامان یساق متوجه شد و جمیع اهل مناصب را  
حکم شد که تا ادای موسم چچا و نی هر یک بنبج شایسته حاضر شود

و ذکر شروع سال اول ریاست صلابت جنگ و  
را و بالاجبی پرنیز جنگ و کشته شدن بخشیان معسر  
با پیش آهنگ

چون الام بر سات خگاه تیره صاحب از نضای جهان برده اشته دشت سفر بهایم و بکشته







قلعه شیرگان با نگر رسیدند و زیارتی نگاه بازگذاشته خواستند که برگردند بالاچی باز  
پیام صلح باقتدار تمام در میان آورده بساط معذرت گسترده و نظیر بدانت او و لشکر خود  
اقبال نموده از راه سنگم نیکویه و بیابان با شکل طغریه بجوای قصبه شیر رسیدند و ناگاه  
ناگهان عهد و پیمان از جا و صواب خرف گردیده و طریق بے اعتدالی می نمود و هر  
شومی اندازده می نمودند رسید لشکر خان به جهت اصلاح ذات البین و اطمینان ناره  
منافقین بشکر بالاچی رفت از آنجا که مزاج او آواره و غرور و تمسک بود کمال استکبار  
بی اختیار بر زبان آورد که بسبب کشته شدن بخشیان معکوف گران و از پیش و لشکر شما  
بیج تاب و توانائی نمانده و در خاطر من میگذرد که رایت قول نصب کرده جمیع فتح شما را  
در قیامت و اسرار بگیرم و اعیان لشکر اسلام را بکعبه مسلمانان روانه کنم سید لشکر خان در  
جواب آن ناصواب گفت که از افتادن چار پایا کشته گردیدن دوسه سردار و بیج  
شکم صفار و کبار و گرانی غلکه که این حالت بر عسکرین غالب است اصلاح تو می برخاطر مسلمانان  
مرئی نیست این خیالی که در دل شایر تو انگنده است مستبعد از فهم و قیاس است  
بعون الهی فردا صارت اسلام بجلوه ظهور میرسد این بگفت و برخاست روز دوم بسبب  
اتفاق امام جناب بهادر را با آوردن کوی مامون نمودند محمد امجد خان بهادر همیشه زاده خود  
و عزیز الله خان خواهر زاده دیگر را مع رفقای جان شاربین کار نصحت کرد و او  
بالاچی نیز سرداران نامور که هر یک سر کرده فتح و مصلحت الیه بودند نگه داشته انبوه بمالفت  
آنها نامزد ساخت چون تلاحق نخستین دست داد و غارتیان دلاوری و بهادران نامور  
قدیم ثبات فشرده بنوک پیکان و دوز و ستان جانسوز و بارانها و آن بدنهادان  
بر آوردند و فوج کثیر مرثیه برفاک هلاکت انداخته لشکر عظیم دادند محمد امجد خان نجم

ناگهان

گلوه کاری برداشت و اکثر رفقای قدیم و ادراقت داده رنگ شهادت بر رو  
شجاعت نالیدند لشکر خان نصیر جناب بهادر باز بملاقات بالاچی به جهت صدق و  
خود رفت چون حالت بهادر بسان غنچه و لنگ و چهره دماست از ضرب سیل خجالت نیلی  
دیده متعسر احوال گشت بکمال انفعال سر از گریبان بر آورده پیام صلح واقعی  
بر زبان راند سید موصوف توسط خود صلح کنانیده لشکر را برکت داد و بسبب اتفاق فقیر  
نیز بهر نیر و سالگی همراه خال خود که بر فاقه خواجه محمد اشرف خان بهادر نیر و نواب  
عماد الملک حاضر بود این همه جنگ و یکبار چشم خود دیده بمجملات جنگ بهادر  
سید لشکر خان را از مومنی پین نجسته بنیاد و امام جنگ بهادر را بصوبه داری و اسرار  
خصت نموده خود به اراده چپا و دی و بند و بست بفرستاده بنیاد و روانه گردید و جواب  
نعمت الله خان بهادر و تهور جنگ را با افواج شایسته به جهت رفع مناقشه منور خان برادر  
هست خان و نطفه خان کار دی که از سه ماه اندرون و بیرون قلعه فنا و عظیم بر پا بود و  
منور خان به هیچ نوع دست از اخذ قلعه نرول باز نداشت و افاغنه نامور اکثر دیویر  
جان می باختند و خصمت فرمود بکج تواتر و توانی بسبت حیدر آباد زاده نور و گشت چپن  
بجوای قصبه بیکالی رسید تا پنج سیر و دهم ماه جمادی الآخر ششمی چری رگنهان و اس  
با همیشه زاده خود مع پنج نفر فرنگی پهره دار بدست جوانان عبدالغفور جمیع دار و امواد  
سیدی سردار علیت تقاضای تخواه بقتل رسید صلابت جنگ شاه نواز خان را از  
از خجسته بنیاد و طلب فرموده بدیوانی سرکار سرفراز ساخت بستم زینب الله هجره  
غازی الدیخان بهادر و فرزند جنگ بخلعت صوبه داری کل و کن از پیشگاه حضور احمد شاه  
منقطع گشته بمعاضدت لهاجی هوکر و جی ایاسند بهیه و غیره غریمت و کن نمود و درین



شدت باران مع توپخانه شکسته و ریخته غبار عزم آنگشته باراده انتزاع ریاست از دست بردار بنظر سرور بر بانپور رسید قلع دار آسیر و منصب داران قدیم ایما و دیو بکارست ششانه بمناسب ارجمند سرفراز گردیدند بقدیم و تنیق آن فوجی کوچ کرده به خیمه بنیاد داخل شد و هر روز در فکر تدبیر صلابت جنگ بهادر مستعد بود غافل از آنکه بکا ولان تقدیر که پیوسته نعمت رسان غنی و فقیر اند با نعمت و دست زیر سر پوش و بسیاری را دیگ هوس بخوش میدارند گاه نعمت بدان میرسانند و گاهی از دست می ربایند و بدیگری میدهند و بیکس بر قدرت اسرار و آگاه نیست و در حیرت کبریا می عقل و جان را راه نیست و بهنم و بچرخ سنده الیه از اکل غلظت گرم نان باجرا بااست که رغبت تمام داشت بمرنگی گهانی جهان فانی را بدو ساخت و تهید فوئش بعضی مردان سخن دیگر هم آینه اند العالم عند الله نظم گز خوری نعمت ز عادت بیش و هیضه آرد و گدازد گشتنیش و باضمه چون بدو نبرد از و از گداز گشتنیش و اگر سازده باش کم خوار تا بجانی ویر که اجل گرسنه است و خور و است سیر و بملا امرای او پید شمت اشفاق و سراندا از خان جسدش تغلیل و کفین پرده ای در صندوق نهاده مع خزان و دو اب و کار غناجات به حسرت بیجا یات روانه و از آن گدازنده چون این فتح غیبی که اصلا بویهم و خیال کسی نبود به صلابت جنگ رسید صلابت با استقلال تمام داخل خیمه بنیاد و گشت پس ازین پا و شاه همد وستان فرمان استقلال تمام صلابت جنگ و خطاب مار الملک آصف الدوله بهادر از انتقال فیروز جنگ فرستاد صلابت جنگ دیوانی سرکار خود در سینه صدر بجا بدید صفت شکن خان بهادر بجای جنگ تقدیر فیض فرمود شانزدهم بیع الاصل و سینه الحیرت ایام جنگ ابو الحیرت خان

برض فالج انتقال نموده بجلد برین رخت آسودگی کشود و در همین سال بسبب نقاض بعضی امرادر الهامی بشاه نواز خان و دیوانی به حیدر یاز خان شیر جنگ بهادر مقرر گشت و بجای به صوبه واری فرخنده بنیاد و ترخص یافت و در آخرین سال رگوبی بحوسله درگزشت و در همین سال دیوانی از غزل شیر جنگ بهادر به ابو الفخر خان بهادر مقرر شده و بعد ازین در چند روز از تغیری او شوکت جنگ بهادر بام دیوانی علم سرفرازی برافراخت غرض ازین تسوید و تحریر آنکه این همه برهمی بساط و تقریط و افراط و غزل و نصب و کیال بعلت سستی عمل رئیس بود که هر غرض گرفته جواقتدار مصاحبت یافته بطبع شوم محرک سلسله تغیری و بجای میشود و از دلالت آن گروه مختال سالک باوده استقلال برآید قیانی نکال می افتد و فل مصاحبت با ندازه رتبه او میتوان داد تا آنکه از حد خود قدم فراتر نرشته خداوند خود را محتاج خوشتن کند حکمای فلاسف لطیفه ندرت نوشته اند یعنی بجای شستات اهل غرض بسع رضاد آورون آتش در خانه پنهان است که از شومی آنجا نه هر از کاشانه سوخته و خاکستر شود و بالجملة در همین سال صلابت جنگ بهادر به دست رگوبی رگاب پشن متوجه شده و زکشیه از زمینداران آن نواحی گرفته به حیدر آباد آمده چچادانی نمودند و در ششاله هجری سپهر رگوبی جافوجی بحوسله بغرم مقابل بجای صلح اسلام تاخت آورد شوکت جنگ بهادر با فوج شالیست بحرب او مامور شده مصدر ترددات دلیرانه بوده دیوان او را که ذوفنون عصر میتوان گفت دستگیر نموده فتحیاب و کامیاب آمد صلابت شیر دران نواحی رفته بود و از آنجا بعد رتق و فتق برگردیده با عانت را و بالاجی بسست بجای پور ره پیا شده و مقرب ذکر آن خواهد بود آید انشاء الله المستعان قیانی بیخ اول و قای دوم کسر جمع فیقا بهر دو قایر وزن و بیخ هموار ۱۲



ذکر مناقشه را و بالاجی با عبدالحکیم خان حاکم شافور و بنکاو  
واعانت ثواب آصف الدوله باجنود منصور و فاکر شتر  
بندگانش حضرت به صوبه داری ایلمپور و بسالت جنگا و صوفی

### و رایچور و لغاوت موسی بجوی متهور

تفصیل این اجمال آنکه مظفر خان بخشی کاروی باطهارکم اتفاقی صلابت جنگ آصف الدوله  
ترک روزگار کرده با عبدالحکیم خان پسر و لیر خان میانه حاکم شاه فور باطواقت کشته  
عبدالحکیم خان بمعاذت او و مرار او نمیره ستاجی کوثر جمعیت کثیر فراموش  
درصد و تانت جالیرات را و بالاجی بوده راه شد آمد مرشد یکظم سد و مسافت را و  
بالاجی بان گرد و باد و پیچ و تاب تردد افتاده با جماعت کثیر دامن غم بر کمر بسته  
به دم بنکاو پای محاصره بر تشدد و با وجود محاربات کرات و مرآت کاری پیشرفت  
نرفت و اکثر افغانه غالب و مرشد مغلوب میگردد و بدین سبب امتداد زمان و گرانی غل  
فراوان و ناچیزترین چارپایان برکس احوال مصوران و در ضیق حیرت گرفتار گشته  
خائف و خاسر اند و چاره کار خراج اعانت اسلام ندیده بعجز و الحاح بر آید مصامع  
بها و در راه المهایم شمس استمداد گشت صلابت جنگ بها و بهجت بردن افغانه  
پیش نهاد و خاطر داشته از ملک برار معاوت نموده بحر و رایم رسیده بالاجی را و بنکاو

بایرادران و سرداران متقبل گردیده بو فور اعتقاد و جوشش اتحاد بظهور شد  
بعد از این با اتفاق بهر گیر در انهدام بنیاد و وسای افغانه هندوستان گشته موچال  
و سید نصیب کرد و فرنگیان از ضرب گول بیانی و راندک فرصت برچی از مصداق  
مسطور که بنات چون کوه قوی از شکم زمین سر فلک کشیده بود انداخته با خاک  
یکسان نمودند عبدالحکیم خان به قلع و انصرار صلح کرده مبلغی گرانمایه بر او بالاجی داده  
از جنگلای محاصره نجات یافت و مظفر خان باز بجز که ملازمان بستور سابق را میت  
بندگی افرخت بعد از این بمشاوره و استشاره دانایان دولت و را و بالاجی  
الکیمپور و اوصافی و رایچور بنام غیر شریف خان بهار و بسالت جنگ مقرر گردید  
و صوبه داری ایلمپور به بندگانش حضرت میر نظام علیخان بها در تصفیه که در عهد طفولیت  
از پیشگاه حضور پدر بزرگوار انتظام فرمانروائی آن نواح بنام نامی منوط بود و تقریر  
و سید واحد علیخان را بوسیله اتالیقی پای مصاحبت بهراج علیا رسانیده خدمت اصرار  
داو ند بندگانش حضرت بغرم ضبط و ربط آنز بوم به بلده ایلمپور پرتوزول انگلند و  
آن سرزمین فیض آگین را از فروغ جاه و طلال خود شرفستان اقبال کردند هنوز  
ایام بارش با ختام و موسم شرج با تمام نرسیده بود که گرانڈیا از نایبان بجوسله  
با جماع کثیر و جم غفیر بود کانون نموداد گشت و قدم شوی بر اه فساد گشته جاده مخت  
در نوشت بندگانی با وجود قلت سوار و پیاده نظر بر فضل ناصر شقی نموده بغرم مقامه  
که دند بعد تلانی فریقین جنگ عظیم بظهور رسید و بسیاری از دلیران نامی داد  
تهوری داده گوی شجاعت از میدان سرخروئی درر بودند آخر هم بر مصالح قرار  
یافته تمام ولایت برار و حوزه تصرف گمشنگان دولت و رآمد مقارن انیخال



ابراهیم خان کاروی که از قبل موسی بھوسی بگومت سیکا کول و غیره علم اقتیاد فرشته  
بود بعد گوشال سرکشان ناحیه او و لیس از صحبت فرنگی احترام کرده براه کوشستان  
شمالی که کشتل بر صوبای عظیم و حدوت نواب ویم است طر مسافت نموده باراد و قلی  
استان فیض توامان کمر عراض ارسال نمودند گاه حضرت نظر برداخت و جمیع  
الحاح و ملتمسات و حاجات او بدرجه پذیرائی درآورده و طلب فرمودند ابراهیم خان کمال  
عقیدت با سرانجام توپخانه مع اهل و عیال سالماً و غانماً بشرف آستان بوسی رسیده  
منفق و بای گروید آدم بر سر احوال بد مال فرنگی چون دران آوان صلاحیت  
بر اوران خود را بهر ولایت نامزد کرد و فرنگی را نیز خص ایالت گریبان طبع گشته  
بر آن آورد که پیام قلعه بید که دارالملک بادشاها و کن است بی اندیشه در میان آورد  
که هر چند شاهنواز خان بایاری تدبیر خواست که این عبار بقار فرزند و این فرزند  
حرص اند فرضلال بگرداند می نشاند فرنگی بظاهر بیاه بند و بست تعلقه خود سیکا کول  
که درخواه او محنت شده بود حصص حاصل کرده بجید را آباد رفت و قلعه دار محمد نا  
اراد فانی الضمیر او ریافته بهوشیاری تمام بوده گروا اگر قلعه احدی را برزد و  
تدا دران آوان ابراهیم علیخان بهادر بر اورزاده و داماد شوکت جنگ بهادر که  
به نیابت صوبه داری و بنحافظت بلده خبردار بود و حیدر جنگ پسر خواجه قلندر خان که  
مستعد علیه و مشار الیه فرنگی و کل امور دولت او در قبضه اقتدارش تقویض یافته بود  
و بیچاک بدون زاری او مجال خلافت نداشت و جمیع انتظام مهام او به کف اختیار  
درآمده بود و احدی پاسبی طلب اندازده امکان غیر مرضی او بیرون نمیکاراشت  
چون دانست که بدون کشتن ابراهیم علیخان حکومت شهر از احاطه ارکان بیرون است

تذویری بر انگیزه رومی خان را که تبحران موسی بھوسی بود و استیصال او نیز لای  
مدتی اختلاج خاطر داشت و در استحکام اخفای آن امر بمیان گذاشته حتی بهر  
هم ظاهر ساخت لبست و ششم رمضان المبارک بیبهانه سرانجام غله بفرمایا و  
ولاور نزد ابراهیم علیخان بها در فرستاد و در صحنی که بهادر مذکور متوجه رومی خان  
جوانان مرسله و طرفه العین بنم کمار و ششیر شهید کردند و رفقای ابراهیم علیخان  
رومی خان را که اصلاً در بهم و خیال او نبود گرد و پیش شده از جان کشتند بعد از  
فرنگی بی منازعت غیر شهر را به تصرف خود در آورد و دریم چار محل را که بنا کرده بودند  
تا نا شاد بود و چار مینار را که محل قطبش بود سکونت خود ساخته بالای داد محل  
و چار مستار اضراب قیامت آثار نهاده بحال خرم و اعیان بر پشت و ابواب  
فتنه و فساد و شاد و درآمد و شد عالم بربست تهلک عظیم و زلزله جسم و محوره فرخنده  
اقتا و مسورات شرفا و نجبا که سایه دیوار غیر را ابر ظلمانی میدانستند و درین صعوبت  
بشدت تونز آفتاب سر و پا برهنه در دشت و صحرا می شافتند و غربا و مینوا که از بیو  
منعم و اغنیای بهر خون بگر از گشت شبانه روز تفرج به بان خود میسر نمایند و درین  
دو ادوی بونور گرسنگی چون نقش قدم مقدور حرکت در خود نیافتند و ناتوان  
پای لنگ که چون مهره شطرنج قوت رفتار بدستکاری دیگران میدانستند تا پای  
در خا خا خود بر ای بیت نشستند و ضعفای کور که عصا کشی آنها بپاکم روی غیر میشد  
چار ناچار شهید داشت جز بخله در خود نموند و بلده و میان سوای چند سرشتان  
کسی دیگر نماند و بجز این بونم صلتان کار روی فرنگ احدی دیگر قدم اقامت نداشتند  
از بد و بنای این شهر فرخنده بهر گاهی چنین صدمه عظیم که الحن زلزله قیامت



میتوان گفت لقب ویرانی نشکافت با آنکه عالم گیر بخش کشور و با بجا صده قلعه گوینده  
 بای استقامت فشرده بود و غبار ویرانی بدین نوع علم سرگردانی را فراموش  
 مشهور است که بقوط سالی آن ایام بعضی گوهر غلطان دانه جوار کف میزان کسی کمتر  
 وید اما احدی را باندیشه آبر و بخیال و با سون نگر و اندید با جمل صلوات جنگ و  
 شاه نواز خان بجز و اصفای این اخبار خوش یقینار کرده رسدند و بسوا و سایه  
 دیوار قلعه دانه نموده شوکت جنگ بهادر و نطق خان بجز به فرنگی مامور گردیده  
 و ادمردی و تهوری دادند و مکر و جنگ ویران قدم ثبات فشرده و مار از نهان  
 باغیان بیدین بر آوردند از رعب بهادران عرصه نبرد فرنگی با آن توپخانه آشبار  
 مقدور داشت که بیرون حصار چار محل قدم گزارد لاجرم در مضیق تحیر افتاده  
 از کپتانان قوم خود کمک و استعانت درخواست کرد موسی پس فرنگی با سید  
 کلاه پوش و دو تن را کار دی با وجود سدر راه که قریب بست هزار و پانزده هزار  
 پیاده و حامل بودند اکتفا نکرده بدیگری تمام آمده طعن قبیح موسی بخوس کردید بالاخر  
 او را حرامه و قلعه زنگ تشویش از آینه خاطر عالم زدوده صورت صلح جلوه گزیدند  
 فرنگی رخصت انصاف حاصل کرده بیجا کول روانه گشت و ظلم سرچا که بر قلعه پولی  
 از وجود آمده بر بگنان ظاهر است و وقوع احتمالات اجمالا آنکه رنگ را در زمیندار

موسی پس - در اصل منشور بیخیم و سکون فون و ضم شین مجبه و فتح داود را سه همد ساکن یعنی سر  
 ایسی صاحب است و لاسی بروز عاصی که مجموع لفظ آن منشور لاسی که اسم فرانسسی است و  
 المادان در تیرا نگیزی چنین است فقه مره بر مدعی موسی — Monseigneur L'abbé  
 تحت این اسم بصراحت تمام در ذکر نوبت شهید نوشته شد - لهذا اینجا از توضیح آن تامل نمودم -

که از قوم ملی بود با دو هزار و هشتصد پیاده هم قوم خوشن اجیرام راج را که همواره  
 یک لک پیاده و دو هزار سوار و توپخانه آشبار و صد زنجیر نعل کوه آثار چهاره داد  
 وجود او را عدم انکاشته مگر شکست فاش میداد و چار اجیرام راج قابو یافته  
 موسی بخوس را بتوسط حیدر جنگ فریفته بر سر آن چاره تاخت آورد و انکار او  
 رفقا را و چون دیدند که جان ازین تهلکه بیرون بردن از حیطه امکان بشری  
 محال است قریب نهند ستورات که اکثر دران بر نیاد میتوان گفت دهن آن قوم  
 انتخاب عالم است بجز به غیرت از دست خوشن به تیغ یا سا جوهر کرده قدم در معرکه  
 نهادند و فرنگی و راج را زیر و بالا کرده بسیاری را قتل رسانیدند و یک کس از  
 قوم آنها غیر از پسر رضیع زنگار که پای مردی عورتی محفوظ مانده بود زنده نماند اینجا  
 که داود و اگر سرای هر کرداری بکنار پاداش می نهند به فرصت سه روز سپیاده  
 ملی که حسب اتفاق در آن آفات جانستان شریک نبودند و بدیهه هم قراست خود فرست  
 بودند از اصفای این سوانح جانگداز وقت شب قابو یافته با وصفت آن خیل و ششم  
 جرات کرده اندرون سر اچه اجیرام راج شش تافته بر خیم کنار مقول ساختند و بانه  
 حکومت آن قلعه که از سالها دراز در دل غضب منزلش ملتهب بود و چاک حسرت انداخته  
 بیت دولت سقلافت سر اوست + نامه قتل مورد و پادوست + و درین  
 سال اشتها را آمد آمد احمد شاه ابدالی بهندوستان شیوع یافت و همدین سال  
 نیکوکار خان نصیر جنگ بهادر بر درویش نشینده و هم جیب مرض استفا جهان فانی را  
 و درع کرد -

بکفتار منازعت سپاه و غل مدار المهاجم بعلت نخواه



و وقوع محاربه با پسر را و بالاچی با عانت آصف جاه  
میر نظام علیخان بهادر و آمدن موسی بھوی فرنگی و صدو  
بعضی سوانح بر سبیل اجمال بی اشتباه

آصف الدوله بها در بعد انقضای موسم برسات و انتقام ایام ترشحات باستصواب  
مصمام الدوله دارالمهام بنا بر تقو و تقو بعضی امورات و نظم و نسق اکثری مقدما  
از فرزند پیا و نهضت نموده براه قلاع احمونی و ریچو بصوب خجسته بنیا و متوجه گردید  
و بسالت جنگ بها در از احمونی بقاضای مصلحت وقت همراه گرفته بشهر خجسته بنیا  
رسید مصمام الدوله بها در قلعه دولت آباد که از مدت دو سالت سال بقضیه تصرفند  
اولاد و احفاد و سید مبارک و میر مرتضی خان بود بعد محاصره و کشته شدن و در سالت  
بمنصب و نحوه و جاگیر و رتبه خود در آورده و در آن ایام بنده  
میر نظام علیخان بها در آصفجاه ساحت صوبه برادر را از غبار رفته ارباب طغیان  
تصفیه فرموده در آن گلزمین لوای قیام افرشته بودند هر روز با دیها فرزند  
از مهب نصرین الله و زیدین میگرفت و غنچه اقبال ساعت بساعت از نسیم  
نصرت الله نصر اعز تر از او به شگفتن می آورد رنگ روی اصحاب عذر بسوم  
اندیشه ناصواب پریده هر یک شگوفه تازه بر انگشته در ریشه دوانی ترویر  
ستقیم و مستحکم گردیدند و آن گل نو با و بهارستان آصفی را سبزه بیگانه تصور

نموده صلابت جنگ را پیوسته بخار خار جوای صوبه برادر انداخته تا آنکه روزی باین نیت  
بیرون آمده نسا و گشتند و غنیمت را بجا گیرند و کثیر فرستند در اعانت خود طلب داشتند چون این غنیمت  
این قدر جویان شجره ملعونه بر پیوست و این نقش نخواست بر صخره خاطر هر یک نشست تا گاه که در  
روزگار با ط این بضاعتان چار موسی باز گیر را در جمعی که کج ناکامی انداخت و این  
چوب نمت سگالی را که عصای احتیاط خود کرده بودند بر سرش نواخت من خضر عمر الاخیر  
فقد وقت قیمه مصداق این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در آن اوان بر حسب اقتضای  
مدار المهام تنخواه و در ساله سپاه در سرکار واجب الا و بود و بهیچ روان بار گرون  
کره فیصله نمی کشد و سپاه آصف الدوله با احتیاج قوت املیت و در بر یکشتند و بر  
پیا آب سرد دست از زندگی می شستند گرده نان اگر میخواستند جز نور فلک نمیدیدند  
و شور بای گرم غیر از خون بدن نمی چشیدند در عوض شیرینی تلخ زبانی مقصد یان  
و ذائقه شربت خوشگوار شربت مرگ نمودار پرچ گوشت از پهلوی عقیامی بریدند  
قطره رونغن زرد از جری گاو زمین میکشیدند و در از خانه بیج سپاهی صعود نمیکرد  
مگر از دو ان پیشکار و و گیدان در بیج مکان گرم نمیشد مگر از کافون سینه مجددا  
لیون از ترش روی بخشی تن و نمک از شور بخشی عرق بدن و بین پنج پنج کجا  
درین جست و جو نباید اگر صد سینه چاکلی خود نمایند یک خرمهره کسی قرص نیدا و دونه  
وانح دل کشانید یکس کپه در می بوم نمیکشاد و اسب بقا کشی یال و دم بصورت کا  
و برگ گیاه میخورد و کله نقل را بمیال دانه بخود فرو می برد و جلا چون ذلت و نابخوردان

در اینجانب از غنای با نوبت کجیک که بگشت دیگر با نوزان سپه بگری آنرا قرا و بضم قاف گویند  
و بهیچ بی دامن دکن کویری نامند







الغیر از انکه محاکم چون این بوی اتفاق که از گهستان وفاق وزیده بود بدو عالمی با  
گرفت نمیکند مگر این روز بود و همواره در بداندیشگی خاندان آصفی است تخمین خاندان  
بمزین خاطر کاشت و علم نخوت بمیدان خلافت برافراشت و در او بهر اینچنین بازه نشاند  
در پیش آورده پیش تازان موکب کتبت کوب خود را اشاره کرد که با طرافت خجسته بنیاد  
دست بغارت کشانند و بجایه اسلام آتش نهب و تاراج زنند آصف الدوله بسالت  
چون دیدند که بدون تیغ آتشبار برادر غلبه این خاشاک سرشتان فرو نشینند  
و بجز دست حمایت آن والا دستگاه هجوم این گس سیرتان کیسوتیش و لاجرم در باب استداد  
علی التواتر خطوط خود ابلاغ نمودند متضمن آنکه زورق تدبیر بایان با وفایت و صبر و حوصله  
در مقامات تلاطم است بدون با و امداد ایشان بسا عمل نجات نمیرسد کشتی اندیشه ما بهر  
بچاره بوجویم افتاده و بحر طامعی اعانت آن در بادل ازین ورطه خطرناک ربائی نمی یابد  
وقت اعانت و امداد است نه ایهال و اعراض - بندگ محضرت بعد دریافت این مضمون  
پاس خاطر برادران و حفاظت خاندان که با و چشم زخم زده بود و جمیع قلیل موجوداتی  
و ما انصر الایمن عند الله العزیز العظیم تکیه بر فضل و تصدیق کرده بتجلیل هر چه تا مسترد شد  
شدند را و ابلاهی از استماع این خبر و کلامی خود فرستاده ملتمس گشت که مرا از ملازمان عالی  
اصلا رنجشی نیست و ندارم و سر رشته اطاعت چون تار تار برگ جان میدانم و طوق  
مانند حلقه کلو خرو و بدن می شناسم اعیان آصف الدوله بهادر و خواستند که در میان سن  
و حضرت بنائی فساد بر پا کنند پاس عهد و پیمان راضی نشدم الحال مرا حجت ازینجامین

برادر محضرت جت الله علیه از لفظ برادر یعنی از استیجاب بهادر استغیاه ثانی است - حرره احمد المومنی  
لغات جمع لفظ بالفتح طایفه -

مصلحت و از دوست این فتنه انگیزان و امن احتیاط و در خود چیدن صلاح و دولت است  
بنده محضرت مصلحتا بشنان بیعت بر دکان ملتفت نشده خاطر برادران مقدم داشتند  
روانه مقصد گردیدند چون نزدیک رسیدند اعیان صلابت جنگ آمدان آن سالک سا  
میدان مروت را خارج از صواب دید مصلحت خود دانست خطوط آصف الدوله فرستادند  
بنیضه منون که بفضل رسیدن ایشان در اینجا هیچ وجه مناسب نمی نماید مراجعت کرده  
ساک خود رجوع کند و هرگاه نامه طلب اصدار یا بد بلا ایهال متوجه این صوب شوند  
هر چند غلبه نواهی این مضمون از خجسته راستی خارج آهنگ نبود لیکن صدای آهنگ  
آن سر آمد جهانیان در دماغ که و می پیچیده طغنه اقبال آن نوازنده عالمیان در  
پروه گوش بزرگ و کوچک رسیده بود باز بر شستن از دایره مصلحت خلافت قانون  
مصادقت فهمیده و فتح غریمت سنانی مقام اصول مقصد وید بحکم آنکس زمانه  
با تو نشاز و تو بازماند باز به مصلحتا خود را رسانیدند و بعد وصول ملازمت برادر  
در فتح میدان نیمه افامت نصب گردانیدند پس از شورت رای هدیه گیر بران  
قرار یافت که اول نیت شورش قدیم غنیم که از هر شورش است باب شیر اطفاک کرد  
بعد ازین بکار و گیر باید پرداخت و برین نیت بر تعبیه مصروف پرداخته مصمصام الدوله  
از قلعه دولت آباد که بسبب کناره کردن آن عزیز مصر ایلا این گریگ سیرتان  
داوی - حرمان چنگال نکال در از کرده اند طلب فرمودند و به حفاظت بهیر و بنگاه  
بر قبح ساقه لشکر مقرر نمودند بسالت جنگ بهادر را و ابراهیم خان بهیر جنگ را

نام ساز که از کما خجسته میوزاند -



بمقدّمه الجیش نامزد فرمودند و غلام سید خان بها و سر بهاب جنگ را با جمعی شایسته  
تبعوت و ملک فوج هر سمت نگه داشتند و مقصد آوردند و درین اثنا باز فتنه گران  
مردم اخیر شعبه تازه از طلم خیال برانگیخته و این بساط پذیرفته نقش درستی را  
در نور دیده یعنی آصف الدوله را فریفته بر آن آوردند که این مهم بذات خود انصراف  
رسانند و با اختیار برادر خود نگزارند زیرا که در صورت شکست و فتح جنگ و صلح  
در هر امر متعدده عبارت از دلان بر مرآت مراد خواهند داشت و هر آینه عکس معاکس  
صورت خواهد نمود چون این رنگ شکوک بر آینه خاطر صلابت جنگ بها و نقش بست  
بندگاه حضرت اول سید و احدی غلام را و حضور برادر بعنوان شایسته گفته فرستادند  
و نهایتاً زبانی غلام سید خان بها و بر پیغمبی تصفیّه نمودند که بجز و گمان و همی مرتب خطر  
لا طائل شدن و خود را در تله نواب بدگمانی انداختن و مرا از یکا رعایت داشتن  
و لیل نار و آبی ریاست است زبان رئیس به قبضه اختیار خود باید هر امری که از  
زبان صدور یا بد چون قضای میرم است که باز پس نشود و این بدگمانان که در پی  
مخاصمت نزد مخالف میبایست تحیل که ازین منصوبه در شغل رانگاری نشانند که پس بعد  
لا محاله هیچ بهره تدبیر نقش مراد به بساط مقصد نشیند و سودن کنت تحسین  
پرست جد و جهد نمیدانند از لوح سینه بی کینه خود این خط باطل حک کردن عین صلیحت  
و این تصور و همی با بدین غلو و پیاوردن تنم تنم فتنه سلطنت است بلکه این تکلیف لا ایضا  
بر خود گواره کرده ام محض باعث انتظام سلطنت است و گرنه حاشا و کلام  
به هیچ وجه درین امور مداخله نیست - آصف الدوله ازین پیام خیر انجام قرون  
سرت گشت و این لالی اسرار به نقل خاموشی و گنجینه دل نهفته سلسله بی گهر

برادر میکاب بنیان نظر سنجید و خلعت و لیبدهای بان در کمون آصفی با هم خاص مرت  
کرده و نصرت انصاف فرمودند که حضرت بعد ازین بکمال استقلال نهضت نمود  
ببیدان غم و رزم قدم نهادند و بخون کالتریا ج العاصفات به قبول کالنجالی  
التراسیات و یکی لشکر راست و پهن دشت به که از گرو اسپان هوا تیره گشت  
سر اسب و ده خیمه زد و بدو میل به پوشیدگی بی نقل و پیل به جهان را شب و روز  
پیدا نمود و توغی سپهر دریا نمود و را و بالاجی پس خود بسواس را و را با گروه انبوه  
و توپ گفتگ عهد و پیمان لبر طاق نسبان نهاده بمقابل فرستاد و خود نیز به پشت گری  
خفت خود از پس او قدم به مقصد نهاد و راجه را چنبر و عضد الدوله بها که از قلعه خود باراد  
حضور می آمدند جمعی کثیر را با زداشت که سدر اه گشته مانع طریق مدعا شوند آن بها دران  
معمر که نبرد بیاری را از فوج اشترار بر خاک هلاک انداخته بقصد سده کثیر رسیدند فوج  
اعدایا انداد سده غله چون هم دور و رخ از هر چهار سو غلوا آورده نگذاشتند که پیشه بشهر  
پرزند تهاکه عظیم در اطراف بلده افتاد و بیج و رخت بار و دار ندیده که بعد از مدتی  
سبلی تند باد و خاوش لشکر بان نخورده و بیج نهر و تالاب شنیده که به وجود جوش  
نوشا نوش خاک که درت بر سر نیار و رده باشد لاجرم سواد شهر گزاشته باراده  
تخریب اوطان و مسکن آن گروه شقاوت پر روه روانه گردیدند و روز آمدن  
طرفه و زری نصیب غازیان اسلام شد اسمعیل خان پنی و محمد روشن خان  
انوار عاصفات و راسیات و اشاع با بدین غلوی پرخواندن خود با صند یا کسر و را بطریقی از  
مردن که مناسب آن باشد تا ما بفرجه آید حفظ کرده میر احمد علی موسوی



و آدم خان خواهر زاده ابراهیم خان بیرنگ و غیره که چهارصد سوار و پانصد تان  
بارکم و بیش بودند و از طرف اعدا پانزده هزار سوار و چهارصد سیاهی حمل آورده بودند  
پیر و انچه زنده و لیوان اسلام قدم ثبات فشرده بقبله تیر و تفکات و مار از نهاد  
آن تیره در و نان بر آورده و جمعی که بر کبی افتاده بودند علف تیش آتشبار نمودند  
و مهاجمی سینه مجروح گشته بهر ارجل بر گشت بهین طریق تا رسیدن سنگشیر و لیوان  
و لیون و غیره و زی از زنجیره تو بجا قدم بیرون گذاشته سلسله اعدا بر هم زده  
بر ندان مات می فرستادند تا بدید فضل الهی که شامل حال اسلامیان است چون  
بوضع سنگشیر رسیدند عضله و لبها در و را بچند بار از سنگهای محاصره نجات یافتند  
سالم و غنائما با جمیعت خود و شرف استعلا و ملازمت بهره ور گردیدند و روز دوم  
از اینجا نیز نهفت کرده بسبت موضع مذکوره ره نور و مدعا شدند و درین روز محاربه  
مصحوبه بظهور پیوست یعنی معاندین نخستین بر فوج هراول سیاهی نموده خاک اودار  
بر روی خود ریختند چون کاری پیشرفت زلفت غایت و فاسد بر گشته توپ بر شیشه  
جبال نهاد بر فوج چند اهل شعله شراست افرودند چنانچه اکثر گلوله ها از عمارت ها  
و درگشته رو بروی قیل افتادند و حکام نصرت فرجام از مطلع انتقام به  
ابراهیم خان بر تو انداخت و حکم قاتلو المشرکین کا فیه یجیل هر چه تا ششانه  
پشته کوه از گشته های کرده اعدا پشته ساز و دان بهادر عرصه نام و رنگ به جنگ  
از گلوله رنگ بازار محاربه گرم کرده تا ره برق حرمان بخیرین جمیعت مشرکان انداخت  
بندگاه حضرت تهمین جرات نیز رنگ او شتافته هراول را چند اهل و چند اهل  
هراول کرده چون جوق از گروه معاندین کفره فخره جهنم فرستادند و ندان سنگدان

سخت جان مانند نقطه کز میران و بیان پر کار و نره سرگردان گردیده آخر مانند بخت خود  
نزول کرده از کله کوه بدامن الکفر و قمار لایطاق او بخت راه گیر و در پیش نهاد و ندورین  
ز و بر و هر روز قریب سه هزار سوار و چهارصد تا سوار و بار را بوار خشت اودا بر شتود  
بهین منوال بحول و قوت و جلال و الا فضل بهر عدو و الاصال سر معاندین کوفته  
تا و ریای گنگ آهنگ کرده اراده انهدام بنیاد و پوز نقش کالچر نمودند و بالاجی از  
بیم سلطت و لیوان اسلام بالملح و انکسار تمام در باب مصالح و مصلحتی شدند که حضرت بنابر  
شوقی این سرد فرمازل نکبت سیاق و رار صلح ملقت نشده هر روز شیرازه جمیعت آنرا  
پیشانی و بریم کرده جنگ کنان و عدو افکنان سیرفتند تا آنکه بر ساحل دریای گنگ  
بار نزول گشوده حکم عبور فرمودند و بالاجی از غایت اضطراب و بجه اضطراب گردیدند  
گردیده بلجابت و حاجت قطره زن گردید حضرت با سدا اعیان خود اتماس اودا  
مقرون با حاجت نموده صلح نمودند و بالاجی با وجود عارضه بیماری که دران معرکه  
سخت و ریفی بوده اند کرده آمده بلازمت ملاقات حاصل نموده و بعد و پیمان و بیل  
بهندار که در نهیب آنها مقابل ایمان سوگند میدهند عهد جدید بسته مطیع و متقا و کشت  
مقارن این حال عمده الملک موسی موسی فرنگی و حیدر جنگ از قلعه سیکا کول  
باراده شرف استعلا و ملازمت و مبه موسی استان دولت نزدیک رسیدند  
حضرت چندی توقف را مصلحت دیده آن منزل را نشین عزت ساختند و صدام الدوله

فدو فتمین و تشدید و دوسنی با عاده اصل جن اصل بسنی مشایگاه است و آن از بصیرت است  
تا غروب - مشورتی -



بیت ملاقات فرنگی از حضور پر نور شخص گشته مستقبل گردید چون لشکر فرنگی نزدیک  
رسید حضرت نیز بنا بر تبدیل مکان که از بسیاری مقامات متعین گشته بود از کنار رود  
حرکت کرده بساغل دیگر لشکر نزول افکندند پدران روز فرنگی و حیدر جنگ بارفتا  
خود بساعات ملازمت رسیده سرافشار بر فلک اعتبار برافراختند بعد چندی خلعتی  
تازه برانگشته باستصواب مصمصام الدوله التماس سوال و جواب ابراهیم خان و دیگر  
آوردند گاه حضرت پاسبان خاطر مصمصام الدوله و نیز بسبب اینکه سابق نوکر فرنگی بود  
محاسبه سبکاول بدنه اوثابت بود و مصلحتاً مشا را لیه رانند و فرنگی فرستادند و خود  
از انجام مقضی المرام عنان معاودت بصوب محبته بنیاد الغلات ساخته کوچ کوچ روان  
شدند حیدر جنگ و فرنگی ملاقات را و بالاجای یک منزل بیشتر رفتند بنده گاه حضرت  
بسوا و شهر محبته بهم آمده ملازمت اصف الدوله نمودند و باز ما بهیچ علم نصرت حشم  
به فتح میدان پرتو نزول انداخت و فرنگی هم بعد ملاقات را و بالاجای ملازمت  
صلابت جنگ مابین محمدی بلخ و حصار شهر رایت عنا و برافراخت -

گفتار و صدور انتشار فوج میر نظام علیخان بهادر قهقچاه ثانی  
به مکر و نیزنگ حیدر جنگ و حبس مصمصام الدوله و میر محمد حسین خان  
و کشته شدن حیدر جنگ به جبارت و دلیری و دلاوران بانام و

کاراگان و معیت آبا و تقدیر که ضابطه داران قدرت و مشهور نگاران دستور العمل حقیقت اند

هرگاه خواهند که کی را بمرست ابدی و دولت سرمدی فائز گردانند نخستین او را مورد  
گوشه پنج و محنت سازند تا انواع انبساط عروجه آن اختر بهیج اعتلا را از جای نبرد  
و قدر نعمت الهی و دولت و شمت تا مقامی دانسته مشکور عنایت حق تعالی باشد بعد از  
این تمهید آنکه حیدر جنگ بکر و نیزنگ صلابت جنگ را فریخته مهر و کیل مطلق از بند  
اصفجاه طلبیده باز خواست صلابت جنگ کنانید و اختیار مکرل امور ریاست به قبضه  
نصرت خود در آورد و مصمصام الدوله را در ظاهر واری فریب داده و میل کار خست  
بنده گاه حضرت از اطوار تا ملائم انبای زمان دست بعروقه الوثقای فضل این روی  
محکم کرده پامی طلب کفایت در کشیدند و عنان آمد و رفت از دربار آفت بار  
بسوی گوشه راحت گردانیدند درین اثنا چهارم حبیب باخوانی بعضی بدخواهان  
واحد علیخان بدست حبشی سرکار مقتول شد و باز فتنه جویان و دوکان شرم و انصاف  
برهم حیده جمعیت صوری بنده گاه حضرت در طرفه العین منتشر گردانیدند که سوازی رفا  
جان نثار و شاگرد پیشه و خاصه و او یکس همراه نبودند و غیر این مبارزان غرضه  
جاننازی و کجای این فتنه پیوند میخدا و الک بهر لیل و نهار رنگ دیگر بر روی کار  
می آوردند یعنی وقت صبح همه اهل کذب و دغا چون خطرات نفسانی کجاشده بقصد  
کتمان فروغ آن صادق نفس صدق و صفا مستعد و آماده میشدند و چون از فلک شبانی  
سرمه یونین روی هجوم خفاش طینان و گوشه اخفا جمع گشته بران ماه سپهر سروری  
مشق مسوده شجون میگردیدند بندگان تعالی اصلا از حرکات تا ملائم آن منعطفشان تیر  
ضلالت و آن گویا سال پرستان سامری خصلت لغزش نگزیده هر صباح و مسا مانند  
اعجاز موسوی قدم دلیری فشرده بآن جمعیت قلیل آماده کارزاری بودند و در



جان نثار نظری کی و بسیاری نه نموده چون شیرازیان که از هجوم رسته گوسفندان ایشان  
 بی پای رفعت الترفیق حافظ اصحابه گوی نکلانی می ریدند آخر کمال نداشت تیرگی  
 و هم جیب موجب بایامی حیدر جنگ نصف الدوله خود رفته برادر همتن جرات را بریل  
 خود ردیف کرده اندیده بشکر آورد و پیام صوبه داری فرخنده بنیاد و در عوض صوبه  
 ایچپور بدر ماهه بست هزار روپیه در میان آورده حکم نوشتن سند فرموده مقرران  
 ایحال سوانح دیگر بظهور رسید یعنی انقلاب روزگار و یدیه مروت پوشیده طرفه افرو  
 چشم بندی از گوشه کوته نظری نمودار کرد و بمقابل شیدا شد مردم که از راه بی خبری  
 لیل و نهار با کور و روان ظاهر و باطن روچار میشوند بروی کار آورد و شخصی را  
 که پیوسته چون ابرو بر سر چشم صاحب نظران جا داشت از نظر انداخته مانند  
 اشک چکیده پامال ذلت ساخت قاعیه و آیا اولی الالبصار تفصیل این اجمال  
 آنکه مصمم الدوله غافل از مکر و کید زمانه برهنه می نخت او با طریق آمد و رفت  
 تند و فرنگی سلوک داشت و حزم و احتیاط که وظیفه امارت است قطعاً پیرامون خاطر  
 نگذاشت بکمال ساده دلی که عبارت از سستی سلسله عقل دورانیش است و درین  
 تولد بیره قسمت تیره خود فرنگی و حیدر جنگ را دعوت نموده ضیافت ملوکانه جشن  
 شامانه ترتیب داده بخلعت و جواهر که در واهیکس بکنج سلوک نمود و در جذب  
 قلوب آن سنگدلان بسی کجی و یگانگی تقدیم رسانیده در اتحاد و دوستی کشود و غافل  
 از کار دشمن که گفته اند قطعه سببش امین از دشمن و کید او و مبادا که ناگاه شوی  
 صیدا و دست به حدیث گیومرث و اندر زان دست به که دشمن نگرود با فساد دوست  
 توانع با دشمن و توان بآب دادن و درخت منقل میماند که هر چند آب بیشتر روی بار

تختر شود لفظم و حتی که تخت و یراسته است و گرش در نشانی بیاع بهشت و و شجوه  
 خلدش بهنگام آب به بیخ آلمین ریزی و شهد ناب به سر انجام کوهر بکار آورد  
 جهان سیه تلخ بار آورد و بملا فرنگی برادره فرنگی و خلوص یگانگی پیش چشم مصمم الدوله جلوه  
 نموده پروانگی سیر قلعه دولت آبا و در گرفت و بعد بر غایت از محفل شادی ببال جنگ  
 بهادر را گفته فرستاد که بعد و فعل شدن قلعه مذکور به پیا نه سیر بگاه آواز توب مسموغ  
 بلاتها و ن مصمم الدوله و میر محمد حسین خان را طلبیده مقید و محسوس کنند که دشمن دیرینه  
 این تمانان و حاکمان این دودمان عالیشان اندیش و ششم جیب که اورا نشین  
 حصار مینامی تمام سر از غلوت مشرقستان بر آورده مدار سلطنت روز را که نائب متقل بود  
 بزندان غروب فرستاد و نصف الدوله و بسالت جنگ بسیر و فاجعه تحقیر بگیم رفته اکثر امار  
 عظام را مع مصمم الدوله و میر محمد حسین خان طلب نمودند و خود بالای سطح بام رفته منتظر  
 ایامی فرنگی بودند چون فرنگی داخل قلعه گشته بعد بند و بست بروج و باره و ایواب آواز  
 توب سرداد منتظران گوش بر آواز هر دو سید مظلوم را مع یک پسر جوان مقید کرده  
 خانان هر دو را تمام تاخت و تاراج نمودند و اکثر خویش و تبار و متصدی و بیشکارت  
 محاسبه حساب بهزار ذلت و خواری در بند گرفتاری افتادند و متصدیان قلعه جاگیرت  
 که پیوسته بکفیل قبض و بسط آن مامور بودند تباهم جان و آبرو و سر رشته حق انزاری  
 و یدینه قطع نظر کرده سر بصحرانها و ندقیاسی که بنیمین کوله بر پا بود قلم عبرت رقم و خط  
 آن حادثات سینه چاک و شور آتار تنخیر که از پرده نشینان آن بقعه بر فلک رسیده

شمراد از مقبره بگیم مقبره بعد و دانی نادر عظم شاه خلف عالمگیر است نقطه حرره میر احمد علی موسوی



جگر و قاطر آن واقعات غمناک است سبحان الله برای دولت و روزی که نقش  
بر آب و باد در کباب بود حیدر جنگ نام بد بر صفی روزگار یادگار گزاشت و این آتش  
خانمان سوز که دیگران افروخته بود بر سر خود انداخت بیست شمع پروانه را بسخت  
ولی به زور و بریان شود آتش خویش روزگار غداره بمرتبه ایست که دانایان در  
دام کید او افتاده بقبض ناکامی محسوس نمیشوند زمانه مکاره بشا به ایست که ماکلان  
در ذل و ذل مکر و فریب او گرفتار گشته به بند ناامیدی مقید نمی روند درین عصر  
چشم مروت از ابتای روزگار نیاید داشت و دیده توقع بر اتفاقات ظاهری نیکنان  
گماشت این گروه تا اضاغان کمر به بدعهدی و پیمان شکنی بر میان جهان بسته و بتلفات  
تلبیس بر لباط ابلیس نشسته اند فرو صواب چه اعتبار از اخوان روزگار به یوسف  
بر لیسان برادر بچاه شده قصه بندگ حضرت از سوانح این حادثات سخت مملول شدند  
و بمقتضای آن وقت که جهان بر آشوب بود خاموش گشتند لیکن با وجود گوشه نشینی و عافیت  
گزینی دست از بیروتی و کمرای این شقاوت کیشان بر نمیداشتند و هر روز ناله خنده  
بکانون سینیر بر کینه ملتهب کرده در آتش افروزی عداوت سرگرم بودند هر چند این گروه کیشان  
قوی باز نخواهند که بسیر خیمه دیر دست تسلط بر است کیشان در از کرده زیر دست  
خود سازند آن کوته اندیشان و بال گردن جان گردید اگر چه این اهرمندان و خوش  
بر آن بودند که انگشتری دولت از دست تصف میمانند بدستاری مکر و دستان  
بر بایند اما راست نقش اسم اعظم دست جرات آن حضرت نشان خشک گردانید  
از آنجا که وقوع امور جسی و عقلی بار آورده شیت ازلی و صدور کیفیت کلی و جزوی بکلم  
تقدیر لم یزلی است دست و زبان این پابندان سلسله آب و گل کوتاه میباشد و در آن

این قدم فرسایان استی بخار می میخواستند فی الجمله آن کجایان از گریبان بازیگری  
سروا کرده چون اوراق کفجه جمعیت آن پیش شیر خر صده بر و ابر کرده به چنگ حواش  
انداختند و برات تنخواه آن دره التلج آصفی بزر سرخ و سفید صوبه فرخنده بنیاد  
نوشته اند این قماش چنان مقدس ظاهر می برهم کردند که غیر از محران تنق عفت و تقوا  
حضور الحزمت احدی نمیتوانست که گردن خیم اهلان گردد و آنقدر فتنه انگیزان محروم  
علم خالفت افراشتند که از اهرایان جدید و قدیم خبر رضا و تسلیم کلمه لا و نعم نمیتواند گفت  
بالجمله جمیع مطالب قدر حسب دلخواه خود و ضمیر کمر تا شیر تخمیر کرده به خلعت صوبه واری  
فرخنده بنیاد خلق گردانیده مخص نمودند بندگان حضرت بودای القوه این فر است المون  
قائه بنظر بخور اندول ایشان بهبط سر و شنبی و قبس انوار لاری است بر فرو  
ایامی آن فتنه جویان و لکن همزه لمره و قوت یافته بظاهر اصلا اراده قدسی  
بر منقعه اعلان نیاروده و در تیاری سر انجام سفر متوجه گشتند شبی و دلخواه آن جهان  
در خلوت طلبیده فرمودند که بسا مقدمات است که اشهب تیر گام اندیشه در میان  
که قدم گزارد که از دو طائر فکر بر پرواز تامل نمیتوانست که بر زنده چند آنکه ششمار  
فکر عمیق در محیط تدبیر غوطه بخور و در مقصد بدست مراد ورنی آید هر چند بکنار تنقا  
قدم ثبات فشرده گشتی اندیشه لطف فخر اب بخور و اگر در رای و دلخواهی شما تدبیر  
موافق تدبیر بنمای کند وقت عرض اظهار راست نه اهلان و انماض قوام نظام  
سلطنت و مدار قیام دولت منحصر بر رای و دلخواه اهلان ستوده منضال است که  
هر یک قصر اساس خلافت را بمنزله رکن رکن انداخته سخن است که این فتنه  
که در انهدام بنیان ریاست بر پا گشته است بکدام تدبیر از پا و آید و این در



خداوند بکدام دست چاره جوئی بسته گرد و به خیر خواهان عدو افکن معروف نموند  
 قطعه چسبورت طلبید بادشاه زنده خویش به ضرورت که گفتار بنده مینویسد  
 اگر موافق حال است کار بند شود و اگر نیافت موافق به ترک آن کوشیده در  
 رای ما و خواهان این امر دلالت کند که بدون کشتن حیدر جنگ بدون تفرقه و درین  
 جمیعت فرنگی نمی افتد و زمام اختیار بدست اقتدار نمی آید اگر این امر بطن زود  
 بوقوع نیاید از بدبختیان این سبب قدم ردنی بهار دولت آصفی بهما چون رنگ  
 حنا از دست خواهد رفت من بعد سودن کف افسوس فائده بر آن مترتب نخواهد شد  
 حضرت منفرتاب در باب استقلال دولت ابد مدت خود چه جانبازی که نموده  
 کدام کدام سرکشان را بجزایر و دایری نگشته تا این دو دمان عالی بجزایر مراد  
 روشن شده عالی را در بر تو بهمان افروز خود جا داده است صلاح دولت  
 درین است که بر همین نزولگاه خدنگ مدعا بر هفت تدبیر راست نشیند چون از این  
 نهضت کند این نقش بر تخته مراد نخواهد شد هر چه از توه بفضل آرنه همین گوی  
 و همین میدان - القصد چون را به اعیان بر آن قرار یافت بتایید سیم رمضان المبارک  
 روز پنجشنبه ساله بجزایر احدی سیمین مایه و الف که کوب اقبال لایزال بالکمال  
 طلیعه نصرت و اطلال در بروج طالع نوره خورشید اعدا البصر بی گردش فلک  
 نیلی بهبوط ناکامی رجعت السرای گنجائی سر از زیر گردانید بنگار حضرت هفت جرات  
 بهرام صولت سکند جبارت آصف فطرت سلیمان جنت با کمال استقامت حیدر جنگ  
 پرنیزنگ را طلب فرمودند که دوسه کلمات ضروری هنوز این مراتب به یکاظهار  
 نکرده بهرون در بر گفتن اصغری صورت نمی بندد و فرود آمده کجی تقصیر یافته و نیز

اراده آن رستم دوران در دل تحقق گردیده بود که اگر حیدر جنگ در آمدن خود قدری کمر حیل  
 و زود و نظر بر نامرتبی کرده بخیمه او رفته و این به جمیعت فرنگ و کاردی و سوار  
 که آشوب قیامت از تسلط آنها در و کن بر پا بود بگوشه خاطر نیاورده مخالفت مذکور را از  
 دست خود بکشد اگر اسیان صدمه به جان خود رسانید اندیشه پیرامون خاطر نیست  
 زیرا که کشتن عدو بهجت درستی امور سلطنت و انتظام ریاست بر او را اگر ضرری به جان  
 حادث شود باکی ندارم که فتنه بدخواه و دودمان ما متصل شود این گداز میباید  
 آصفی از آسیب صرصر فتنه محفوظ میماند بجلد از آنجا که قضا کار خود میکند نخستین از  
 مدارالمهام عقل که عمده امکام اقلیم تن است کلاه فطرت را از سرش بر باید و بند  
 گریبان قبا ی غفلت بر کشاید تا حکم واجب الاتباع خود به سناعت و در ملکات  
 جسم نافذ نماید حیدر جنگ بآن داناتی و فرنگ بلا تحاشا و تهاون سوار شده  
 با دولستان پاتی کار و بعضی خدمتگاران عهد و از خواجیه حبیب الله خان پسر خواجیه  
 عبداللہ خان شرف اندوز بساط نصرت مناظر گردیدند که حضرت اعیان خود را  
 که حیدر جنگ در خواست رفاقت خود داشت یکیک را نزد یک طلبیده دست هر یک  
 بدست او دادند فرمودند که اینهمه سونس و فدوی من بودند حالا سپرد شما میکنم با احتیاط  
 همراه خود نگهدارند و مراعات خاطر هر یک از واجبات شناسند این کلمات فرموده  
 او را غافل ساخته باراده بیت اخلا متوجه شدند بهر اب جنگ بهادر و بروی  
 حیدر جنگ شده گفت که ما همه فدویان خاندان آصفی تا این عمر سلسله انقیاد و اطاعت  
 خود حسن انتظام داده باین مناسب ارجمند فائز گشته ایم و جان نثار می که وظیفه  
 نمک خواران است بتقدیم رسانیده برین عالی قدم گذاشته ایم لا کدام والا که است



که در خدمت او معاد قیدت و قواعد مصداقت بسر رشته متابعت منظم و معتدل ساخته  
و معین متزل و ادبار او جاده ثبات پیووده جان در کف ایشا رگزایم و چون ادبار  
از نزول آباد مصائب بپایه عروج اقتدار قدم نهاد نگاه و رقد و منزلت مانظر  
افزایش نماید این خیال نیست مستبعد از توهم صواب و صحبت کسی که جز شرف و فساد و نتیجه  
و دیگر نباشد بچشم او منظور گشتن از آئین عقل و در بین دلیل عقاب سراسر دنیا و جنت  
بهانیان است بسی گردن کشان را از آسمان عزت بر خاک زدلت افکنده است  
و غائب کل جتیا بر عنید ناحق شناس ترا چه حد و یار که دخل در ریاست آسمانی کنی  
و مافد و بان آن خاندان عالیشان را محلت خود گردانی بجز در استماع این کلمات  
مزاج میدرج گرم شد و خواست که جواب درشت بر زبان آورد که مقام جنگ از  
از پشت هر دو دست او گردن بچیده کلنجو کرد و از هر دو طرف زبردست خان و  
و شهباز جنگ و جدمر اهل مصداق متصل یکدیگر خندان زدند که سلسله روح از تار و پود  
هستی از هم گشت و یکضرب شمشیر اب جنگ بهادر چنان بر سرش کوفت که مغز کشی  
و بلوی سلطانی از دماغ فرو ریخت جلدی نقش او را در لباط جاننی بچیده در گوشه  
خیمه انداختند و حضرت با استدعا و الحاح محمد غوث خان بهادر از راه سراچه دیگر برآمده  
بر اسب پهره چکی قرین نصرت سوار شدند و زفا رستم جبارت با جرات و دلیری گردان  
شده جلوریز جاده طفر آمده گردیدند و درین شورش جوانان باراد که بیرون استاده  
بودند برابر آمده شلک تفنگ سردادند و به هوا می ناکامی بر باورفت حلقه حقیقی در  
گفت حمایت خود محفوظ و مصون داشت بریت اگر تیغ عالم بر جنبه زجای به تدبیر و گری  
مانخواهد خدا می به بعد ازین پای ثبات برایشه برآمده و دبان شهاب ناقص نشان

ابطرت بنور انوار انبیا طین ارسال گردانیدند و تزلزل عظیم در اساس خواس آنها پرتو  
انداخت فرنگی بان جمعیت بینار و توپخانه آشبار که کوس انا و لاغیری بنزد چون پوست  
دل خشک و مانند غش تشنج زده حسین و حرکت گشت اگر بسالبت جنگ با استدعای خواج  
جست انداختان دران حادثه تیرفت بهانا به کسان از واهمه این حدوث عظیمه بیان  
صاعقه زده جان میباختند بنگا حضرت بخاطر قوی از انجا پرتو اقبال بر لشکر را بچند  
انداختند و محمد توفیق فرموده و فادار خان بهادر را که در صحن روانگی با چند خرطیه  
در سرج آمده بر کاب طفر انتاب حاضر بود و نزد را بچند فرستادند که موجب عهد و پیمان  
نمود شرط مراقت بجا آورد و چون آن حیل ساز در آمدن خود اهل و در زید نظر بر  
افضل لایزال حقیقی نموده از انجا نیز بدلا در سی راه پیاسه مقصد گردیدند و بر اهل  
بهادر به جمعیت خود در ان شاسه راه فرود آمده بود فرنگی لچمنه تر جهان خود را فرستاد  
ستوار حکم سیفر ستاد که بهر طریق که تواند سر راه گرفته مانع مقصد شود و وفادار خان  
بجملح استعجال نزد او رفته چون دید که لچمنه استاده است بجنب صلاح وقت  
قدری سکوت نمود چون لچمنه ناکید کرده برنگ بخت او بار برگشت پیام حضرت را  
آهسته گوش و نمیدان شیر بنشیند شجاعت زود بهیر و نگاه تیار کنانیده آخر با تمام توپخانه  
آشبار و خدمتی و جالاکای بکار برده شرف استعداد ملازمت حاصل کرد و گادان توپخانه  
فرنگی که در چراگاه بودند فراهم آورده همراه خود بهر دو لشکر فرنگی طرفه شور نشسته  
افتاده بودند و بهر چون بدو ق بیس ساز توپ بیس آواز گردیده هر کس بنوعی کلمات  
پندایان میگفتند آخر ضمن فرنگی با خواسته بعضی بر کرسی ناکامی نشست که لچمنه تر  
موسی بجوی رفته میر محمد حسین خان و صمصام الدوله را با سپهر رشید بضر تفنگ



شهادت کرد و خون ناحق و مال گردن خوشتن بر و بالچه بندگان حضرت در آن روز بموضع  
چکل شانه قدم مروان و پای دلیرانه نهاده آن گزمین را پشت زمین نمود و صبح از آنجا  
نهفت کرد و براه خاندیس مرحله پیمای گزید و سیزدهم ماه رمضان المبارک بدارالسرویه  
و بال امرای را که متعلق بیاغ عالم اراکیم است نزول اجلال فرمودند بعد ازین  
بجصول زیارت اکابر و مشایخ امیا و اموات بلده رفته باز بنجیمه تشریف آوردند -  
تیغ جنگ بهادری خلف الصدق امام جنگ معروف با کمال عقیدت سادات اندوز استیلا  
آستان فیض نشان گشته مورد عنایات خداوندی شدند بندگان حضرت بسی اظهار فتح  
و سرور کرده کلمات مرحمت آیات فرمودند که بسبب قلت خزانه از کشته شهر مصادره نمود  
از محمد انور خان قطب الدوله و شیخ شمس الدین و شیخ عبداللہ و حافظ محمد حفیظ اللہ  
پیشکش اضروری بمعرض ایصال آوردند عید الفطر بطریق شاهی برای ادا  
و گاه عید بعید گاه رفته بعد از نماز عید میر علی اکبر خان بهادر بر منصب پادشاهی  
و خطاب بهادری با طیل و علم و صدر الدین خان خلفت او را به نیابت پدر و بر بانی پادشاهی  
کرد و شصت جنگ را مع پسر بنفاست بلده و محمد بهادر خان را دار و دمه عدالت  
و هم برین شوال هر یک را بمنصب ارجمند میراتب بلند رسانیده بار او و چا و نی قصبه  
باسم که اعظم قصبجات آن نواح است نهفت کردند و بر اسے تیاری توپخانه  
شیخ امین الدین احمد را و بر بانی پادشاهی کردند و درین سال صلابت جنگ و بساط جنگ  
و فترتی روانه بلده فرخنده بنیاد گردیدند و صلابت جنگ بهادر با غوای فتنه جو  
به بالایی را و و جانی بجهت فتنه که تا توانند میر نظام علیخان بهادر را در ملک  
برادر و نام بلند بندگان حضرت غلام سید خان شهاب جنگ بهادر را به جهت تصفیة

را و بالایی فرستادند و لبوا و قصبه باسم رسیده طرح چا و نی افکندند -

داستان وقوع جنگ گرانڈیا و بھوسله و فیروزی یافتن حضرت  
بندگان عالی و از آنجا به بند و بست قلعه نزل شتافتن و بعد ازین  
بفرخنده بنیاد رفتن و مهر و کیل مطلق باز گرفتن و ابراهیم خان  
از ناموافقت راجه بهادر دست از روزگار برداشتن و نزد  
پندت پردھان رفته علم ناسپاسی افراشتن

چون ایام قشلاق در سواد قصبه باسم منتفی گشت تا آنکه فوج نصرت موج با سباب  
یساق آماده شود که شورش گرانڈیا با یامی جانی بھوسله از اطراف برپا شد  
و هر روز دست بغارت گشاده خانمان رعایا با آتش بیداد و مینوخت و خاک انصافی  
بدیده بی آزر می انداخت غریبا و رعایا تاب سر بجهت مصادعت و دست اندازی  
آن قوی باز و در خود ندیده هر یک بیای ناکامی جلا وطن گردیدند بندگان حضرت  
به تنبیه آن گروه شقاوت پیرو در اسعداوان سوار گشته داخل خیام نصرت  
استقام شدند بکارن انجیل خیر رسید چنانکه در بر بانی پادشاهی با هم آلات و ادوات  
ضروری تیار شده است گرانڈیا و رانها از فرصت قابو جو و هر طرف مسرعان



خبر کبریا سواد هرگاه تو چنانچه آراسته از بلده دارا سرور بر آید یلغار کرده و بزرگ  
 نماید از احتیای این اخبار بجلدی تأکید یلغ بدار و نه چندی ابلع فرمودند که تا  
 رسیدن لشکر فیه وری تو چنانچه را با احتیاط تمام نگه دارد و خود از راه آنکول جنگستان  
 و عدو افغانان که بوجی سوار شستما نقتند هر روز در هر کوچ و مقام افواج کفر ظلام  
 پشت بر پشت سیاه می نموده چون ابریره فام از هر چهار سو طوفان کارزار  
 آلتغند و بارش ضرب لغتک در هر قدم پیش آهنگ مانع مقصد میگشتند و لیران  
 اسلام مانند هر منیر با خطوط شعاعی ستان و نیزه اشعه افروز گشته طغیانی آن یک  
 درونان و برهم و برهم منتشر کرده میثافتند آن خاک نشینان صحرا که نه میت  
 بیان سایه که از پر تو خورشید پس با میشود روی او بار و اندیده که نخته سیرفتند  
 جمع کثیر از اعداد هر روز و بر و چون تگرگ ابروی جرات خود و رخنه پا بال نالت  
 و غواری میگشتند بیاسن فضل حقیقی از نظریق قریب و دوا قطع مسافت نموده  
 روز نقره ریح الثانی بسواد دارا سرور فرخت مامور رسیده بر ساحل دریای کیتی  
 لنگر نزل افکندند و اسباب و آلات ارباب که مرتب گشته بود گرفتار باد سامان  
 جوش و خروش و ریای رزم آماده و مستعد شده ششم ریح الثانی از آنجا باز  
 ره نور و مدگر ویده هر روز مطابق سابق بسیل جنود منصوره بنیاد آن ستانسان  
 قطره ناکامی از پا آورده سمت ناگپور روانه شدند و مقارن اینحال سرگروه  
 اهل غنا و بونسله بدنها و چون که سپاه اسلام بارالضرب محاربه هر روز سکنا  
 بسارت خود نمیزند و نقش نصرت از میدان همت میبردند و گرانیدیا بر محک کارزار  
 بو قنقره بالغی که بر دریا بندند.

که عیار و جرات او قلب برآمد چون دینار و درم بدل دایع حسرت از اراست و تامل  
 کسبه دعا از لفظ مراد و بی است لاجرم با عانت او با جمع کثیر آمده مهر خزینه خود کشته  
 از بر سیاه بر سپاه نه میت اشتباه رنجت و هر یک را به پشت گرمی کرد و هر طور که توانا  
 باز از سبازی گرم کرده گنج مقصد حاصل نمایند فالین از معاونت آن شفی  
 خشکین بقصد یورش از هر چهار طرف جنگ عظیم انداخته آتش پیکار افروختند -  
 سپاه طغیانه از توپهای رعد صدای برق نشان و با نهاسه شهاب تاب نشان  
 هجوم شیا طین الانس کفار از هر سو بهم نموده تا کنار رویای پور نار رسیدند  
 قطعه سر و درگ تا بم ازین سو عنان که کم فامه را سوی نصرت روان و دروم بر  
 مروت کافر کشی و دهم فامه را مایه و خوشی و دینیکه سبازان جنود شام خون آشام  
 با دروغ و مغر سیاه فام بغیر شجون بر شیرنگ مهتاب سوار گشتند و پیا و گان  
 جیوش سیاه تن و توش شب با علم غیرین پرچم جلورینگر ویده و اسن مطلق غنائی  
 برنگشتند بکرم عالی سیدی غیرخان و قادرخان وقت وسط اللیل با هیات جماع  
 باراده شجون رفته چون بلای آسمانی تاخت آورده و در طرفه العین لشکر غفلت  
 اثر فالت را مانند نبات انش از هم منتشر کردند عالمی دست و پا باخته بدریا  
 مذکور افتاده بماند عمر غریز بریز نمودند وفات را بر جیات تبیح داده دست از  
 جان شستند و اکثری بصحرای نه میت گریخته بر خاک ناکامی شستند و بونسله  
 و کرا نیدیا بر اسپه بایه زین سوار شده از حدوث طوفانی رخت او بار بسوی قرار  
 دایع بالگر زره - مقدر کبریم دفع تا خود بی میغام است از فقر کبرین پوشین و پنهان نیست



کشیدند و ازین وقاحت غلظتی و شدت و بغا گریبان دریدند قطعه لشکر بصحرای  
تهادند روی خلیده دل و باغم گفتگوی به نیکه سلاح گسته کمره نه کوس و نه  
بوق و نه پا و نه سره اسپهای بے لگام بصحرای مطلق العنان و شتران گسته چهار  
بے پالان بے ساربان در بیابان ہی وستان لشکر اسلام که طلیسان افلاس  
بروش میداشتند از دست بردی غنیمت مال غنیمت جمعیت در برابر انگیزند و با  
بعد ازین سرینک باز خندی حرکت مذبحی کرد چون پیش رفت ناچار آخر  
ممودای دلیل خیزب اشکیا طین هم الحامیون هزار شویشو الحاح طالب مال گشت  
بندگان حضرت بیاس خاطر راجه بها در پرتاب و نت و بعضی اعیان متمسکین  
اجابت قبول فرمودند جانوبی بقدیم القیاد پیش آمده برسم مهود شرف اندوز  
بساط فیض سناط گردیده مذرا لایق با ضیافت پیشکش نمود و خود بدولت و اقبال  
از قدوم نصرت لزوم نمیداد و راز خک بهار ارم ساختند بعد موافقت عهد و پیمان  
عنان عزم بصوب قلعه دیوگنده چانده بحسب استدعای بموسله که با قرار بین  
سوال و جواب صلح گردیده بود معطوف نمودند مقارن این صلح غلام میدانان  
بها و در سهراب جنگ که به تصفیه را و بالاجی به پوز رفته بودند بتدابیر صائبه تصفیه  
را و مذکور کرده با جوهر و اخیال کوه پیکر آمده به قبیل آستان فیض توامان  
سعادت ابدی یافت حضرت و خلوت طلبیده فرمودند که بنای این صلح باقرار

تسلط یافتن و عثمانی فرمانی شده و بعد از آن فغانی یعنی براندگی و پریشانی - تشویر  
انتشارت کردان و محبت و شمساری و عرق کردن از خالت -

اعانت جانوبی و محاصره دیوگنده چانده استمکن گشته و فردا بران مست عنان غزیت انطا  
میاید کرد و در رای صواب نمایی شایچه تدبیر ولایت میکند که قصر این رفیع منزلت است  
جهان پادشاه باشد و این بیان علو شان سلطنت بر فراز مدعا رسد سهراب جنگ  
عرض کرد که صلحی دولت ابدیت در آن است که بفرخنده بنیاد تشریف برده  
به حضور صلابت جنگ اقامت فرمایند که سر رشته اجرایی جزئیات بهر بشیر از و فتر  
کل و البسته است هرگاه بر امور کلیات دست یابند جزئیات همه در پیله است  
راجه بها در اگرچه در انجمنی بهداستان نشد لیکن از مرضی خداوند نعمت طوعا و کرها  
تن برضا داده ساکت گشت بعون الهی این همان سال است که اعاده مدعا  
بسر منزل مراد موصول گردید این همان ایام است که عالم بزم مدی الطاف و جهان  
خداوندی بجای و مراتب رسید بعد ازین سهراب جنگ نزد جانوبی رفته بعنوان  
شایسته همه مراتب درست کرده بعد عهد و پیمان خلافت رای راجه بها در حضور  
به نور رسوخ جانوبی عرض نمود پس ازین عنان غزیت بصوب قلعه نزل انطا  
واده بر راه مضافات ماهور قطع مراحل نمودند چون آن نواح را نشین اقبال  
فرمودند مجاهد جنگ بها و صف شکن خان که از پیشگاه آصف الدوله حاکم آن منسلح  
بود بیاس حق نمک ویرینه اولاً بقدیم ممانعت پیش آمده و اسباب قلعداری فراهم  
آورده مستعد یکبار گشت آخر چون دید که فوره با آفتاب مقابل شدن غبار ناکاف  
بر روی خود بخشن است و قطره از دریا به چشم گردیدن آبروی خود بخشن است  
با بیاری هدایت ازلی که اطاعت بر میان جان بسته بدرگاه بحر نوال حاضر شد  
بندگانی قلعه را بخواجه شهید خان سپهر عضد الدوله سپرده بعد روق و فتن آن نواح



بطان سعود و زمان محمود از آنجا بسمت فرخنده بنیاد روان گشتند و مجاهد جنگ حسین  
سال بدارالقرار رحلت نمود و در جنتها باز شد تا پنج یافتند آدمیم بر سر و قانع  
ذوالفقار جنگ و صلابت جنگ بهادر در هنگامیکه حیدر جنگ کشته شد و صلابت جنگ  
بهادر باستقواب ببالت جنگ از سواد خسته بنیاد نهضت کرده باراده چاقونی  
فرخنده بنیاد روان گردیده از اناراه موسی بجوسی فرنگی فدا الفقار جنگ برادر  
حیدر جنگ را بسیکا کول در اجبندی بخصمت انصاف نمود خود و حیدر را باو  
رحل اقامت انگلند و مهات ریاست را بصواب دید ببالت جنگ حسن تنظیم میات  
و دیوانی خانگی بشوکت جنگ بها و دیوانی و کن بشیر جنگ بها و تقضی نموده  
بعد از موسم بارش از شهر برآمده بر قلعه محمد آباو بیدر که میرفتد اخان دران حصن  
مستقر گشته علم بغاوت افراشته بود و آواره فرمود بعد از محاصره کیمه قلعه را بصلح گرفت  
باز بنام او مقرر کردند و از آنجا بجهت تنبیه زمینداران سیکا کول که ذوالفقار  
شکست فاش واده بودند روان گردید بیان آن شکست و رفتن آصف الدوله  
بهادر تانزدیک دریای شور مجلا مرقوم کلک بیان میگردد چون موسی بجوسی فرخص  
گشته بقلعه خود رفت ناگاه غلبه کلاه پوشان انگیز بها و بر اکثر بنا و سواحل دریا  
شور دست تصرف دراز کرده بودند اصفا کرده به بندر کلچری روان گشت الفقار  
با فوج سنگین بمقابله آمدند راج زمیندار جوگر که او خود با یک لک پیاده و یک هزار  
سوار باستقامت کلان پوشان انگیز کردند خود سری افراشته پانی بغاوت  
در میان میدان نهاده بود خصمت ساخت بیدان قلعه مسمی نور که از راجبندی  
است کرده مفاصله دارد و بعد ملاقی قتلین حبیبی صعب واقع شد در عین



دار و گیسو و غیره و زی به پیچم اعلام زمیندار و زید شکست عظیم و زبور فرانس  
اقتاده ذوالفقار جنگ مرکب از جنگی از صدمات این حوادث بیرون جهانده و تمام  
تو پخانه سرکار گزارشته بسواد راجبندی رحل اقامت بهر سبب انگلنده بود این  
سال است که روی تسلط فرانس بپانچ فوایب خسته بهراش حسرت مگر سر کلچ  
بی اقتداری کشیده و شور انگیز گرد و شوقی و مباردت انگلیته از هر بنا و دریای شور  
اعلام تنیز نا جنگ چهارم بنگر داند و بکشت و فتنی به پیچ جزا و دریا بخیط تصرف در آمد  
قدم جرات توام بخشی گز استند و از ولایت بنگال گز گشته به صوبجات هند وستان را  
تسلط بها فراشتند بالجه آصف الدوله بها و تبریع و تنخس خواجه رحمت الله خان  
نهضت نموده به قلعه بجونگیر رسید و نقشبندی خان که از قبل فرنگی و حیدر جنگ  
قلعه را بود بی تامل پاس آداب نگاه داشته از بالا حصار بر لشکر گلوله با انداخت  
اگر بهجیل لشکر از آنجا بر نمی داشتند بها عالمی با مال آفت میگشت و لشکریان که در  
انتهای فرصت بودند بیکبار تاخت آورده و طرفه العین جمع یوره جات بیرونجا  
با خاک یکسان کردند از شوقی یک ناقبات اندیش عالمی تاراج گردیده خاک ابدار  
مدتی بر سر رقیقند القصد بعد از انقضای کیمه قلعه را بصلح گرفته بصورت جنگ بر سر  
سعید محمد خان که داماد لطفی آصف الدوله بها و بود پیروده از آنجا بر آه بنگل بر آنجا  
تا بجوالی محلی بندر کنار دریای شور عثمان غریمیت باز پس نکرده کوبچهای طولانی  
ذوالفقار جنگ با حالت تباة عم و الم و بالا آمده ملازمت حاصل کرد و مقارن  
اینگال استنها را آمد بنگال عالمی آصف ثانی در لشکر شای گشت لاجرم ذوالفقار  
جنگ باخصمت طرف موسی بجوسی نموده عثمان مقصد فوراً عطف ساختند بعد قطع



منازل چون بوضع سر یا پیشه که از بلده می گزیده مسافت دار و رسیدن نهیسان  
 کینه گاه حقیقت بعضی رسانیدند که برگزیده خاصان الهی استبرج آفتابیهی است  
 اسعد و اصل فرزند بنیاد شدند بجز و استماع این خبر رنگ چهره اصحاب فتنه پرور  
 و عواس هر یک بتحصیل تارب و مقاصد عذر شرک گردیده بود و مضیق و اهره  
 خزیدن لنگک بهادر و نظر عدم تصفیه باطن بعد ازین اقامت در لشکر بعید از صلاح  
 و سدا و خود دانسته با هم را بان مع رحمت الله خان و کریم خان کاروی بصوب  
 امتیاز گدیده که از سابق در قبضه تصرف خود داشت در یاسه کشنا عبور کرده  
 روانه گردید و صلابت جنگ بهادر لشکر خود را گزاشته با خواصان خاص و محرابان  
 اختصاص بر جناح استیصال راه سارعت پیوده نزد یک بلده رسیدند حضرت خود  
 بدولت و اقبال روز چهارشنبه بخت و سحوم ماه شوال باراده استقبال برادر  
 از بلده مذکور بر آمده ملازمت حاصل کردند بتایید الهی از انجا با شوکت و ایت  
 و اصل دولتخانه شد مصلحت جنگ بهادر بعد از استشاره و استخاره بنا بر آنکه  
 شیرازه ریاست دکن بدون سر رشته تدبیر صائبه برادر عالم بقدر حسن انتظام می یاب  
 و این عقده امور مملکت بجز ثامن القافات آن سر خیمه اقتدار گره کشا نمیشود و بتایید  
 عنایت کافی المہات جمع مقدرات ریاست بدست قدرت بهادر فوئذ گردانید  
 و مقصد بان مہات سر و فرمود و توانی و همیشگی کاران و اهلکاران در کیم می حاضر شدند  
 در اندک مدت بمکی مقدمات مملکت بوجه حسن انتظام یافت و علم سرکشان مالک محروسه  
 سرنگون گردیده هیچ یک قدم بر آه سینه اعتدالی نگذاشت چون چندین برین تیر  
 تیرگی شب و روز روشن بساط خود در نور و دیندار بر آهیم خان بتسویات انسانی

بنا بر عدم موافقت راجه و غسل داس بر تباب دنت از شایع هدایت برگشته راه ناسپیک  
 شگافت و در اندک گشت شنود و سر از حلقه از حلقه بندگی پیچیده زد و را و بالاجی قدم بخت  
 بر داشت و عاقبت بشوی صحبت غیرتس با جمیع توالعان و برادران در هندوستان  
 کوان سرگردان شد و بخت لنگک عبرت ملک نو اهد و رای بقهر سلطنت منتقم حقیقی در تنگنای  
 عدم بر بدترین عتوت خرم امید و هیچ یک از ورطه باس بساط نجات نرسید آری چون  
 با مساعت ربوبی کند عقل خیر اندیش سر رشته پیوستگی گسیخته بجاده ناکامی ولالت  
 بیناید و سرگردان تیه ضلالت گمراهی گردانند نظم بخت بد چون و چار نیگردد  
 مژده در چشم خار نیگردد و به جبهه آب چشمه شیرین به او گوارا هرگز نیگردد

داستان وقوع حرب پیکار از کفار شمشیر و شهاب و  
 شوکت جنگ بهادر در دین گیر و دار و فتنه اکثر قلعجات و گنا  
 سر کار بحسن اصف الدولت بدست کفار و غدر و زیدین بعضی امرا  
 تپاه کار و در حق آصفجاه ثانی مقبول درگاه کروگا

چون اساس بنیه قصر و دیوارهای بدستاری تعمیر ساعی آن توایم بنای دولت آصفیه  
 رنگ اعظام پذیرفت بنا بر پستی اندیشه بعضی خانه بر اندازان نمیم که قابو بود و نه  
 باقتضای عدم سیرت و مروت تصویری سمت از دیا و پذیرفته آمان داده فتنه و فساد



گروید در شش هجری ثلاث و سبعین مایه و الف قلعه احمد نگر و بهادر قلعه یعنی قلعه  
برکانون از دست حارسان اسلام انتزاع نموده هر روز شش تازه برناخته  
باطل میکشیدند و از ملحق شدن ابراهیم خان تیران شورشی زیاده تر برانگیخت  
و دو دخوت در دماغ رعوت غبار شترارت مجدد از بخت بهرین اثنا سر بار او  
زمیندار نزل که مصفا الدوله بها در جسن تدبیر عقیده ساخته بود از جسن برآمده  
بار دیگر گردن خیره سری افراخت و زراغ ضلالت آن تیره روزگار و در شش  
عجب بضیة شقاوت انداخت و جمیعت سوار و پیاده بال و پر برآورده از نه  
خود زیاده تر صعود نمود و قلعه در نزل را نظر بند ساخته جمیع قصبه جات و احوال  
نصرت در آورده در بی اعتدالی برکشود سهراب جنگ بها در حکم عالی تنهیم  
او با فوج شایسته روانه انصوب گشته بعد از محاربه او را به بند تالیف در آورد  
مقارن ایحال حضرت بنگا لغالی بدولت و اقبال آصف الدوله را همراه گرفته  
باراوه مقابله بالاجی را که او نیز با جمیعت دولک سوار جبار برآمده بود نصرت  
فرمودند و کبکچ قوا تر بجوالی قلعه بالکنده که از نزل ده کرده مسافت وارو  
نزل اجلال نمودند سهراب جنگ بها در با سربا را و آورده شرت اندوز بساط  
فیض مناظر گردید و از انجا قضی المرام سمیت قلعه او دیگر که آب و غلت قریب بود  
روانه گشتند بعد از قطع منازل و مراحل چون بسوا قلعه مذکور رایت نصرت  
افراشتند لبست پنجم جادی الاول فوج کفار از هر سو سیاهی نموده در انداختن  
کول ناره یگا را فروخت مبارزان اسلام با آنکه قات جمیعت که همه منصبداران  
سرکار بسبب انداد راه گرداگر و قلعه و حصار و رخت اقامت کشوده بودند

و هیچک بمعک نصرت با شطرنج گشته به جگه داری تمام وادولیری واده بهر خط قلب اعدا  
شکافه سینه قندار ابراهیم خان نمک خوان احسان را بشیم نا انصافی انباشته بشور و شتی  
تمام از پشت گرمی اعدا که اسلام توپ بر پشت گریه نهاده روبروی اردو گولها  
پیاپی سر داد و اکثر مردمان بازار لشکر تاب صدمات نیاورده برخاسته بر پشت  
اردو که پناه حصار بود نزول کردند تیغ جنگ و هم به جنگا که پیش تازی مقدس بخش  
پای استقامت فشرده بودند چون سیل بی زنها رجوتش خروش کارزار غبار رسند  
سبار ز می برانگیخته به تیغ آبدار و صادم برین گزار بنای حیات کفار را شتران  
پا در آوردند و بان خس و خاشاک هجوم اعدای ناکار باطل انهرام انداختند  
و زیاده نشان از جماعه ابراهیم خان کشیده آوردند و درین زود بدو آنچه دلیری  
و جبارت از سهراب جنگ بها در وقوع آمده برنگشان هویدا است همبرین غزال  
و پنج روزی نبود که آفتاب نصرت و دولت اسلام از افق اقبال طالع نگر دیده  
و پنج شبی رونموده که گوکب سیاه بختی تیره در و نان کفار بهبوط بهریت ترسیده  
بر او را بر ابراهیم خان و اکثر ناسر و ارشتر اردین پیکار بر خاک هلاکت افتاده جان  
نمود باختند و از لشکریان اسلام سید غلام خان و شکوایت همیشه زاده سربا را و جان  
کمال جلالت ثار ساختند آخر اے عالی بران افتقا کرد که از گرد حصار کوچ نموده  
به هر طریقی که توانستند به و حصار در رسیده از انجا فوج خود را یکبار کرده به سمت پونه  
مقصد شوند برین اراده سرا پا افاده از حوالی قلعه او دیگر کوچ کرده راه مقصد در  
نور دیدند و قلعه او سه کست کرده مسافت داشت از کثرت اعدا و قلت جمیعت خود  
نه اندیشیده هر روز بی پای ثبات جاوه پیاگر دیدند هر قدم اهل حسد فی خبیثه احوال



مهتاب شعله هفت گشته و در پیکاری انگیزند و دلیران اسلام کوشش نمایان بکار برده  
 سنا زمین را بر پیکس المصیر میفرستادند با وجود صعوبت راه که در هر قدم جاوه دعا  
 چون دم شمشیر خون ریز بود به حمایت فضل ایزدی مصون و محروس میرفتند و از او گوی  
 اما قلعه اوسه که بکثرت هجوم غنیمت زمین بسته آمده بود و سرخند دلان کوفته و در هر قدم غبار  
 رزم انگیزه میشدند بسیار فضل حافظ حقیقی بحوالی قلعه مذکور رسیده چندی بساط  
 توقف گسترده با سباب جهاد باز مستعد و آماده گردیدند و ابوالاجی چون دید که  
 انوار شجاعت و پروری از لعل صمصام اسلام هر روز روشن و اشد جلالت و دلیران  
 از فروغ سیون هر یک ایمانیان بر تو افکن است و اصلا از حملات و غلبات  
 شکوه انبوه او ثانیان از جان میروند و هر روز پاشنه کوب هر جا که میخوانند میسرند  
 اگر بهرین سوال تابه و حار و زور در رسانند و فوج خود همه بجا فراموش آرند یقین است  
 که قهراً و جبراً تا بپوشد با قرا نگیرند روزی پسران و برادران را بجا کرده کلمات  
 نصائح بمعرض بیان آورده من از سابق بدین کار بیکار باعث و محض نشدم  
 میدانم که این همیشه بهار تهنیتی بصرف فوج حوادث خمول و این خاطر مدام آباد و بهیچ  
 تاب انقلاب صدمات مالمول نمیکرد و عیث بدین کار مبادرت نمودیم و در گرداب  
 تشویر و دناست افتادیم و مهم هندوستان که اهم بهام و گیر بود و محل تعویق نهاده  
 یقین بدانند که درین آرزو خود را نشو و نما ساختن و نهال مراد را جز با و خربانی  
 بی ثمری و شجر امید را غیر ناامیدی بزرگ ویری نیست بهر صورت ابواب صلح  
 کشادن و از در وفاق بر آمدن عین صواب است برادرش سداشیر و او  
 معروف به بجا و که مختار کل بود گفت این همه تهدید مقال موجب انضمام و انجام

مرام و حصول جمیع مقاصد و مهم است و ابرام ایتمنی باعث نظام تمام است  
 ما از اینجا خائف و خاسر بزرگ و بدین ابرق انفعال غرق گردیدن است و گرد  
 خجالت بی روی خود نیستن است و چارواک هندوستان از کنار دریا نر بردا  
 تا ساحل رود آکاس این نیل بی ابروی بهیچ آب تدبیر پاک نخواهد شد که باین  
 کثرت و عدت و واکس سوار و توپخانه آتشبار مقابل گشته از عهده اینچنین فوج قلیل  
 بر نیامدن کدام روسیای در اقلیم هندوستان پای جرات گزایم برین  
 سمیت بهر بنا و پیر که از گوشه تشنجه سر بر آورده بدندان سفید انقدر ریشخند  
 خواهند کرد که از بهر سر سوعرق تشویر خواهد چکید اگر مکرز خاطر بزرگ و بدین است  
 بهر نوع که توانند چیزی از ملک آصفیه بدر او صلح گرفته از اینجا رجوع بهندو  
 باید کرد و تا دست اقتدار بهر کار دراز و ابواب مراد بهر صوب باز باشد  
 را و ابوالاجی با کلمات برادر هندوستان گشته و کلامی خود فرستاده طالب  
 صلح شد چند اقطاع پرگنات جهت رفع خجالت درخواست کرد و روز کوچ  
 از حوالی قلعه اوسا و لیل روبروی قیل افتاده بر زمین نقش قدم گشت  
 اگر چه صلابت جنگ بهادر تبضیع او ملتفت شده اقبال نمود لیکن بندگالغالی  
 از زمره درخواست ملک توالتفات نکرده بی سپهر مقصد بودند فرمودند که ما به  
 استخلاص قلاع خود که بغصب گرفته اند آمده ایم نه برای مدارات خجالت و دیگر  
 این طرفه پیام نافرجام است که آمینه خاطر ما را زناک لدورت گردانند یقین  
 باید دانست که اجوش شوخی و این دست اندازی سرگزوه شما یا پلنگ  
 کفایت کشیده اوطان و مسالین شما نهی باناک یکسان گردانم که اثری از شما



و جبهان باقی نماند مقرران این گفتگو با سوسان کدینگاه خبر تحقیق رسانیدند که لشکر  
اعد از برشته تل بحال بخیری باز نزل گشوده است طریق صلاح آنست که شایع  
گذاشته بر راه دیگر جاده پیاشو ندین که کرد از نهاده آن خاکساران بیدین بلی  
و آمینه خاطر و منظر ما از غبار کدورت پاک میگردد و چون این عرض مکرر رسید  
لغزم جزم کرد و رفت چست بسته بجالای تمام بر پشت تل بجام ریز رسیدند مجروح  
نمودار گردیدن عساکر منصوره و جنود قاهره شورش عظیم در لشکراعداد از لرزه  
انداخت ابراهیم خان از ابر خصوصت برآمده به توپهای رعد شور برق انداز  
آشوب طوفان آفخته مانع مقصد گردید و درین فرصت لشکر کتبت اثر اعدا مستعد  
و آماده حرب گشته از هر چهار سوبان غولان و شت اوبار غلوا آورده و طلعه  
بی اعتمادی و قیقه فروگزاشت نکردند باینکه فضل ایزدی بزد و بد و جبارت  
و دلیری بکافی که آب و علف متصل بود فرو آمدند ابراهیم خان هر روز  
و شب دست از کار باز نداشتند جوهر کجایم بعضی اظهار می آورد و دلیران معسکر  
فیروزی با وجود صاعقه اندازی گوله که جگر برق از صدمه آن چاک و از شوق  
و لغوه توپ دل رعد سهناک میشد دل اندوست نداده بقدم دلاوری سپیدی  
آرزو از گریبان مقصود باز نمیداشتند و بقصاوم عراوه که احتراقش ملوس  
مقرر کرده اشیر بود و زلزله آشوب ارباب که ترقیق و قطع عصاها میکرد و شجاعت  
تهوری و مردانعت آن مقهوران شعله حسد گرم گیر می شتافتند اراوده  
قدسی بران را رخ بود که بهر فوج تا بد بار و رسید و فوج خود یکبار  
تا به پونه هیچ جا قرار نگیرند اما شیت الهی اقتضا بان کرد که خون انگری

بر جای معهود ریخته و اسباب بسیاری بود ای بانی ارض نموت برخاک  
در ده گاه از غزال خوشن بختی شود و تدبیر بشری با تقدیر ایزدی چگونه  
بیک سلاک منوط باشد شهنشهر تقدیر قطع رشته تدبیر میکند تدبیر اهل عقل  
چه تاثیر میکند و محلا بتایخ باز دهم شهر قادی الاخر که خورشید خنجر گذار سر از  
گریبان شفق بر آورده روی خون اود نمود و صبح باه حسد و در کجه نعم اندوه  
بر کشود اواز طیل کوچ از هر سوله گشته بگوش خوابیدگان بستر راحت صد  
و شت نواخت و غلغله ارحیل بهر طرف اوج پیا گردیده و دل غنودگان  
بساط آسایش شور و شجاعت انداخت هر وان معرکه نبرد عبادت معهود و هر  
شل شل قرار گرفته مقدمه و ساقه و جیلانغار و برانغار آراسته قدم بقدم

در اینجا اسما صفوت افواج به مقدمه و ساقه و غیر ذلک بعضی بیان آمده پس لازم  
که نامها صفوت سپاه محلا و اختصارا ذکر باید کرد تا مطالعه کنندگان کتب تواریخ مطلع  
بر اصطلاحات اسما قویه باشند مقدمه بزبان عربی هر اول عسکر را مینامند که  
ستیز از هر بیشتر باشند ساقه و دنباله پیش که کتیبه پند اهل خوانند و فوج پسین از پنج افواج  
اقوام عرب یعنی مقدمه پینه میر و قلب - ساقه است - مقدمه

پینه قلب ساقه

و این هم واضح خاطر ناظرین باد که خانان اترک تا تار و توران و غیر ذلک را در ترتیب  
فوج ترکیب دیگر است که کل فوج مرتب می باشد بر نه افواج مقرر که تعیج آن بذیل



ره نور و دعا گردیدند تا بموضع نماند و بجز برگشته آید رسیدند که ناگاه شتر اسباب  
 نسبت رای بیشمار دیوانی بسبب بار زاید تحمل نکرده ویده با شتر غمگی و رانده  
 اسباب را با مال لشکریان کرد و شوکت جنگ بها در که سر و اساقه معسر  
 بود و لمه توقف گشت تا اسباب پرالنده یکجا کرده باز بر شتر بنهند و در صورت  
 فرصت توقف فیما بین قلب و چند اول فاصله یک گروه در افتاد و باعث  
 از دحام بحیر و بنجاره خبر رسیده رسیدن از دوا سره امکان بیرون بود و اصل  
 اینمغنی کشوف نگرید که در میان فوج ساقه و لشکر قلب فاصله پیدا است هر  
 شتر سوار که با خبر متواتر میرفت باعث هجوم بگاه باز برگشتن تعذر میداشت

نموده می آید - قراول - پیشرو هر اهل که آن شغل است بر سعدوی از سواران بطور جویبار  
 که فرض مضیی او نه است که از کثرت و عدت بموضع مخالف و استطلاع مقام جنگ مستحیر باشند  
 اگر آنها از وقت ممکن آید و ستردی مینامند و الا فلا - هر اهل - پیشاپیش فوج التمش میباشد  
 التمش آن گروه بهادران و جانبازانست که مابین هر اهل و غول غفانی قائم میمانند  
 بر تفرار بقتلین و فین عجز و راسه مهله فوج دست راست غول است بر تفرار بر رول  
 بر تفرار سپاه دست چپ غول - او تک غول عقب بر تفرار فوجیت قوی بازو که از امل  
 کهن سال و امر ازادگان و رزم آریان پیراسته - سول غول عقب بر تفرار لشکری که  
 از شاهزادگان و لاتبار و قارب شاه و وفاداران آراسته باشد - غول مقامیت  
 بر اندک فاصله پیش از فوج التمش و آن عسکریت که از فرزند و خان یا شاه و فوج آن گروه  
 و لا و رانست - چند اول عقب فوج غول میباشد سوا س که این قراول قراول و بر اول

درین اثنا - آن شیاطین الانس ابعی را نور عظیم دانسته از هر چهار سو فوج  
 ساقه را احاطه کرده جنگ صعب انداختند و از میان تیغ گذار و مقام  
 مدافعه آمده رایت جلالت برافراختند و بان جمعیت قلیل که نسبت آن اجماع  
 کثیر و شتر سیم نتوان گفت قدم ثبات نشوده ال ضلال را بشتر نیز گذارند  
 چون باروت و گوله تمام شد کار بکوته براق افتاد و بها و ران از خانه زین  
 بر زمین آمده خاک ادبار بچشم آن کور و روان افکندند چون معاندان  
 بیدین دیدند که بان فوج قلیل و فاصله بعید از لشکر و آخر گردیدن  
 باروت و گوله هم قدم ثبات از جانمیرود و به نیروی بازوی و لیری قضای  
 معرکه رشک گشتان نمودند یکبارسان شترات الارض خلوا و رده با نیاه  
 هزار سوار اشرا در افتادند شوکت جنگ بها در که سر و اساقه بود و عیانت

پشتاد و نه

هر اهل و هر اهل التمش و بر تفرار و بر تفرار فروع اینهاست و بمهاذلت و کثرت لشکر مخالف  
 و بر تفرار و بر تفرار او تک غول و سول غول مرتب به دو دوسه فوج میباشد تا اینکه فوجیت  
 بر شش فوج هر یک بهم میرسد و علاوه برین افواج کللی بهر مقام معین است که بر وقت  
 میداده باشد - صفوف بندی بدین مندرجست از ان میا خواهد گشت فقط حرره میرا

قراول  
 پیشرو  
 التمش  
 جی بر تفرار  
 او تک غول  
 سول غول  
 جی بر تفرار  
 او تک غول  
 سول غول  
 جی بر تفرار  
 او تک غول  
 سول غول



او در کن برنگهان هویدا است عنان مقابل بصوب اعدا عطف کرده چند  
غزاکر که رنگ سرخ روی شهادت بر چهره مال بر کشید از فوج کفار هزار  
سوار و چهار ناسر و از بنم تیغ و شان انتشار بدو رخ شتافتند از فوج  
اسلام قادر صاحب جلال الدوله حسن متورخان و غلام نقشبنده خان و حسن  
گل شهادت بر چیدند و بنسنت را سه مذکور و گور بخش برادر بکماله او و بالمش  
پیشت و بلونت را و شمارا سلامیان گردیدند مشهور است که چون میل سوار  
شوکت جنگ را گرفته نزد را و بالاجی بودند بسبب گرمی جراحت تشنگی بود  
غلبه کرد آب سرد بالاجی را و فرستاد گفت از دست کفار نوشتم همچنان تشنه لب  
بیاد شنگان وادی کربلا جرحه شهادت نوشید مصرع نوشید آب ساقی کوثر  
مع حمزه و تاج یافتند بعد غارت فوج ساقه سپاه مرسته سیف و شمشیر خرموم  
فیضان سست و دان داده بهیات اجتماع جوق جوق روبروی فیضان  
مخاص آمده میخواستند که دستبرد می نمایند بندگان حضرت بهمن جرات بدافعه  
آن گروه عداوت پیاده متوجه شده از سهام خون آثام جگر اعدا شکافته بر  
خاک پلاک انداختند و هر فیلیان که بهیبت تمام روبرو آمدان تیران شعب  
میدان رزم مجروح گشته افتاده پیاوه گردید ازین رگبزد دشت بآپس  
رزمی رخ نموده در فرزین بند بهریت چون اسب شطرنج شک بر جاماند  
مشهور است هر تیری که از شست بندگان حضرت آصفی و ثانی سیر نظام اینجا  
بهاور جدا شد بر زمین نهادند و نوک خارا شکافت از جگر آن سنگدلان  
رگ اجل کشاد بهریت از کمالش بهریت خطا و قبضه از دست او گرفته تعلق

چون بزه کرد و شتا سوار به شب راه رفته در دل شب تار به هر میدان رفتند  
فی الارض چون قوم یا حیح با کثرت و عدت متصل رسیده خواستند که دست  
جرات دراز کنند حمایت حافظ حقیقی حکم علی جعل سینا و بنیم سدا و برو  
آن نخذولان سد سکندهی عامل ساخت و خاک اودا بر چشم آن مشرکان انداخت  
معاندین که بهر طرف پیم و یسار آمده شوخی بے اعتدالی کردند سیف الدوله  
سیرنجی شتافته ارباب ضلال را دفع می ساخت تا شام بهمین متوال بازار  
عمار به گرم و تقارب فتنین با یکدیگر به آرم بود چون لباس روزگار مانند  
دل کفار مال بیابای گردید و سرخی شفق رنگ غروب بر جبهه خورشید کشید قطعه  
چو خورشید شد بر هوا لعل فام به شب تیره بر چرخ بگذارد کام به رفتند هر کس  
بآرام خویش به خیمه شستند بر کام خویش به صلابت جنگ از معانته این  
بدال مصعوب و احوال مغلوب و غارت سرداران ساقه سخت اندیشناک گشته  
باغوا می بعضی بین در و نان دل از دست داده رغبت بصلح کردند هر چند  
بندگان عالی گفتند که اینی منابع از صورت صواب و قلمه و حار و در قریب است  
بعون الهی در یکدو کوچ بزد و بدو تا اینجا رسیده نفع خود بجا و فدا بزم آورده  
قهر و جبر با یک در میدان بغیر و جزم شتافتن بمقصد ولی دست یافتن  
ولا حاله رمی در دل این مقهوران مستولی گردیده چاره کار خود جز با مرصا محبت  
به حرب و پیکار نخواهند کرد بعد ازین بانجام مرام در اشقی نده جمیع آرب بسبب  
او عالی سر منزل آرزو رسانیده مقضی المرام عنان مقصد انعطاف باید داشت  
از بدو ریاست الی الان گاهی این طریقه نامرضیه سلوک نبود که پیام صلح



از طرف با ظهور رسیده باشد این عارتا یوم التشرع و ظهور باقی خواهد ماند  
چشمه سار رفیع جرات ناکامی بر نیاید و ازین فتح الباب آشتی غیر ابواب استی  
آرزووری دیگر بر روی خاطر نکشاید اولیا دولت ایشان از کمال جبرج بدلی  
برین معنی باعث و محرص اندکج بینی این احوالان و درنگ غره نیاید شد  
آخر بهای این کوران دشت توین سرابی است آب ناکه جز غبار ندارد است  
اثری از ان ظهور رسد این گرسنه چشمان غنیم که پیوسته غبار حرص بدیده طبع  
انپاشته اند سوا سبیل سنان و خدنگ سر سر راست بینی نشسته و ناپایا  
صلح از طرف اعدا خود محرک این معنی شدن و انگشت قبول چشم نهاده  
از دور بینی عین بدنامی است و باز هرگاه صورت کارزار از نقاب صدور  
اعمال این قوم مرئی شود و این امر غیر معمول رنگ بنامی استمرار خواهد شد  
آصف الدوله باغهای سخویان مطلقا بر این امر ملتفت نشده و این گفتار صواب  
اندیش را بنظر نیآورده سهراب جنگ بهادر و راجه پرتا دشت بهادر و فرشتا  
پیام صلح در میان آورد و در تحصیل مقصد را و بالاجی دقیقه فروگزاشت  
نگریده هر محال و سرکار و پیکان که درخواست کرده بود بلا اندیشه و اقبال  
نوشته داد و بالاجی این آرزو را که گاهی بوقوع نیامده از جمله فتوحات  
غیبی انگاشته قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و صوبه برهانپور و قلاع خانلیس  
و غیره چسب نخواه گرفته با حصول مطالب از انجا رجعت کرده بدار الملک  
خود رجوع نمود و افواج خود را بهر کردگی به او و بسواس را و با قلعه هندوستان  
خصمت انصراف داد این همان ایام است که از ان قوم یکبار برنگرید

این همان پیشی است که با ندوی و کن ندیه قطعه به خیره سری که سرزمین بر تافت  
دیگر سر خود بدوش و گردن کم یافت به زیناست که بس قضا جز دل خاک  
هر چپ و بخون پید راهی نشکفت به توضیح این اجمال بجل و الجلال  
عنقریب لبانک تحریر می آید بکلام بعد این قرار داد و مدار کج کرده به سمت  
فرخنده بنیاد و رواند و پند و رشتای راه تصحیه میر نظام علیخان بهادر را با  
فتنه جو یان بی آرم بصوب ایور و راجندری رخصت نموده و اصل بلده نگر  
شد بعد چندی چون بساط آسودگی تمهید گشت صاحب فرشان صدر اخلاط از  
ریاست آصف الدوله بهادر خط سبقت فاسده برانگیزه بمعرض برو دت متضاده  
مبتلا گشته از بحران نمود و ایوس شدند و تفسیر معنی اتربی نام و رنگ را که علام  
صحت ابدان دولت بود لبانک ناخبر به کاری برزده بعلت مضایط طبیعت که  
مدلول ملاست رویه است مائل گشته تویم و تخیل غیر متداول آوردند و بعض  
انبساط بسوط الید نصب مناسب خود را که دلیل اعتدال مزاج ماه و رتبه  
بود بحدت و خان هو ائوس امارت مختلف الحریکت گردانیدند و مهرب  
جعلی بدست نا انصافی کنده حمید الله خان را وکیل مطلق ساختند و گرانگشت  
سیامانی نباشد چه خاصیت و نقش نگینی چون این خبر ستواتر بسبب اقدس  
رسید از راجندری حرکت کرده به کوچ تو اتر یا غار نموده و از آنک قطع امام  
رسیده بعد حصول ملازمت اظهار مطالب بها اکن بمعرض بیان آوردند که انجا  
دولت ایشان که پیوسته در میان سن و حضرت بنای مخالفت برپا میازند عیث  
صیت و بره طریقه نا فرضیه که قدم میگزازند دلیل آن کیست این گزیده گندم

تفسیر  
نادره



بوفروش که غافل از دوران آسیای فلکی اندر پهل و نهال برهنه و گی حرس و دما  
 پخته به چرب و نرمی اغراض آمده آرد و مکر و از غیر میکنند و سپهر مایه اخذ و جبر بازار  
 و کافه های گرم میازند و خیال سودای خام و یک هوس و عذر با تش طمع می یزند  
 کدام دست توفیق الله مراد بدین می برند و بچرب و دبان سیری حاصل میکنند  
 نیست حریص را نکند لغت و دوا عالم سیر به پیشه آتش سوزنده اشتها دار و به  
 خواستم که این گرسنه خوان مطبخ گزاف را بناسره تا دیب سوزنده خاکستر کنم  
 تا عبرت دیگران باشد اما پاسبان خاطر نازک آن گرامی گوهر دج دولت بخوبی  
 نهادم و این مخرافه که چندی امانت بود مسترد و بنایم صهیفه سعادت من از خاتم  
 اخلاص مخوفم نقش عقیق عقیقت من که بنمیدان ارادت منقوش است بس میکند  
 از مهر مستعار چندان غرض ندارم صلابت جنگ الکریم علی و علم گفته بظاهری مراتب  
 و بجوی تقدیم رسانید لیکن باطن همه آماده اغوی فساد آن فتنه آرایان بود و بعد  
 رد و بدل بسیار چوانی بسوا و قلعه ایگندل قرار داده غصت انصاف داد با بوی  
 موسم بارش و دوفورگی ولای مالامال هیچ اندیشه بخاطر نیاروده بمرو و رایام طبع  
 سنازل کرده طبع قشلاق به قلعه ایگندل انگذند

و ذکر شروع فساد و گناتمه را و عنیف و بعد قبول صلح التفت  
 آصف الدوله بر گلبرگ شریف و باز تصرف و بیعه می  
 بعد تمهید و تالیف و شرح غارت جنود بی بود بالاجی را و

## و بهما و بهندوستان به حکم قادر قوی و ضعیف

بعد انقضای دهم قشلاق زمانیکه انجم شناسان آسمان فلک نشان دولت بدست یاری  
 زایچه عقل خسرو ساعی مسعود و زمان محمود که نوشته بودند به بنوئی عنایات سروری  
 و تائیدات آسمانی از قلعه ایگندل برآمده پای سعادت بر زمین گزاشته  
 خانه عماری را رشک منزل قمر ساختند و سواد آن گلزمین را از پر تو نزل  
 رایت اقبال خود لبان سپهر برین فرمودند و درین اثنا سرعان سرکار  
 که تحقیق ضبط راه و ورود نزل لشکر نصرت پیکر قدم فرسای مقصد گشته  
 بودند آمده معروض عاقلان عتبه فلک رتبه گردانیدند که رگناتمه را و برادر  
 را و بالاجی از جاده صواب مخرف گشته عنان خطا بصوب این نواح اعطا  
 گردانیده آتش نهب و تاراج در ممالک محروسه اسلام و رزوه است  
 شور رستمیز و چار سوی قصبه و قریه پیدا و آثار قیام قیامت از بهر اطراف  
 و دیهات هویدا است مزارعان زرعه امید را که بهر دانه پاشی صد قطره شک  
 شفت ریخته خوشه مراد بدست می آورند مانند تخم شوره زار نهیده یکقلم  
 گزاشته اصحاح و خیال گرد غربت نمیخند و خرمن خوب را که بیکبار محنت هزار  
 آه بگره بقتله شیراز رسانیده کجا سیکر و ندبسان وانه می سینه آتش زده دل  
 بر داشته بهر سوافتان و خیزان گر خنند و درین طلاطم آفات و طوفان حلاوت  
 عالمی چون خس و خاشاک تم و بالا گردیده و جهانی به حفظ ناموس به تحت  
 و فوق غربت دودیده قطعه سر و دست و پا چله و ریکه گریه شکسته غبار رخسار



زده برق بیدار بر خیزی به نه گاهی بجا مانده از زنی به اگر مهر عانت آن شود  
 سروری از مطلع استدا و طلوع نه کند همانا طالع این سالکان مرز بوم به  
 ناکامی تنزل کرده مانند بر دست بخ لبه دست با کم میکنند چون برت افشوده  
 خوشه هر صبح دم سر و بر نشاند آینه همت والای بنده که حضرت که صیقل فضل  
 ایزدی از رنگ شکوک و اوام پر دانه و از مرآت حال صورت استقبال  
 بعین الیقین مشاهده و انعکاس است از استماع این اخبار بصلح نجات بیدار عقل  
 خدا و او با وجود اختلافی نصف الدوله رعایت رعایا ملک ایشان منظور  
 نظر داشته متوجه آن شدند که در نواح قلعه میدک رفته آن مکان را از خوار  
 شوقی مخالفت که در آن سرزمین علم نداشت افزاشته است پر دانه و از برق  
 شمشیر به تیز ترش و در زمین جمعیت آن توده کعبت اندازند برین اراده سراپا  
 افاده با آن فجیع قلیل چون طاعت که از کثرت جنود جالوتیان نه اندیشید بجهل کم گرسن  
 فتنه قلندریه غلبت فتنه کثیره و بسیار غنایات عیبی و نایب لاری زره  
 داودی در بر و خود محمدی بر سر تیغ اسد الهی بر کمر کوچک تو اتر و توالی یلغار  
 کرده حوالی قلعه میدک را مقرر کوبه گردون شکوه فرمودند و همدین آنها را ملوک  
 بهادر و منقل عثمان از بیگاه صلابت جنگ صوبه داران دیر شده با اسمعیل خان  
 بینی از فرخنده بنیاد کوچ کرده باراده شرف استعاده ملازمت بنواح میدک  
 قرار گرفته بود و در آن ساری آمده زمین بوس شرف عقیدت گشته  
 به عزج مراتب سر باندی یافت بعد شاوره رای عالی بران اقتضا کرد  
 که اول گردانین ضحاک سرشت را که از بد و مانعی او عالمی از عقل و حواس

تبی مغر گردیده و مال و متاع اکثری بهر مار آوریده است به نیروی ضرب  
 فریدونی سرش کوفته بعد ازین هر چه صلاح دولت اید مدت است از توه  
 بفصل باید آورد برین بیت نگاه و رفاهه میدک گزاشته بریده طوری اعیان  
 و ارکان معسکری و زنی دست از اسباب و آرام برداشته تا بدیگری  
 چه رسد سبکبار گشته با سنجیدی و دلاوری آماده حرب گردیدند و گفتار  
 با سپاه شیاطین اشتباه تصور جمعیت قلیل خیال کاسد و در مانع فاسد  
 راه داده مشتعل ناره قبال گشت از آنجا که حافظ حقیقی پیران راه یقین را  
 بسایه حمایت خود جاده از آسیب فتنه دوران محفوظ و مصون میدار و قبل  
 از یکشب که ناره قتال افرخته شود نهیایان خبر رسانیدند که جمیع افواج سدهو  
 و سواس را و او با یاریم خان کاروی مع سواران در لجه خو خوار و رانیان  
 غرق شدند یک کس از آن ناموران لبنا جل نجات نرسید از اصفا انخبر  
 سوش حواس باخته پشت بهر میت داده پنج بدارالامان آشتی در آورده احوال  
 مصاحبت مفتوح ساخت بندگان حضرت چون دیدند که اختلال احوال عالم  
 بسبب اختلاف و و حاکم است و آسودگی کافر رعایا باعث موافقت و وفات  
 و نیز شخصی که به جنگ اندوه بر اوران و خوشیا و ندمایا بگرویده بکمال خزن  
 و یاس گردون اطاعت بطون انقیاد و آورده باشد چگونه درین احوال تنها  
 به حرب و جدال سبادت باید کرد و هیچ صورت شایان نظام سلطنت نیست  
 که در چنین وقت حادثه لغرض رسانند لاجرم ترم نموده متمسک او بحسن قبول  
 مقرون گردانیدند و از آنجا بعزم تنهیه به مقتدا افغان قلعه را بیدار بشورش



سفر فرشته بود نهضت فرمودند و گوشه‌های بعضی حصیان سرشت که صدها تعدادی آنها  
گوشه نشینان آن بقعه رسیده گوش گزار عالم گردیده بود از گوشه خاطر فراموش  
کردن غلاف رسم حق نوشتن و تادیب او استنباط دیگر حلقه گوشه‌شان دانسته  
در اسعد آوان روانه گشتند و در اندک طی مراحل محل نزول افکنده قلعه طیار  
محاصره کردند و محصورین پاینده دام گرفتاری گردیده دست اضطرار بدامن غنچه  
استوار نمودند و لاجرم قلعه را چندی حرکت نمودی کرده از آنجا که راور و او را کمر  
هر کرداری بقتضای عدل و نصفت خود موقوف بردقتی نهاده است محسوس  
و مقید شد و منافج ابواب قلعه بدست اولیا دولت قاهره درآمدند و گاه غالی  
قاعدارسی بنام سیادت خان بهادر مقرر کرده از آنجا بفتح و فیروزی بصورتی نهاده  
رایات عظمت آیات برافراشتند و کبجی توأتر رسیده در میدان گوشه محل  
بار نزول اجلال کشودند و در آن آوان اخصت الدوله صلابت جنگ بهسا در  
باستدعای بعضی خیر استیگ بنوای اناگوندی و غیره که آفسوی دریای کشتنا  
سمت جنوبی واقع است روانه گردیده بهادر و دل خان را با مرتطم نظام است  
در بلده گذاشته بودند و لایق شرف اندوز تقبیل بساط فیض مناسط گشتند و کاف  
تا ادای ایام صوم قیام و رزیده روز مبارک عید از اندرون شهر بنیت نماز  
روان شدند و در هر قدم سینت شیم را مان احتیاج مساکین و محتاجین ملو از نفوذ  
سیم و زر فرمودند و بعد ادای دوگاه عید بیدان عیدگاه مضرب خیام مبارک نمودند  
مقارن ایحال خبر متواتر رسید که صلابت جنگ متوجه نواح گلبرگ شریف گشته  
جهت ملازمت برادر ناهربان اہم بهام دیگر دانسته بانست زہ پیا گردیدند بعد

از قطع منازل بحصول ملازمت شتافته و زیارت مرقد نور محمد و بن وین و بن  
سید محمد نور الله مرقد حاصل کرده مافی الضمیر عاطفت تخمیر خود بها امكن بعض  
اظهار آورند و خاطر بر او که از کمر و تلبیس عذاران البیس طینت و سانس  
باحق شناسان ملو و همواره به بدعهدی و بیوفائی مضمر بود و بحسن وفای خود حکم  
آن الوفا علی الکرام قرآنچه لقصیه فرمودند یعنی بار بار باسن نقض عهد نمود  
رسانیدن و کثرت یشاق بعمل آوردن حبیبیت کئی با الله شہیدانگی نیت  
من در انتظام دولت آن گوهر به باطن و مالوف و بسرکشی گردن کشان  
شغوف است در دفع حدوث از من قصوری و فتوری قطعاً بطهور رسیده  
و بهنگام صدور نواب منازعت ادا شراط قیامت عمل نداشته به جوهر عناق  
تصدیق الا لایقان بر خود گوارا کرده در هر هجوم شد اند جان بازی بتقدیم رسان  
در انهدام بنیاد فتنه حیدر جنگ برداشتن و بغیرای کفار بارداشتن فتن از  
ظلم و فسق دولت ایشان امر دیگر مکرز بود و از غبار اندازی این فتنه انگیزان که  
بنا بر تحصیل اغراض فاسده خویش اکثر صادق نفسان را بدیده و فزون و طافان  
نریب میدهند و اسن خاطر ملوث سازند و بن آشوبگاه زمان و حوادث اهل طغیان  
لعل و کیزبان ببول از چنگال نکالان ارباب ضلال محفوظ ماندن است از اغوا  
بن فتنه سرشتان فریب نخورند و مراد پیچ و تاب ملاست نه اندازند و امیکان  
مانان عالی بساط شراط صدق و صفا تمهید خواهد بود از من بدین استرضا  
خاطر امر دیگر بطهور نخواهد آمد هر چند برین منوال خاطر نازکش تالیف نموده بر  
است دلالت نمودند اما از آنجا که باغبان شصیت ازلی که همواره به برداشتن



و نشان نهالان افروزی نوع اندک نخل بی برکتی از غیر از ثمره بجای نشت  
 لیکن در دست تقدیر بکنده نهال برودند و دیگری نشانند تا عالمی بسایه احسان او  
 راحت گوناگون بردارند و آن نهال بی ثمره را از آبیاری تربیت براندازند  
 تا از هر نوع کمقدر است نشانند مثل خازنک سر برآورده و خونی گنده تا تراشی  
 و سینه تراشی بهر ساند تراشی از برگ و بار راستی و طینتش ریشه تصرف بدو انداخته  
 بظاهر سمنخان مودون برادر القدر میزان انصاف بخیده و در باطن همه با عوا  
 سنگدلان شده تا قرض عهد و پیمان نهد و بیگاه مقام تدارک یافت نبود پیوسته  
 ابواب ناامیدیت و غلش خاطر میکشاند و محلا بعد قرار عهد و قتلاق بجهت آموید  
 قرار داده نهضت نمود تا آقا از آن موسم در مالک محروسه سیر کرده و داخل قلعه کرد  
 گردیدند و افواج قاهره و منصبداران بادشاهی بوطن مالوفه دیدات چراتی  
 رخصت یافته روانه شدند آمدیم به سر کوفت سرگزشت احوال خسران مال  
 برادران را و بالاجی محال تقصیل این اجمال تبیین این مقال آنکه بعد تثبیت و  
 تصرف فتوحات ملک و جاگیر و بدو بست قلعه دولت آباد و آسیر و غیره بایست  
 سوار و پیاده و توپخانه آتش بار بر توفیق و تقوی اقلیم هند وستان بجا و بسواس  
 و ابراهیم خان را رخصت انصراف داده بالاجی را و مدار الملک خود برگردید  
 چون برادر و پسر رخصت شد که فی الحقیقت رخصت آخرین و دیدار و مبین بود  
 حاصل کرده و بمقصود نهادند باعث کثرت افواج و غلبه قیامت آشوب آن

تثبیت بر وزن تصرف چنگ در شدن ای قیام یافتن ۱۲ غیاث و منتخب

بیدیان چپک از راجپوتان و قوم جات و مار و اژدها و تاب و توانائی نبود که آن کرد  
 بیدین فراغت توانند نمود تا آنکه بی منازعت بهم و یکروزه شنبه سکه الهجری ثالث  
 و سبعین و مایه و الف و اخل شاه جهان آباد گردید و در حویلی سعد الله خان وزیر  
 صاحبقران ثانی فرو آمد و از دروازه خضری و از طرف ریگستان زیر قلعه  
 اتواب قایم کرد و جمیع محالات بادشاهی را در حلقه اضطراب آورد و ندید و یوان  
 خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه پنج شکست عظیم راه یافت آثر یعقوب علیخان  
 نامی بهمن زای برادر اشرف الوزرا تاب نیاورده قلعه خاص بادشاهی را صلح  
 حواله کرده خود با احوال و انتقال و کشتی بانشته عبور دریای چین نموده بحدت  
 شاه درانی که در آنوقت انطرف دریای چین طبع قتلان انداخته بود پیوسته نوزدهم  
 ذیحجه سال مذکور قلعه حرم بادشاهی و جمیع کاخانات باغیا غنیمت درآمد و بویان  
 عام گورکانیه که مجال بیخ شایان ذوالاقتدار نبود که بی اذن قدم گزارند بیای  
 بی ادبی رفته تمام آن مکان را فریادگاه ستوران کردند و سفت و کشته و نقره و طلا  
 و یوان خاص و بیخ سمن و غیره بر آورده تصرف نخواه سپاه خود دادند و طلا  
 آلات و نقره آلات و قنق قدم نبوی صلی الله علیه و اله و سلم و مزار سلطان المشایخ  
 و از مزار محمد شاه عود سوز و شمعان و قنادیل طلبیده زر سکوک ساخت بست نیم  
 صفر سکه الهجری مرزا جان بخت این بخت نشانده از مدتی بپایند بادشاهی جهان آباد  
 که رشک بهار رم بود و بویرانی آورده منزل زبانه و زعن گردید و باغ چین  
 که هوای جانفراش برآمده و لان راجان تازه و فرمت بے اندازه می بخشید

قتلانی با کسر جای که در رستان در آن سیر برنده ۱۳



از بعضی فریب و گنج بهر سو هوای گزند جانگاه می وزید قصر رفیع منزلت که بستان  
عرش هم بهلوی بود لکن کوب کفار سر بر زمین سود راسته و کوبه آینه بهر چین چون بهر صفای  
از کوب میگردید کشت غبار اندوه که در کشت بر خاک مذلت نشست و دو کا کجا  
باز که طبع بر نقش از رنگ نیز و یک قلم بچسب کا سد تخمه مذخارت کشته در امید از بهر سو  
بر بست چهره احوال عمده عظیم ایشان نیل مذلت و رسوائی کشید و دست اسرار رفیع  
درجات از استین گدائی بیرون کرد و بهر محبوبان بحر طراز که رشک خاش سستاره  
یعنی می برد و با صلیح و اندک چون ماه نوا غروبون شدند غنیان جاد و آواز یک یک  
صد ناهید فلک را در چرخ می آوردند بر هر دو کان و در مانند گدایان و تن نواز  
فریاد و فغان میکردند و مینای می بکوی باوه کشتان زهر حسرت چکانید و ساغر  
شراب چون دهن خماران خشک لب گردید شیشه دل پریشان از طاق امید  
بر سنگ ناکامی افتاده و آینه خاطر هر طلعان از صافی مراد بغبار که ورت آمده  
باغبان گلستان بباد مخاطرات باغبان سراپا چون بید لرزیده سر خود گرفتند و  
لوکشان چاه چمنستان پر پیچ و تاب رلبان حرمان آبروی ناکامی ریخته بهر سو رفتند  
تجاران نامور چون پنبه که از گمان علاج پراکنده شود سر رشته تنای امید گسیخته  
از بی حفاظت جان بهر گوشه تار شدند و سوداگران مقبره بکشتش جولا جلا و جلا  
سرکلاه جنس حواس کم کرده به پیچ و پیچ آشوب سر به سر از وند و پیچشی ندیدند که  
بخون ناب تشویش سرشک حسرت نبارید و هیچ گوشه نشینند که صدای غلط

گفتن ای نعم آفتابان و آفتاب و آتش گاه و مجاز و معنی جا انداختن خس و خاشاک ۱۲

پرده آرایش ندرید سه رنگ پرواز تا شایر نکست و قفل و دوکان هوسهان رنگ  
بست و تانقش و امان دل گیر و بیگ به صدر هزار آینه پنهان شد برنگ بهر پیچ  
تا بر فشانند نگاه به شد جهان در وید چون شرکان سیاه به گشت سامان چین  
غرضان به چون چراغان رفت اجناس و دوکان به نقطه واری زبان بهر کوب  
نماند به در نظر غیر از سواد شب نماند به اگر چه تسلط آن گمراهان چنان نبود که دست  
اقتدار کسی از دار السلطنت دلی بیرون انداخته مالک الملک تقدس و تقالی  
پیوسته در پاس انتظام اصناف اسلام توجه خود مصروف میدار و از مبادی  
ظهور تابش صبح دین بسین چه سیاه و در و ان کفره فخره را بظلمات عدم نفرستاد  
تا این مهر و نشان اسلام بسیر چشمه مراد فانی گشته خود را بنلال دین قوی سیراب  
گردانیده اند و چه شرکان قوی گردن کشتان را پامال مذلت نداشت تا این هر دو  
جاده یقین بشایع شمع متین قدم مقصد نهاده گاه سعادت با وج غرت رسانیده  
به عمر با شور این فسرده لباط به گاه تفریط داشت گاه افراط به شیشه ساز بارید  
بست به کاین نوا گشت انتخاب ترنگ به بحر صدر رنگ بهر قطر و شکست به انچه نوا  
فتاده گوهر بست به با بچه چون خرابی از ان بوم سیرتان بجد سر بر زده حتی که نهستم  
بر بیج الاول سال مذکور قلعه کجوره را محاصره کرده حاکم آن بقعه عبدالصمد خان  
و قطب شاه پیرزاده افغانه را اسیر و دستگیر کرده بقتل ایشان مبادرت نمود  
اجسادش را با تشبیه و سوختند و کجوره را باغیا کرده حکم قتل عام نمودند و بی حیات  
اسلامیان شست اعتقاد اگر تخمیناً بنظر شمار و در آورده و در سنگ نفر از کشته  
و مهر و در ان لشکر نکبت اثر مدبر حاضر بودند چگونه این امر قبیح و ظلم صریح را تن



برضا دادند و از قهر قهاستیتی نرسیدند و مقصود چون این خبر خوش بسمع احمد شاه درانی  
و نجیب الدوله و شجاع الدوله رسید و دواخان و مانع هر یک برآمده بکلیت

مشهد جنگ وزیرالملك خویش بران الملك صوبه دارا و دمه والد آید انکم قوی احمد شاه با و شاه بنده وستان و غافل  
امراء دربار و بدو شش مذلت بسیار و لشکر شده و در لشکر هجری شخصی را شهزاده بجهل قرار داده همراه  
و با پادشاه و مصوف قصد قتاله داشت دران بین حماد الملك امیرالامراء خلف فیروز جنگ تانی  
انهم آهنگاه اول افواج اطراف و جوانی تهیه اعانت با و شاه ممدوح و دفع و دفع و دفع  
وزیر مذکور فراهم آورد و از انکه بود نجیب خان رسید که معبداری ویر صاحب جرات و شعور  
و فهم و فراست بود که درین جنگ کارهای نمایان نموده با و شاه و امیرالامراء از خود خوشنودست  
و آخر بدایع علیاتنی کرده بر تبه امیرالامراء در عصر شاه عالم عالی گهر بید احمد شاه و تانی  
رسید و خطاب نجیب الدوله یافت و ملک متعلقه او انظر جناب که عبارت از سهارنپور بوزیر یا صاحب  
کنین و تمام قضایا برپه باشد بود و بعد از شش سو رحل جاث را در معرکه نبرد مدتی علیل مانده  
در نجیب گدازه انتقال کرد فقط حرره میر احمد علی موسوی -

شجاع الدوله خلف مصدق جنگ مرحوم بود که بعد انتقال پدر خود در شش حکم فرامی صوبیات  
او دمه والد آید گردید و قتی که احمد شاه درانی با ششم در شش بهند وستان و وار گشته  
و تا مرثیه را شکست داده پس از ان با اتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله و سواد شمالی باقی  
در شش با سجاد و برادر عم زاد را و بالاجبی حکمران بودند لقب به پیشوا و لبواس را و لب شجاع  
مذکور مصاف آرا شده تمامی افواج مرثیه را مع سرداران متصل و نا بود ساخت و در  
سلطنت بهند برای شاه عالم عالی گهر خلف عالمگیر ثانی و وزارت با سم شجاع الدوله و امیرالامراء

چید و تهیه مقابل به راسخ دم و ثابت قدم گشته کجا شد ندیدیم ریح الاول با وجود  
ملغیانی آب از دریای همن عبور کرده مقابل گردیدند و از هر سو طوفان کارزار  
در آئینه مخالفان را در ورطه یاس افکندند و بحدیکه اکثر سرداران مثل بولگر و غیر  
قاویافته خود را از معرکه خونخوار از راه غیر معبر جان عزیز و رکعت گرفته فرار نمودند  
روز یکشنبه ششم جمادی الآخر مرقوم الصدر مصداق اعجاز آیه کلام الهی با و نجیب  
رحمن الله سید هو معروف بجای و لبواس را و وضو را و انشویه و طوبی و  
و باجی کاکیکوار و ابراهیم خان و عمر خان و آدم خان و غیره قریب به قصد  
و دوک سوار به تیغ یا سار رسیدند بعد قتل بسیار و غارت بسیار که ترجم بر احوال  
ایشان نمودند بر گوش و بینی الکفان نموده را بنیدند لبست و و هزار غلام و کینه از تن  
قوم غنیم در اسار آمد و بچاه هزار اسپ و دوک و چند هزار شتر و با تصدیل  
در غنیمت و زانیان و رآمده و غنیمت با مال سیر و کاتایغ یافت از وقت حجاج بن یوسف  
سفاک و خلیف خان بی باک صفیر خاک تشنه خون عالم بود باری از سفاک و مار  
ایین گروه تسکین یافت و از بار هجوم اسب و مرکب کان پشت زمین و تا گریه  
مشهور است که بجای و اطراف لشکر خود خندق عمیق که موجب شکست او همن بود  
حفر کنانیده بود از و فور و دکان همه خندق معرکه شش قطعه اگر چشم تامل خاک  
و رنگری و بنیر پای خود اندر هزار سر زنی به گذر به لالهستان کن چو با و تا و جا

بنام نجیب الدوله مقرر فرموده سفارش میدگ نموده بقصد معاودت قند بار کیران هست زیران کشیده  
رواد گشت - وزیر مذکور بکار وزارت امور مانده آخر در شش به فیض آباد انتقال نموده  
مرده میر احمد علی موسوی -



غریب خون به سرای تابوتی به بعد حصول این فتح مبین و عارت فتح بخین  
احمد شاه و زانی و نجیب خان و وهیل و اخل شاه جهان آباد شدند و مترضا به  
عمل را و عقد از دل خود در آورد و خواهر عالی گوهر را به تهور شاه عقد بست  
با دشاهی بشاه عالم بجال داشت و شجاع الدوله را بقلعه او محصر نمود و خود نیز  
با جمیع قزلباش و اوزبک و وهیل بک خود بگشت چون قبل از غارت  
لشکر حالات اضطرار بجا و غیره بسع بالاجی را آوریده بود کمال قلق و اضطراب  
افواج دکن و مالوه و کاسداران هر نواح و دیار یکجا کرده به برهان پور آمدند و  
در رمضان سنه الیه یبارع عالم آرا دانه نموده درین اثنا خبر غارت و متاع  
شدن جمیع خولش و اقارب و برادران حسرت بگوش رسیده بآه و اندوه و  
تاسف مالیده از کناش عموم و شداد هموم نالیده نوزدهم رمضان بوطن خود  
مرحبت نمود آخر روز سه شنبه نوزدهم ذیقعه جان بآلک ارواح سپرد  
و تصور او پسرا و بکامرانی نشسته کلاه حکومت با وج مراتب بر دوش جهان ای  
برادر نامد کس به دل اند جهان آفرین بند و بس به یکی را بس بر نهاده بخت به  
یکی را بجاک اندر آورد و تحت به کمن تکیه بر ملک دنیا داشت به که او چون بلیار  
به و در گذشت به

ذکر کارزار بارگشتا تهر را و کبیت تخمیر و گریختن را و چپ  
و میرغل علیخان در عین دار و گیر و صدور اختلال مزاج

### صلابت جنگ از انجوائی امرای فتنه تاشیر

در جنگ می که از قدرت نمائی قادر و ابجلال بسترای اعمال کفار ضلال پامال  
البطال رجال اسلامیان گردیدند و احدی از پیرو برادر و سرداران بالاجی  
سفینه میات از لجه انتقام تقدیر ازلی بساحل خجابت نرسانیدند و بالاجی را و نیز  
با ندوه ازین عالم در گزشت هر چند بوصایت او مادی و مکن ایالت گشت  
با رگشتا تهر را و وجود او را عدم انگاشته جمیع امور مهم و رفقه اختیار خود  
در آورد و افواج کثیر فراهم آورده باز قاصد حرب اسلام شد چون این خبر  
در ربيع مبارک به گشتا حضرت رسید خیال شومی او که مباد بر خالصه اسلام  
و متبروی نماید سامان یساق آماده کرده در شش ماه خمس و سبعین مایه الف  
باعت مسعود و طالع محمود ماهیچه اعلام فیروزی بمیدان نصرت برافراشتند  
و بار آورده مقابل او بکویج تواتر بر قلعه و حار و رشتا فتنه درین اثنا قاصدان  
تواتر عرض استادگان شده علیا رسانیدند که رگشتا تهر را و یلغار کرده  
در محاصره خجسته نیاید بای ثبات فشرده است و افواج خود را بفارت آباد  
الراف هر قریه و قصبه جات فرستاده قدم نیافزاند و افواج قائم کرده زلزله  
عظیم و غلغله بیم در ارکان بنیان ساکنان آن اماکن افتاده عالمی درین شب  
انجوائی فتنه ایلی المؤمنین و زلزله از زلزله شدیدا در ابتلائی کربت گرفتار  
شدند بنا و نه خمول قدم نهاده اند و هر صلیح و سببا کفن و جنوط از خانه بیرون  
یساق - تیاری جنگ ۱۱۶



می آید مردوزن درین آشوب فتن هر روز پیش از مردن غسل میت بنمایند و  
 پیکاران عالم معاش که از خاکرشتی هر روزه برگ معیشت بر میداشند بخراش عدم  
 قوت هر شب سینه چاک می افتاد و نطباخ چارسوی بازار که دیگ معاش بر صبح گرم  
 میکردند از خشکی و گدازان هر شام دو و آه از دم سردیاس افراشته چون گداز  
 گدایان ویده اختیاج بیکنا و حلالت و دوکان شیرینی فروش به تلخ مذاق منقلب  
 چسبیده و ذالقه میوه خوش طعم بپاشنی نمک شوره بختی رسیده تاظم بلده و نمک نمک  
 درگاه قلخان بها در تروی نمایان بکار برده بهستمال تیر و تفنگ شهر را غفلت  
 داشت تا ما پوجات بیر و نبات از لکد کوب اسپ کفار زلفت انار با ناک کیسان  
 شده قدم بوبرانی گزاشت بندگ محضرت از استماع این خبر بی اقبال و کشت یلغار  
 کرده عبور کشت و حصار در نمودند و گناتمه را و مجرور و در وجود حضرت نمود  
 بچالاکای تمام از کرد خسته آثار فوج خود برداشته روی مجادله بمقابل آورد و شریع  
 تفنگ و گلوله کرده آماده حرکت گشته پاسبی مقابل بر نشسته حضرت فتح آیات را بپنج  
 گرد و گرد و معبر از استبر نفار و بر نفار و قلب و مقدمه و ساق چنانچه باید و نشاید  
 مرتب ساخته ره نوز و مقصد شدند هر چند اراده ناصواب مخالف متقنی بآن بود  
 که سدر راه غازیان درین گشته مانع طریق مدعا شود چه این مطلب در آئینه مرآت  
 جلوه گرفت پیش ازین که رایت قتال افراشته شود پشت نهیمت واده رود  
 و با نواز بخت بنیادنها و برین نیت که متصل قلعه دولت آباد لشکر کشید  
 از کیسونا نره جنگ و از قلعه توب و تشنگ راه مدعا بر مجاهدین تنگ کند  
 نقش تدویر بر لوح اراده غوایت تاثیر صورت نه بست نسیم فتح و نصرت بر پیچ

اعلام اسلام و زمین گرفت و آن مصدر نسا و رایش انداخته جلوریزم خجسته بنیاد  
 واده گشتند و در سواد شهر خجسته اثر لوی فیروزی افراشته برای سامان رسد و  
 و غیره که بر روز مصاف بر لشکر بیان تکلیف نشود و یکد و روز قیام و زریده به و انقلب  
 زانده در بلده گزاشت است سوم ربیع الآخر از انجا باز معاودت نمودند هر روز  
 سپاه خون آشام و در باروی دلیری از بار سرد و خوش اثری و خیمه انانیت  
 که بسر کشی کردن افراشته بودند بیکدوش کرده دست آویز سر خروی میساختند و این  
 زوفا و هر روز و ماقصه بود که هیچ جا قرار نگرفتند و از انجا بصوب قلعه احمد نگر که  
 از زمین آصف الدوله تصرف آن گروه شقاوت پزوه بود غم نموده روانه گردیدند  
 چون بحوالی قصبه چهار کونده رسیدند آن سنگ طینتان سخت کوشش شرار آسا گیم  
 گیرانته بر پشت کوه برآمده بالتهاب ناره توپ پر آشوب و افروهای ضربان  
 رعد اسلوب با نداشتن گلوله مستعد گردیدند حکم عالی راجه بها در وصف الدوله  
 بها و تعجیل هر چه تا متر رفته آماده پیکار گشتند سپاه معاندین با جمع کثیر پشت  
 بادی گامدو استاده گذاشتند که کسی دست بر روی نماید افتاب قهر عد و سوزی  
 از افق مطلع فیروزی برآمده بر تو حکم بجای نوبی نبا لک و غیره تا بنید که بهر لای که تو  
 این ظلمت سر نشان سیاه در دین را ابد مایه رسائیده عرصه نادر و را  
 نیا لکتر بسوزان و پای و حده شد و فتح و حرث ثالث و رابع ساکن و کاف تازی متفق و رای  
 مهمل ساکن در کتابت چنین صورت دارد و در تلفظ چسب قاعده فارسی بای موده را بدل ازیم  
 کند بخو که در عنبر و سر بل جابریات تا نظور اینجام لعل آمد چنانچه در تلفظ نبا لکتر میخوانند  
 حمده میر احمد علی موسوی



از عیار شرفی از باب طعنان تصفیه ساز و بجز و حکم عالی از هر سو حمله آورده و خیزش  
کار و بیان کفار لشکر خدنگ آبدار و شمشیر برق گذار سوخته و خاکستر سازند نظر  
به کافر کشی انجمنان شد غلوه که بر کرد و درج نکند تا گلوچه نمانده چو در محله جایی نفس  
چشم بفریاد آمد که پس به سواران کفره تاب مقاومت نیاورده چون بخت اودار راه  
فرار پیش گرفتند تا و و پاس شب هنگامه قتل و یا سا از آن دو سرگرم داشت  
راجا بهادر و سیف الدوله بهادر و بنالکر سالما و غانما معاودت نموده در این فتح  
سپهر بنظر اقدس گذرانیدند تا بید الهی ازین منط بجلادت و جسارت چون بحوالی  
احمد نگر رسیدند رگناتمه را و کمال شقاوت همه فجی یکجا کرده خود بمقابل آمد و دست  
پسپ که راجا بنایک داس بار ساله خود قیام و زریده بود حمایت متواتر آورده و  
که رفته در بنیاد استقامت بهادران اندازد و مقارن اینحال سلطان بنیالکر و  
مرا و خان بهادر و شافیه نفوش بطلان اکثر از اهل عصیان باب حسام  
خون آشام از صفحه سستی خواستند و هم و عقب آن و لیران سیف الدوله پشت  
گرمی انجام ریزد تاخته و مار از نهاد آن تیره دلان بر آورده ازین منوال چون  
بجای ترک آباد رایت اجلال افراشتند اقوال معاند با جرات و جسارت عیار  
ولاوری بر آینه چون ابر سیاه حائل شدند و از معاویه باری گلوله و تفنگ  
مصلای غرضی نکرده بدم پیش آهنگ مستعد نایره جنگا گردیدند و گاه حضرت  
مصلای جنگ را و رار و و بجا فطرت گزاشته با سپاه نصرت اشتباه و تقاطع  
پیش نهاد دست نموده پشت آنها گذاشتند و تا میدان پنج گروه نگاهداری کرده

تکلیفی مفتوح بکاف فارسی معنی تعاقب و در پی کسی و دین -

بسیاری از اعدا بر خاک هلاک انداخته وقت وسط اللیل عثمان قتال عطف نموده  
و اهل خیمه خاص شدند و روز بر آمدن کتل مخالفان هر چند خواستند که مانع عبور شوند  
بسیار منافع لیل و نهار وقت شب کوچ کرد و بی حرکت شمشیر و نشان و رگ نشاند  
چون معاندین جنگ شب از وسع امکان بیرون میدادند دست از جرات  
باز داشته قدم قرار پیش گرفتند بجهت اندازین منوال بصدره قتال و جلال گرد  
استیصال از دودمان منازلین اقبال بر آورده بکوی هر روزه ساحل گنوز بک  
مضرب بجهت احتشام نمودند معاندین توپ انظرط ساحل نهاده و در انداختن گولها  
طوفان شرارت افراختند اکثر گلوله و رشک افتاده و در استقامت و استقامت و  
رایات فتح آیات شش بشل استاده بود باز آنرا برداشتن و بجای دیگر نصرت  
از طریق تصفیه بسی استبعاد داشت و گاهی بمعنی صورت نه نسبت که بعد استاده شدند  
رایات از ترس منازلین برداشته باشند با استدعای دوخواهان رایات  
استقامت آیات را استاده به طنا بکشیده چند قدم نامعلوم باز پس گردیدند  
و لشکر فیزی فرود آورده طرح قیام افکندند وقت عبور رود و نگر و فرقه ضلال  
مخال به هیئت اجتماع سدره غازیان وین بسته تعرض شدند باقبال طالع  
سکندری شب از انجانی نهضت کرد و عبور کردند که اصلا کسی تعرض نرسانید  
همچنین منوال به روز و سه دست گل نصرت بر تارک اقبال نهادند از خانینار  
به هیئت جلرا اعدا شده چمن بیرونی مقصد گشتند چون نزدیک بوئیکه وطن بودند  
شقی بود رسیدند دست و مشتمل جادی الا اول سال مذکور ناصر الملک به سوار  
باغی را چندی راجع غیر وقت شب مقدمه معسکر خانی گزاشته با افواج اعدا







و تخریب اوطان و اماکن شما تحرکی واقع نشده همواره پاسبان عهد و پیمان راست  
 بوده هر چه از طریق صواب بخرت است همه از بد عهدی و پیمان شکنی ایشان است  
 نخواستم که در عوض بی اعتدالی وطن مالوت شما بچیزی با خاک یکسان کنم که اثر از آن  
 با یوم النشور بر صحنه گیتی باقی نماند اما با استدعا سے اعیان دولت از سر این اندیشه در  
 گذشتیم اگر سن بعد این شیوه نامرغوبه سلوک وارد خواهد شد آنچه نادمی است جانوی  
 و سلطانهای بنا لکر رفته جمیع مراتب بیم و امید بگوش آن سخت گوش و مید شنید  
 و ملخ فروتر کرده موسس سبانی وفاق گشتند چون رگناتمه را و معتزت جرات نامی میزد  
 است و هفت لک روپیه از صوبه بجهت بنیاد و صوبه بیدر بل صلح نذر کرده بطن خود بر  
 طرفه تر اینکه سال گذشته در همین تاریخ بی کم و کاست شاه درانی بر لشکر غیرت ظاهر افت  
 بندگانش حضرت معضی المرام از انجا معاودت کرده از راجع محال تعلقه را بخند مضرده  
 کوچیده ملک او پامال سم سوزان نموده بار باره تشایق بر محمد آباد بیدار و انگشت زدن  
 سفر بفرمانی و سوره اخلاقی آصف الدوله زیاده از سابق نقش بست هر روز برادر عاقبت  
 که چندین بار از آنسب نفقه اهل خلافت و طعنان سرکشان نا انصاف بنزد حسن ارادت  
 و کمال الطاف محفوظ و مصون داشته اند و زده تر می داشت ایشان ابروه اوفتای صبر  
 و ست زده پاس مروت نگه داشته با آنکه چندین بار خطوط بهر او شان محتوی بغت و ساد  
 بدست آمده بود باز گاهی مزاج نازکش بخیله نیک و مذ چون بد مزاجی از حد تجاوز نموده  
 و شورش عظیم در ملک محروسه از هر سو پدید آمد و اعدایه طرقت بقصد اهل و عیال  
 رعایا تاخت آورند و حدوث عظمی در ملک شیوع یافته که فخلایق در نهایت  
 اندیشه افتاده خواستند که رخت آوارگی ملک دیگر کرشند روزی اعیان

قدیم و جدید را در حضور طلب نموده فرمودند که همواره هست خدا داد من محفوظ  
 با نیت که بهر در نام در عهد صیانت بوده گلهای مراد به این آسودگی بر چشید  
 و از دوران حوادث پیغمبر و ممول نشوند لهذا بتهیه و تاویب مقدان و  
 جلادت از استین ارادت بیرون میکنم تا این گران درنده خود و ندان طبع  
 بخون و مال مردم نیز کند و شیشه ناموس غیر بالنگ از دم و سم نزنند را  
 تا مهربان من علی الرغم این مراتب طریق سلوک سلوک میدارند درین اندیشه  
 طرفه تردد و تفکر پیرامون خاطر محیط است در رای و دلخواهی شما چه تدبیر دانا  
 کند که زنگ خلافت از مرات احوال عالم زدوده شود و صورت حسن انتظام  
 چگونه جلوه گر گردد و همه اعیان هر دو سر کار عرض کردند که در تو بختان دنیا هرگز  
 نوبت نبوت کوس مرا می زنند و ایوم یخفق فی الصور نفیر آیات و کائنات را  
 هر یک مرتبه مرتبه بیدار اگر انقلاب عالم بیایک روش بماند ای کار ظهور عالم  
 ستور میگردد و لهذا حقیقت امکانی را که منظر و جوب الهی و سبک وجود شیوعی است  
 بحکم کل یوم هو فی شأن هر آن رنگ کردان تجدد و امثال است تغییر اوضاع  
 مخلوقات و تبدل احوال موجودات از سبای طلوع و غروب ظهور و انکسار و بیکار  
 نقش پذیر نیست هر آن ورق گردانی ادوار نقش جدید و جواکان جلوه گر میسازد و هر چه  
 محفل ظهور نشسته تازه دور بدو میسازد اگر نور خورشید کم گردد رونق بازار انجم چنان افتد  
 اگر ظلمت شب بساط خود بر دارد و فروغ مهر جلوه بر تواند از و کسب تقدیر تا حال آنچه  
 از دم بفتح زای همه سکون را مهمل یعنی شرم و حیا و طاقت و غضب - بل توشیح حقیقت امکانی و نظم  
 و جوب و تجدد امثال و غیره و در حاشی - یا چه نوشته شد نقطه احمد الموسی



طریقه تعین بود و قیقه فرو گذار شد راه اطاعت همه مذال حال منشی دیوان قضا و نظیر  
مضمون بقول الله تبارک و تعالی انما یراد به حرف تعزیر من قضا را از منشور دولت او نشان  
اگر که تفرقه بر یک کند و بیخود مراد آن ذات محبت آیات ثبت نماید سی بشری نیست  
مخواید شد عاقب الارض و السموات که انتظام بخش سلسله کائنات است و دایع خود را  
کسی سپرد میفرماید که از عهد امانت بر آید آنکه بطلت تن بر دوری و مکرانی از  
مخالفت رعایا با زنده بهر تقدیر صلاح دولت اقصیه مقتضی بانست که نصف الدوله  
از کار ریاست دست باز داشته بپای انزوا در یکجا باشد بقدر تنظیم و تنسيق مهابت  
قلم و دکن و انطفا می شعله فساد و فتن بار یک زمانه مرانی ممکن شود چون را  
همه اعیان بدین امر قرار یافت چارناچار در قلعه پدید آمده او نشان را بپا داشت  
نیمه سال مذکور در بساط انزوا هم عیسی راحت ساختند تا شورش اعدا که  
از هر سو سرکشیده بود فرو نشست -

گفتار در بیان جنگ گجنانا تهر را و در حین عبور دریا گنگ  
و گشته شدن راجه بهادر با نام و جنگ و تاخت و تاراج پونه و ویرانی  
قصبات آن بداهنگ صدور بعضی سرگزشت از ناسازی  
زمانه نیز گشت شروع ریاست بندگان حضرت سلیمان بکنت نواب  
سیر نظام علیان بهادر در صفحاه مقبول درگاه اله اوام الله اقبال

و سر و منته نشین فلک چهارم انزل بچ قوس در نوشت عرضی مراد خان نظر اشرف گزشت  
ششمین اینکه در میان مامور او و گجنانا تهر را و ابواب نزل و منقح گشته هر یک از دور و غوی  
آیات برآمده رایت فساد بلند کرده اند اعیان پندت پر دمان دو گروه شده یکی برای  
مأمور او می پویند و دیگر حکومت گجنانا تهر را و تفوق میجویند فساد عظیم در ملک آنها شیوع یافته  
آنها را ناکامی از هر گروه رنگ اشتغال پذیرفته و دود مدعی هر یک با غصان فکات  
آویخته عقد امور مهابت بر وجهی فرو بسته که به بسیاری تدبیر و بکشان ندارد و رنگ  
تفویض سپاه مرات دل هر یک بنوی تیره و مکرر ساخته بصیقل تالی نمیتوان سپارد  
بیت نیک ساغر و شربت خورد نتوان به دو صاحب پریش کرد نتوان به رعایا  
دار الملک از اندیشه پناهمه در شش ناکامی زده نوحیرت در باختند و توهم خرابی خاک  
خست بکک دیگر بستند گجنانا تهر را و مجال قیام در آشوبگاه ندیده مقتضای دوشسته  
از یک نیام و دوشیر در یک کلام چگونه سر بر آید حیله رو باه انگشته گریخته در  
بارگاه اسلام آمده است امید از کرم میم آنست که احانت و امداد فرستند  
بندگان حضرت اگر چه همواره از شوخی غییم و تعرض آن بداندیشان عافیت  
و نیم آزرده می بودند لیکن تبضع و تنش ادبیت برامانت او مصروف داشته  
بر او خان و جانوبی و سلطانی بنا کرد حکمها منتاع ابلاغ فرمودند که با هم متفق  
گشته در استمداد او کما پیشین قیام نمایند هر سه امرای عظام با هم یکدیگر در امداد او  
کمر بستار و دوشیر رسیدند و مامور او نیز با گروه انبوه آمده آنطرف  
ساحل رود بار نزول گشت و در لبیب طینانی آب مجال عبور بیک نبود چون  
چندی بدین وتیره در گزشت و زمانه بساط آسودگی چند روز در نوشت

برو



در خاطر مرادخان خطور کرد که درین مدت اصلا گردن دعوی احد الشیخین بطریق  
نامه و پیام در نمی آید و هر روز دست آرزوی هر یک از استین جهالت بزرگ  
و دیگر بی آید الحال کاری باید کرد که بر صفت زمانه یادگار باشد با هم شمی نهنگ و بیا  
انصر بگرفتگی مایه فلک و بان خود کشاده به قلم غروب غوطه خورد مرادخان  
با دلیران خود زیر بند اسپان کشاده بی اعانت غیر به جبارت و دلاوری از لب  
رود عبور کرده چون آفت طوفانی بر سر ماصورا رسیده و سنگی که در ماصورا افتاده  
از خرم و احتیاط خیمه خود بود چون این بلای ناگهانی دید دست از آب زندگی  
شسته آب در رنگ مراد در باخت مرادخان بکمال حتی و جالاکتی اورا گرفته و خیز  
خود آورد باید دانست که اینچنین سردار نامداری استمال سیف و ستان بدست او  
آمد اگر شیشه حیا نش بنگ جواز نه چکس فراحت نماید و اگر دست و پا بسلاسل  
و اغلال بسته بدست حریف او سپار و چکس زبان نکشاید لکن از آنجا که مراد  
عصره جو اندر دی را فوت خدا داد است لبتم و کشادون را رنگ و عار شجاعت  
و البته روز دوم رگنهاده را در دخیمه خود به قهرین و همنشین او گردانید و با عهد  
و پیمان روش قرابت و اتحاد را تالیف کرده مفارقت را بام موافقت رسانید  
و از آنجا بار او شرف ملازمت هر دو را گرفته ره پیمای مقصد گردید و بدینکاه  
از استماع این سوانح عجیب از قلعه بیدر نهضت نموده بکویج تو اترو توالی  
بولایت دارا الظفر بجای آوریدند رگنهاده را و ماصورا و بوسله مرادخان  
عشره جمادی الاول سنه هجری سبع و سبعین و مایه الف بموضع برگاتون و غیر  
بلازمت اشرف شرف استسعاد حصول نمودند ملک پناه لک رو به قلعه دولت آباد

بمعرفت مرادخان در جلدوی این اعانت نظر مبارک گزرا نید حضرت کمال و جلال  
و دلاوری بهم معهود و راغوش کشیدند بعد نگارش راسه هر یک بران اقرار داشت  
که با هم متفق شده در انهدام بنیان حیدر نایک که هر سال قدم از جاده راستی گنج نهاد  
و دو دخت و استکبار و دروغ او پیچیده است پر دازند بر این نیت هر دو لشکر با هم  
روانه مقصد شده بر قلعه مچ نزول نمودند این همان ایام است که کشتن رگنهاده  
از عار و رنگ و کشته شدن راجه بها در برکنار و دریای لنگ بیتی این مقال انگه  
رگنهاده را و همواره بیچاره گان را از پا آورده دست رو بسینه مقصد و التماس  
زده رفته عمر آنها می گسست و شیشه نازک دلاان لبناخت دلی می شکست و بر شیشه شکست  
زبان نهال عامه رعایا از شخ و برگ عزت عریان می ساخت و باره درشت گوئی  
نخل عیلاقتان بر ایامی انداخت اند عالمی از شومی الطوار و ایم و ارتکاب امور ناگهانی  
او رنجیده خاطر کشته پاس حفظ ناموس بگوشه استیلا شستند و در اختلاط و اطاعت  
بر روی خود بستند گویا بیری قلعه را مچ هم بنابر خطا ط جان و مال به پناه ظل طاعت  
بند گان حضرت آمده بساط امتداد گسترده و از رویه راجه بها که از مرادخان گنج نه چیدگی در دل داشت  
التماس کرد که در وقت بهان با وجود دست یاران و دشمن این توان دیده مور دیده از ناتوان بینی  
این که نظر هر نوک شرفه چشم من چون نشنیدم بخیه اگر دینی از استین بیرون شوم و بال گردان  
میشود و اگر پاری دراز کنم از دست طاوول انداخته شوم خورد و درین صوبت بدون انجناب عالی که لجا  
و ماوی تم سید گانست گری بنظری آید پتو هم الطاف بحال این فزه بمقدار انجلا التماس طاعت  
و هم موسکین نوازی تان آصف سلیمان بیت از آنجا که حق تعالی ذات مدی غایت از خلق غیر خلق کرده  
و بی همت خدا داد ایشان را با پروری مظلوم نوازیست اعانت خاطر شرم ریدگان مرغی داشته



در پناه خود جا دادند و گشتند تا راهی یافتند و این راه را می نامند و فرستادند آن حق شناس  
 بجزو اصفای این جهان حق بطرف انبیا که قرآن نعمت کرده و در اندک مقدار مقابل رنجیدی  
 بپایان آورد و بساط مصداقت در نور دیده ناگاه بشی که روزگار قبای خود بسان دل  
 اش را بر هرنگ ساخته روحی طلعت بر دوش گرفت آن سیاه بخت عهد شکن تیره درون  
 وفا دشمن خیال باطل در دل آورده بافت برای خویشین قرار پذیر کرده راه گریز و پیش  
 نهاده باروی او بار رفت معارن این حال جانوبی بموصله جامع کثیر و جم غفیر نزدیک رسید  
 راجع بر تاب و نت که بانی برهی این صلح بود و توقع ریاست پونه استمال او نموده پیام  
 فرستاد که برکاب سعادت انبساط حاضر شود اگر چه بودن آن که فهمفته گوش بهمان چون  
 عقرب پروردون در پا پوش و زنبور در آغوش آوردن است لیکن بنا بر نارسختی و گزند  
 خونی رگنما را و بعضی مطالب او بحسب مقتضای وقت بدیج پیرانی در آورده همراه خود گرفت  
 و هر روز تعاقب آن پست فطرت پیش نهاد خاطر داشته بگوهای طولانی پاشنه کوب گشتند اکثر  
 اوقات چنان نزدیک رسیدند که اگر هیچ از آنجا که گشتند اطلاع او بشام او بار خیزت اواری  
 سیکشید اما از شومی جانوبی آن امر و تعیین می افتاد و آنکه او خبر و از شیه راه  
 گریز و پیش بگیرف و میرفت و آتش نهیب تاج در زده حجابی بسیار در خالصه و عیون امید  
 هر چند بآیاری سوا غدا استمال نموند اصلا رجوع و انتفات بان نکرده هر روز زیاده  
 علم مخالفت می افراشت و هر چند بصیقل نصائح جمیل رنگ او بام آن تیره فام  
 نرود و غبار کینه خوی را آئینه مراد بیشتر می پنداشت هر روز بنیان نقص  
 و لا طائل سفاتن خواطر عالم در تلاطم می افکند و بهنجیق ناطق سپاسی سنگ تفرقه  
 و جمعیت هم علم ناس انداخته رگ لیش هر یک میکند ازین روش آن شیطان مش عالمی را

در خطرات دم و هراس انداخته مجبور و ریای کتاک نمود و در ظاهر خسته بنیاد خیزش با  
 افکند و صبح بستم شعبان مال مذکور بر شهر یورش کرده خائف و خاسر برگردید و بنگار خسته  
 طریق تکامشی با مصداقت وقت دیده نیست گنجانند و فرصت دم گریختن بکیم نه و او  
 در پی او بلور برگزیده تجلیل بر چرخ تار عبور دریا فرمودند بخت و ششم شعبان در سواد  
 نجسته بنیاد نزول اجلال نمودند و آن صدر رضا آفتاب مقاومت در خود هیچ جان نیده  
 از سواد ششم شعبه بنیاد روی نامبارک بصوب ولایت بزار و خاندیس نهاده و هر روز  
 و شنب سرازید و جفاکاری برآورده خار دامان دل رعایا شده پائی ناکامی بر خاک  
 نالت می افکند و میرفت و بنیگان حضرت نیز تا موضع پیش کانون تعاقب نموده از آنجا  
 عطف غسان بسمت پونه فرمودند و انهدام بنیاد آن بد نهاد و موقوف بروقتی نهادند  
 بر بنهای قائم توفیق بدار الملک پونه رفته تمام کانس قمار و معا بدینودان اشرا را با خاک  
 یکسان کرده تا شصت و پنج جا توقف نمودند و محوره پونه دارا الامان پندت بردان است  
 با غمائی و کشت و غزائی جانفرا و عمارات نقش و نگار و چهر سال طلا کار و تراکم اشجار بود  
 جو نگوار و اصناف عالم انبوه انبوه کرده گرو که چشم روزگار باین کنه عمارت نظیر  
 مدیده گوش زمانه با وجود قیام دیرین شان نشنیده راس و رئیس آن طائفه اهل  
 تر و استکبار بر تبه ایس فی الدار حقو نادانان گوش برج مسکون میرسانند و بر سال  
 لشکر عظیم به بند وستان بخت شک ما مسلمانان و نهیب اهل ایمان میفرستاد  
 بسایه نعل بایزدی و میامین دین محمدی چنان مکان که اعظم مواضع آن فرزند بوم  
 بی تمامال میفروشان در حوزة تسخیر آمد از غلغله بانگ و صلوات شور و در دل  
 با تومس افتاد و شعله که نور مصفا اسلام ما سرور نما و آتشکده با نهاد ضلای دید



اشاره که خود را بر شب در تکیه چون شمع میگذاشتند قضا و قدر را انکار فرموده انگشت  
زیر شنگ جبال سر عاقبت درویدند میانان کفار که سوابق عزت و حرمت گذاری  
بست کیشان می نمیداد حق دیرینه او بکفران نعمت بدل کرده رقم سوغاتی بر لوح جبین  
خویش ید سا جوان مالدار که محبت زرو سیم چون نقش سکه دنیا بر دل میداشتند  
دایع سست بر جگر زده نقد زندگی غیر از آوارگی ندانستند ضرافان بازار که بر کسبه  
زر چون مار بر گنج می بودند دل از محبت برداشته در مطبوعه غیر حلقه عاقبت نمیداد  
نشستند سگافان آن سرزمین که بعوض فوج بفر کوی بریدن خوشترین سعادت ابدی  
می پنداشتند از سعادته خونریزی گاو ان بسان دین قربانیان بایشیم حیرت  
گشتند بتان هر دیر مانند سنگ ریزه به لکه کوب غازیان در آمدند و برابر  
کنائس از صاحب این واقعه خاک حسرت بر سر افکندند او طان و مسکن اهل بیاد  
یکم فجعلنا علیها سنا فاعلموا بآتش قهر سوختند و غنیمت فراوان در آرد و ک  
موب نصرت کوب ذخیره ذخیره انداختند میرا و لا محمد خان دکان خایخ خواب  
پونه چنین یافت مصرع آتش زده پونه را سپاه اسلام به مقارن اینحال  
مسرعان که با و رون اخبار هر روزه قدم فرسای مقصد بودند و صد و لحوال  
کبک مال رگها شمر را و کره بعد از خری میرسانیدند ناگاه خبر آوردند که این گمراه  
با وید فلالت بسر حد فرخنده بنیاد رفته شعله بیدار و نجان خان رعایا و غیره زده  
احمال محاصره شهر فرخنده بهر قیام ورزیده است و لشکر کبک اثر او بر تالاب  
حسین ساگر و نباش گهاث که از حصار بلده یک نیم کرده فاصله دارد و فرود آمده است  
بها در دل خان ناظم بلده با عانت و مشورت نوازش علجان بها در از صدق نیت

و فرست منظور نظر اولی الالبصار است ابواب شمع بر روی او بار او بسته باستقال  
گلود و قنات آلوده حربه یکا است و قصبجات اطراف رو به ویرانی آورده  
عالم از وطن مالوفه خود آورده دشت و حسن خار است و سواد شهر نیو بهر که مردک  
دید و تماشا سیان و سینه نگاه اهل بصارت است دایع حیرت بدل زده نقطه مریز  
اندره گردیده و از فضای جان فراقی آن که طعنه بر سیم حقیقتان ارم میزد و بحال  
چون جوئی صحرای همیم با جاشگاه میوزیده در خان ساه دار از هجوم کشاکش  
لشکر یان مانند گدایان قدم در بی برگ و نوای فشرده آب تالاب مذکور بان ابعاد  
نمانده و طولاً عرضاً و عمقاً از نوشتار نوش ستوران زبان العطش بر آورده هر چند  
خواست که بعوض خرابی دارالملک خود دست تعرض به بلده رساند اما حمایت  
حافظ حقیقه روان داشت که مامور اسلام تاسیب اشاره کفار بر گار و بنندگان حضرت  
که همیشه نظر بر ترفیه حال رعایا و کافه برای امید داشتند فرمودند که در ملک غیر نشستن  
و ملک خود را در شکنجه مدعی و اگر دشمن از آیین رعیت پروری و کشورستانی  
بسی متبعیدینا یکجا گفته اند رعایا شایمین ریاست را بمنزله بال و سیاسی بجای  
چنگال اند که آن نیرو صید خود شکار و دشمن را ذلیل و خوار نماید و چون این ته دیکال شکسته  
ریحیه هر زاغ و زغن و مغلوب هر دشمن میگردد و غیر گفته اند نادان تر آن شخصی که بقای  
نشیند و شیخ آن می برد و چنان مصاحبت اقتضا میکند که از اینجا نهفت کرده در تعاقب  
و کمر محبت بر میان باید بست و قیاس حاصل است که بدون تحریر کباب شیر شلعه این بیدار  
نظافه ببرد برین اراده سراپا افاده جبر کرده لشکر فروری حرکت دادند  
بال ارتقا اسراغین و بعضی گویند از شانه تارنج و بازوی مرغغان



بدرین اثنا جا سوسان مکر خبر تحقیق آوردند که رخصت را و از حوالی فرخنده بنیاد  
 بهست پونه متوجه گردیده است چون متواتر این خبر بگوشش حق نیش رسید موسم برسات  
 از آثار رستخیز نشان داد و فریاد در عدو صاعقه و برق در یخ شور قیامت کشاد آینه  
 جهان کای فلک خد پوشش ابر تیره و دیده گیتی به سیلاب سراسر گون خیره است و شتر  
 چون مهره شطرنج پانید یکجا و از وفور کل ولایتی قدم بیاوگان فیل با صلاح دولت  
 دانستند که درین موسم بتقابل و مکر بر بند و عالم را در ورطه تهاکه گرفتار گردانند  
 و چون این بروج گرچه بیخ من تمام ز دلایم بار داده چنانچه بستم قلعه محراب و بید  
 روانه گردیدند چون قلعه دمار و رسیدند جانوجی که تخیر او آب و گل بیوفای شتر  
 و سینه او بکینه ناراستی ایجاد گشته مانع طریقه مدعا شده گفت که اسال چپا و ست  
 و بخت بنیاد صلاح وقت است که هم پونه نزدیک و هم ناکور ملک من قریب است  
 اگر چه راجه بها در اقبال ایستد موجب اندک صلاح سلسله اقبال بود لیکن از آنجا  
 که خیاط کارخانه جوهر قدیم قبایستی هر جامه زیب که برشته عروق و اعصاب  
 و خسته است آخر بقراض عروض عدم سزای گریبان فنا بری آرد و فراموش شاد و روان  
 شیت نیمه کالبد هزیجیات که بر سیمان رگ و بی متهم گردانیده است انجام کار به تنه  
 سمات از پا و آید انانکه بنزله نور چشم دنیا جاد داشته اند عاقبت چون نگاه از خانه  
 دیده فرامیده اند و خوانا کان خلوت غفلت بر راحت بر بالین بحد کشیده اند  
 بهیت چشم پوشیده توان کرد سفر چه قدر راه فنا هموار است راجه بها  
 بان دانای فریب خورده به ترغیب آن مصدر فساد و غبت کرده بحضور عرض نمود  
 و در عزم غنا مقصد عطف کرده بصورت بخت بنیاد و نه خورشید چون بکنار

رود فلک سینه بندگان و اسلحه با محرومان سرادق عفت و با اکثری امرا یان حضور آمد  
 و در ورطه بانی کارخانه جات و حبشی توپخانه و فیلخانه و شترخانه عبور فرمودند و  
 از بعضی امرا و فوج قلیل و منصب داران توقف کرد و چنین وقت جانوجی با نذیر  
 بر ایگخته و به بهانه و تکه فوج از کنار لشکر فیروزی برخاسته بفاصله دوست گرد  
 جری می تفاوت گشت در خلال این احوال رخصت را و از کینه نگاه چون بلای آسمانی  
 از مسافت بعید یغبار کرده تاخت آورد و راجه بها در بان جمعیت قلیل و لیرانه  
 قدم ثبات نشوده و با محاربه آورد و لیران اسلام بسیار شیرازیان تیر و  
 بان قلب اعدا شکست چندان خونریزی کردند که فضای نامون رشک مبار  
 گردید با وصف جمعیت قلیل سینه فوج او برداشته بر مسیر انداخته زیر پا  
 کردند و نزدیک بود ج آهنی رفته دست بچیل المین لیری زده بر سیمان فیل  
 چون طناب عمر او قطع کرده خواستند که تن ناپاکش از بار سرسبکد و ش کنند  
 در اجل او تعویق و وعده در ناخیر مالک غدا بود در بودج دیگر شخصی را  
 بصورت خود نشانده همراه داشت از اشاره یکی از فتنه جویان فیل آن گمراه با تو  
 ضلالت گذارشته بر بودج شخص مقلد متوجه شدند درین اثنا آن و خیم العاقبت  
 فرصت وقت بمنعم انکاشته راه گریز پیش نهادم و افغان که بار راجه بها در غنا و  
 دلی داشت و یککه رنگ جنگ و گریه گردید اگر ازین جنگ سلامت برگردد  
 لیکن که او از زنده گذاردن خاک نا انصافی در دینک تنگ و نام انباشته در عین  
 و در و گریز قراول خود را اشاره کرده که بلا تاختان بضر تفنگ کار آن شجاع عرض  
 جنگ تمام کند بنور سخن بلب آتشنا گشته بود که سنجش بر کرسی مراد نشست و با تو



راجه بهادر قدم ثبات لشکران از جارت زمانه بساط فتح در نور دیده رنگ دیگر  
 سبقت ده نامی بزین تحیر ریخته معاذین عنان گریز را العطف داده مقدم فوج  
 دریا موج را برهم زده معروض نمیشد ملک نمود عالمی تاب آتش تیغ تیز نیاورد  
 خود را بدریای ترف و ذخائر انداخته غریق چمت شدند رود رنگ بان و ست  
 که یک گروه عرض داشت از هجوم غرقیان یک تخته بوقلون کردید و میدان  
 ساحل از وفور گشتگان بنمونه همچون خون گشت آبیات زخون میان عرض فرمای  
 که وی شناور گشته بود زخون که میرخت از زخم مرد زمین آسپاوار آمد کرد  
 شهیدان قاتل به پشته رود ز سر چشمه تیغ کرده وضو مردم با کینه میدانستند  
 در آب بی اعانت شناور قتل غریق بجه فنا گردیدن است دست و پا کم کرده  
 بی نشتیار خود را می افکندند و با وصف که می فهمیدند که آمد گشتی و طراح بدریا  
 رفتن قدم در کام ننگ بلان دادن است دست از جان شسته خلیقین را پلاک  
 بحر فنا میکردند از جوشش مردگان سیلاب آب با بند دام گرداب شده سبک  
 و مسکون گشت و از تسلسل طغیانی چون لوح آئینه حیرت یکجا نشست ساقی  
 زمانه آب بپیر و فی صفو حیانت علی رفو و شست و پمانه عمر دیران مینگنا انصاف  
 در شکست در طر فته العین طوفان انقلاب روزگار زور قی حیات بزنا و پیر  
 در هم زده کردن هر یک برنجیر امواج و روست انقلاب چرخ و قوار جبار  
 زندگی منیر و کبر بر باد ساخت و وجود عالمی بجار و سبب موج چون جنس  
 بر کنار ساحل مالت انداخت اجل تشنه خون مردم گشته جو جو عذرا غر و پیر  
 ملک با وجود سر چشمه بی انصافی در آب اندوه غوطه خورد جمعی که به آبداری

شمشیر توسط جستن آبروی دیرین یافتند و برخی دیران قوی باز که مرگ را مانند عرو  
 در آغوش میکشیدند دامن محبت بر خیزده بضر تیغ و سنان داد و جان مردی  
 در داند دریا دریا از گشته های طرفین پشته تا و ساحل ساحل از بحر جان فرستین  
 تو دما از وقت چاشت تا شام موج قضای ربانی در طلاطم و محبوب ریلخ شیت  
 یزدانی در ترنم بود اعتبارات دنیا موج سرب نقش بر آب است عبت عبت  
 خواص خاطر را بدریای اعتبار نا پایدار غوطه دادن و گوهر تانف و لالی تحیر  
 بدست آوردن آبروی دنیای دور و نثار وی نعم جاودانی جهان باقی بر می آرد  
 و غدویت نوشتن این جهان را بشیر تخته بقا زهر حسرت در گلو میچکاند کوجانے  
 که تن بخرم داده کجا دلی که کار با لم نیفتاده قطعه حذر کن زین رنگ دنیای دوزخ  
 بیکدست گلشن بیکدست خون بگی جام عشرت و دایر سب و گلی زهر حسرت نبد و گلو  
 با بکله بندگان حضرت بالتماس اعیان دولت از انجا حرکت کرد و بجهت نیاید تشریف  
 بردند رکضات خود را و نیز عبور کرده گرداگرد سواد شمع فرو آمد دیرین آنا خیر شوخی  
 حیدر نامیک که زمین را میسوریه را قید کرده تمام ملک او در حیطه تصرف در آورده  
 و اکثر بلاد افغانه مثل شاه نور و بنگا پور و سونده و بد نور و سره و نس کوته و غیره  
 جبراً و قهراً گرفته جمعیت کثیر فراهم آورده سر بخر و ج بر آورده است متواتر  
 رسید چارنا پا صلح کرده برگشت و بهو لکر قاصد هندوستان شد ماد هوز او و کفار  
 فوج عظیم سرداری گوبال را و و هری و بابوز او و بهر نویس بنیبه حیدر نامیک  
 مامور نمودند و از جانب حیدر نامیک فیض الله خان خلیفه محمدی خان داماد مستبد  
 دلاور خان بقابله غنیم نامزد گشته قدم در معرکه نهاد و در حرب صعب دست داد و بر



فوج مرشد عزیمت عظیم اتقا و بعد سوانح این احوال مامور او و رکضات او با هم تکرار  
نموده خود مامور او با سرداران نامی ترکمان و بابو نایک و یار و لشکر و غیره  
عازم جنگ حیدر نایک گردید و اکثر قلاع را مفتوح ساخت و بعد محاربه شکست فاش  
بر حیدر نایک که تفتیل آن درین اوراق نمی گنجد رسیده در سر برکنشین بجایست  
تجارت داخل شد و سیلک رویه نقد داده صلح کرد رکضات او که به کمک مامور او  
رفته بود از آشنائی راه بعد ملاقات برگشته به پونه داخل شدند ذکر عروج طالع  
میر موسی خان رکن الدوله از زاویه خیمول و اختلاف مزاج  
شجاع الملک بهادر با عانت افغانه کرنول و سرگذشت  
سفر تربتی و گریختن محمد علی خان پرفساد و فتن باشتیار آمد لشکر  
فیروزی از آرکات به چینا پشین و باز گردن نهادن و الایا بطول  
حکم قبول ساقی بخشیده فدا حق بی منت و نهم از ای مجلس میگردد ارادت نشانیان  
محفل ایالت و سرستان مطیع بکنت را که مدام خار بوس در سردارند ساعی حکومت  
و درید و بر سر ساند و نمی خواهند که میخانه از لی و کاشانه تقدیر لم یزلی احدی  
لی نصیبانده چاشنی خواران مانده احسان حق از خوان غایت مردمی خفته و قسمت بقیمت میگردد و  
بازیر خواه برناویر قطعه ابر احسان چنانزل میشود از احسان بزمین گل میکند و بر گریه میکند  
همچکس از شجره انعام اوبه شکر نیست بلکه خار شک از آشنائی او زبان تر میکند  
مصدق این مقال آنکه نندگان حضرت در باب تجویز دیوانه و بیع احکام کامرانی  
با اعیان صدق ترجمان شورت نمودند که برسان محاکم را دیوان خیر است

و دستور صداقت گشیش باعث نظام سلطنت و سبب دوام جا و مکت است  
بیت دستور نیکخواه چو پادشاه یکدل است عقد آموز منظم و عدل شامل است  
چون قبل ازین میر موسی خان بهادر با سهراب جنگ بجای گرفته بود که مایه تنظیم  
نظام است ایچو رسند حضور حاصل میکنم و شما دیوانی سرکار گرم بوده  
با نظام حل و عقد امور دیوانی محمود خود منبذل نمایند سهراب جنگ از اقبال  
ایمنه ابا و امتناع کئی و عذر نگفت که ما حکومت ناحیه برار میروم و شما در تقدیم  
امر دیوانی مستقل بود با تحصیل پاس نیک خداوند نعمت بگوشتند انقضای بعد  
استرضائی هر یکی بقدر بهمت خود فکری اندیشیده به تصفیه ثانیته معروض بار یافتند  
آستان عزت گردانیدند آخر قرعه دیوانی بنام میر موسی خان افتاد و روز دوم با حضرات  
اعیان و ارکان حکم عالی شرف نفاذ یافت دیوان عام از امرای صغیر و کبیر  
و قدیم و جدید بر انجمن عقد پروین بر تافت چون بعبادت و اقبال بسایه تیر جا  
و جلال بر سر ساند اجلاال جلوس کرده و ذات مقتبس الانوار را بفرود جلال  
خود رشک افزاست بدر نیز فرمودند و میر موسی خان را ببطائی خلعت دیوانه  
و خطاب رکن الدوله بهادر احتشام جنگ سرفراز نمودند و کل امور مملکت بدست  
تصرف شان داده جوهر فصاحت آبدار زیور کوشش بوش ساختند بدین آئین  
که حق این دولت خدا و ادب پاس نیک این خاندان فیض بنیاد بحسن اعتقاد و تهذیب  
انقیاد و بجا آوردن سلاک طریق اطاعت باشد تا شجره آمال و آمانی روز بروز  
بجوئیاری تربیت بارور گردد و دوشاخار صدقه مراد بگل همیشه بیمار صد برگ و بار  
صداق ارم کشاید خوش و خاشاک فتنه جو یان بجا و بپیم و احسان از بساط



مملکت این دو دمان کیسور دانیدن برچارش مقاصد مریم شستن و ابواب  
معدلت برکافه انام کشودن و در فتنه بر خود بستن هر که را بنارک تعالی بخلعت غنا  
مخلع گردانید تفقد حمیده و انکسافت گزیده شعار خود ساز و تا مجموع خلایق بسان  
دسته گل برشته اتحا و شیراز بند مکارم اخلاق باشد و کل از هم پاشید افات روزگار  
بزرگ بر گمانی غنچه بخاطر جمع در وحدت سرای یکدلی فراهم آیند بعد ادای این و بپند  
و مواظطه سر توج مرتع با جوهر گران بهار و کفایت مر و اید بدست خاص رحمت فرمود  
و نظامت صوبه بزاز به معین الدوله بهادر شهراب جنگ تفویض نمود و عده برین اول  
سنة هجری سبع و سبعین و ماته الف از خجسته بنیاد با مو تنظیم و تسبیح مملکت گردانید  
درین ایام خبر رسید که چراغ حیات اصف الدوله بهادر از تند باد اجل مبرم خاموش  
گردید و ستار زندگی در تنگای غروب قضا خرامید بندگان عالی سهر روزانه  
خوا بگاه بر نیامید و نواختن نوبت و لوازمات سرور و موقوف ساختند آخر آیین  
تسکینای سیوده حق اکامان و بسوگواری کنشی شستن نه رسم رئیسان است بعد از آن  
حکم در بار فرمودند و اراده فرخنده بنیاد پیش نهاد خاطر داشتند رکن الدوله بهادر  
حسب الحکم در تیاری سفرستعد و آماده گردید و در ساعت ایامی دقیقه سنجان  
باعت نیک نهضت کرده به صوب شوراپور روانه گشتند پس از حصول مقاصد  
از آنجا معاودت کرده رونق بخش فرخنده بنیاد شدند و در شش ماه هجری  
کینزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری است و هفتم محرم الحرام مراد خان را که با  
رکضانه را و را که بکنت نشان همزمان بود مع میر خاله اش بهت خان در قلعه گولگان  
محمد نگر مقید و محبوس نمودند تفصیل این احوال آنکه در او ان سابق خان مذکور است

بارگیری سید لشکر خان بجا و اوقات خود میگذرانید بعد چندی بعلاقه جمعی را  
سر بلند ی یافت چون طالع او از حقیض مذلت با وج غرت روتیرتی آورد  
در عهد راجه بهادر مدارج سمو مرتب پیاپی امارت رسانید و اساس تبه سپاکر  
را بقوام بنیاد سپه سالاری برافراشت عاقبت دولت خدا داد بفران نیت  
ورزیده خاک انصافی بر فرق نیکنای پاشید و مارت عقوبت یکایم حمت  
چشید بهدرین آوان شجاع الملک بسالت جنگ بهادر که همواره بعد تصفیة بلطن  
بشرف استعداد ملازمت مضایقه می نمودند درین روز با غوای افغانه کنول  
انگهار فساد کرد و جمعیت کثیر فراهم آورده آماده حرب گردید چون خیابان رفتند  
روز بروز بتصادف گرفت و گردان فساد هر ساعت در مالک محروسه بناسی  
آشفتنکی بر پا کرد و تا آسمان رفت هر چند باب مدارات و استمالت خاطر تسکین  
شدند و فرخنده لاجرم بقصد نهضت از فرخنده بهادر حرکت کرده و بمقصد آوردند  
و فوج ظفر موج از بهر سو بر کاب سعادت اقتسای مجتمع میگشت چون قریب بدریا  
تنگ بهادر مضرب خیام بجا داشتند بسالت جنگ تاب طمات مبارزان بهادر  
اندرون قلعه قمر نگر کنول متحصن گردیدند بندگان حضرت هر روز بعقل نصائح  
ارجند زنگ شکوک توهم اند آئینه خاطرش میزد و دوند و استیمن دست غایت  
بر چراغ خاطرش حمایت میفرمودند تا از آسیب صرصر فتنه جویان محفوظ ماند و اکثر  
از نوشتیجات و مراسلات گوشه گذار کردند که اتحاد خاطر طرین موجب قطع وقوع نیاید  
حاسدان است و خلاف اینمندی بر پاشیدن رایست مخالفت معاندان خردان را  
نقبات بیغ اول و سکون ثانی جمع لطیفه یعنی تانچه است -



ملکت این دو دمان کیسگر دانیدن برچار بکش مقاصد مریب شستن بت و ابواب  
معدلت برکافه انام کشودن و در فتنه بر خود بستن هر که را تبارک تعالی بخلعت غنا  
مخلع گردانید تفقد حمیده و انتفات گزیده شعار خود سازد تا مجموعه خلایق بسان  
دسته گل برشته اتحاد شیراز بند مکارم اخلاق باشند و کل از هم پاشید اوقات روزگار  
بزرگ بر گمانی غنچه بخاطر جمع در وحدت سرای یکدلی فراهم آیند بعد ادای این درینید  
و مواظطه سر سنج مرغ با جواهر گران بیا و کشفه مر دارد بدست خاص رحمت فرمود  
و نظامت صوبه بزاز به عین الدوله بهادر شهراب جنگ تفویض نمود و غره برنج اول  
شاه بھری سبع و بیصین و ماته الف از خجسته بنیاد با مو تنظیم و تنسيق ملکت کردند  
درین ایام خبر رسید که چراغ حیات اصف الدوله بهادر از تند باد اجل مبرم خاموش  
گردید و ستار زندگی در تنگنای غروب قضا خرامید بندگان عالی سهر روز اند  
خواجگاه بر نیامدند و نواختن نوبت و لوازمات سرور موقوف ساختند آخر آئین  
نیکبائی بیود حق اکامان و بسوگواری کنشی مستن نه رسم ریسان است بعد فاخته زیارت  
حکم در بار فرمودند و اراده فرخنده بنیاد پیش نهاد خاطر داشتند رکن الدوله بهادر  
حسب الحکم در تیاری سفر مستعد و آماده گردید و در ساعت ایامی دقیقه سنجان  
بباعث نیک نهضت کرده بصوب شوراپور روانه گشتند پس از حصول مقاصد  
از انجا معاودت کرده رونق بخش فرخنده بنیاد شدند و در شش ماه  
یکبار و یکصد و پنجاه و شصت بھری بست و هفتم محرم الحرام مراد خان را که با  
رکفانه را و را که بکنت نشان بھربان بود مع میر خاله اش بهت خان در قلعه گولکن  
محمد نگر مقید و محبوس نمودند تفصیل این احوال آنکه در او ان سابق خان مذکور پیش

بار گیری سید شکر خان بھادر اوقات خود میگذرانید بعد چندی بعلاقه جمعه در  
سر بلند ی یافت چون طالع او از حقیض مذلت با وج غرت روتبری آورد  
در عهد راجه بهادر مارچ سمو مرتب پیا امارت رسانید و اساس تبه پاکیزه  
را بقوام بنیاد سپید سالاری برافراشت عاقبت دولت خدا داد بکفران نشت  
وز زید و خاک انصافی بر فرق یکنامی پاشید و حرارت عقوبت یکام حشر  
چشید بهدرین آوان تنجاع الملک بسالت جنگ بهادر که همواره بعد تصفیه بلطن  
بشرف استعداد ملازمت مضایقه نمودند درین روز با باغوائی افغانه کرنول  
از بهادر فساد کرد و جمعیت کثیر فراسهم آورده آماده حرب گردید چون غبار این فتنه  
روز بروز تبصاعد گرفت و گرد این فساد و هر ساعت در ممالک محروسه بنائے  
آشفنگی برپا کرد و تا آسمان رفت هر چند باب مدارات و استمالات خاطر شکین میر  
شدند فرو نشست لاجرم بقصد مضامینش از فرخنده بهادر حرکت کرده رو بقصد آونزو  
و فوج ظفر موج از هر سو بر کاب سعادت اقتساب مجمع بکشت چون قریب بدر پای  
تنگ بهادر امضرب خیام بواجشام شد بسالت جنگ تاب لطات مبارزان نیاورد  
اندر دن قلعه نمرنگ کرنول تمحصن گردید بندگان حضرت هر روز بصیقل نصائح  
از بهند زنگ شکوک توهم از آئینه خاطرش میزد و دند و استین دست غایت  
بر چراغ خاطرش حمایت میفرمودند تا از آسیب صرصر فتنه جو یان محفوظ ماند و اکثر  
از نوشجات و مراسلات گوشگذا کردند که اتحاد خاطر طرین موجب طبع واقع بنیاد  
حاسدان است و خلاف این معنی برپا شدن رایت مخالفت همانان خردان را  
لطات بفتح اول و سکون ثانی جمع طرینه بنیاد تانجه است -



بقدم اطاعت پیش آمدن کل سعادت بفرق چندین مرادات نهادن است با عموماً  
منویان محال سراز گریبان انقیاد و پیچیدن عاقبت بسرخپگ حوادث از یاد نیست  
کج ادای از راست کیشان موجب کمال و کسب و کسبش از متواضعان باعث اعانت  
غرت بر آگاه دلان ظاهر و باطن روشن است که ازان برادر خصوصیتی پیرامون خاطر  
نیت اگر بار آورده تقبیل کرباس فیض اساس بقدم اطاعت پیش آید جمیع تقبیل  
ماضی بآب مروت شسته چهره مقصد بقاره عنایات می آید فروخت دوستی  
نشان که کام دل ببار آورده نهال دشمنی بکرن که پنج بشمار آرد و بالجمیع چون ابواب  
اضلاع شش چندین و عدد و عقد مفتوح شد راعنی بصلی گفته باز دست کشید البرکت  
ماصل کرو شام یاس به صبح امید بیدل گردید و کثافت و کثافت مخالفت بظافت مصاد  
انجاسید بعد غفور بر صوبه داری امتیاز گردد مطابق سابق تقویض نموده نصرت  
انصراف فرمودند و از انجا مقضی المرام حرکت کرده بسمت تربیتی نهضت نمودند و  
اراد و تادیب محمد یحیایان و الاجاه پیش نهاد خاطر داشتند بعد قطع مراحل در نشانی  
راه یک قبر بر روی تنگ متصل کتبه موضع کدیری کوه سر میر حرکت افروز گردید  
چون ضبط تحقیق و رآد معلوم شد که در ایام فرمانروائی ابراهیم عا و شاه فرمانروا  
۱- اضماعت با کسر ضایع کردن - شود که در زیر استمال کنند و بجای بنابر آون استمال  
و تعدید در محل تجویف استمال نمایند مثلاً که فردا بنرا خواهم رسانید -

و توفیق تصحیح و مقابل کتاب بدایه نمودم ازین تالیف پنج تالیف نزد من موجود بود ولی در بعضی نسخ  
عمود عا و شاه را همصران قصه بر طرازیه یافته و در بعضی نسخ ابراهیم عا و شاه را بزرگ داشته  
دیدم ما و رایش هر قدر و یک کتب سیر و لغات مختلف نوی جوهران فضل و کمال بقدر حق

بجا پور همیار نامی شوریده مزاجی بر چند بدن دختر مرزبان آن ناحیه نرودل با  
یک سال و صحرا می بودای عشق گرد باد وادی نعم اند و گشت و از سر تنک  
جگر سوز و ناوک دلدوز در خاک و خون حسرت تلطیفه برنگ اضطراب بیم بیل  
راه جیتی و در نوشت و چند بدن هر سال یکبار بر پیشش بت از کاشانه خود می  
بچون ایام جهود آن نعمت پرست رسید همیار منظر مقدم آن عشوه گر نقش جاده  
سیرت بود که ناگاه آن کرشمه سنج غنچ و دلال با هزاران محزه و ناز که در هر خرام او  
هزاران جان عشاق مانند نقش قدم با انداز راه نیگشت از خلوت بیرون خراسید  
همیار که درین انتظار می بر هر فک شرمه صد سخت مگر تبار شر تنک و دخته بود و بی اختیار

رسیده ازان ایام میگردد که ساخته عجیب این هر دو عشاق مجازی برآه محمود عا و شاه بن ابراهیم  
عا و شاه ثانی بجا پوری بطور آمده و مودت خال اولین تاریخ فرشته است که دران حالات عا و شاه  
از ابتدا ای پوسست عا و شاه الی ابراهیم عا و شاه ثانی تصحیح آنچیکه مصنف نبشته دران ذکر می از  
حالات همیار و چند بدن نیافتم مگر مصنف تاریخ عا و شاه به در تالیف خود قصه مذکور را بحین  
فرمانروائی محمود عا و شاه ذکر ساخته است و دو بی اختلاف با همی نسخ غالب اسم محمود عا و شاه به پس  
ابراهیم عا و شاه درست باشد - حرره میر احمد علی موسوی -

۲- بفتح و بضم و بضمین معنی گرفته را که مراد عموماً از اعتدال حرکت مشوق باشد از غیثات  
و مقبض کشف در بیان بفتح حرکت چشم و ابر و خصوصاً است -  
دلال - بفتح و کسر هر دو آمده به معنی ناز و نمیزه و استاره چشم -



دویده هر دو چشم خون آلود گرفت پای حنائی او را لید بگردیدن او آتش غیرت  
 صحن از سرتاپا در گرفت و گفت ای پامال خاک حسرت تا حال زنده هنوز سخن  
 برب تر سیده بود که جان عاشق رنجور برید و از کشتن نظم بغم تنگد چند بدن  
 حل همایونش چون خورشید بچرخش چون طلوع جادو شده شاد و نشاط جلوه او بکند از جلوه گردش آفتابی  
 کتاب باغ فرشته آفتابی به خرام باز چون طشت در چشم خورشید بیاورد و شوق به نظر چون سرباز فتاو کلاهش با  
 بجای افتاده بگفت ای نقش پایادام حیرت بگفت ای بخت خوش نام حسرت چرا تا حال باین  
 در و محنت به فردی ای سر پر شور و شهرت به هنوز این لفظ تا کرده آواز  
 که جان آن جگر خون کرده و از به حسب اتفاق چون ابراهیم عادل شاه نیزه  
 ایام در آن نواح رسیده بود از سوا تخم این سرگزشت قرین حیرت گشته بر آ  
 دفن او تا کید کرد چون در تابوت نهاده روانه گردیدند تا بوقت بر در محبوب آمده  
 از حرکت باز ماند هر چند پیشتر سعی کرده اند که بر حصول پیوست شورش عظیم بر تو انداخت  
 چون هیچ نوع صورت تدبیر جلوه گر نشد خواب و خور بر جمیع هندوان و بر همان  
 حرام گشته چند بدن را از معانه اینحال جذب عشق در برگرفت و روانه خود بروش  
 اسلام مسل کرده که طیب بر زبان صدق ترجمه آورده رودی پاک بر کشید  
 و خوابید تا بوقت همیار یکبار از زمین حرکت کرد چون گورستان برده و اگر  
 هر دو عاشق و معشوق بر یک تخت هم آغوش یکدیگر دیدند هر چند خواستند که در دنیا  
 این واصلان پاک طینت حقیقت ناطق فصل اندازند مانند جزو لایق خاک  
 چنان با هم دیگر بر پیوستند که یک سر و جگر اندر دیدند ناچار در یک قبر دفن  
 کرده نشان دو تنوید ساختند بیت جذب عشق مجازی تا چه حد تاثیر کرد و بندگان را

بر تو دعوی حقیقت میکنی به کوه آهن را با بدید بجنب مقناطیس عشق تو باین افسردگی  
 سودای الفت میکنی به حسب اتفاق گزند مویک بایون در آن نواح افتاده دو  
 سه روز طرح قیام و رزمی عام و خاص آمده وی فیض مملو زیارت آن دو غزال  
 صحرای عشق میدویدند و از نظاره آن دو منشین مقصود اتحاد و سرمد حیرت کشیدند  
 پس ازین لشکر مجروری از اینجا حرکت کرده نواح کوستان تربیتی را سر بلند  
 زینت ساختند و آن زمین دشوار آئین را به فیض آیات اقبال نواخت پایگیر  
 اطراف از هر چار سو با پیشکش به لایق آمده باستان بوسی تسعد گشتند و هم  
 اختصاص عقیدت بر جریده شایع خویش زیاده از بهر نیا و انبای زبان  
 بر نوشتند محمد علیخان با شتهار آمد آمد لشکر منصوره از بلده اسکا گریخته به بندر  
 چینا چین رفت شیر جنگ بهادر و غیره الدوله را به جهت تسلی خاطر او فرستاده بطبع  
 تعهد و معرض ایصال آوردند بعد ازین باراده عبور در آن کشت حرکت کرده و به  
 التماس زمینداران که ملک پامال نشو و راه نزدیک نیابری مصلحتی که متضمن دستگیری  
 حسن علیخان صوبه دار را چند روزی و غیره بود اختیار کردند تا گاه به نیمی رسیدند  
 چون دل مظلومان خراب و بیسان مرگ ظلم کیشان پر تاب صحرای صحرای زمین گیتان  
 و کوستان جلوه فروشند که گاه نموده و جز سیاهان به نیم هیچ سقطره آب مرئی  
 نبود جز مشکاف ندیدند و قطرات آب بدون عرق بدن نمشیدند زبان از شکی  
 بکام پیچیده و دل از آتش برب رسیده بیت هوایش آتش و آتش هوا بود  
 زمینش سنگ و سنگ آهن را با بود و جهانی تا دیدن آب رود و صحرای موات  
 دویدند خاطر اقدس که همواره با سودگی خلاص است سوره است میلی طال آئین گردید

در صحن عشق  
 در کون انصاف  
 در دایره ای صحن  
 در بیخ نایب  
 در اصل واحد  
 در ظاهر و باطن  
 در همه جا



بعد عبور کشت قطب الدوله به دین ملکان صوبه دار را جند ری و ایلویه توسط  
 رکن الدوله و نصیب یار خان وکیل او به قبیل سده علیا ابواب سعادت بخود  
 کشور بر سواد قصبه بجواره رسیده باز اورا بعلت کثرت بجای خلعت ساخته خصصت  
 انصاف نمود و بکوچه های متواتر قطع راه کرده بشهر فرخنده بهر نزول اجلال  
 افکندند درین ایام رکن الدوله با یمای حکم سنگه بر جمع جاگیر داران و اعیان  
 مصداق یکناله نوشته عالمی را در گرداب ابتهاج سرگردان ساخت و سزاوار  
 شد یقین کرده بزور و استکمال زکثیر گرفت درین سال اسمعیل خان پنی را  
 بصوبه داری برار مخص نمود و نظامت خجسته بنیاد از عزلی سالار جنگ بهاد  
 بوجود معین الدوله بهاد حسن تنظیم یا و سکنه شهر خجسته بهر که هر شب از تشویش زند  
 و غارت مال و اسباب که جوق جوق دزدان شهر و قریه بخاند یامی آمدند و  
 مردان را اگر دم میزدند کشته اموال بر شتران و گاوان بار کرده می بردند  
 و اصلا از صوبه و کوتوال نمی هراسیدند به آسودگی تمام نمی خوابیدند و از زانی  
 غلبه بر تبه و قوع یافت که غریب و سایلین محتاج کسی نگریدند -

تسخیر و تاراج  
 در این سال  
 در این سال  
 در این سال  
 در این سال

ذکر بر آمدن بندگانش حضرت با عانت مادهورا و نیک طبعیت  
 و ملاقات و ضیافت او بکمال سرور و عشرت باز فرخنده بنیاد  
 نمودن باقبال و نصرت

ایام دیوانی آنهاست و بیات و شرفها از زمان است نهضی است درین سال گنجینه را و مادهورا

که چون گل رعنا هر سال برنگ و گیر روی فساد و پریش می آورد و گاه بسیار روی  
 نیل رسوائی به چهره مال کشیده در معاشرت زنار داران سایه وار و بنال میگذشت  
 و گاهی تشنه روی انقیاد بر ناصیه اعتقاد مالیده رقیق و فقیق مقتدره بخش معسر  
 اسلام پیش نهاد خاطر میداشت هر دو سرگروه با فوج کثیر و خم عقیق از پونه برآمدند  
 بنادگانی نیز با ستدای رکن الدوله و دهنو و رام وکیل با عانت آنها از فرخنده  
 بنیاد نهضت نموده غرم ولایت برار فرمودند بجهت تسلط بر این سرود  
 لشکر در خود نموده بقدیم اطاعت پیش آمد و رگشاه را و بعد و بیان  
 گزاشته با فوج یونانی و بجهت سالانی قاصد بهندوستان گشت و عیار نقار که بریده  
 گوش آسمان رسیده بود باب آشتی فرو گشت لشکر فیروزی چون بر رو کاخی  
 کورنا رسیده لشکر اقامت انداخت مادهورا و باستقواب رکن الدوله بها  
 بطریق رسم ستمو بلازمت اشرف شرافت الرجه وقت معافه بغر و جوانی رزم  
 سلام قدامت پیشوایان او که خمیده طور لبان شایخ محمد را سر فرود آوردن  
 سر بلند ای اوج مراتب و گلگون چهره آدمیت دزیور گردان انسانیت میداشت  
 بجای آوردند این رعنا جوان مانند سر و سر کشی نموده دست سرگزشت  
 ازین عمر بمرزاج اقدس رنجیدگی رسیده سلام نگر فتند لیکن معاف با صلاح بصلحان  
 طرغین تصفیه دلی و اتحاد قلبی بهر سیده چین ترش روی را از ابروی شکر  
 کشورند و بکشاده پیشانی روی اخلاق بسوی یکدیگر آوردند بعد عطا  
 خلعت و جواهر مخص شده بشکر خود رفت بندگانش حضرت در مراسم ضیافت  
 و سر انجام طرب در رفق و مدارا کشته جمیع امر اعظام و منصب داران



حکم فرمودند که خیمه پای خود مشرف بر ریائوده از هجوم روشنائی آب ساحل  
دریا را رشک سپهر برین کنند و از بر تو فروغ چراغان دلغ بر دل سیاره  
و ثواب نهند حسب الحکم چنین بندی چراغان قرینه بقرینه در هر گوشه ساحل  
چنان رنگ شگفتگی بر زد که آسمان بتاشای آن همه تن چشم کرد و بانعکاس فروغ  
شمع و صبح از کلف عارض ماه تابان طلعه دیگر دیده از پشت گرمی هنگامه  
روشنی از هر نفس مایه قطره روغن چکیده از هجوم بر تو شمع گیتی افروز مردگان  
تماشا تیان جوشش پر پروانه وار عکس پذیری فروغ چراغان شیشه جابربیا  
یک پر بخاذا بیات در چراغان ز جوش هموری به افتد ریخت شمع کافوری  
که زمین رشک نخل این شده آسمان را چراغ روشن شده هر طرف که  
نظر کسی بر و انگلی کرد اطراف دریا غیر از کثرت شمع و چراغ دیگر ندید و بهر  
جانب که گوش نهاد جز نغمه جانفزا آواز دیگر نشنید حضرت خود مادیور و راهبر  
گرفته سفینه سفینه را متشکران نشانیده سیرکنان می آمدند و میرفتند و بانعام  
زرقند و ما گویان عشرت خواه را چون گل در زر گرفتند ازین منوال در  
خاطر جوی آن ستوده افعال ایسی عنایت مالا مال مبدول داشته بعد از این  
از انجا حرکت کرده بنواح شور و پور نزل اجلال افکندند و زردی گشته  
و زمینداران سرکش را بسر شکن تاویب کشیده بعد رونق و تنق آن بهات  
از انجا بطنع گلبرگ شریف ره پیا گردیدند و بزیا رت فرقد مخدوم دین و دنیا  
مشرف گشته ملاقات صاحب سجاده رفته بعد حصول ملاقات بجمیع خاص و مختص  
آوردند و در آن اوان پیشکار مدد را المهام حکم سنگه که از دست آن شورش

عالمی به نغان آمده بود بسبب دست بریدن شخصی از مردان این خاندان نعم  
حقیقی دست بدست در عرصه چهار روز بدست عزیز خان افغان گشته مدار البور  
فرستاد و پیشکاری به برادر او راجه جلد پو نامی که عفریت عالم به لف و نشر  
میتوان گفت تفویض یافت بعد معاودت از انجا به بلده فرستاده بنیاد وخت  
قتلای افکنده بساط راحت گسترودند.

ذکر نبذی از احوال انورالدینخان و شرکشت قتل  
حسین دوست خان بعد شهادت نواب ناصر جنگ  
نوجوان و غلبه انگریز بر قوم فرانسسیان از تقدیر قادیان

و چنانکه انورالدینخان بهادر گویا موی بنا بر رسوخیت که در خدمت منقرتاب  
در زمان خلعت وزارت بادشاه هندوستان ایسی سی موفوره و خیر فعل  
آورده از راجه جی سنگه سوای تصفیه دلی نموده بود و ثواب منقرتاب در  
تدارک حسن سعی او خدمت و مناصب لائقه در دل تجویز میکردند و هر روز  
بنظر عنایت باحوال او نگران بودند اگر چه چندی بصوبه داری فرخته بنیاد  
مقرر فرمودند مهندا به تجویز جائیز او در خور مراتب نیز مقرر بود و بعد  
رحلت عبداللہخان که اول خلعت ارکاث بنام او مقرر گردیده بود چون  
قلم تقدیر این دی بنام اولاد و احفاد انورالدینخان ثبت نموده و راندک



ورق گردانی باز نیمه فلک دوار خان مغز اله رخت لمجد گشتید حضرت مغفرت  
 تقدیر معالمت آن مستحسن الخدمت بحک امتحان غایت رسانیده صوبه کرمانک  
 ساخته خدمت انصراف فرمودند نور الدین خان بهیج تمهید گشتن آن آن مرزوم کرمان  
 مافوقی بر آن متصور بود در آن آوان به بندر سلجوقی گروه فرانسس بحال تسلط و  
 جمعیت قدم ثبات فرستادند و در بندر چنان قوم انگلیز بعلاقه تجارت مقیم بوده به  
 نور الدین خان بهادر راه و رسم و سلوک و آئین خدمتگذاری میوزیدند نگاه  
 بسبب شرکت بعضی امور فیمابین هر دو گروه رنجشی برپا گردید و گروه فرانسس  
 خواستند که دست تسلط انگلیز از بندر چنان کوتاه سازد چون همواره افسان  
 در خاطر آن قوم متراید بود پس اقامت انگلیز را تفرقه خاطر بهم رسانیده پناه با نور الدین  
 بهادر بردند بهادر موصوف نخستین محمد محفوظ خان پسر خود را به تنه او معمور کردند چون  
 خان مغز به بندر بود که از چنانها یک گروه فاصله دارد با جمعیت خود فرو آمد قوم  
 فرانسس قابو دیده ششون زده تمام جمعیت او را قتل و آواره کردند از استماع  
 این خبر نور الدین خان متاثر شده محمد علی خان را بتادیب او مامور کردند و خانم کور محسن تر  
 و باستعانت رفقای خود حیات میرخان و غیره که درین اوراق شرح آن نمیکند  
 بر آن قوم غالب آمده تا بندر سلجوقی تعاقب کرد از مبارکین امر قوم فرانسس قدم از  
 جاده اعتدال خود برداشت و تا آمدن بدایت محی الدین خان بجویمت آن نواحی بود  
 رایت استقامت برافراشت چون بدایت محی الدین خان مظفر خجک باغواهی حسین  
 دوست خان چند صاحب که ذکر آن اجمالاً در گذشت بر ملک کرمانک مستولی  
 شد نور الدین خان سپاس بخوارگی و حقوق دیرینه خاندان آصفیه اقدم مخالفت

عش آمد که گشتید و محمد علی خان قلعه ترجایی را حاکم آماده کرده در ظاهر با ستیزه  
 خاطر جوئی مظفر خجک برادران را بجایست فرستاده و در باطن متواتر انقض متضمن  
 تسلط و جرات او بنواب ناصر خجک بهادر نوشت و تا آمدن نواب شهید بهانه حجت  
 میگویند کردن اطاعت بطوق بندگی او نیاورده بعد حادثات نواب شهید چون  
 حسین دوست خان بابر حقوق ناستحسن خود از قبل بدایت محی الدین خان بدر لایحه رفت  
 داس دیوان بر ملک کرمانک شد چون قبل ازین محمد علی خان از پیشگاه نواب شهید  
 صوبه کرمانک شده بود از حکومت و خصال شنیع او سر اطاعت پیچیده باز قلعه  
 ترجایی را استحکام ساخت حسین دوست خان بحال غیظ و حرمت باعانت انصار  
 فرانسس و سوار پیاده اجماع کثیر فراسم آورد و برای اخذ قلعه مذکور روانه شد  
 محمد علی خان برادر خود عبد الوهاب خان را سر کرده فوج خود ساخته با چهار صد  
 کلاه پوشش انگلیز بمقابل مامور و مامور دیگر زد و خورد و غریب لعل آمد چون جمعیت  
 حسین دوست خان نسبت ایشان بسیار بود جنگ فراقایه عمل نموده باز به پناه  
 حصار قلعه مذکور درآمد خان مذکور نیز آمده بمحاصره قلعه پایداری ثبات و زید درین  
 آناعلی رضا خان پو حسین دوست خان جمعیت کثیر تاخت آورده معمور و آراست  
 را محاصره کرد و سکنه آن بقعه التجایه محمد علی خان بردند بسنت رای دیوان نور الدین  
 مرحوم بایامی خان مغز فوج شایسته بهر رسانیده باستعانت دود و صد کلاه پوشش انگلیز  
 یغایر کرده با پیر حسین دوست خان تقابل نموده غالب آمد و حصار آراکات را از جنگ  
 آفات او وارانید چون ایام محاصره ترجایی با تمداد کشید حسین دوست خان از  
 اضغای شکست پسر در پیش قدمی مورچال و سینه جراتی بجار برده محصورین را



تنگ ساخت محمد علیخان راجه میسوریه و مرزبان نورمال و چنچا در را با ستاد خود طلب  
 کرد و هر یک را بوعده و عید قلعه ترجیانی امیدوار نموده بهر زینداران بحیثیت یک  
 لک پیاده و شش زده هزار سوار بفرستاد و پانزده روز خود را رسانیدند و نیز سوار  
 هلیس و غیره اگر نیز که سابق پیر حسین دوست خان را بر آراکات شکست فاش دادند  
 بحیثیت سنجیده رسید جنگ مصعبه و حرب عجیب بیان آمده انهم عظیم بر فوج تو  
 افتاده تا بندر پهلوی باز پس ندیدند حسین دوست خان دست و پا بخته به پناه راجه  
 چنچا در گریخت چون محمد علیخان تشنه خون او بود بوعده قلعه ترجیانی راجه مذکور را که  
 سابق هم برین توقع بر لک او آمده بود از خود رام ساخته پیام آن خون گرفته و میان  
 آورد راجه اجل مر او را بریده بطریق ارغوان نزد محمد علیخان فرستاد بنام بر قدرت  
 علی الاطلاق که از بدو شعور او چه خون ناحق که ریخته نشد و حسین شهادت نواب شهید  
 تحریک و ترغیب او چه خاک نوسیدی بر سر عالم بخت نشد استماع یافته که زینداران  
 نواح را قسم خورده بکلیسای بت همیکه مر او بریده بود و بمخواست او بکمال اندوه دست  
 برداشته خود را بهر افسش شوهر خود چنانچه رسم هندو است در آتش سوخته خاکستر  
 شد سبحان الله در اندک کردش او را فلکی در جهان کلیسای او نیز بریدند بنیت  
 کسی کین تتم خیزد از کام او بدین روز باشد سرانجام او و محله محمد علیخان از سوخته  
 قتل او باز قلعه ترجیانی را استحکم کرده کلاه نخوت کج نهاده و بهر دوزیندار که با سید  
 قلعه مذکور با انیمه زحمت شاقه و خساره لکها کما کشیده آمده بودند از نقص عهد او  
 رنجیده شده بالاتفاق بفرانسس رجوع آوردند و باز باستعانت فرانسس فوج  
 کثیر بمهرسانیده بمحاصره ترجیانی قدم جلالت فترند محمد علیخان سرگردانگر را

برقع او نافه و کرد و بعد یکدو سرخپ قوم فرانسس باحوال خسته راه پهلوی وزینداران  
 راه وطن بالوفه گرفته رفتند این همان سال است که حیدر جنگ از دست بندگان  
 کشته شد و موسی بهوسی و والفقار جنگ را بنا و ب اندراج مرزبان سیکا کول مامور  
 کرده خود با غایت کورند و پهلوی رفت محله بعد کشته شدن حیدر جنگ از قبل  
 آصف الدوله رخصت یافته به پهلوی آمد موسی لاس و موسی لالی نیز با عانت قوم  
 خود و جمیع کثیر و جم غفیر آمده بودند و مدت سه ماه چنانچه را بدور محاصره کردند و از  
 فو گرفتند اکثر مشقات و کنگره فصول از ضرب کلوله و گرنال شکسته با خاک برابر گرد  
 قوم اگر نیز دست و پا بخته گورند و رکت را با الحاح تمام گفتند که الحال تاب و توانایی  
 در خود نداریم صلاح وقت درین است که بصلح انگیز فرانسس را راضی کرده از تنگنا  
 محاصره نجات یابیم و یقین است که فرانسس غالب گشته یک کسر ازنده نخواهد گذاشت  
 بکشت ضا دید قوم خود را یکی کرده بدلا ساغت که اگر فتح قوم ما را ناید غیب است  
 آب شور خندق این قلعه که الحال یاس و نوسیدی از ممر عدم همین آب شیرین

اصل نام منشور بسی است برای صراحت به الای انگیزی در ذیل نوشته میشود - حیره میر احمد  
 موسی  
 Monsieur Bussey.  
 قانبا گورنر باشد که لفظ انگیزی است یعنی حاکم یا نام یا عال و از سیاق عبارت بمهمین یافته  
 و برای فرید توضیح اصل لفظ انگیزی بالای شان ذیل تحریر میشود فقط حیره میر احمد علی موسی  
 اصل نام منشور لاسی است توضیح تمام اقبل ذکر است بهیم بالا انگیزی - Governor.  
 ذیل تعلیم آید - حیره میر احمد علی موسی -  
 Monsieur Bussey.



و در دست یکجا شیرین نمانده اند اما در آن ماسه اسپید گشته تن دمی نمیکند اگر  
 نادمیدن سفید آب صبح در آمدن غدیر آفتاب آب خندق شیرین شود و یقین دارند  
 که قلیات قوم مایان برین قوم است و گرنه تا شام آن صبح خیر از سیاه صلیح چاره  
 نیست همه کس برین یک زبان و یکدل که محبت است با صبح و غده کشتی دای  
 مردانگی در وادند چون اراده الهی بدان امر راسخ بود که تسلط انگریز مردم آبی در  
 سطح خشکی برپاشود آب شور خندق تا تمام صبح شیرین شد از معائنات این حال گروه  
 انگریز را تقویت کلی بهم رسیده باز از سر نو شیوه جهلادت بعرضه ظهور آوردند و  
 یکروز مبه فیصل و لنگره که شکست یافته بود از بسته های بانات و مشجر و اطلس و غیره به  
 روغن قیر اندوده باز با استحکام تر از سابق تعمیر کردند مقدار اینحال جهازات انگریز  
 به کمک آمدند چون فرانسیس دیدند که الحال بمقابل پر و اخن خاک حسرت بر زمین  
 است چارناچار مورچال از گرد حصار برداشته راه پلچری گرفتند و بر تخته  
 مشهور توانی رسیده طرح قیام در زیده بودند که گروه انگریز تعاقب کسان بر سر  
 آنها تاخت آوردند بعد گلوله ریزی طرفین از دو برین نشانه دید و چنان گلوله زدند  
 که تمام باروت خانه فرانسیس در هوا پدید و اکثر فرانسیس که گرد و پیش باروتخانه بودند  
 همه بدو آتش باروت سوخته خاکستر شدند انگریزی محالست غیر تا بدو پلچری رسیدند  
 و آنرا از زمین کنده بدریای شور انداختند بعد ازین رفته رفته آن خدفا و  
 کلاه پوشش از ناخدا می محمد علیخان کشتی بدویر و سفینه بدویر بهر بود و انبیده اکثر

خبر حاشیه صفحہ ۱۶۴) فشره لالی است براب صاحت - الام انگریزی - ترمیم سید راید  
 حرم میر احمد علی نووی  
 Monsieur Lally.

صورت جات و قلع استیم هندوستان مثل صوبه اوده و صوبه بنگاله و غیره تا پایان  
 کدات کرناک و نواح سیکاکول و اودیسه و گرواب گشتگی در آوردند و از سلسله  
 جنبانی او بر جمیع بنادر سواحل دریای شور محیط گردیدند گروه فرانسیس با آن جرأت  
 و بیس آبروی و لیری ریخته بجز خالیف مستغرق گشتند و از هر سو شکست فاش یافت  
 و کساد و آزاری در نوشتند چون تخم سنا زعت فرانسیس از بی اعتنائی پادشاه  
 آن قوم که ذکر آن عنقریب رقم زده ملک بیان میگردد و از زمین مراد و شور  
 از ریا اس افتاده و قوی بازوان انگریز دست از مکافات در کشیده دست  
 دست مغذرت نهادند گروه انگریز در هر سال استعداد و منافع متکثره و فواید  
 متعدد و تالیف رعایا و موافقت مزربانان و برابا بهر سانیده بتدریج قدم متکا  
 در ملک نو تسخیر شده کلاه تخت بر طارم آسمان چهارم بردند و بیک راد بر  
 خود نمیشمر دند در آن آودان حیدر نایک بعضی بر گانت و قلع ملک کرنا  
 و بجا یور استیلا یافته وجود انگریز را بی بود انگاشت دست تصرف آن قوم از  
 ملک مقبوضه خود کوتاه ساخت او تا دریای شور سمت جنوبی مسلط گردیده رایت شور  
 بر افراخت و اصل خروج و تسلط او بر سبیل اجمال بسبک تحریر میگردد -

و اگر خروج و استیلا می حیدر علیخان بهادر بر ملک کرناک غیر  
 طارم عرب تارم بفتح را و صمیم آن خانه چون چون خرگاه و سربوده و کسب و عجزی که از چوب باند  
 و اطراف باغ هند تا به از داخل شدن غیر باشد و نیز چوب بندی که از برای انگور و یا سیم و کدو  
 و غیره می کنند و دارند و طارم انگریز که در است گویند چنانچه ظاهر می گوید ستانها بهر این و یک را  
 داده طارم ناک را -



حیدر نایک میر فتح نایک بن علی نایک که اصل بود و باش آبا و اجداد او در قصبه کول  
است علی نایک بعضی جمیل استحقاق رسوخیت که نزد مرزبان میوریه داشت  
بعد از این عالی ترقی کرده و بچوگان طالع کوی اعتبار از بنگران ر بوده و جمعیست  
دو صد سوار و دو هزار سادۀ علاقه جمعداری که در اصطلاح آن قوم نایک میگویند  
یکی از شارانیه طرازان راجه شد بدین طریق مدتی بسیر بر چون روزگار او سپری  
گشت فتح نایک بسوابق حقوق قدامت بر پایه بدیر خود قدم اعتماد نهاده بکار خود  
بدر خود مامور و مشغول شد و ویراز او بوجود آمدند شهباز نایک و حیدر نایک  
شهباز نایک به حسن سلوک و ثمره اخلاق خارج تالیف و تفهید گشته اکثر نامور

حیدر نایک مشهور به بهادر صاحب بن فتح نایک ابن شیخ محمد علی معروف به علی صاحب بن شیخ  
ولی محمد است که بموضع دیونلی جوار کولار که قصبه است حاکم نشین میگفته بمقامت شیخ سیل  
شیرینی بنگور در وقت آنکه از کیم عدم بوجود آمد نایک بران سنسکرت مراد سپیدار  
است فقط حرم میر احمد علی موسوی

شخصی که ابتدای تعلی ملازمت در سرکار راجه میوریه که پیدا کرد فتح نایک پدر حیدر نایک است  
که با دو هزار پیاده و پانصد سوار بعد گشته شدن نواب صفدر علیخان حاکم آرکات از آنجا رفته  
تلاش نوکری به میور آمده در ۱۲۳۵ هجری ۱۲۳۵ هجری بموضع میرای خود ملازم راجه نوکر شده بدین  
سبب لاری رسید حرم میر احمد علی موسوی

چنینکه فتح نایک در ۱۲۳۵ هجری ۱۲۳۵ هجری عیسوی برای فانی را پدر و در زمان جمعیست به وانش  
میراث بدست فرزندانش علی نایک ملقب به شهباز خان زبان زده به شهباز نایک و حیدر

و جاگیر داران ناگوارتری را بشکار خود ساخت و در عهد نبی اعام خود علم امتیاز  
افراخت و در راجه تیر از محاذ خصال قدر و منزلتی از سایر طرازان افزوده  
به بسیاری گند اخلاق برنگذارد ایوان اعتماد پانها و در مخصوصان خیر اندیش  
خود را نامیده در اختصاص بر کشاد و حیدر نایک را بسایه عاطفت خود بجای  
فرزندان تربیت کرده در خاطر خوبی او بچگونه مضائقه ننمود و اما از بدو خلقت در  
تخمیر او شیوه سفاسکی و بیایکی بود اکثر دول آزاری را شعار خود ساخته بدست  
زبان بگرم زبان می خست و غیر از صحبت زشت طینتان و درشت خویان نبی  
نشت آخر شهباز نایک کشیده خاطر شده بعضی اسباب روزگار او ساخته و  
پرواخته از خود جدا ساخت حیدر نایک نیز بچیده شده نزد کراچوری نندراج  
که دولانی راجه میوریه و خیر او بود و در امور ریاست جهان محیط مستقل گردید  
که راجه را خزان می کشید داشت بذریعۀ سابقه محرمیت مطمح نظر او گردیده در ملک  
مقتدران او مشهور گشت

نیمه خاشیه صفحہ ۱۶۶ مشهورین جمهور حیدر نایک در افتاد لیکن شهباز نایک بوجو کیر سنی اوج بیاید  
ترقی گشت و حیدر نایک با اقتصاد نوجوانی در گران برادر کلان خود داند می کطالع یاب و تدبیر مدکار  
شده با خزان شهباز نایک خود را براج سپیداری رسانید فقط حرم میر احمد علی موسوی  
دولانی یعنی دستور کار فرمایا وکیل مطلق است و کراچوری نندراج دولانی بعد حکومت شهباز  
که در ۱۲۳۵ هجری ۱۲۳۵ هجری بموضع قدم نهاده بود دستور اعظم گشت فقط



و دولانی از حسن خدمت طاهری او فراموش شده در فرمان خود اقرار بخشید  
خافل از آنکه حکم گفته اند که در آغاز کار نظر متق و در اندیشی باید کرد تا انجام  
او بخیر گردد تا متاع قدر هر کس میزان اختیار بخشد نشود و نقد قلب او بصره  
فراموش شده کرد و محرم خزانة اسرار و متاع کاشانه را زباید ساخت بر کرد و با  
بازی دشمن بلیک خور خواب خرگوش و اند عاقبت بجنگ اجل او در آید دشمن  
اگر چه نشسته است نمرد شمارد و آتش اگر چه ذره است آتشکده بی دود انکار د.  
مصراع تخم غفلت هر که کار در بخت دل آرد و بار عاقبت از شومی اختلاط او چه  
حادثه که صد در نیافت و کدام بانیست که بر سر عالم ساخت با بچه حیدر نایک  
یو ما فیو ما در هر امور ذیل کار گشته اکثر بنیادهای این راجه میوریه مجهود خود نموده  
میگردانید و حقیقت شایسته بهر سائیده در جمیع سران آن قوم متقل گردید چون در آن  
ایام نواب ناصر ملک بهادر بار داده گوشمال بدایت محی الدین خان در نواح ملک  
کرنا ملک نزول اجلال نموده اکثر پادشاهان آن مرز بوم به اعتقاد و اقیان طاهری  
و احتیاط جان و مال خود جمعیت شایسته بر کاب نواب شهید باکی از سر کرده پا  
لایق میفرستادند راجه میوریه نیز در باب سرکردی فرج خود با اعیان و اعیان

شهباز نایک در ۱۱۳۳ هجری ازین سرای فانی ملک جادوانی رحلت نمود دولانی  
اگر چه در این بند راجه بطریق عنایت و مرید افتاد حیدر نایک را از جمعیت علاقه متوفی مذکور  
نیز سرخازی بخشید فقط

حوره میر احمد علی بونو

خود مشورت نمود چون طالع حیدر نایک در اوج بود قرعه فال بنام او بر آمد  
بالفیه سوار و دو هزار ساده همراه او داده رخصت نموده او میوسته در تقدیم  
خدمتگزاری سر میفرستاد و همواره حاضری بود چون حادثه شهادت نواب  
مفقود بظهور رسید وقت شجون نصاری که بلای ناگهانی بر سر عالم تاخت آورده  
بود بیچسب خبر مال و اسباب نداشته غیر از قرار امر دیگر بطور نیاورد  
خزانة سرکار و جواهر در لکد کوب دست خویش تا راجیان شد حیدر نایک وقت  
از دست نداده سرباز غارتیان و او با نشان لشکر گرفته نقد و جواهر بهر جا که  
که میافت میگرفت و بر او صحر او کوستان دشوار گذار گر نجات سالما و غنائما  
ملک کو لار آمد و جمیع زر سرخ و جواهر حکمت علی از کرم یادگان که جان بر کف  
نماده آورده بودند بدست آورده نقد و حوصله هر یک چیزی قلیل و کثیر توابع  
نموده همه را از دست آنها بر بود و در تیاری جوق کارزدی که تا آنوقت  
بیچسب این طریقه نو احداث تقلید فرنگ نمیده بود حیدر نایک چون جمیع فواید  
آنها بغور و تحقق در خاطر آورده چند جوق و محکم آن که در اصطلاح القوم  
میر میگویند بهر سائیده هر روز در تیاری آن بسی جد و جهد تقدیر میسازید  
در محراب اسلام راجه بند راجه نیز فی آورد و همه قواعد آن مش چشم آنها  
جلوه میداد راجه نیز این طریقه را مستحسن داشته بود و اگر چه هر قدر جمعیت  
کارزدی بهر سد و فراجم آوردن آن سی جبین تقدیم رسانده بعد از آنکه از بیجا  
جمعیت کارزدی فارغ شد کوس انا و لا غیر فی خواست مقارن اخیال و میان  
راج و دولانی سوار حاجی حادث شده قاصد جان و مال بهر گیر شد و نماند



نامی از خانه زادان راجه بجا صرة قلعه میسوریه که دلوئی با متعلق خود میسوریه در آنجا  
می بود مامور مستعد گردیده چنان کار بر گرا چوری نندراج تنگ کرد که تاب  
مقاومت در خود ندیده خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد در  
خلال این احوال حیدر نایک بنابر طلب او به تسکین مواد فاسده که همواره بخوارش  
او قایم می جست از غنایات وقت انکاشته با جمعیت خود یلغار کرده بعد از قتی  
فتین نسیم فتح بر پرچم اعلام حیدر نایک وزیده کنندی را و از دست او غار  
فرار بر خود گوازه کرده راه سیر تنگ بین گرفت و در تیار سی برج و باره برداخته  
معه راجه محصور گردید حیدر نایک تمام جمعیت نندراج دلوئی که همه شته خون چ  
بود ندما وجود مخالفت نندراج با خود ملاحظه گردانیده با تمام آن شوخی که از  
سزده بود محاصره می نمود غلبه آمده کنندی را و از جان کشت و خواست  
که دیگر اراده فاد و درش آرد لیکن دلوئی خود آمده بحال الحاح از آن غمیت  
باز داشت بعد از تقضای چندی بر سر می بعضی جاسوسان و منبیان متوطن  
متوجه چیتل درک که با اوربط یکدیگر پیدا کرده بودند با خود رام ساخته از راه کوته  
و شوار گذار و جنگل پر اشجار رفته در ملک سونده بد نور که ملکیت وسیع و مملکتی است  
عرضی که بدو جانب دریای شور متعلق است به گامه آراشد رانی آن مملکت که بعد از  
شور خود با دلوئی پیوسته بود چون این بلای ناگهانی دید با بعضی خیر خواهان چنین  
گوشیه آورده و شربت اوبار گردید چون طالع نایک از حقیقت تنزل در اوج ترقی  
مراتب بودی منازعت غیر بر تمام ملک مذکور حیره و ستولی شد و جمیع خزان و دفا  
رانی و جمیع بیگانی که مرشد آن قوم کشیدند در قلعه تصرف در آورد و مدتی در آنجا

آمد و رفت داشته دما از آن قوم بر آورد چون ملک و مال اقدار بهرسانند  
دستار تخت کج نهاده راجه میسوریه را و بر بند حبس مقید کرده و دعوی نایت  
نمود و بسی سرکشان را از یاد آورده و چند سال دیگر بعد حبس راجه در طلب  
ندراج بوده عاقبت حقوق دیرین او را کان لم یکن انکاشته بزن و فرزند  
اسیر سر خیزه تدبیر کرد و بر تمام ملک بر دو ریاست غالب شده به یکس را و دیرین  
اعتبار تشدید و هر روز در صد تیار سی نقل آتشخانه فرنگ بوده توپ و کرنا  
و مکر و ملی مانند کرنا مال ساخته با روت بقدر خوف او انداخته بالای دهن او چوب  
تر بندی موافق سوراخ دهنش استوار زده و باز بالای دهن سنگ کلان نهاد  
آتش داده میسوریه را که کوز است در اندرون قلعه برای اندام راجه  
و عمارت قلعه فرو میسوریه و در مجر و افاد آن سنگ کلان اگر عمارت قوی نیاید  
است با خاک یکسان می شد ازین تدبیر اکثر طراچی از طبیعت خود احداث کرده  
همسنگ کار خانه فرنگ گردانید چون در آن سال شجاع الملک بسالت جنگ  
بجای صرة قلعه کویک میکنده و حصار کمال همت بر گماشت حیدر نایک که پیوسته قابو  
میجست که خالصه ملک آصفیه بهر بهانه سرایت خلاف برافراز و تمهیدی به ازین  
ندانسته عراضی در آمدن خود ابلاغ نمود شجاع الملک بهادر چون بهدم و در دم قلعه  
روم با فتح بستن در و بر آوردن رخنه و سد بر آورده شده و سد یا جوج و آنچه از یلوا  
مندم به قید و مردی که در و خیر نباشد و نیز دادن و بدین معنی است گردام بالضم و  
در بنجامه اوارا اندام دیوار است -



مذکور محض بود هیچ تدبیر الباب فتح رومی نمود اطاعت و اعانت نایک از جمله فتوحات  
 انگاشته بی اندیشه مال کار اورا طلب فرمود حیدر نایک فرصت از دست نداده  
 بتجیر و ترتیب فوج خود پرداخته فوراً بر کاب طارمان بهادر موصوف حاضر شد  
 و آن حصار قلب را بضرب گرنال و کمرولی در گرفت و در جلدی این توده و  
 خدنگداری قلعه منس کوه و سیره و غیره بکشت عجم بهانه اجاره که فی الحقیقت فرو  
 میتوان گفت با حاطه تصرف در آورد و یکد سال طوعا و کرها بر تقدیر آملک داده من  
 بعد دای و در پی نداده بلکه بر پیکان حویلی استیاء کرده دست تسلط و تصرف  
 در از کرد القعه بعد روانه شدن شجاع الملک بهادر بکمال استقلال که نزدی  
 بر آن مقصود نیست جمعیت معتد علیه را بمحاطبت راجه میسوریه و غیره در جمع قلعه متفق  
 و تاختیر خود بکجاست باراده قنبیه نامی مار و پایی و علی راجه که جانب جنوب با افوا  
 بحد و هر است والی آلان به یکس سر فرو نیاورده بودند شک و ابهت متوجه  
 شد بعد بهام کمر در خیر اطاعت در آورده با وجود این شوخی و بی اعتدالی بیک  
 از ایمانیان و اصنامیان بفرم مدافعه او بکرمیت نه بست فضا تسلط و استیاء  
 او نیست که بحسب اتفاق نیامین بندگانش حضرت و رگناته را و بامت سال  
 کم و زیاده حرب صعب و فساد تازه از حکم قوه بفعل آمده بود و سرداران یونه  
 نیز در بند و بست و رفتند رگناته را و مشغول مستعد بودند و در میان اگر نیز  
 فرانسس نیز نزاع موروثی و طافی مدتی بود چون منازعت و مخالفت از هیچ سو بهر  
 نکشید بآرام تمام اکثر نواح صوبه بجا بود و گرنایک در قبضه تسلیم در آورده و  
 بروز رایت حکومت و ابهت بر افراشت و قسطنطین که کلاه پوشان و سرن پشت

پرومان فراخ حاصل کرده برقع او متوجه میشدند اعاده غنیمت سبک بر سرتار  
 آرزو موصول نگردید بلکه اکثر خالیف و خاصر جان از تملک بیرون بیرون غنیمت  
 میدادند درین امتداد ایام کمربته از دست ترکمانان سمر کرده فوج مادیو  
 شکست عظیم یافته بود اما باز از تعاقب ایشان همان شورش پیدا کرده با از  
 دایره خود در گذرانیده به بنادر فرنگ دست جرات در از کرده و مکرر غارت  
 آمد با وجود استقلال و غلبه انگیز که به چار و انگ میزد وستان زلزله قیامت  
 به شوب استخوانه آنها لقب دلهای عالم میثکافت و از برات آن شرر  
 طپستان فوج کوه شمال هندوستان و جنود شجاع الدوله صوبه او ده  
 که متمنی و دلیری او بر اسن و افوا عالم مشهور و مذکور است از مقابله  
 آنها مکرر روی خود بر تافت اما از منازعت حیدر علیخان اندیشناک  
 گشته در مدافع او بسی تدبیر صائبه بکار میبردند هیچیک پیش نرفت طیت  
 خدائی که بالا و است آفریده و زبردست هر دست دست آفریده با چار به  
 باستصواب رکن الدوله مستر حیدر لاسمت را که یکی از سر کرده فوج  
 انگیز بود و تبارخ سال کمین را و یکصد و هفتاد و نه مجری با تحایف لایق بحضور  
 اقدس فرستاده بسی چالپوسی تقدیم رسانید که اگر اراده قدسی اقصا کند  
 جمعیت شایسته بر کاب فلک فرسار وانه نماید تا بهر تدریس که تواند بنای  
 استقامت حیدر علیخان منهدم فرماید که بولون او درین ملک و دلیل استقلال  
 جنرال انگیزیت یعنی عام خروج کلبه سمر در سپاه افواج است در بخامداد از معنی آخر است غنیمت  
 هیچ است تا آنچه بظن بدل و درین واقع شده و اصل غنیمت نیز می توینجا ملامت پان نوشته شده و در



خزم و احتشایط و التقاط جمیع بساط حشمت مناسط است و بعالم دور و نزدیک  
و ترک و تاجیک پیوید است که از آقاي خود که خداوند نعمت بود چه کفران نمیت  
نکرده حق نمک خوارگی دیرینه بچایا ورده که از دیگران چشم توقع داشته  
او را بسجال او و اگر دارند بندگان حضرت اگر چه در تحصیل مقصد آن قوم و انا بود  
بنا در استیصال حیدر نایک استیلائی اهل فرنگ مندرج تجزیه ملک  
آبادی معوره های این قوم مندرج است معتمد اساس خاطر رکن الدوله  
منظور داشته دست رد بر سینه نمیش او نگذاشته پیچ مسکیت آنها بجای  
حسن قبول رنگین فرمودند و در تیارى اسباب سفر حرب متوجه گردیدند چندان  
است را بخلعت و جواهر مفتخر نموده رخصت انصراف فرمودند.

داستان متوجه شدن بندگان حضرت باعانت کلاه پوشان  
اگر نیز وحدت سواخت آن گروه شرارت انگیز و معاود  
شکر فیروزی در عین ستیز و آویر - بر چند در نظر ظاهر بسیار بیان

فراموش بسا امور غامضه قدرت و طاسم بند بیولای شیت که جلوه حسن  
معنی و صورت آرای نقش صوری در کسوت احتجاب برنگ فتح معاینه میگردد  
غافل از اینکه نقش مراد بر صفحه علت غائی جلوه در نمیشود چشم بند فوکر  
بطون دست بکشد و فروده شود بر بنیدار و داند که تا فصل خزان گردد  
روبی حیستان کند موسم بهار بساط خود گسترده تا غنچه روی بستی نه نماید  
۱. التقاط اول و ثانی کسوت یعنی برچیدن و ناکاه بر سر چیزی رسیدن به حسب  
انتخاب -

کل بوستان در شکفتن بختاید بتری بیولای ظاهری و معنی افزایش  
صورت دولت و اقبال و درستی قدر امانی و آمال است تمهید این مقال  
و شرح این اجل آنکه چون امام قشلاق طریق مدعا پیوده محل وصول جد و جبهه  
بر بخت و دلیل مقصد در پیش آنگی غنیمت و امن بهمت بر شکست تاریخ سفر این  
سال (نظر) است اما از ناخبر به کاری بعضی منقلب گردید و خیلی تکلیف  
لا حاصل و اعاده آرزو و بستر جاده مفوات و قصور را محصور اعتماد است منزل گردید  
اگر چه عاقبت بمجاونت طالع اسکندری خدیو زمان باستحصال مطلب دلی  
فاخر گشت محلا بعد سر انجام سفر آماده حرب شده داخل خیام فلک احتشام گردید  
و نگی نیز با کینه از کلاه پوشش و بیت هزار بار بر کاب سعادت انساب حاضر  
شده غبار مویک سالیون را که از مدتی دیده آرزو کشوده بودند کل الجواهر عقیدت  
نمودند با اتفاق همه یکدیگر عبور و رویا می کشا و تنگ بهدر اگر ده بهک بهادر سپید  
چون این سواخته بگوشت او خلید در ورطه تحیر دست و پا زده بود و توطئه ای  
صاحب حلف کریم صاحب مشایخ که در آن آوان بامور ملکی و مالی دخل  
بیدا کرده بود و تشعشع و تضرع خاطر در المهام را فریفته انحصار حسن عقیدت  
خود بموشتی بیان راسخ نموده التماس بندگی با تقیاد اطاعت معروض را  
ملازمان عالی گردانید شتمل بر اینکه و ابسکی غنچه جمعیت فدوی عبودیت  
شعار ببا یاری نسیم حمایت این بهار گلستان غر و اقبال و گوهر زندگی

۱. قشلاق با کسر جایی گرم که زمستان در آنجا بسر برد لفظ ترکیبیت - فقط



عرق آلوده انفعال از آب و بخشش آن دریای جاه و جلال است اگر گل قدر و  
 منزلت من بشیم غیر بنیر طبله نکست گشاید هم از آن گلشن همیشه بهار است  
 و اگر در دولت و اقتدار من بزمگ تابندگی جلوه خشنودی گیرد هم از آن دریا  
 اقتدار بر عایت قوم نصاری برانند ام اساس خانه ما که همیشه در قطع و قطع مینا  
 گردن کشتن کلاه پوشان توجه مصروف است که بسته اند به چو جیشایان  
 خداوندی نیست این قوم نصاری ست که بهوای کیم در اخذ و صحت اقلیم  
 دست خود کوتاه سازد هر آینه از آشتی و اندیشه این کوتاه فطران بلند  
 مقصد غافل نباید بود این مستحقان باوه نخوت را باب شمشیر آتش سیراب  
 گردانیدن دلیل حسانت است و این کافران عیسوی را بلکه کوب تازی  
 غازیان با خاک یکسان کردن مستلزم چندین واجبات است باید نواخت  
 پشت خزان را بچوب دست دایرون نهند چون قدم از جروی ز راه پامنه  
 فدوی و دوخواه این خاندان عالیشانم جمعیتی که شایسته حرب اهل فرنگ  
 باشد بر کاب سعادت اقتساب حاضر می شود بهر قدر که مال و زر درین سفر در کار  
 باشد خزان فراهم آورده فدوی مال سحر کار است اندیشه دیگر پیرامون  
 خاطر اقدس نیارده باعانت من که استقامت بسته به پشت گرمی این رستم  
 پیمان قدم گذارند در اندک غیر از پشت روی احدیر ازین قوم نخواهند بود  
 بحول او تعالی شانه جمیع باد و ملک مقبوضه آنها بطیایحی تا دیب باز گرفته  
 داخل خالصه سرکار میسازد همدین انما دهم و او نیز باستید عا و بهادر  
 در باب مدافعه اهل فرنگ که مستعدی شد رکن الدوله بهادر بنابر ناچار

تن برضاداده جمیع مراتب بکمال الحاح بعرض اقدس رسانید بجز و انصاف  
 این سخنان نامور و ن خاتم خجیده متحمل نگردد هر یک معروضه ایشان را جواب  
 با سلوب صواب بعرض بیان آوردند که سابق استر ضای من درین مشورت  
 نبود چه لازم که باستد عا نصاری با حیدر علیخان که همواره بهدم و دردم  
 بنمای خاصان بیدین مشغول است منازعت در پیش آریم و باغوا می این خیزه  
 گران قهر مملکت از فخرین عریه به جمعیت بهادر که پیوسته مدافع آن است  
 طیسنتان بلند خیال مانوس است سنگ تفرقه اندازیم بلکه در اعانت تحریک  
 ازین گرگ ر و باه سیرتان یکن خوتا ممکن است مجتنب بودن طریق اولی بود  
 تا در اندک اظهار مخالفت کی بدگیری غالب میشود من بعد باقیامده خسته احوال  
 را بقلاوه تدبیر دست آوردن سببترین مطلب است حال که در موافقت  
 با طرافت مهمتر گردانیده اند باز بناقت در نور دیدن رنگ اشقی بجهه  
 حال و مال است بهیچ صورت این معنی مناسب بنمایم کس را بر امر خود و ناما کردن  
 و باز از او قدم است تمامش آمدن موجب تحمل قوایم امور رتی و وفق و سبب  
 گنجی سرشته نظم و نسق است رکن الدوله بکمال خجالت دهان عرض مکرر کرده  
 التماس نمود که واقعی مقصود صریح ازین معذور یافته که برین غریمت اقدام نمودم  
 و بدین امر همدستان شدم امحال صلاح دولت ابد مدت درین است که حیدر  
 علیخان را بهر آه گرفته مدافع اهل فرنگ قیام فرمودن فتوحات غنیمی و بمقدمه معسر  
 مادم و دردم برده مفتوح الفاظ مشرود متعذر المعنی اند که مناسب آن بعضی  
 اقل گفته شد فقط -



فیروزی اور ایتیر داشتند اعانت لاریبی است بندگانی طوعا و کرها راضی  
 شده راه فرسای مقصد گردیدند و راستی محکم اخفای آن امر که در دل  
 ممکن گشته بسی مبالغه نمودند اما عینان کی ماند آن رازی که سازند محملها  
 مانگاه بر فرنگی افشای این راز شده که مدیر انجاریک دیگر پیدا کرده یقین گردید  
 که نقد احسان خود و مخزن نسبه نهاده محکم دار روی امید اوسیه ساخته اند  
 بودن خود را درین اختلاف امر چه مقرون بصواب اندیشند و دو مضاعفیت و  
 توهم از بدماغی و مغر او چید و نیز قلع حیدر علیخان که در انسانی راه سیاه  
 گرفتند آنها مایل بودی و رکن الدوله بمالعت او پیش میبایدی ازین حرکات  
 که خلاف مرضی او بود بخاطرش تحقیق جویت که نامده استمداد خود محروم و  
 بی نصیب ساخته اند توهمی بر صمیمه او استیلا یافته از حوالی قلعه شکار کوچیه  
 بکک خود برگشت و سر قلع بهادر که حایل راه می بود بضرر گوله و کرمال میگرفت  
 و میرفت بعد ستمانی فرنگی رکن الدوله و راجه راجه راجه روحی الدین صاحب غنیمت  
 بلاقات بهادر رفته نگاه در انجا بود بشورت جدید اگر و و انبوه روانه گردید و  
 جمیع مراتب بحسن انقیاد حیدر علیخان در حضور عرض کرده لشکر فیروزی را  
 حرکت دادند رکن الدوله با حیدر نایک بدو از ده کر و می در مقدمه لشکریانی  
 بهر اولی قایم کرده و محمد و م علیخان خبر بورد بهادر و اکثر منصبداران پیش  
 آهنگی کرده بغیر نایره قتال سدر راه چند رل سمت گشتند و برگردی کاوی

پیش مقابل شد فرنگی بنیت یافته تا منزل جنگ روی خود برنگر و انید و غیر از  
 با وجود گشته شدن ستر لوجی صورت حریف ندید برای تقویت فرج منتقل  
 راجه راجه راجه و سباجی انشود و رانوجی که کتیه نیز از حضور برپوزر حضرت  
 شدند بمقترب ربع الثانی چهار گز می روزمانده محاربه عظیم میان آمدند و بنحیر  
 فیل از ضرب گلوله مجروح و بجار آمدند تفصیل این احوال آنکه پیش از کوه در میان آنها  
 مایل آمده و لیکن حیدر نایک در گرفتن آن را و مساعت پیوده جلوریز خسته  
 و گرفتند و پامی استقامت و رزیده خواستند که از ضرب گلوله شعله بنیت  
 در جمعیت آن شتر طینستان اندازند ناگاه ترب سواران فرنگ چون کنگ  
 فلاخن و مانند عقاب تیر ناخن جناح استعجال کشاده از دامن جبال بالا صعود  
 کردند و فوج بهادر را زیر و بر کرده مانند صدای تفنگ از فراز کوه پائین  
 رانند و بجبال چالاک دامن استواری میان برزده از کمرگاه کربوه اضرا  
 توپ بالا برده چنان گوله با می پایی سرد اند که جمعیت بهادر تاب استقامت  
 نیاورده روی گنجیر گاه آور و اکثر مردمان بی نام و نشان در آن میدا  
 بکار آمدند فضل علیخان نیز در آن دار و گیر شربت شهادت چشید  
 انا لله و انا الیه راجعون و که ایگهان مجروح گردید با وجود  
 این غلبه معذرت فرنگی تاب استقامت نیاورده و در ضرب توپ کمان و  
 اسباب زیادتى گذارشته بکمال نیزگی از انجا بقلعه ترامل که از آن منزل



متصل بود و در نور دیده و زبان شرور سنگ چاق با جمعیت خود سالان  
حصار عافیت گزید حیدر علیخان نیز بسوا و قلعه از مسافت یک مایه راه را اقامت  
آنگاه دیده و حراست باز داشت و مژده وار علم احتیاط و بیداری بر او  
چون سیح فلک چهارم و نور پاش کواکب و انجم و خوابگاه غروب خرامید  
شب برنگ مردک سیچستان قبا سر سگون در بر کشید و رنگی در کمال  
نیرنگی چون نگاه عیاران از قلعه تر نامل بر آمده سایه او بار بار چنان چنان  
و مکان قلب چون مردک دیده و مشیاران دایره عافیت خود ساخت  
با وجود نظر بازی و بار یک بنی بهادر که در شب تار دیده و مورست و انداخت  
اصلا بر بغنی بی نیر که کدام ساعت افسون چشم بندی بر بیداران لشکر  
اسلام و سیده مانند میانی کوران رخت آوارگی بسوا و دیگر کشید و در خلال  
این احوال رنگی دیگر با جمعیت شبانه از چنانش آمده با و طعی گشت بعد  
انقضای دو شبانه روز تحقیق پیوست که قلعه تر نامل از لوث وجود آن  
بی باکان خالی است بجهت تعاقب از حوالی قلعه مذکور حرکت کرده راه مقصد  
پیوند پس از تکاپوی قدمی چند جنوبی بود و رنگی نمودار گردید در میان قلعه  
میدان که محیط طعی بکشت شالیزار و یک سمت با اتصال آب تالاب  
و یکسو محوی کوهستان که اصلا نوک تپه بر هیدر مراد متواند گشت و لشکر  
فیروزی هم متساوی کوهستان نزول اجلال آنگاه نقطه قرار بود و صبح آن  
شب دوم جمادی الاول ساله چون کلاه پوش سپهر سر از گریبان شفق بلند  
نمود و نشین لبان خطوط شعاعی راه شعله افروزی نمود و رنگی بغیر مقابله

کلاه گردون گشتی بر سر و تو زدن شقاوت کیشی مکر و بندوق بغنی بدست  
بر خیزد و توپ شرارت انگیزی گرداگرد لشکر از فروگاه بر آمده شتعل نایره  
قتال گشت حیدر نایک و رکن الدوله و غیره که در مقدمه محک فیروزی قدم  
افشوده بود و پیش آنکه کرده بر او محرف مقابل شده و ضرب طولانی راست نمود  
چنان زلزله در بنیاد آن بر نهاده آن کجور آنگاه مذکاب صدات نیارده از  
آن سور و گردانیده توجه فوج فیروزی شدند قریب ششگشتی بازار رزم  
گرم بود و لشکر تو سنجانه علی الاقبال مثال رعد و برق شعله افکن بود و دفعه  
گروه نصاری منظم گردیده دفعه ثالث از کبک و اجمال امر او منصب ابرار کمال  
فصحت از دست نداده از سه طرف چالش شوخی گرم نمودند بعضی بهادران  
در آن عرصه کارزار خواستند که از غبار توسن و لاوری خاک بنه میت بدیده  
کور در و مان اندازند لیکن از اشارت وقت نه جویان لشکر که بر همه کس ظاهر است  
و تصریح این مقامات به حوجه لازم سیاق ندارد و بیکس بقدم جرات پیش نیاید  
و از و آنچه خلاف مضی تمک حرامان همه کس است و تماشایند درین تخلف و  
کشت ابل غدر اکثر مردمان اردو بکار آمدند و قیل سرکار نیز ضرب گوله از یاد  
و تیرگی شام نیز از گوشه خفا سر بیرون کرد و غرض تنبیه انقوم مجازان در تقوی  
و تعطیل ماند و غریت کربستان دامن از تر و بر افشاند بندگانی با سید  
اعیان خان مجاهد عطف کرده محک آمدند و با هم ای خود فرمودند که در هیچ موضع  
چنان حوادث بوقوع نیویسته که در خانه ان بایمی ثبات احدی یک قدم لغزید  
باشد از نا تجربه کاری این مردمان خود پسند این چشم زخمی عاید گردیده احوال



بدون لکد کوبی کفار قدم برکاب مراجعت نهادن دست عدلت بگریبان نداشت  
در آوردن است و چهره این فهم از غبار سینه پیرداخته روی معاودت گردان  
خساره مراد با سخن تخریر حراشیدن است اعیان و انصار دولت عرض کردند  
کازید و ظهور پادشاهان ذوالاقدار با اینچنین سوانحات صدور یافته با تخصیص  
در کارنامه تمبر ریختن در آمده که اکثر سفینه استقامت صاحبقران ببحار موصوفه  
حادثات افتاده نگرشبات برسیان آفتاب املا لایطاق در آویخته رؤسا  
ممکت که بمنزله جان در قالب کافه نام اندلی تامل بدریای محاربه عظیم فغان  
برگذرگاه وسیل تن خواب کردن و بر روی آب خطرناک بالین استراحت نهادن  
است حالا از اینجا نهضت کردن و بتسویه فرج خود پرداختن و از بقایا نشستن  
مصلح دولت ابد مدت است بر عایت خاطر یک زمیندار نیکواری که با  
صحرایان هم یک و بادیه تانیان هم سنگ است مرکب همالک شدن و تقدیر حجت  
بنسبه سخت قبول کردن دلیل عدم حزم و تيقظ باید فهمید سوم ماه مذکور باستدعا  
حیدرعلیخان و الحاج رکن الدوله دو گنری روز برآمده براسپ و لیسنه سوار  
شده متوجه منزل شدند روز دوم شمشیر جنگ بهادر بقلعه خانامانی سرکار  
مامور گشته بجلالت چارپایه بر فراز گردید فرنگی از مقابل رجعت کرده حسب  
الاقرار از سراج الدوله زر گشته گرفته جمعیت شناسیه برگشت بهرام جنگ بهادر  
و سکنه جنگ بهادر و شمشیر جنگ بهادر و رای برج الیشر و اسرار انزو  
رکن الدوله بجهت طمانیت و دلاسا و بعضی سوال و جواب فرستاده در باب  
مصلح و جنگ نصاری مختار و ما دون گردانیدند پانزدهم ماه مذکور از منزل

مستور کوچ کرده متوجه سمت سائنه گنده شدند هفدهم رکن الدوله و حیدر  
پرنور بعد طمانیت آمده بکمال تشویر که از سرین مولیش عرق حجاب بچکید و رفت  
و کشت حیدر علیخان بشرف ملازمت عرض کردند که بهادر اراده در ول مصمم نموده  
بود که تخمین بنادب نصاری پرداخته بیستم ستوران لکد کوب ساخته بجا  
بوسی سده علیا متفرک و در چند مقصد او برتر ازین اندیشه و رای صوابهای  
او بالاتر ازین خیال بود اما بمقتضای جوشش قلبی و کشش درونی که در خاطر  
پیوسته می طپید که خاک عتبه فلک رتبه را ستمه چشم آرزو کند امیدوار  
است که بشرف ملازمت سرفراز دارین فرمایند که آنحضرت از استماع  
رکن الدوله بهادر و القیاد او ششم جادی الثانی باستقبال رکن الدوله  
بلازمت عالی ممتاز فرموده جغیه الماسل با کفنی پرسیاه و سرچ مرصع با ک  
مروارید و دهل کی مرصع و شمشیر قصبه سنگ لیثیم مرصع نیک و یک قصبه خنجر دشت  
لیثیم مرصع کار بند مرصع و پاندان عنایت نموده رخصت فرمودند و خود بدست  
و اقبال بعد دو روز پنجشنبه بهادر بر فته آبروی جاوید بخشیدند حیدر علیخان تا  
جلو خانه معینه و اقربا آمده آداب بجا آورده پیچاه و یک هزاره و پیمه و کهنه  
پوتلی طلا بزرگ را رسانید و بعد جلوس بر چو تیره زر لغت و خوان جواب هر دو

نظریه یعنی خیالت و شرمساری کشیدن است ۱۲  
چهره با الفتح اول و سکون ثانی و ثالث و رای مطبوع و بای مخفی ساکن معروف  
و چو تیره بابای موحده غلط و در نیزمان لفظ سیکو مستعمل ۱۳



لوشاک و دوزخیر فیل برسم نیاز گذرانید از جمله جوانان نذر اواله مردارید  
و انگشتی الماس گران بها بود در جبهه پذیرائی یافت سه منزل ضرب توپ  
بابت غنیمت نصاری بجای خانه جنبی سحر کار رسانید دوازدهم ماه مذکور از  
آنجا حرکت کرده حیدر علیخان را بمحاصره انبور گنده امور فرمودند زمیندار  
کنکلی درک با جمعیت خود آمده محلی فوج بهادر شد ضرب صعب روداد  
سید ضربه بندوق فرنگ دست ضرب توپ و پنجاه راس اسب از نصار  
بغینیت بهادر آمد چون سراج الدوله دید که در ضمن این فساد غیر از ضرر و فساد  
خاطر نتیجه دیگر از قوه بغل نیاید از اعانت فوج آصفیه عاقبت جز استیلا که آتیجا  
قوم نصاری و تحلل و تعطیل در کار زراعت رعایا امری دیگر بطور نرسد  
حکما گفته اند هیچ عاقل زیر لابل بجان تریاق نخورد و هیچ خردمند نقد را گذاشته  
نتی دست بیازار نمیرود اولی آنکه ابواب صلح بدست جد و اجتهاد باید گرفت  
و گرفتنه بجای روب سعی و اهتمام از ساحت خاطر فوج آصفیه باید گرفت  
بجای تصریح بذریعہ نصیب یار خان در تالیف خاطر رکن الدوله و استمرار  
خاطر بندگا حضرت تهید شایسته آمیخته پیام کرد که بفرقه گری و چاپوچی  
و خوان غیر از اینکه حرکتی و لغوی از مایان صدور یافت و یاد در پیمان عهد  
بافقی سمت از دیاد پذیرد دست اعانت دفعا از فرقه کلاه پوشان

ببین نصیبی خان است که بخطاب قمار الدوله سه فراری یافته بود حفظ

حرد مراد علی موسوی

بر داشته مباشرت بر کندن اساس خانه ها گردیده اند و پاس خاطر یک بابیک که  
زنجار غرض او آئینه دل عالم عالم تیره و مکر ساخته و پرده حرص بر دیده بصیرت  
خود انداخته و قدم مخالفت از حد خود فراتر گذاشته قارون و آراز مال مفت  
و خیره با انباشته هر روز بجایالات فاسد و مقصد عمده دو دست و کبر بد باغ  
چیده و تیرگی طمع و سیاهی آرزویش رسیده تا این شعله خامان سوزش نقل  
نشود و بیاری شمشیر فرو نشاندن اولی است مبادا از روشن پاشی سعاد  
مازمان آصفیه این شعله سر کشیده بلند شود که من بعد به هیچ قطره زنی تیر منطفی  
نگردد و رکن الدوله بحضور آمده مها کن متمید شایسته آمیخته بعضی اقدس  
رسانید ششم رمضان المبارک متر فخر فرستاده سراج الدوله بهلازمت  
عالی سفر را گردانید بعد قبول نذر او جیه مرصع مرحمت شد و بعد بطاوعه رضی  
او رکن الدوله بهادر ششم ماه مذکور بحینانین حضرت انصاف یافت تا سعادت  
بهادر میخ طرح آسودگی انداخته قیام ورزیدند درین روز با عبدالحکیم خان  
فوجدار کتریه آمده شرف اندوز ملازمت گشت سر بیج مرصع و جیه مرصع از  
پیشگاه فضل و کرم مرحمت شد و فاطمه بیگم کیلین عمار الملک مبارز خان مرحوم  
با دو نیمه خود و خواجہ طالب خان و زین الدین علیخان از آن رکات آمدند  
ملازمت مستعد گردیدند دوم ماه شوال رکن الدوله جمیع عهد و پیمان را نسخ  
و استوار کرده معه مستر اولی و سخایف سر سله گورند و در سراج الدوله

مراد و مصنف مرحوم از گورنر است که سابق بمقام گورند و تخریب کرده شد فقط حریر میر علی موسوی



استان بوس سده علیا گردیدند و قیصر مرغ کار عطر دان تر صبح بند و جواهر  
انلا و سقر لاط و طاقه های مشهور و طبایع بنه و قوق و شیشه جهان خامه و لقا ویر  
و قلند ان خوش طرح و اقله پوشاک خاص و یک زنجیر فیل و هم در مجلسی  
بگیت اجناس پوشاک عده فرستاده و در پیشین گردید متر اولی راجعه  
و سرچ مرغ و در قلم و متر برسی و رنگی دیگر راجعه یک رقم و جواهر دیگر و  
طلحه و بوز و در و فرنگیان چینی و فیل کجراج و پنج دست خلعت و جواهر  
بهراج الدوله ترسیل یافت بعد خدمت صاحبان از منزل صدر کوچ نمودند  
بیت و پنجم ماه منته فاضل بگیاخان و مهرنسه باستقبال و قار الدوله بهادر کامیاب  
سعاوت ملازمت گردید و سرچ مرغ و پاندان محبت گردید احوال خانم گور  
مشروعاً و آنکس تحریر و یکصد آتش الله تعالی درین روز به عید الحکیم خان به قلعه  
خود و عبدالکریم خان وکیل حیدر علیخان نزد موکل خود خدمت گشتند و در دست  
خان را بجنه مرغ با کفنی سر بلند فرموده و در خص ساختند امیر الامرا بهادر  
الکک را شمشیر و کتار خاص و پاندان عنایت نموده و خدمت فرمودند و غریزه  
بهادر بهادر و علی و دیوانه مبارک سر فراز و زو و تم نزاری بر طرف شد و پانزدهم  
سجای او مبروضه فاطمه یکم تیج سنگه نزاری ماسور گردید و نصیر جنگ بهادر به  
اورنگ آباد و محی الدین صاحب بوطن مافوقه خود شرف ارتخاص حاصل نمودند و  
کوپال سنگه و دیار را و بنا کرد با رفقای خود نیز هر یک بکانه خدمت یافتند

گورنر یعنی گورنر

ششم ماه و پنجم بعد از روز یکم از یوم الاحد السیه از دروازه تالاب میر حیدر  
داخل مله فرخنده بنیاد شدند

و گورنر دیدن رکنا تهر را و طالع ترند بدست مادیو  
دانش نیند و رفتن رکن الدوله باستحصال مدعات  
خند و برگشتن راجه ترن خند از قرار و سوگند و حبس او  
بجلم قادر است و بلند

چون ناصر حقیقی بهرگاه وارث ملک را قدرت بخشید که سر سرکش گردن قرار  
دید اندیش سخت طراز را که پیوسته اختلاج و راشات بدماغ او میخورد بطوق  
تادیب در کشد فوراً گردن او را از بار سر سبکدوش کند که دیگر سر را گردان  
فتنه بند نشود و سر وارث ملک تا برتن است پتن ملک رافتنه  
پیرامن است به عیاد پاند بهرگاه اخترا طالع او از حقیض ناکامی باوج  
مراد ترقی کند و زمانه دست او گرفته بعد از علو مراتب نشاند زخم کهنه او  
بهیج و بجوئی اند مال نپذیرد و یقین بدان که بهرگاه به دشمن ظفر یابی چنان  
سر او کوب که دیگر دست انتقام او بر تو دراز نشود و دشمن زخم درون  
خورده چون مار دم بریده همواره قابو میجوید به وقتیکه دست یابد نقش  
زندگی تو از صفحه هستی تو فرو شود و تفصیل این اجمال آنکه مادیو را و کوه  
را و را که از بهیجی مزاج آن ترش رو و قلع گوی آن بد زبان شوریده خو  
عالمی روگردان گردیده و از ناصیه رومی سارک کطرف بی بصر که پیشانی  
کس نمیده و از چین چین آن سر دقت خلالت کشش خط امان بدست میج



آفریدی نرسیده بمباحثت اعیان قدیم بیک آورده مقید گردی منازعت غیر  
در امر حکومت مشید و مستقل گشت اما از قصور او که در کشتن آن مقصری تا آنجا  
بر و آخر چرخونمای ناتی که بر خاک نریخت چه رشته حیات برناویر که از آثار  
پودزندگی نگیخت مناسب موقع قطع و برید قبا فی حامد زیان دولت است  
و عفو به خاطر داشت زینبیده کلاه و تارک جبه و حتمت ملت ملک از قهر  
و لطف اچار است در زهر و پازیر هر دو در کار است چنانکه گفته اند که گشت  
که زینب دست و ماده قبض و بطن قوت لایمه است اگر مار بر آن زخمی زند  
بیعت الباقی باقی جسد که زهر در آن میراست نکند بزند و در آن جراحت  
عین راحت شمرند نفس خبیث را بر چند علاجات ابتدا اعمال ناشایسته از او  
بظهور آید با مجور کن الدوله بهادر از اصغای این نوید جانقر اجمعت تحصیل  
مقصد دولی و امور باطنی تبارخ نسیم ربیع الثانی سنه الحرامی از حضور  
شرف ارتخاص حاصل کرده با فوج شایسته بپوشه رفت و دایره و غلج دیوانخانه  
خاص بنام واحد علیخان متوطن صوبه بنگاله که مرد و زبینه بود از حضور خلعت  
و بایند بعد روانگی او حمید الدوله بجلقه صوبه اندیز و کرداری لعل از قیری  
منبرام بجلقه پیشکاری صدارت درای در گاداسس پیر ساگر مل متعلقه  
او ارجه سپاه رای سنجی بجلقه پیشکاری رساله شرف الدوله از قیری شویو شای  
سرفراز شد میر فتح الدین حسین خان از اصل و اضافی منصب و ونراری  
و خطاب بهادری و میر غازی الدین حسین بصله داری سدر کار الیگندل درام گیسر  
لیسن نیت پیشکاری دیوانی از قیری ندی رام ممتاز گردیدند پاتر دهم

ماه منته صاحبزاده فوخال تولد شد ششم بیان المعظم خواهرزاده محمد علی یک ساق  
را بر قوپ بسته برانیدند تفصیل این سرگزشت اینست که نامبرده باشند  
سیدک که سابق توگرمی عالمان و زمینداران نامیده و غیره میکرد و بعد حندی  
چون زالیقه در دوی و حرام خوری یافت دست از روزگار برداشته و طریقه  
رهنرانی پیشه خود کرد و ازین سهم قانع نمشته در بلده فرزند و بنیاد باشتبار  
سوداگری بوده بوقت شب در وان چالاک همراه گرفته بدستاری کند  
در خانه تجارت و ساهو کار فرود آمده ال و اسباب لغارت میرد اگر کسی  
صاحبخانه بجهت مردانگی مقابل شد از جان میشت غلظه عظیم در شهر افتاده  
خوابگاهان لبتر راحت را نقب دلهما میکند و فریاد و اوایل از هر سو برخاسته  
برنگردد خاطرهای عالم عالم کنند محاطه می افکند خیر از پامی و هوئی از هیچ سو  
آوازی نشنید و جز آواز بندوق و تفنگ از بیگانه و بازار صدائی بلند  
نگردد و بدو شوال سحانه شخصی که بسبب بیداری که خدائی او همه مست و بیرون  
افتاده بودند فرصت یافته همه اسباب خانه او گرفته یکجا بستند و دوسه درون  
را بسته بجهت جانسانی بر سر دروازه که کسی از بیرون نیاید گذاشته بودند  
ناگاه از آواز ظروف و صدای با صاحبخانه بیدار شد و شور کرد درین  
فرصت خواستند که بدر روند خود محمد علی یک سهر خیل در وان در تاریکی مقابل  
شد سارقان که بیاداری دروازه استاده بودند بلا تاحا شایگان صاحبخانه  
از زخم سانک کشته شد و اسباب بیهان گذاشته گریخته روز دیگر سمرغ  
گرفته سحانه بمقتول پی بردند خواهرزاده او اگر قار گردید و لواله قوپ شد



و از آن روز باز آواز شور و فغان از هیچ جا برخاست مجله درین ایام گشت  
 و اس عرف و موندانیت از اصل و اضافه منصب کهناری و پادشاه سوار و خطاب  
 رای رایان دیانت رام مغز گردید و محمد عارف خان برادر شمشیر جنگ بهادرنصب  
 کهنار سوار و خطاب بهادری و محمد اسد خان خلیف امیر جنگ بهادرنصب  
 پادشاهی و خطاب خانی و مظفر قلی پسر رشید شاه بیگم مقصدی و خانی و صاحبزاده  
 بنصب پنجهزاری و پنجهزار سوار و پالکی جبار دار و علم و نقاره و دایمی مراتب  
 و خطاب اسعد الدوله میر عابد خان بهادر و مایلون جنگ و شمشیر جنگ بهادر  
 باضافه منصب کهناری و کهنار سوار و خطاب اعتقاد الدوله و میر محمود خان  
 چهار نزاری و چهار نزار سوار و پالکی جبار دار و علم و فایار خان برادرش  
 منصب کهناری نزار سوار و علم و نقاره و بهادری میرزا علی محمد خلیف محمد تقی خان  
 بن مجاهد جنگ صف شکن خان مرحوم منصب سعیدی و خطاب خانی و برادر  
 خانم فرسیدی و خانی و مینی چند بشتی سائر از تغییر آسارام و اسد محمد  
 خان بتعلق بیوتات و منازل نزول و دار و علی جوهری بازار و دیگسای  
 پیشکاری سائر از غزل گویند رام این همه غزل و منصب منصب و خطاب بعد  
 رفتن رکن الدوله بوقوع آمد سال ششم هجری و عشره محرم بر طبق معمول  
 ستم در هر مکان عاشور خانه رفته بخشوع و خضوع زیارات بجا آوردند و راه  
 صف مظفر خنجر مرسله و پیراج سوای بر تپتی سنگ بهادر پیر مادیوسنگ بنظر  
 اشرف گذشت چیره و طره و گوشواره جلیقه و سر بیج مرصع و اسپان پنجهزار  
 پانچم چیت لمان و شانزده تیر حلقه کمان و چهار قبضه شمشیر سردی و معده

کتاب بونیدی و جده سرد و وقیفه شمشیر و دو ضرب بند و قمع شمشیر و سیر و دست  
 پالکی مع جتیری و کلس و موب و مسند و پرده های امانت همه بجز قبول یافت  
 آدم بر سر حکایت رکن الدوله بهادر و صدور بعضی کوالیف بر سبیل ایجاز  
 و اختصار چون رکن الدوله وقت احرام آن مقام اکثر و بهیات التماس و  
 صحت و الغام که از عهد قطب شاهیه و خلدیگان و نواب مقفرتاب که محاش  
 کافه سادات و غریبا و بیوه بود مشورت جنگ یو قهر او جبر البضط در آورده بجا  
 منصب داران جدید نوشت و این خمیه بایه انصاف بآب شریک تیمان برست  
 و تخمین یکم نامی بر زمین یادگار می گشت از زمین تا آسمان غبار آلود گلزار شاهی  
 متوکلان بلند گردیده پرده بر پهلوی فلک مقفرتاب درید و دو دل چارگان که بچاره  
 سازی اهل و عیال و اندیشه پاشی نموده بظلمات اشک شست غریب و مجتهد  
 حاصل میکردند از جنگ بر آمده باقی عرش پیچید هر چند شرح بی برگه  
 اهل و عیال مانند گدایان خانه بخت کوه سیخه و نه سیخس از ترس بدالیهام  
 نیشینه و از بیم ناموس خود با وجود صورت سابقه آشنائی و سلسله اخوت  
 کسی روی این غریزان بنظر حوادث نمیدید مجاهد رکن الدوله به پونه رفت مادیوس  
 را و بتقطیع تمام پیش آمده بکمال تپاک مغز نمود و در رسم ضیافت و جهان  
 داری بساط مصداقت که از مدتی مطوی بود بعد مجد و منوط و در سر رشته انجمن  
 که از دست منافقت رگسنا تپه را و مدتی عقده لایحل افتاده بود باز کشاده  
 شده بر بط یکدیگر مربوط گشت و سنگلاخی که در راه افتاده سدر راه ارتباط  
 و پیش پای مسلک اختلاط بود بدست تیار می رکن الدوله و مادیوس و بر دست



شد بهادر موصوف نیز در جذب قلوب سکنه آن دیار کوشیده و بنا شده  
است که در انعام شاکر و پیشه بی اندیشه و لک و سیه صرف کرد و بر قیاس  
در تالیف و الهامی شان لک و سیه کمال نموده از سلوک نقد و مارجیه سنده همان  
خود ساخت و در تقدیم مراتب لطف و کرم و قیقه فرو نگذاشته از غبار جمیع  
که در دست ساحت خاطر با پرداخت شخص فتنه که هر سال بنابر راستی بلند میکرد  
دست از فساد و در کشیده بهر بایلین راحت بنیاد و ابواب مصداقت بخانه  
بر اندازی را گمودی مسدود بود باز از مشکفله خاطر سیه گیر گشت و در آن  
ایام راجه مادی و مادی و لغزیم تهیه جانجوی بهوش که بار گشته را و موافق  
از حد و ایره خود بیرون گزاشته با مادی و موافق بود و از دار الملک  
خود حرکت نمود و رکن الدوله بنابر توطئه تالیف خاطر او دامن بهمت بمان  
چیت بسته قدم رفعت پیو و بهوشه تاپ حد مات هر دو فوج نیار و ده  
از مقابل گریخته روی خجالت سوی فرخنده بنیاد نهاد و در امر فرار طریق بهمت  
پیو و داد اضاف داد اکثر قصبه جات خالصه سر کار با تش تشویر سوخته  
برگشت بعد زمین بهای بسیار و صحرای و دیویشمار چون دید که آتش  
تفای کار و ان وسایل این طوفان دست از تحریب بنیاد خانان نمی  
گذارد چنانچه اچار خالیف و خامر گردیده تن بامر مصالحه و الحاح در واداد  
را و موافق مرضی خود صلح کرده دست از بهدم و ردم بنیاد او باز داشته  
بدار الملک خود در محبت کرد و رکن الدوله پس از حصول جمیع مرام و مارب بحب  
و نغوا ضمیمه ربط کجی خود انقیاد نموده احرام ملازمت حضور لست

شرح احوال مفریان که بعد رفتن رکن الدوله در حضور  
ده بار او فتنه انگیزی لطیفه تازه برانگیختند -

بی رکن الدوله و چنینکه اراده ملاقات مادی و مادی و راجه رتن چند  
تا کاداس را بعزت انقیاد طاهره که پیوسته طومار ضمیمه لطیفه  
اطاعت معنون و صیغه زبان او بوقر کرد و انی و عقاید صوری موش  
دید و دفتر سر رشته پیشکاری که بنظر دیوانی است سپرده نایب  
ستقل گردانیده بود و بر جمیع مقدمات مالی و ملکی و غزل و غضب محیط  
برده خود بحال طمانیت راه مقصد پیو و ذالست که گفته اند بی امتحان  
کسی را بر اسرار خود مطلع ساختن برقی بر خرس خود زدن است چنانکه  
منقض نگردیده بود که بعد تمخواه یک ساله سوار و پیاده هجوم آورده و خلوت  
خاص بهنگامه آراشدند و راجه رتن چند را بر سر باز ابرجیمت نموده  
خواستند که الواح پاکلی را عقابین و ار شخته بندار تنی عقوبت ساخته  
به بس المهاد بحال بنیاد انقیاد الدوله بحال تابش رسیده از کش  
وار مانید بعد این شود و شغب خفیف و ذلیل شده بد مدنفون بعضی با ده  
خلاف برانگیختند اکثر حیدران را و رفیق و موافق خود به استان خت  
و فرد مظلومه که فی الحقیقت بوزن مغلوبه بود بی تامل حضور گذرانید که اگر دیو  
از تغییر رکن الدوله نام غلام فوایض باید تمخواه سپاه می سازد و ده لک  
روپی در شکری این مراتب انقل خوانده ظاهر و میسازد و کما حضرت از



دو ن مزاجی آن آشفته رای بی حسیست و شیفه غفلت سرای اوست  
 لقب گشته چون فهمیدند که غشاه و یخیری دید و بصیرت او را پوشیده و  
 طبع لطیفه ناطق شناسی او خلیده است فرمودند اینی وقتی متحقق گردد که و شود  
 خود بموایس سر کرده های موافقین خود مشیت و موشح گردانیده بحضور گذرانند  
 امتحان در آید که کدام کدام کامل عیار اند آن سوده لوح خانه براند از بلا کثرت  
 بعضی ناقبات همان را فریب داده فرد مطالب موایس بر یک با موافق بود  
 ثبت ساخته بحضور قدس گذرانید مصرع زبی تصور باطل زبی خیال محال  
 در عین خلال این احوال رکن الدوله بهادر از یونیه سعادت بنده بجای خند  
 بنیاد رسید از آنجا که مزاج مبارک بر فنی پروری و فزونی نوازی مایل است  
 بحال بنده پروری و افزایش آبروی او محمد بی بی بروج الاول کشته اجری  
 نامر ای نامور سوار شده از راه فتح دروازه بیرون حصار ملیده رفته مستقبل  
 گردیدند رکن الدوله بحال عجز و سرافکندگی سر نایز بقدیم نهاده سرفراز سرفراز  
 گشت بعد تفت و تطف موفوره از خواصی اختصاص داده داخل دولخانه شدند  
 و در خلوت فرد مطالبات رتن چند بر آورده بدست رکن الدوله دادند  
 فرمودند که این وثیقہ مردم اعتقادی شماست و بهادر موصوف بعد مطالبه  
 آن از خواب غفلت بیدار گشته عرض نمود مصرع ز روی غیر چایاکست  
 گردید تو ایچم پد بعد بر و انگی حضور رتن چند و کاخچند لیش را انجونی آنکه  
 بیت گرد و مرغ وحشی جز نفس رام پد بدانش بده کچند آرام و مقید  
 کرده بقلعه محمد گرجس ساخت اعظم خان را بعد پیکامه بسیار و شور و

شعبانی شمار از شهر اخراج کرده اکثر مردمان را بجان ساخت او از  
 نظر انداخت چون این بساط فتنه در نور دیده شد بگذر یومار را و بنای  
 ارجند و مرآت عالمه بنیدند که دانیده اکثر امور باطن غیر از صلاح و صواب  
 او با وصف فتنه ارانی رتن چند که با امتحان رسیده بود باز منبه غفلت  
 بکوش نهاد و بوصول مقصد رسانید و غافل از آنکه گفته اند بزرگس محاکم  
 تیز کمال عیار نگردد و بر او اعتماد نباید داشت که انجام کار در تلافی و تدارک  
 خون جگر خرد دست و مرد و حریص خود پسند را با مویر سلطنت و خیل نباید بست  
 افرال امر از شکوه تازه انگخته او را نشانی نفاق خاطر احباب کل میکنند و خا  
 بدامت و تشویر یوسته بگریخته شد تصریح این مقالات عتقرب تعلیم عت  
 رقم سطر آرای اظهار میگردد دانش الله المستعان بیست و پنجم ماه مذکور و پنجم  
 بیست و ششم مشرفی دیوانخانه مبارک سلف و از حکیم قادر یار خان که حاوی  
 علوم صوری و مخوی بود با استقلال تعلقه احتساب و خنده بنیاد و امیر جنگ  
 بهادر بخلاب امیر الدوله و منصب چهار بنراری و محمد اسحاق خان کیزاری  
 و بهادری و علم و تقاره نواز شیاقت و لودینان بهادر و در ونگی کچیری و  
 پیران سنگه و غیره بقلعه شیکاری رساله اعتقاد الدوله بهادر نوازش و بلند  
 شدند و پنجم رجب الثانی فاضل بکینان بخلاب ضابط جنگ بهادر و بقلعه  
 چهار سر کار نامور و حکم گردید بیست و یکم ماه سنه شب گشت و عقد نکحت



منصور جنگ که با صبیح نواب شمشیر ساه حاجی بگیم مقریافته بود بکمال توکل  
و تزمین که جمیع امرای صغیر و کبیر که همراه سواری شرب گشت و سابق و خا بودند  
صدور یافت هفتادم جادی اثانی عقد شادی اتحادی میر غلام حسین خان بهادر  
برادر زاده رکن الدوله بهادر بطنطنه تمام با دختر خانان علی میر عبد الرحیم خان  
بوقوع پیوست خود بدولت و اقبال مکرر رونق افراشته بدین منوال تا  
ما و شعبان المعظم هر یک بناصب و قدر مراتب افزوده و همچنان خود خرقه اتیان  
یافتند تفصیل درین اوراق گنجایش پذیر نیست -

و استبان عروج دولت ضابط جنگ پر جمل و بیان سفر  
کرکته و فتح قلعه نرمل و حبس راجه راجندر اهل و غل  
و بیاسار رسیدن زمینداران قلعه و رنگش و شمشیر بعضی  
کوائف بر سبیل مجمل -

اتهام تقدیر ازلی در بر تسلسل ادوار فکلی مقتضی بر آنست که هرگاه قضا  
پیشگان و اومی ضلالت از شاہراہ هدایت برگشته مصدر حق ناشناسی بود  
طریقہ قطعی اختیار نمایند و بی بصورت غیظ بر آن قوم مسلط شود  
که جمیع مکافات تو و کمن بستاند و بیادش هر یک بیداد و ستم کز آنها بپوشد  
آمده به تیغ یاسار ساند و هر زمانه حاکم بیاباک و سفاک بخوار کرد که از شمشیر  
عدم بعرضه شهود پانند عرض اعمال خلاقی است که بصورت غضب بعقوبت  
آنها وجود گرفته برای سفاک و مستولی گردد ابیات حاکم سفاک  
گر پیدا شود به شعله غلش اگر بر پاشود این کار از شامت اعمال خلق بصورت

تازه گرفت و گشت خلق به تو درین امر از شکایت لب به بندد شکوه پاس  
خویش کن ای خود پسند به تمسید این مقالات آنکه زمینداران و  
مربیان و رنگل و کهمسم و الگندل و غیره همواره در وقت غزل و نصب  
اعلان قابو بسته قاطع طریق و شوارع گشته نهال مسافین و نونال تهرودین  
را از میل پایش برکنند و بجاک ناکامی انداختند و تجاران غربت آمین که  
را و بعد و دشوار گذار با مرعاش و انتفاع بجهت اهل و عیال خود جنبی خرید  
با راده فروخت به بلده یا میر دندان زمینداران حق ناشناس و روان  
خون آشام را فرستاده آن غربت زده شتاق دیدار زن و فرزند را  
برنگ گوسپندان قربانی فوج کرده و رخار و نمناک طعمه زراغ و زغن میساختند  
و در هر زمان دزدان را در جلد و بی این خون غریبان در ملک موروثی  
خود زمین انعام و مقطعه سیر حاصل داده بکمال دلجویی سلوک و پرورش  
میگردانند چون مالک ملک تقدس و تقالی خواست که از آن کرکسان صحرائی و  
خوار را به هدف انتقام جگر خسته کند و طفلان و زنان آن رهنمان را چون  
اشک چسبیده با مال ندان نماید و راندک انقلاب زمانه مثل ضابط جنگ  
شخصی را بر لاک آن کرده بر گماشت تا از آن کفار عقوبت پیشه دمار بر کشد  
سبب عروج او اجالا بسکاب بیان و میکشد فاضل بیگیان نزد الوالد بخان  
بهادر عامل سیکا کول بجلال و جباری یکی از شاعرانیه و به تدریس و شیوه مردمانی  
معتقد علی بود فرزندان بسیار از وجود آمدند و اکثر لغز و اعتیاد بودند  
بعضی بسکاب نوکران عامل و حاکم سیکا کول و برخی نزد زمینداران و وفیه



و حاکم گنگ بوده اوقات خویش سپهر سپهرند از آنجا که ابراهیم سپهر را نزد  
 شوکت جنگ بها در حاکم سیکاکول و راجسندری و ابراهیم خان  
 گارودی که از قبل موسی بهوسی فرنگی عامل آن نواح کرده بود بعد از آنکه  
 منسلک گشته بعد شکست بها و فرزند رستم ابراهیم خان بلازمت بند کاخ حضرت  
 در صوبه نزار نزد راجه سیکاکول بسواقی محرمیت بود چون در آن ایام سیتا  
 رام راج لبر کردگی فوج برادر خود و خود را که صاحب ملک و راج او بود و محیط  
 جمیع ملک او دیده گردیده اکثر با زمینداران او دلیله مقابل کرده غالب آمد  
 و برادر کلان خود الله یار بیک را بمقابله آنها در محوره ایجا پور و برهم پور  
 گذاشته مراجعت می نمود بعد در ایام بیلیع الزمان خان بها در از شیکاو  
 حضور بند کاخ حضرت عامل راجسندری و ایور شد پس خود میر شهاب الدین خان  
 را بفوج شایسته عبور گنگ گمانیده بر راج بندری فرستاد و سیتا رام با صفای  
 این خبر از راه لغاوت پیشگی بهام ریز بغیرم مافعه او در رسید چون تلاقی افتین رو  
 و او ابراهیم بیک در آن میدان مصدیر تر و دلیله بود و فتح یافت میر شهاب  
 الدین خان و اکثر ناموران در آن دار و گیر کار سر کار قتل گردیدند پس این  
 ابراهیم بیک در آن زمان بیکس را از رفتاری راجه بیزان نظر تنجید اعوان  
 و انصار راجه جد برده در پی استیصال او که محبت چست بستند راجه نیز بهیمنی  
 را مقرون بصواب اندیشیده و قتل او جازم گردید ابراهیم سپهر را با یای

کی خیر خواه که داعیه انقوم دانسته بود تنبی با جمیع رفتاری که هر یک فدائی و ارفیق  
 جان او بودند و نیز صبح انباده بلیده فرخنده و بنیاد آمد و بهر نظر رکن الدوله بکاکوی  
 سنده علیا مغزو و کرم گشت چون در آن آوان از جوهر کار دانی او بیکس  
 واقف بود و اراده مانی انصاری و حنیان در عتاب قوه ماند لکن تادیب و تنبیه  
 سیتا رام راج و غیره نیز هموار و نصیب العین غیر بند کاخ حضرت بود با سیتا رام  
 نصیب یار خان و حسن عینیان قلمب الدوله که از عهد شوکت جنگ و حیدر جنگ  
 در آن نواح اوقات غریز سپهر دند خدمت چار پارچه و سرچ مرغ از شیکاو  
 لطف و احسان تر سید داشته بود شامی او امور فرمودند و ابراهیم بیک را بخطاب  
 پدرش فاضل بیکان مخاطب ساخته تنبیه نامبرده رخصت انصراف دادند  
 ابراهیم بیک که کشته خون او بود و محبت بر وفق او مصروف داشته تا جیکه که  
 مسکن و ماوای آنها و حصار قلب و نواصات اجیرام راج است تاخت آورد  
 اکثر دیوات اطراف را خاک کسان ساخت سیتا رام راج و غیره تاب مدت  
 بودند و با الحاح تمام طالب صلح گشت قلمب الدوله آشتی او را از فتوحات غنی  
 دانسته باضافه چهار آینه صلح کرده فاضل بیکان را از گرد محاصره طلب نمود و بعد از آن  
 چندی چون غلبات نصاری تبارید و تضعیف دید با سیتا رام راج الدوله  
 سر از اطاعت حضور چیده بکلاه پوشان کردن فرمانبرداری خم ساخته محکوم آنها  
 شد و یک لک و سیه سالیانه خود از کین مقرر گمانید و فاضل بیکان را در سکاوت  
 سراج الدوله محروم گردانید فاضل بیکان تا انقضای این ایام که مذکور شده  
 در فاقه او اوقات خود بطریق معجزاری سپهر سپهر و چون اخیر تحوشت او



که چند سال در مروط نامی بود هر جا که رفت اراده ضمیر او در تعطیل ماند منظور طوطی  
 سیمک گشته سنگا سیکر کن الدوله باشتی نصاری به بند حبسینا پیش رفت بعد  
 پیمان مجید و عهد موکد که مذکور شد سراج الدوله فاضل بنگیان را بدست او سپرده  
 کلمات سفارش آمیز در باب سرفرازی او گفت شتمن این مضمون که در خیا  
 بعزت تسلط نصاری که با سواران قوم دیگر رخ خواهمش ننوده از پادگان  
 خود در جنگ و پیکار اکتفا میکند و غیر ترب سواران هم قوم خود جلالت تحکیم  
 بیزان اعتبار نمی بخشد اگر چه سوابق حقوق او بر دست است و او واجب است که مقدر  
 خود و مراعات خاطرش کوشیده پرداخت نماید اما شوق طواف آستان قبله  
 امن و امان نبذنا حضرت گریبان دشمن میکند و پیوسته حاکم غرضش به برزنی  
 کرد و هر جم آن آستانه عالی میطه پنا بران سپرد و بار یابان که یاس فیض اساس  
 میکند چون از نظر کمیالات شرف ترتیب پذیرد شانس جو بر ذاتی او کامل عیار  
 گردد و مصدر کارهای عمده بوده نوعی بکار گذاری سرکار طریقه جدید سلوک دارد  
 که ساعت ساعت مورد از دیار و قلع و مقر فی نوازش حضور شود رکن الدوله  
 رفاقت او را مستحسن خیر و صواب اندیشیده بتقبل بسیار فیض سناط رسانید  
 و بر تپ ارجمند و انخاب مقصد بلند او کوشیده بمرام سکران خداوندی ممتاز  
 گردانید چون بفرخنده بنیاد وای موسسم چپا و فی رخت آسودگی کشودند و بنا  
 و لغیم راحت طریقه توقف بسر بردند ابراهیم بیک را بخواجگاه ضابط جنگ

تخما سر بفتح اول یعنی کبوتر

شخص بعین نمون و سیمین مملکت که بهندی تانبا گویند

و سرکار کسم و الکنندل و غیره درخواه و در اجاره او توفیق فرموده  
 انصاف دادند ضابط جنگ تجبیز و ترتیب سپاه پرداخته با شوکت و است  
 رفته بر تق و تقی جمیع قلاع آن نواح تسخیر نمود و اسی را و زمیندار  
 بعد را چسلم سرکار کسم که در کوستان و جنگل پر از اشجار و خارستان بود و  
 از عهد خلدکان بسفب و جاگیر نوبت سرفراز و شقیل و هیچ حاکم لظوق اطاعت  
 سرفرو نیارده مقتدی امر حکومت و تشریت علم ایالت آن بقعه مستحکم و مستعد  
 بود چون نیزگی تقدیر رونود با وجود و قور جمعیت در اندک زود و بر دنگوب و  
 مخدول گردیده ملک موروثی گذاشته عار بر فرار اختیار کرد و خزان فراوان  
 و اسباب بی پایان تصرف ضابط جنگ بهادر در آمد و قعه ویل کنده در جالی  
 و جنگل سرکار واقع است بقعه کوه منبع و جبال رفیع بنام خود طفره گنده تعمیر کرده و کوستان  
 حوالی را احصار بسته با اوطق گردانید و جمیع خزان و اسباب خود را که درین زود  
 بدست آورده بود بر او گذاشت چون در آن آوان سر کر که که بسوی جنوبی مایل به  
 غرب شطرنج کوستان عظیم و محتوی بر خارستان ترس و بیم است زمینداران  
 سرکش و ادای مال واجبی تهاون میور زیند و یکس عامل را در قیاس قیاس  
 نمی شنید و صدور یافت ضابط جنگ بهادر حسب الطلب بحضور آمد و اکثر اغفلت  
 طلیستان خواب خرگوش را که پیوسته از کمر و باه بازی عالمان سرکار را و قو  
 بی بود و حاکمان عادل قوی دل را بود بی نمودی انگاشتن بیک حمله شیر صولتی اسپر  
 نیخ غضب نموده از هم بدرید با وجود سفر بر خط در دور و زلفصال یافت و تقیم  
 و قیعه مورچال و دانیدند و بنهم ماه منته معاملت آنجا حسب دلخواه صورت



شهرسوار جنگ بعثت گمان نفاق باستدعای رکن الدوله از شهر اخراج گشت  
 وقار الدوله نصیب یار خان نظامت فرخنده بنیاد مسر فرار شد درین سال باران  
 رحمت مطلق از کوه آبی مایل کرد خاکی گردید سر جازمین فرار عان از بی آبی  
 نموده دشتت کربلا شده خاک ناسیدی بر سر پاشیده اگر چه سال گذشته هم دشت  
 دانه پاشان بر رفته اسید از کم آبی معطل ماند و عرق نامرادی بر خساره رعایا  
 بر افتاد اما درین سال ششده اسیر کف و از قنای و کجوشه جوار و کندی  
 کسیر آوردیده جلوه گردید از معاینه بیانی عالم آن برگزیده نسل آدم میت  
 و یکم ماه جمادی الاول السیه پیاده با از راه ورود از قنای و کجوشه رفته نماز  
 استسقا بجماعت با امامت عبدالقوی خان ادا کرد و در دوم جمادی الاول  
 سیر غلام سرور خطیب که مسجد بر همان زمین فیض آئین پیاده که از نقش  
 صدای فرحت بر میخواست رفته بکمال خشوع و خضوع که از هر صف شور و بکا و شفا  
 بود و جمیع شائقین بده و علما و فضلا دست بدعا برداشته بجهاد و ائمه العظام  
 نزول باران می نمودند نماز و فاتحه خیر خوانده و دعا و تضرع و دعا می نمودند  
 صمیم القلب بدرجه اجابت مقرون استقامت هم از منتهی روز جمعه یکایک پس روز  
 باقیاننده از طرف مغرب ابری سرمدگون در دیده منتظران چشم بر آب فرنی شد  
 در ظرفه العین پهن و رشده جهان را فرو گرفت و آثار قنایان گشت و لوط  
 بملحه متراجم و متضاعف میشد تا شام از آسمان بر سطح ارضی یک سلسله بند بود در  
 راسته با از اریل بی زینهار چنان در پیچ و خمیان بر کشود که بگرفت تا در آن آب  
 بنشیند پس ازین یکایک فرصت داده باز تلسلی که همانا نموده طوفان نوح میوان

دو پاس و سه کثری تب مصل غیر مفعول یک صورت بارید که جهان کمال  
 و معصومه بده و در میانش بزنگ حباب گردید و چهار محل بادشاهی از سحاب  
 سیل تند سراسی شدتی که از تپشش بگریز میبرد و از شور آن ابرینالید  
 روان بود و تمام فصل غرب روی به سمت جنوبی از صدمات سیل بالائی برینج  
 و سباز زمین پشت پانزده دست از قیام اصلی برداشته بجز از سر و پاس  
 گردان بود و نه راه امکان بده بان استحکامی که چون کوه قوی از پنج زمین سر  
 کشیده بود مانند خاشاک غلطان و پیمان بر روی آب میرفت در یک شب  
 تمام تالاب و چشمه و چاه عمیق لبریز گردیده دیگر دمان بوس گشت و از بعدین  
 صدره که عین رحمت حق بود اکثر غرابان بعد از احتیاج از صرف خاص نقد و بن  
 مرحمت شده و حکم تیاری فضیل و دیواریل ادا گشت که زود باز بطور سابق  
 تعمیر شود و بیت و مقیم با و ندکور نگاه شرر آتش از یخری سیاه و روان  
 حارشان باروت در توده بان و باروت افتاده در یک چشم زدن تمام  
 سقف و جدار مکان چهارم چهارم محل در مهارت صدای بولنگ و شوی و  
 آموه از صدمه آن برخاست که پرده گوش استقامت ساکنان بده و برده  
 کبر کس که بر فلک نظر کرد و از هجوم و دواروت آسمان دیگر دید عمارات  
 که استحکامی سقف و جدار و ستون و ارکان مانند سکه سندی بود اثری از آن  
 بطوریه پیوست که کجاست و کجاست درین ایام غلام علیخان پسر سبازخان  
 مرحوم بدار و علی حبشی سرکار چهره اعتبار افروخت و غل غلخان پسر سبازخان  
 بنیاد و خیره اعتماد و دخت ارسلان جنگ برادر مدار المهادم نقل بعد از



بصلعداری و فوجداری سرکار کو گنبد و غیره بعلو قدر و مراتب قدم گذاشت  
 رای شید و اس بخلعت پیشکاری جانان نگش و داد و علیخان و عاقبت بخیرخان  
 و پر دل خان تارک غرت برافراخت و هم جادی الثانی السیه برای تماشای  
 جنگ فیضان سلطان شاهی تشریف بردند فیل سرکار که از پنجاه ست و معلول و  
 فیل جمعی از دنیا حبیبی از ستی سسل بود رای آن هودج نشین بلند رقت بر آن  
 اقتضا نمود که هر دو فیضان کوه پیکر را بر و دلاوری امتحان کنند با ام ای  
 جاه و حشمت در باغ مذکور شرف تالاب میر حله که در آن ایام نصف میدان  
 خشک بود نشسته متوجه تماشا شدند چون هر دو آن غفرت هیکل را بمقابل آورد  
 فیل سرکار با وجود لانگری که از چهار ماه بستی مطلقا نخورده بود اوایل فیل  
 را از جابر داشت دفعه دوم بسبب ناطاقتی از پا درآمد آواز شور و جریحه  
 از هم جدا گردانیده باز دو سه جبر را با هم مقابله کنانیده قریب شام برجا  
 درین روز با احمد میرخان بدار و علی اشام از تغییر اسیر بکچان و جالگیر بیل  
 نایب پیشستی بخشی الکاک دکن و رای منسار ام به پیشکاری بخشی الکاک نیز  
 و محترم گردیدند.

نوکر رفتن رکن الدوله بهادر بار دوم به پونه بجهت درستی  
 بعضی سوال و جواب و فتنه بر انگیزتن مرزبانان و مرگل  
 باغوا سی جگو پندت بدسگال و با یامی جگد یو خیانت اجمال و

## تنبیه و تادیب آنها بحکم قاهره و اجمال بسبیل اجمال

سرای دنیا اتقام آرای نام سپاس است که قدر دولت خدا داد بر باد داده شود  
 فتنه آرائی را شعار خود سازند و در خصومت یکدیگر به عصبی بستی متظرب  
 کاشانه غرت دیگران باشند ایند و جهان آفرین که نشی دیوان یفضل باشد است  
 بعد صد و در حرکات خیف نام او از جریده دولت و رقت حک ساخته در اعمال  
 عاصیان مرقوم میازد قرو و یکس را خدای رز کند پنا گرفتاری بکینه  
 بنین این تمهید آنکه رکن الدوله بهادر به بعضی امور که غیر از جاسوس زبان خود  
 پیام آنرا در افتاد آوردن موجب پر دره در می ناموس باشد دولت خود میداد  
 و یقین است که خزینه داران اسرار که نقد مقصد نهفته میدارند تیرازی دولت  
 خود نمی بخند و اسرار نهفتی پر ز پوشیده اندیشه است هرگاه دامن شیشه داشتند  
 پیری دیوسر و مار گزنده است محافظان چنین فطرت با و مسبارا حرم خود میدادند  
 تا گل مراد از گلشن طلب برچسبند اراده ملاقات زمار داران پونه کرده است  
 شد غره ذیقده شعله آجری از بلده فخره بنیاد کوچ کرده روانه مقصد  
 گشت بعد از قضای دوا و نوزده روز جمیع مطالب بحسب و خواه با نظام رتبه  
 معاودت نمود خود بدولت و اقبال برادر و روزه پل برآمده مستقبل شدند و بخواهی  
 فیل سواری خود اختصاص داده داخل و قلعه گردیدند هرین ایام همین الدوله

گلشن یعنی اول و سکون ثانی و حرف سوم بای موده مفهوم یعنی در خطه گل سرخ



پذیر شد تمام ایام سفر گرفته سه ماه چند روز ششم شعبان ۸۵۵ هجری سال  
کثیر از و یکصد و هشتاد و چهار از بلده مذکور کوچ و دهم ماه معاودت و یکپس  
غیر از خواجه عبداللہ خان پسر رحیم اللہ خان که در سربورچال بزخم تفنگ شہید  
حاصل گردید و درین سفر خواجه اسلام اللہ خان از اصل بد اضافہ پنجہزاری پیا  
نہار سوار علم و تقارہ و خطاب فتحیاب جنگ جلالخان بنگش منصب سہزاری  
ذات و دو نہار سوار و علم سہ غلام حسین خان از اصل باضافہ چہار نہاری ذات  
و سہ نہار سوار و خطاب و او زنجبک بہادر راجہ جگدیو را و باضافہ یکہزار سابق  
و حال جمیع منصب چہار نہاری و لیسان و برادران او ہر یک مناصب ارجمند  
فائز گردیدند راجہ گوپال سنگہ بہادر کفنی مع جہہ مرحمت گردیدہ نوز دہم ماہ بقعیدہ  
۸۵۵ ہجری راجہ رام چندر ولد چندر سین را کہ پوسہ خاطر اقدس از او پنجہ  
بود و سوار از او فرمانی و فتوح چنانچہ مشر و خا و ذکر آن در گذشت بطور آید و قید  
گردہ بقعہ محمد نگر روانہ ساختند و از آنجا بگلبرگہ شریف شریف شریف آوردہ  
بکلات صاحب جاوہ و فاتحہ روضہ مبارک پر داخہ بقعہ کلیانی نزول اجلا  
انگندہ شکر اجمی کوثر برہ منصب شش نہاری ذات چہار نہار سوار و علم  
تقارہ و پاکی جہار دار و خطاب راجگی و بہادری و گویند را و برادرش نیز  
ہمین منصب و خطاب و پاکی رنگ اعتبار افروخت یاز دہم و یکہ بعد رسول  
و جواب بسیار قلعہ کلیانی تبصرہ اولیای دولت در آندیس از این ارادہ  
قدسی بر آن راسخ بود کہ بفرخندہ بنیاد طرح آسودگی و رزند لیکن چون ضابطہ  
جنگ بہادر در ضمیمہ تردد این سفر خلعت تعلقہ نزل حاصل کردہ بود و انا ہاشمہا

جہارت زمیں دار آنجا در رفتن خود مضائقہ مینمود و رکن الدولہ بہادر باشت  
او بخصور عرض کردہ محکم فیروزی بآن سمت برداشت بعد اقصای عشرہ  
محرم محرم ۸۵۵ ہجری سلیبہ و سربورچال و دانیدہ جہوش دریا جہوش و فیلان  
رعزہ و خوش گرداگرد فرود آوردہ بصاحبہ ضرب قلعہ گشاہ بارقہ قیامت  
در اخذ آن اہتمام تقدیر ساندیدہ شد و ہفتم ماہ مذکور پیکر فتح در آئینہ اقبال و  
صورت ظفر بر صفحہ مراد جاوہ گرد شد حارسان قلعہ کند عجز مگردن انگندہ انا  
جان اہل و عیال در خواستہ قلعہ را تسلیم ملازمان نمودند ضابطہ جنگ خطاب  
لطف الدولہ سرفراز گشتہ قلعہ را با جمیع قصبہ جات و قریہ تا سرحد صوبہ ہزار متصرف  
شد و بتعمیر برج و بارہ و تہیہ لواحدات بقاعدہ فرنگ پرداختہ حیانت  
ساخت کہ بنای صنایع فرنگ دست عجز بر زمین گذاشت لطف الدولہ ضیافت  
شایستہ ترقیب دادہ بقعہ نصرت لزوم بندگا حضرت و سایر اہل امر مغز و کو  
گردید یک کشتی جوہر و سہ کشتی پوٹناک خاص قبول یافت اسب و فیل مع  
شد مایہ مراتب و دو نہاری منصب و دو نہار سوار از نیکیاہ مرحمت فضل  
کردم باو عنایت گشت سید و او بمنصب سہ نہاری و علم و تقارہ و خطاب  
خان سرفرازی یافت و از دہم ماہ صفر لطف معاودت فرمودہ ہفدہم ماہ  
داخل بلدہ فرخندہ بنیاد گردیدند درین ایام دولہ سنگہ مشرفی دیوانہ  
خاص مشرف شد بسیت و ہفتم ماہ جمادی الاول اسمعیل خان بنی بہ نیابت  
و نظامت و تصدی گری المیپور و برادر مفتوح گشت خلعت چہار پارچہ و  
سرچرچ و مع وجہہ سربلند فرمودند نقشبندی خان باستد عای راجہ جگدیو



کلیه که وفوداری ممتاز و بر دست خان بها در قلعه داری یا کل سرافراز  
 میر علی نقی خان قلعه داری کوی کنده سر بند و صفی الدوله بها در میرانشی دکن  
 بهره مند چهار دم و پنج سیئه جکد و نقش بند خان را از خلوت برآورده سلاح  
 هر یک گرفته در قلعه محمد نگر محبوس و مقید ساختند بیان صدور عصیان او  
 اجمالا نوکیر خامه میگردد و آدمی را بعضی خصایل شنیعه در نهاد او سرشته اند که  
 از دایم عادات آن گرفتار دایم ابتلا میشود و از احکام خود که قهرمان اقلیم  
 تن است سرطاعت می چید برگزیده کامی که از فروغ شریف حسن احوار  
 چراغ خلق روشن سازند و شراره نفاق آب ملایمت سر دکن تا خرم  
 زندگانی ازین آتش خامان سوز محفوظ ماند پوشیده مباد که جلدیو را  
 آخر کار خار حرص و آرزو بگلر خلیده باغیای باغیان سبک کار عالی معه  
 و لبندان با خاک یکسان شد که اثری از آن پیدانیت یعنی در حینیکه  
 جنگ بها در بعد فتح تزلزل تنبیه و انتظام آن نواح خاطر خود را مصروف  
 داشت و اعلام رفق و رفیق تاسر جد برابر برافراشت جگونیذت دیوان متعلق  
 خود را بجهت تقویت رعایای و رنگل که از زمینداران خوف جان مال  
 داشتند در آن آوان یک زمیندار را غیر از رسوم و سبکی قطعات  
 رس در سبج امور نبود و بیدلانه اوقات خود را میگذارد و فرستاده بود  
 و ضابطه جنگ تنخواه داران را پیاپی میفرستاد و بحسب اتفاق شخصی در وجه  
 تنخواه خودش تنخواه چنانچه رسم این مردم است که شخصی در درستی پیش  
 میآید از پندت مذکور نمود پندت نیز در صحبت آقای خود حرارت مزاج

و بالا داشت سخنان لایعنی بر زبان آورد و منجر خشت و مشت شد و پندت بدت  
 شخص محبت گردید و دستار از سر او بر زمین افتاد و جمعی بند ناموس  
 کشاد از این رگد ز کمال غیظ پندت را رگ بر منی در حرکت آمد و باز میدان  
 خانه بر انداز ساخته قلعه نظر گذره را با همه اسباب و آلات و خزانه تصرف  
 شده نایره لغاومت بر انگشت و بر اجه جکد یو که از ضابطه جنگ در دل بخش  
 داشت پناه آورد و جکد یو امتی را فخر عظیم دانسته در استحکام امر لغاوت  
 زیاده تحریر نمود پندت قفل خزان شستنی بیکانه زیر سر کار را چون خمره بر  
 قفای خود پاشیده دم اندا و لاغیری بر زده افیض لک در و مید و جمعی  
 حراست قلعه معرفت زمینداران اطراف بهم رسانیده مستعد جنگ گردید نظر الله  
 از اسماع انجیر جوش با وجود مسم و شوار گداز چو رطل داشته بیا کرد و  
 قلعه را محاصره کرده لقب دو اند و وقت پیرین برج قلعه بسیار جوانان  
 کار آزموده باتش باروت پیرده از هم متلاشی شدند چون دشت دلاور  
 قلعه گیر و بیت بها دران دار و گیر در دل محصورین بیدین بر تو انداخت و نیز  
 ذخیره جنس غله که دین زودی فرا هم نیامده بود تزلزل در ارکان استقامت  
 حارسان راه یافته غار فرار را بر خود گواره کردند و ششی که حارس حصار چرخ  
 نیکیون لغو و بشفق سر نهاد و دست بطالب خطوط شغاعی بر زده راه زمین  
 بر کشاد و همه زمینداران متفق شده آن رفعت کوه که محصار سپهر خضر و  
 جهری میگرد گند بسته فرو دادند با وجود استحکام عقد موافقت که تاجان در  
 تن است از پندت مذکور اخلاف نورزند و شرکت و معاونت با جان موکد چنان



استوار نموده بودند که اگر تیغ برگردان رانند کیموسه پیچید تنها آن ساده لوح  
را که در صیقل یاس گذاشته را در فرار اختیار کرد و این طرفه تر که با سید رهایی از و  
جدا گردیدند اما بیای خود بدلم با افتاده یعنی هر کس که در وسط دلیل از گوه برگیرد  
مثل چشمال گویال را و بار نقای خود سلامت از آن همکه بدر رفت و اکثر که اندیشه  
کرده ساعتی کشت نمودند و چنگ اهل در افتادند و ششینه داران که وایر قلعه  
را هرگز وارد ورمیان گرفته بودند از صدای پا خبردار شده و یکسان و دیسان  
وردا و کونه را وی را تعاقب کرده گرفتند و ضابطه تنگ که نشه خون او بود مثل  
کوسفندان قربانی رو بروی سج کرده سر بر یک را بغوان تحایف بکمان بود و پیش  
اهل و عیال آنها فرستاد چنانچه مدتی سر کونه را وی بر و روزه را منایه آویخته  
بود و محله بعد قتل بسیار گوش و غمی اکتفا کرده و ارا نهید و نیت را در میان منع  
آن کوه یافته تا یک سال هر روز بعد از این بر خورشانیده با سکان خاکروب همواره گردید  
به بدترین عقوبت کشت پس از این طفر الدوله اعتبار چنگ زیندار نکرد و حتی  
المقدور و مقدمان و کلکریان را بهین محل ساخته از فرار عان کار مالی و ملک میگرفت  
بنو احداث این امر و عدم شرکت ذکور و اناث اهل میراث تمام ملک آباد گردیده  
بجای یک خوشه خرمنها انداخته شد و محاصل یک خرمنه پول سیاهی در مغزین پول  
آید رکن الدوله بهادر بطور این بنامی و باین خاطر طفر الدوله جلدیور را متفکر کرد  
همه خانان او را با خاک یکسان ساخت درین سال قاسم علیخان همیشه زاده  
بکن الدوله بر سال بخشی حاجی و فاختان مغلیه معزز و محترم و حکیم فضایل علیخان  
علم و تقاره و خطاب رشید الدوله سر مله در عالم و میر یعقوب علیخان بسالک

سواران مامور و رای نخبه رام بقلعه مشرفی داغ تصحیح کل رسالجات منظور  
چهار و سیم محمد محرم الحرام ۸۶ هجری کتختانی صاحبزادی با ظفر یاب جنگ بهادر و رخا  
اعتقاد الدوله بهادر بوقوع آمد خود بدولت و اقبال مکر تشریف برده رنگ بخش  
محصل غر و شطرا گردیدند و هم طفر المظفر السیه جالوچی بهوسله مرض حسن لول  
در گذشت در ماه ربیع الاول کسیران و برادران را همچند ربنامه بخت  
شش هزار سوار علم و تقاره و سر چرخ و جغیه و شمشیر و خطاب را یکی مایه  
اتحاد و افزودند -

رنگ آسنیری این وقایع فرحت بدایع شکر بخش نور و ضیمنت  
افروز شادی کتختانی صاحبزاده عالیجاه بهادر و الاقد

خبر و افتر آراس سیرین فلک طارم چهارم بر اورنگ حمل جلوس نموده و در  
عالم را رشک بهار ارم فرمود و خیر ان نباتات حین حین استقبال بهار کرد  
چون دژه سوی آفتاب به و دیدند و پرده نشینان شکوفه از منظر شاخسار تماشا  
فصل ربیع سیر یون کشیدند و سلطان زرین مقعه گل بر منصفه چار حین نشین  
و عروس ارغوان از جمله غنچه برآمده بهم آغوشی شاه گل بعد گلین سرنگین  
شاهلوش چشم نظاره و پیش را از سر نه فون سازی سیاق تاب نمود و سیل  
سلسله طره شک مویش با عطر گلاب شانه برنده چون زلف شادان غنبرین  
کاکل بر کشود با و مسما بهوا خواهی گذار از بهر گوشه وزیده و بجار و بپشکان



خس و خاشاک خزان کیوگر دانید و نسیم صبح دامن فریادی میان برزده از  
برگریزی نو سالان بخت گشتن فرش بوقلمونی در کشید نظم چمن از دست  
گل بیانه با خور و صبا زلف من را شانه ها کرد و کجا رجوی از از سبزه  
چتر بست یا میان کوه از لاله کمر بست یا جهان پیرانه سرگشتی جوان شد  
زین از سبزه گوی آسمان شد یا نزاران گل چو طفل نورسیده باز برگ  
سبز لوح نوگزیده یا نیکو حضرت چون پیر یاران برسد خاص جلوه گرفته  
گلستان امارت را مانند گل در زرد گرفتند و سران انجمن دولت را  
بر سرچ مرغ نخل تارک غرت ساختند و بدن بهر خشتی تن و منفذیان نو  
کمن از خلعت غایت شاه و کن چنان باید که چون غنچه لاله در پوست نخل  
و روی مخندان لالی چهره آب گهر چنان شستند که بار دیگر مانند صدف دست  
احتیاج نداشتند آیات کمن بر گردون جوانی گرفت ایشاد و طرب  
زنگانی گرفت یا بهر یک به خشتی قال و قیل یا زرو گوهر خلعت و آب  
فیل یا معنی که مجلس بیا راستند یا بصدق و صفایین دعا خواستند  
که بخت بداندیش در خواب باد جهان زیر فرمان نواب باد بعد انقضای  
دوماه از بهار اردی بهشت جشن کتخالی صاحبزاده و الا قدر عالیه بهاد  
باصیه شجاع الملک بهاد حسن انقا و تموا و جشن جمشیدی و نیزم کیقباد  
زینت افروز جهانیان گشت از سبادهای جلوس تمپوریه الی هذا یومنا  
چنین سامان نشاط جلوه افروز نگرددیده که از پیر رنگ فتانی سراپا سطح هوا  
یک شیشه رنگ بوقلمونی بر خود شکسته یا عالمی لباس رنگین یک گلستان

ارمشته باشد ساسد محفل گردان که منتقد یافته شان عقید پر وین از شمش  
روی خود بر تافته انجمن پر وین که زینت آرای نیم سرور گردید شکوه  
خوران بهشتی گشته و امان رضوان خریده سران سلطنت و امرای متمدن  
طلعت شمعیت با دل نقره کار و لباس زر تار چنان منور و مکل شدند  
که سیاهی آینه فلک از انعکاس فروغش یک تخته سیاهی گشته و جهان از پر تو  
لمعانش در چشمه نور غوط خورده و هیچ ادانی و اقامی را ندیدند که از لباس  
و عطرانی چهره بخش نغذیه و باشد و هیچ مریه عوام و خواص بطر جلوه گرفته  
که از رنگ گل نارنگی برود و شش خود را یک سرور گردون لب نگردیده باشد  
ایات زبان در وصف رنگینی محفل یا زده غوطه بزرگ چشمه دل  
نیز می بود یک نیم بهشت یا در و عشرت سوار سیر گشتی یا نسیم خلد اگر آنجا  
گشتی یا بگر و نیزم چون دیوار گشتی یا زنگش رنگ در شبهای حساب  
بهم آمیخت گوی آتش و آب یا صبا را ساغری از لاله در دست یا جهان  
از باده انعام سرست یا زمین از کثرت چراغان رنگ سپهر برین شد  
و شب از هجوم روشنی طعنه بر مهر و خاور و زلفک از تماشای گلبنی این  
چراغان دیده سرور افروخته همه تن چشم گردانید انجمن انجم از دو و شمع  
و شاعلی این محفل سرحد حیرت در دیده کشید بهمان دل نشینی این شمع بندی چراغان  
چمنستان گل است که گلستان از این نیم چون غنچه لیلان شیدا از نظاره او  
ویده را نمی ندید و یقین بدان سرشعل و چراغ گلن افروز شمع کافور مست  
گلن بختین و کاف فارسی معنی شمع دران و منقل ۱۵



که مردک چشم خورش انجمن پروانه وار از گردش برینیکر دید قطعه جهان از رو  
چون گل شکفته در چو بیل دیده نظاره گشته که گذرخ از فلک پروا کی سر برد  
شمع کرده سر مه اختر از قیالی جهان گردید حیران که مشعل بر زمین زد مهر  
آبان به صدای پای کوبی و ادای فغان نوازی را شکران بر چهره جلت  
در گوشش ناسید انداخته و حرکات نوزونی و اندازده عشوه گری ز ابدان  
خنگ طبع را آتشکده در دوالم ساخته شور افکنی نغمه شیرین و بهمان  
نک سود جرات سین بدنان گرم روی انداز خوش ادایان برق غم  
هوش ماه چینان حلقه زلف مشک مویان سلسله یای جنون زدگان هر  
صبح و شام خوان سالاران سفره الوان لغت پهن کرده صلاهی خاص و  
عام در دادند و در کا بهاران مطبخ بر لیل و نهار و عوتیان صغیر و کبیر را چنان  
سیراب لغت نمودند که باز حرف اشتها و حرص بزربان نیاوردند بر سفره  
حاضری محضرت که گرسنه چشمان بار دیگر دیده حرص لبان قاب کشیدند  
و بهر قلم تخمین بر بهریت که شیرین خواران غدویت از وفور جلادت دبان در  
برنگر و انداز وفور آتش بازی چه بیان کند که از زمین تا آسمان یک  
شعله گلریزی بود سطح ارضی و هوا دامن دامن گل زر و نقره می آمود الغرض  
بر خشتی بهشتی و بر بهر سنگی رنگی در هر گوشه بوسه بر هر کناری نگاری در هر خالی  
مانی هر جاطعاهای گرم گرم و فرشته های نرم نرم نغمه اضطراب سوز و غایب داغ

عالیه خوشبوی معروف و آن مرکب باشد از مشک و غیره و کافور و غیره ۱۲

نکته های خلوت و کاشانه ای جلوت مسکن عفت و شکوهی عصمت فرش خسروانه و سمن  
شامیه عطایات آرزو و شیرای بی اندازده میا و آلوده بود بعد ادای رسم حاج  
و خاندی جوس شب گشت با هزاران طوطی و تورک جلوه افروز جهان و بهمان  
گردید آدوم بهر روز اساس آرایش جشن و اسباب بزم و قیقه نامری گذار  
و از آیین تعبیه بندی آنچه وقوع یافته مطلقا تغییر ندادند در عین این نشاند  
انباط غر و جمادی الثانی و زود فرمان عالیشان شاه عالم بوقوع آمد و در  
مبارک با جمعه لباس زر نگار زرنگار رنگ که تا هر جا نگاه کار کرد غیر از رنگینی  
جلوه افروز نگشت رونق بخش شد بخت و دوم جمادی الاول ششم هجری کبیر  
و یکصد و هشتاد و شش شروع گردیده آخر ماه جمادی الثانی با تمام رسید  
برکن الدوله بهادر سرچ مرصع و مالد مر و ارید و قیام الملک میرکان خان  
بهادر سلک مر و ارید بهرام جنگ بهادر جیفه و تیغ جنگ بهادر جیفه و همت یا  
خان سرچ مرصع عالیجاه بهادر طریاقوت با آویزه مر و ارید و یوچی نورتن  
وصفی الدوله بهادر جیفه مرصع رفعت الدوله جیفه نصیر جنگ بهادر جیفه زبردست  
خان جیفه امیر الدوله بهجند اتفاقا الدوله کنتی نالا با سلک مر و ارید نوازش علیخان  
جیفه در ماه و جب المجب یوسف علیخان متعلقه خان مانی سرکار عالیجاه بهادر  
ماور مناب راسی شیدستی خان مانی سرکار که در نظر مقبول علیخان سرچ مرصع  
و جم رمضان المبارک جوابه و پوشاک مرسله ساجی بهوسله بدر لیه رکن الدوله  
بنظر اشرف رسیده قبول یافت بیت و ششم و هجده شروع جشن نور و زر گردید  
در ای ریان مجتهد پیشکاری دیوانی سر اقتدار برافراخت به تقیم ماه صفر المظهر







سرافسند یکی را بنجاک سیه در بند یکی را بغت نواز و همسین  
یکی را بخاری گذار و همسین در عین شباب و ریحان جوانی سینه  
نادر او بکد کوب قضای میهم از یاد آید و تهنیت اجل از خانه زمین عزت  
بر زمین حسرت بر زدنار این را و برادر او بامر ریاست پونه مستقل گردید  
رگنهاته را و را بوضایت برادر بدستور معمول در گنج تقدیر نشاید بطریق حق  
انقیاد و تنویری او تیز در حضور راه مصداقت پیوده طبع حکم بود و همواره بطریق  
اطاعت قدیم ارادت نماده خلاف مرضی ملازمان عالی نمی نمود و آن آوان  
اسمعیل خان پنی که از پیشگاه حضور صوبه دار ایچور گردیده بود و بسبب سوزنا  
با نظر الدوله بهادر راه مناقشه می پیوندید و در نشسته توری سنگینی طمطراق  
او را با پاسبانک شمار نیاد و دیو سته از نام او گره برابری خاطر داشت  
و در اظهار عداوت کوسس مخالفت نواخته علمش و افراشت ظفر الدوله  
مکرر کلمات شکایت او بر کن الدوله بهادری نوشت هر چند رکن الدوله  
خواست که تسکین مواد فاسده طرفین شود و میرنگشت لاجرم نیم ربيع الاول  
شده الهجری از حضور رخصت الصراف حاصل کرده با اقوال قاهره متوجه  
ایچور گردید و ظفر الدوله نیز جمعیت کثیر لغرم محاربه راه مساعت پیوده در سید  
اسمعیل خان تاپ مقابلہ نیارده در مضیق حصار خیزه مشتعل نایر و جدال و  
قتال گشت اگر چه ضابط جنگ در انهدام بنیان اوسعی موفوره بتقدیم رسانید

ریحان اول شباب ۱۲

بر روز در صد و قتل او کرمیت چیت بسته بود لیکن خونریزی او وقتی بر زمین و عده  
معین گردید شعله حیات هنوز فرو نشسته رکن الدوله اجمال و اغماض کرده بخواب  
که آسیبی نماند با و نرسد در خلال این احوال کشته شدن نادر این را و دست خط  
رگنهاته را و در هر چهار طرف شایع شد رکن الدوله بنا بر بد باطنی و در شش پنی  
رگنهاته را و در خرم و احتیاط خود مصلح کرده باراده حضور روانه گردید و پسین  
اجمال آنکه چون نادر این را و دست خط شد بحسب اتفاق فیروز جنگ نواب وزیر لغرم  
تقدیر امرای حضور پادشاه هندوستان بشورت بکمر و سینه پیر و پونه آمد و خبری  
طرح اقامت نگذند و روزی فرصت یافته بر گنهاته را و که در قید بود و در گوش او این  
و مدینه افسون فتنه مضنون در و مید که ترا بکینه سالی و تجربه کاری شرم نماید که  
بقید طفل ناموزگار گرفتار باشی اگر نشسته ریاست در دماغ داشته باشی کاری  
کنی که بصفتی روزگار یار و کار باز چون این صلاح بگوش آن فتنه کوش جا گرفت  
رگنهاته بهجت بعد رفتن فیروز جنگ قابو یاقه بمحضدت یوسف خان کند  
و شمشیر سنگ نزاری و غیره سیزدهم شعبان نادر این را و را که هنوز بایز و دسالی  
نرسیده بود بغیر تیغ و سنان مقتولی ساخت و جمیع ریاست بی مالعت غیر  
تجرف خود آورده قریب لک سوار و توپخانه آتشبار فراهم آورده با وجود بی نسقی  
خانه خود که هنوز غزاه خون نادر این را و در جوش و سوزش خصوصیت  
ز نادر و اران پونه و در خروش بود و هر چند اندیشه مندان او مانع غرم مقابلہ  
اسلام آمدند و بار با گفتند که بدون برداشتن سنگ راه خانه خود بکار  
دیگر پرداختن خاک ادبار بدیده مقصد بختن و غبار یاس و نامرادی از قهر



بر آنکس است چون خون آن طفل بی تقصیر گریبان گیر بود و نضایح بکس نبال  
 نیامده بجز در حرارت مزاج کوچ نموده درین روزها ماه ربیع الثانی رای  
 باکن ششگری بعارضه جسمانی درگذشت در ماه جمادی الثانی اسمعیل خان پیش  
 مفتوح شد و محمد ناصر خان برادر اقطاع الدوله و میر عبد السلام خان برادر  
 الملک بعارضه جسمانی بعالم جاودانی رحلت نمودند و همدرین ایام خلعت موید  
 برادر از تغییر اسمعیل خان بجایگاه بهادر و نیابت مقصدی گری بهمهضام الملک  
 اختصاص یافت بجهت چون خیرشته شدن ناراین راه و اراده و در گناتنه  
 متواتر رسید غنائیه فیض آمده در باب جلد رسیدن رکن الدوله بهادر الملک  
 نموده خود بدولت و اقبال که فتح و نصرت بر سر در کتاب چشم خود میباید و فیروز  
 در هر گوشه دم نامی زرین میدید در ساعت سعید حضرت نموده در میدان  
 قلعه داخل خیام حشمت اقامت گردید و بیت و دوم شعبان السیه از آنجا  
 یغار کرده بحیث حفاظت رکن الدوله بر موضع موکب رسیدند و رکن الدوله نیز  
 بتاریخ بیت و چهارم لغرض دور روز راه مسافت پیاده عیال و خدمت اشرف  
 روی اعتبار با فرودخت اگر چه اراده ناصواب رگناتنه را و بدان امر راجع بود  
 که تخت رکن الدوله را که خاطر از او بجدی داشت از میان برداشته پس  
 از آن بجای دیگر بردارد و چون این نقش غایت بر لوح اندیشه شقاوت پیشه در  
 زلفت خایف و خاسر برگزیده بخل و در مقابل لشکر لغت اثر خست ادا بار  
 انداخت و هر روز در صدد و نبوده رایت مقابل برافراخت چیسارم  
 ماه رمضان المبارک بحیث پنجشنبه از سوار طرفی را آمده بیکار گردیده

در انداختن گلوله و بان دقیقه فرو گذاشت و از طرف اسلام بهادران  
 نبرد و غبار تو سن و لاوری بر آنکس خاک ادا بارید و کور و در فغان اعدا بختند  
 با شکر و غیره ناسر و در آن مخالف آتش ششیر آنگون بهاد و جهنم پیوستند چون  
 تمام سایه ادا بار بفرق آن تاریک در زمان انداخت مخالف نافر جام روی بجا  
 بطیایچه ناامیدی گردانیده بخیم غلام حجت نمود درین ایام سداشیر بیدی  
 سرخ و مع سنگاریدی یک رخسار فیل و جمیع خویش و عشایر او را منوشت حال  
 رومی و کمال خلعت است پارچه رحمت گردید هر روز بنیوال نایر بیکار گردیده  
 آن جگر سوختگان ناکامی را بعباد سهردی میفرستادند و روز دهم جو حسین  
 هر کاره با خیر باطنی آوردند که رگناتنه را و بهیث مجموعی خود بمقابل بر اول  
 بحال بی باکی آمده آما و بیکار است خود بنصرت و فیروزی بر بود و چینی  
 سوار شد و مستعدا دیب او ایستادند ثابت جنگ بهادرایی شات قره  
 بصاعقه باری را کل و بان شعله نیریت جمعیت اشترار تبه کار افکند اکثر  
 سرداران او فیل نشین قتل و جراحت گردیدند حسب احکام عدو مال امیر سکن  
 و فتح خان بکلی ثابت جنگ مامور شدند چون دید که دست قدرت خود بپایان  
 و ایران اسلام نرسیده بخل و افروغ بیدار گفت تا بحوالی مسوره فرزند بیدار  
 حیدر آباد دست لغات کشتاید عالمی از قریات و قضیه جات او طمان و لمان  
 خود گذاشته روی غربت لبوی صحاری و جبال و هامون نهادند بسبب کثرت  
 جیش غلام و قتل جنود اسلام و اهره بر خاص و عام تاری بود که آماج  
 صورت از پرده تقدیر جلوه گر شود و چگونه این مطر و شقاوت نمودند



از سف دبر دارد درین تشویش شبی که مزاج فیر تجد اعتدال بود و چند روز با  
خواندن اوعیه ماثور و بخت تحصیل نصرت غیبی و صیانت معسک اسلام و هنریت  
اشتراک کفار با جازت شاه معین الدین علی بنی انجمنی خشتی مؤلف بوده اجتناب  
غذای رذیله می نمود صورت عالم رویا از باطن سر بر زد و در یک حرم فیض  
ملکوت بریده عالم ناسوت بر کشودند آتش چهره اشغال افروخت نه خاک  
و خیره گناه و ناله آب بطوفان جوش تاخت نه باد علم گرد و شوی افزاخت  
افزای غصری که اعصاب سفل اند آسینه موافقت زد و دند تا جلوه های صورتش  
که بر رخ غیب و شهود اند نقاب از چهره مقصد کشودند عالمی دیدم سر یالعه  
نور و جهانی یافتیم یک انجمن سرور درین آشا از گوشه صحرا شبیه اسپان  
بازی نژاد و شور و شرم توشان برق بنیاد پرده گوشه درید چون نیک نظر کردم  
فوج مسلح معاینه گردید و هر یک مرکب خود را انگیخته بجائی رسیدند که تقارن

مرا و از اجتناب غذای رویه ترک حیوانات است چه که سالکان طریق مجاهدات و ابرار  
بعینات ترک لذات می نمایند ۱۲ حرره میر احمد علی موسوی

ملکوت حاوی نفوس سمادی و بشریه است و آثر عالم مثال و عالم خراب و عالم غیب  
خوانند و این عالم از عالم ارواح ناشی شده و در صدر کتاب هم ذکر آن گردیده است  
ناسوت عالم اجسام و عالم شهادت که دنیا و اینجهان باشد حرره میر احمد علی موسوی

حرره احمد الموسوی

سلطان بارکان عظم مستقیم بود و بقضا آنرا شکسته با خاک یکسان کرد و باز  
ستوجه سمت دیگر شد ندی را از آسمان القات او بخود دیده پرسیدم که آن  
افواج نصرت امواج از کدام مقام مهین جلوسه اند و این تو چنانه کسیت  
که با من زودی شکسته آن یکتا ز جوش غیبی و آن هم از سر و ش لاری بی بجم  
سرفراز فرمود که این فرج بزرگ درین متین و برشته علم یقین امیر المومنین است  
الغالب شاه مردان علی بن ابی طالب است صلوات الله و سلامه علیه که بتائید  
میر نظام علیخان آمده است و این تقارن را گنوی مقهور است که شکسته  
اند و بجزو استماع این نوید فرحت جاوید چنان برخود بالیدم که بجای خواب  
نگینیدم چون حرکات حسی دیده بیدارم مالیدم خواستم و بنگرانه این علیا  
سجدهات بدرگاه کافی التماس بقدر طاقت بشری نمودی ساختم صبح بهادر  
بیکخان ورستم بیکخان که دو تنخواه سرکار عالی اند این فرد جالفر ارسانیک  
هر دو برادر صمیم القلب گفتند که این رویای صادق و دلالت بر فتح و پیروزی  
بندگان عالی میکند و این صبح و تصریح محتاج تغییر نیست چون اراده لشکر فروری  
داشتند بعد روانی نجانه آدم و بخواندن اوعیه کتاب جمال الصالحین کشادم  
کیفیت امر رویا بدین عبارت موصوفه کردید درین اوراق مناسب دانسته  
به تحریر در آوردم یعنی از احادیث سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله  
علیه و آله و اصحابه ماثور است که روح مومن از طبیعت ملائکه آفریده و جوهر  
حوائس او از جنس جوهر ملکوت سموات مخلوق گردیده اگر چه از ممبر ضرورت متعالی  
طرح موافقت باید آن و قوای اعضا انداخته و بعل تدبیر آراستگی جسم و نظام



بدن خود را آن موافق ساخته از کمال موانعت و از حیات دنیا بملکوت طهارت  
که وطن اصلی اوست رجوع نمیکند و با بنای جنس خود ملتفت میشوند لیکن هرگاه  
از شغل این امور عیالی اندکی فرصت مییابد بوقت وطن و امن خویش کشیده  
و اصل محافل لطیف یناید و از رشحات فیض و تجلیات الهی که بر آن عالم حجاب  
ترشح مییابد بقدر جوهر استعداد خود از آن قطرات مطرات استغاثه میکنند  
این حالت انبیا و اولیا و اصفا است که از وفور شوق الهی و متابعت و بین  
ستین و امثال احکام شرع مبین زبرد در دنیا و رغبت بعقبی و اجتناب از هوا  
و ترک لذت مشهور و دوری از عواید حسب ثروت بوده و امان خویش  
از غبار که در تنگنای باطل و گرد و حواشی و تاراج لاطایل که هر روز بر طریق  
آن عالم است طوشت از اندوختن روح را از صفای بطون انجلا ساخته بفرش  
خود غائب میباشند همواره میسر است و ایشان را این حالت خواه بیداری  
و خواه در خواب همیشه مقدر و باشد بصدق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و ع  
تَنَامُ عَیْنَتِی وَلَا یَنَامُ قَلْبِی یعنی اگر چه گاهی چشم سرمه خواب میکشد  
اما دل همیشه بیدار است و سایر مومنین را بحسب اختلاف مراتب قابلیت  
نگاه گاه و وقتی که بدن از ثقل فضلات رویه و بخارات غذا و صفای دل از  
زنگ که در تخیالات فاسده و اشتغال باطله منزه و آئینه خاطرشان بفضیل  
نور الهی علایافته باشد حواس ظاهری و باطنی نیز از شغل محسوسات فراغ حاصل  
سیند و دل را از تشویشات و ارادات عالم کونی که عبارت از مراتب طهارت  
مستخلص گردانیده متوجه عالم باطن شده و با موقوفان تدبیر حادثات و مدبران

تطام احوال و از رشحات علوم و احکام تقدیر و معارف ایشان که هر چند  
و حق است مستغنی میشود و خواب ایشان محتاج به تغییر و تقریر نیست همه صحیح و  
درست است چون هنوز روح از مصاحبت بدن و قوای نقل بدنی مستخلص  
نگردیده بلکه آثار حواس و قوی و جوهر روح در بدن مستعد است اما قدری  
مشایدات روحانی هر یک بصورت و کیفیتی که مناسب آن احوال باشد در نظر من  
کند حالت این خواب محتاج به تغییر نیست و اگر احیاناً دل و روح در ظلمات تشویش  
باطن و فکرهای فاسد فرو رفته مبتدی نباشد که در آن عالم سیر کند و یا بسبب نقل و  
زیادتی غذا خون و سفر او سودا و غیر آن در بیجان آمدن بصورت خود مشا بصورت  
آتش و شفق و رنگهای اوان سودا و بلغم بشکل ابرهای سفید و غبارهای سیاه و فلان  
جلوه کند و آن حالت تصور مختلفه خواب بیندنی اصل چند و اعتبار ندارد و یا در  
وساوس نفسانی بکفرهای مختلف و خیالاتی فاسد در افتاده بخواب رود همان حالت  
و اجماع در نظرش جلوه افروخته شد بی کم و کاست نقوش مختلف بینداید یا نمیدارد  
که صحیح تحقیق است اما محض غلط فیه باید دانست که چون حادثات عالم دنیا و قیوم  
است یکی آنکه در قضای الهی وقوعش حتم و خرم شده باشد که خلاف آن واقع  
نمواند شد و این قسم بصورتیکه احتمال غیر آن نداشته باشد تمثیل گردد و دوم  
آنکه بسبب مصطنعی وقوع و عدم وقوعش بیچگونگی منور ختم نشده بلکه متردد است اگر  
در خیالت بر بنیاد من و یا در نظر او وقت خواب چیزی تمثیل گردد و معبر فاضل باید که  
تعبیر نماید بدین که خیر و مناسب باشد القصد بعد و بدین انتخاب را که موی مقهور  
است بدین الضم و بای سوجه تصور تمثیلی استاده شوند و ۱۲



در اندک فرصت ایام نهضت یافته چنان خود را آواره ساخت که بازگامی نتوانست  
 تراخت تا آنکه رخت او بار لبوبی نار انداخت و آن حشمت و ثروت که از بار  
 او بارش رشت زمین برفغان آمد بیک گردش فلک نیلی فام بفلک مذلت و تنه  
 شتافت نظم پیش چشم تو عالم احسام به بقون مثال نیگردد و به  
 و نصرت اخسول گردش چشم است نه نه ایچانه سال میگرد و به بنگاهی دین  
 تا شگاه به رنگ چندین حال میگرد و به با بجله آن مخدول و خیمه انقباض  
 چون دید که هیچ نوع دست جرات بد امان غازیان نصرت نشان نمیرسد و  
 آن جمعیت قلیل هر روزیای جلالت پیش میگرد از چارنا چار بتاریخ بیت و  
 دوم و او رمضان عرضی متضمن اطاعت و رفع مناقشه ابلاغ نموده در باب صلح  
 و موافقت ارام را شریک ساخت و اراده ملاقات رکن الدوله بدرستی امورانی  
 الضمیر خود آرزو نمود از آنجا که مزاج عالی مصروف به تماشای خلائق و در استحکام  
 آسودگی عالم است بجهت تقاضای وقت بگم آنکه قطعه درشتی چو بخت نمود  
 نمود و در رفیق و نرمی بیا می شود و درشتی و تند می نیاید بکار و نرمی بر آید  
 ز سوراخ مادر و بختش او را بدرجه پذیرائی رسانیده اقبال فرمودند حسب الحکم  
 بتاریخ بیت و سوم رکن الدوله و قار الدوله و موافقت ارام و کشتن را و برای  
 ملاقات او از لشکر نصرت اثر روانه شدند و گمانته را و پسر خوانده خود امرت  
 را و را با استقبال فرستاد بعد سوال و جواب یک زنجیر فیل و دو اسب  
 و سرچ مرغ و دو خوان اقمشه تواضع نمود و روز دوم خود بفر و غدا اقبال به  
 کمال شجاعت که از بیج سلاطین عالم قدر بظهور نرسیده که تنها با چند رفقا بجای

۴ در کمال شجاعت و بیج سلاطین عالم قدر بظهور نرسیده که تنها با چند رفقا بجای

و شش قوی ز قه باشد سوار شده فستند باین عسکری خیمه نصب کرده ملاقات  
 و معانقه بطریق رسم و پیرین برداشتند باز سوار فیلان گشته بخیمر فرو دادند بعد  
 رسم نیافت بر همین سرچ مرغ جبهه و کشتی بالا اسلک مروارید اعلی دست کشتی  
 اقمشه را و بدرجه پذیرائی یافت بعد یکس و دو گشتی از آنجا معاودت کرد و  
 بخیمر خاص خود تشریف برد و روز دوم رکن الدوله را در جلد وی این حسن  
 سرچ مرغ بگین الهاس با آذینه و کلس و مروارید و دو لوله لولواز ملبوس  
 خاص عنایت فرمودند بیت و ششم رگمانته را و کوچ کرده روانه مقصدند  
 روز دوم خود نیز نصرت فرموده متوجه کلبه گشت تشریف گردیدند زبردست خان  
 بهادر و داور خبک بهادر را برای آوردن پرده آریان تی عصمت به  
 فرخنده بنیاد و خصصت فرمودند و پانزدهم سوال جمیع محلات عالیت از ملکه  
 بر مقام نواح بهما با آمدند یافت سعادت قدس بوسه سر افتخار بفلک شود و پانزدهم  
 ما و منه سواری مبارک با استقبال فرمان واجب الاذعان شاه عالم سوار شدند  
 بخیمر بیت زیارت درگاه سید محمد حسینی گیسو در از نور الله مرقده فستند  
 و ملاقات شاه ید الله حسینی و غیره کرده بدو تخته تشریف آوردند غرض و بقیه  
 سیر قدس کلبه که در حشمت جنگ حکم بود رفته با فدیویان خاص خاصه تناول فرمودند  
 به فقیه ما و منه کوچ از نواح کلبه که نموده هر روز سیر کنان و شکار افغان می رفتند  
 نیم ما و منه شکارچی کور بره دار کار نمود و با جمعی بپوشید برای تحصیل زحمات از  
 جدا شده میرفت در صدد قاپو بود و بعقب ماندگان لشکر فیروز خان را نگاه میداشتند  
 از پیش آنهگان لشکر فیروز خان ثابت جنگ بهادر و راجه گوپال سنگه و سیدی غفر علی



که در مقدمه بجیش پای ثبات و رزیزه بودند تا بله رود و در آن فیروزی سرشته  
 ابلت و آدمیت از دست نداده پیام کردند که بدون شما با این قربت موجب فساد  
 است باید که زود از اینجا بر خاسته بی سپهر مقصد خود باید شد و گرنه قباحتی که سر بیاورین  
 راحت نمانده است باز چشم واکند و عالمی را بعاکب کمال اندازد با وجود این بیگانه  
 مکر و گشیش بپوش نیارده با اعتماد کثرت فرج خود آماده فساد گردید غازیان لشکر  
 اسلام توقف و مکث را قرین صواب ندانیدند و اسپان برانگیخته و کوفت و یراق  
 در پیوستند و صفایان دست و پا کم کرده مانند رنده گو سفیدان که از شیر و لنگ  
 میگزیند سر بصره امیزدند و گله از شران و اسپان و گاو و بز بار و اجناس  
 و ظروف مسی و برنجی و پاکلیهای متعدد و استغنی بسیار از اقمشه و غله و غیره غنیمت  
 لشکر فیروزی گردید بعد عرض حکم شد که غنیمت از غنفلوس تا لک کسی فراهم نشود  
 درین ایام داور جنگ بهادر بعلقه قلعه داری گلبرگه و فوج داری حسن آباد پیرایه  
 امتیاز یافت شانزدهم کنار رود بهیر امضرب خیام دریا احتشام شد غنیمت  
 و ورم ماه منته امیر الامرا بکالت جنگ بهادر بشرف ملازمت چهره اسید برافروخت  
 برای ضیافت ایشان چند مقام کنار دریای مذکور شد با میر الامرا حکم عالی شرف  
 نفاذ پیوست که لباس زرین بکفل که مرحمت شده پوشیده رونق بخش محفل  
 سرور شوند همه همایان بهادر موصوف حتی شاه گردن پشته و غیره بطعام گوناگون  
 کام و زبان تلذذ ساختند و غنمه سرایان رکاب و رکن الدوله و گنشماس  
 و کنگر و پتیر و سازنده با بوش از اسبید فلک بر بودند و هم برین نوال هر روز در  
 تقدیر خاطر بر او رعایت در اساس جشن مهذب ساخته دقیقه نامرئی نگذاشته سوم و پنجم

جماشای جنگ فیلان است که محمد عاقل نامیک میدان مسلح دیده معروض سر وقت  
 غرت گردانیده بود و بر بروج موضع حاکم در زیر شامیان جوس فرموده توجع  
 شدند ششم ماه منته امیر الامرا بهادر گدشته شرف ارتخاص بدست آورده  
 باستیار گدشته توجه گردید وقت رخصت سه بیج مرصع و یک زنجیر فیل از شکار  
 لطف و کرم مرحمت شد و جمیع همایان را اسب و خلعت و امتد اخان مستعد  
 جنگ را باصل و اضافت چهار هزار و دویست و نوار و علم و نقاره و پاکلی چهار  
 و خطاب مکرم الدوله بهادر پایتخت از بلوچان سنانید و مقیم ماه منته از کنار رود  
 بهیر انصفت شد ازین منزل بعضی قلعه داران را رخصت و اکثر ملازمت بودند  
 میانه آصف نواز خان بهادر و اضافه چهار هزار و دویست و نوار و  
 علم و نقاره و خطاب شمسوار جنگ سرفراز و همت جنگ بهادر بر سال داری  
 متعلقه داور جنگ پیرایه امتیاز و سید و فاخان بر سال داری سواران که بحکام  
 الدیخان تعلق داشت با نور علی احمد خان از تغیری محمد حسن خان بر سال داری خایه  
 اندازان منظور

داستان اتفاق نمودن زمار داران خسته جگر به تنبیه  
 رگبناخته را و پر شور و شر و آوارگی او از رگبدر خوف و  
 خطر و اسیر و قتل گردیدن ترک ما با بجمالت یا بعد  
 پوشیده مباد که درین دیر مکافات بر که جگر و سوتخان بسوزد و یا بخدنگ  
 ستم دل جگر سوتخان بدوزد بر قطره خون آن بیگناه گلوگیر مکافات و بهر







و شیروان بنیل و سید یوسفی رام بنیت و ناروجی اکثریه و چمنابی بنیت و  
 ترکم بری با استقبال مصفا المکاب بهادر بنینور آمده بهنیل با فضی  
 مناط استعدا یافتند بیت و چهارم ماه مذکور ظفر الدوله بهادر شرف اندوز استیلا  
 استان فلک نشان گردید و روز دوم برای زیارت لاؤلی الفارسی تشریف  
 بردند مقارن انیخال روز کوف خبر رسید که رگمنا تهر را و با صفای اتفاق زمار  
 واران پونه خان مقصد عطف نموده آورده و شربت ادا بار شد از استماع  
 آوارگی مقهور نگور اراده اتفاق او پیش نهاد خاطر بنا ده هر روز تکامشی  
 یابی ثبات فشرده و در عین تکامشی ترکم ماما که سپه سالار لشکر بنیت پردهان  
 و مقدمه بحیش بود بارها از او کار نمایان بطور آمده و در هیچ مواقع حوادث  
 امر که موجب تفر خاطر و ضیع و شرف شود صدور نیافته لیکن چون قضای آنها  
 دست از استین ارادت بر آورد و کشتن کشتن بدمان از در دمان بر دتوار  
 خبر شنید که آن گزند خو بار داده زهر مار با فوج قبیل در برستش نشسته تبارخ دوام  
 ترکم ماما یعنی را از غفلت و وقت انکاشته بلا تکاشی بی اعانت فوج خیر و  
 بتوقع بعضی سرداران لشکر آن محمول که با او موافق بودند باغیاری دوازده گروه  
 بر سرش تاخت آورد و رگمنا تهر را و چون دید که صید بیایی خوشین بلام افتاد  
 فوراً سوار گشته در اندک زد و برد دستگیر کرده روز سیوم بدترین عورت  
 کشت در خلال این احوال ساجده دیگر که موجب تشویش خاطر اقدس شد از بکن  
 سر برزد یعنی ذوالفقار الدوله بهادر در حجاب جنگ خلف الصدق امیر الاحباب  
 از پدر رخصت شده از قلعه ادهونی بار آورده حضور میآمد رگمنا تهر را و اطلاع

ایست با محاصره کشی که باشت تهر آمد آید او محصور گردیده بود و یار کرده مرکز وارد گرفت  
 جهات جنگ بدایره تحیر افتاده هر چند بجد و جملی بیع نمود اما بایر کثرت و تصادم  
 از ضرب و از دحام افواج او که هر جا با نظر جلیح و دوری کش و غیر از سنان و شمشیر  
 و بهادر و بندوق و پیچشی دیگر جلوه گر نگردیده چارناچار بمصاحمت و موافقت پرداخت  
 مخالف لازمه استقبال و احترام بجا آورده برابر فیل سواری خود داشته بفرودگاه  
 آورد و از استماع انجمن خوش و کوف و از سابق مع شتی زاید گشت بعد از این نقل او  
 همه جازم گردیدند و ظفر الدوله را درین مقدمه بحیش و ساقه و اورجنگ و بلا بی کشی  
 و راجه نریت سنگ و رستم را و پانزده مقرر نموده کوههای طلالی پاشنه کوه گشته  
 فرصت دم زدن را و بدست و دوم ماه مذکور سوار قلعه پرتیده و قلعه مهارا و جوت  
 رسید به جمیع بهر و نگاه و کارخانه جات زیادتی گذاشته بر ابران سرگردان  
 تیه ضلالت از صبح تا شام تکامشی می نمود و سوم مغر الظفر سوار او رنگ آبا و  
 گرد باغ درگاه و قنجان سالار جنگ بهادر وایره معسکر فیروز شریف المکاب  
 با فم لدر به اهل خدمات و قبله داران بلده بلانیت رنگ اعتبار افروختند  
 ششم ماه منته از نزول گاه مذکور نصبت کرده پی سپر قصد گردید و برین دوا و دی  
 هر روزه مرده تازه که اصلا و رسم و مکان کسی نبود از باطن سر برزد یعنی از بنجا  
 که حکمت باله کار قمری حقیقی و انتظام آرای سلسله علوی و صفی که باریک میان  
 اصلا و وارحام اند هر ساعت و غوامض نعم البدل بنی نوع همت بر نگارند یعنی  
 اگر کسی بدست ستم کل تازه شکفته از گلبن انجمن بر چسبند گل دیگر از تاج آن گل  
 از او شکفته تری رویند که رونق هزار و چشم تماشا نمایان همچنان پدیدار نماید



و فرصت یافت ماه و چند روز از نعم البدل در خانه ان زمار داران نویسه یعنی سپهر  
 ناز این را و متولد شد بعد عرض این نویسه حکم نواختن شادمانه مبارکبادی بلند  
 آوازه گشت و بنا بر رفع شوهرش و استحکام دولت پندت پیردان در فرزندی  
 خود قبول فرمودند و بر این سیلا دعا گفت بنیاد خانه بخانه که بگو طرح نشاط دو بالا  
 خود ساجی و سیوت پندت و غیره شکر نیاز با ساز نوبت و تقاره و خضوع و روزه  
 بر یک نفر خور مرتب پاندان و بیړه با رحمت شد بعد غمور کسل فردای روز طهر  
 الدوله و بر بزم بهر گیه و ساجی بهیوسته بتغایب مقهور شدالت کیش امور گردید  
 بیت و سوم و سوار بر بان پر زخم اجلال شد درین روز با رفعت الدوله رابه  
 علت استغاثه سید اشتم خان اقر بای سید شکر خان مرحوم که دخترش را نزد  
 و اشتلم کشیده بعد منکحت در آورده بود و حکمت که از لشکر برد و محمد جمیل استا  
 بمنصب پنجه اری و چار بنر سوار و سپهر اشان محمد خلیل خان دو هزار ی و دویست  
 سوار بین الاشال و الاقران پایه امت نیاز برافرو و بیت و یکم با و مذکور دیا  
 بائی زوجه جانوی بهیوسته که خدا و برادران شوهر خود آواره شده بود با غم و غری  
 ساجی و غیره جمیع بازار و خیام داساسه و اسباب رفقای او دست خود  
 تاراجیان گردید و ریائی الطرف لعل باغ چون چمن خزان یافته و زو ورق  
 تنهایی زده و لورطه یاس آقا ده کی از معتقدان خود را نزد بر بزم شدت

استاد! انهم حنفية استنادا وروية استنادا لغيت فليس معنى كتابت استنادا وروية وادوال من كتبني  
 ١٢ و تركب مقبول است ١٢

فرستاده پیام نمود که این برگشته بخت دست و یازده طوفان آفات را  
بجسیت ناموس غیرت ناموس ساحل نجات و اربابند یار و روزیج کرده خام  
مراد بریای تنی رسانند نیت مذکور خود رفته تدلیس و شکنین بر داخته بخیم  
خود آور در ریائی بادل پر خون چون ابر دریا بار گریان شده احوال تباهی  
خود بیان کرد بر برام نیت و حضور عرض نموده در فکر است و اخص مغرور  
اوسعی موفوره تقدیم رسانید و بعالجی مجروحان جراحتان فرستاده بیمار و ارس  
آنها نیت خود قبول نمود و بعد تحسین بسیار بعضی شتران و گاو و این بار بر دار از دست  
او با نشان لشکر گرفته رسانیدند متار این حال بر برام خبر کرد برام سرچ مع  
و سبابی را نیز سرچ و جغیه و پانذ ان رخصت رحمت نموده بتعاقب را کنونی  
مقهور مامور فرمودند و از گرد آمو باغ پرچم الیجاه و جلال بسبت خجسته  
سپید در آتیه از آمد روز دیگر خود بدولت و اقبال حجت رخصت برد و بنگار  
آنها رفته از رشحات سحاب کرم نشین بر دور از شک بهار ارم نمودند و  
کشتی جوابر و چند عدد خواجه اقصی پوشتاک و قیل و اسب ندر بر یک بغیر قبول  
رسید و هم کن را و ملال را بغایت سرچ و جغیه مع و مال و مراد تارک غرت  
بر کرده اشیر رسانیدند و از آنجا مقضی المرام عثمان مقصد عطف ساخته طبل معاودت  
بنوازش و آورند چون بدریای پورنا از فرسایه تنزل فرحت شمول آن بحر کرم  
بر توانداخت بسبب بارش ناگاه ناله قصیه جعفر آباد لطیفانی و آمده طرفه شور و  
غوغا از لشکریان بلند شد اکثر بازاریان در صحرای افتاده زندگی را از غنایم حجت  
انگاشتند و خود هم از ساحل ناله مذکور مراجعت نموده بفصله میگرد و خیمه ضروری



نصب کنایه تزلزل فرمودند و اکثر کارخانجات و خیام اطراف نالاستاده ماندند  
دوم چون طغیان نالاکین گرفت عبور کرده روانه مقصد گردیدند بستم ریحانی  
باز داخل بده نجسته بنیاد شده در اماکن کوکشته و جانین منزله پر تو زول احوال  
آنگذند بیت و ششم حیات جنگ بهادر از قید نظر بندی رگنا تبه را و شخصی  
یافته بتقیل شده علیا متاز و مباحی گشت جمیع معیان و اطراف مبارکباد گذارند  
سه روز حکم نواختن نوبت عزیزی خلفه آنگن چهار رکن گردید درین روز به ملازمت  
حکیم جعفر خان برادر خرد حکیم قادر یار خان شد راسی آسار ام تعلیه پیشتر  
رساله میر محمود خان سر ملایبی یافت و راسی روشن چند پیشدستی خاندان  
غیبه بنیاد بهر مند و سالار جنگ بهادر خطاب مؤتمن الدوله محترم و دینیت نگه  
بمنصب پانصدی و خطاب راسی متحر و کرم و احمد نواز خان بهادر مع اصلا و انشا  
و پاکلی جالدار و محمد خان مع اصلا و اضافه کنز راسی و دود سوار و یعقوب علیانی  
بدار و مکی گرد و دو نخانه و نوبت رام و کیل راجه و میراج حسین که سوانی میریچ مرت  
مشتر زمانه بهرین روز فرمان شاه عالم خلد اند که را استقبال فرموده و بکار  
تورک آوردند.

داستان باز آمدن راگهی خیس بمعاذت هو لکر و سید  
پر بلیس و باز کر خیتن او از تدبیر که ارام و نانا پیر نویس

سده بعنم و تشدید دال در عربی بمی آستانه است ۱۲

کشته شدن رکن الدوله از دست پیره دار بکر و وسوس  
ایلیس و قتل گردیدن اسماعیل خان بدون مرضی رئیس

برگوشه نشینان حق شناس و چله گزینان فهم و قیاس هویدا است که چنانکه  
قصا از شست شیت ایزدی بر جت اگر هفت سپر فلک سینه بحایت او مقابل کند  
در گذر شسته بر دلف جگر راست نشست از هیچ تدبیر بر تو این تیر تقدیر برنگرد و چون  
بسی و کوشش ازین نشان اهل سرب نیچر پس شایان گردن فراز بجاهت جان  
خود حصار قوی بنیان بنانوده اند و بسیار سلطان کشورستان افواج خون  
بنابر پاسداری و صیانت خود نگه داشته اند چون کار فرمای قضا سرنگ اهل  
فرستاده اگر همه حصار فولاد و رفقای فدائی بنیاد است بی آنکه بواهمه کسی  
بگنجد از همه هدم و منس کشیده می بردند از برادران معاضدت و نه از رفقا  
رفاقتی قطعه ای مبارک دن کشان بهر حفاظت در جهان به شکر آیین سبا  
گردند و خود حصار به چون قضا دستی برآرد و سر نهد بر خاک عجز سام  
و بهرام و نریمان رستم و اسفندیار به تصدیق این معنی آنکه چون رگنا تبه را  
باز بمعاذت بکر و سند سید فوج کثیر فراهم آورده بار اوده متقابل اسلامیان  
و او ثانیان دریای نریده عبور کرده بصوبه خاندیس رسید خود بدولت و نصرت  
پانزدهم رمضان المبارک سیه از غمت بنیاد نصرت نموده در قع میدان و اخل  
خیام فلک احتشام شدند نریت سنگه و گویال سنگه و جی سنگه و پدم سنگه ملازمت  
عالی پایه اعتبار بر کرده اشیر رسانیدند بر کیر اسیرچ و جغیه مرغ مرصت شد



نیرالملک بهادر سرچ مرصع بابت استظلال نیابت نظامت خجسته بنیاد و محفل  
 بهادر خجسته کو توالی جهان بلده سینت آباد و قایم جنگ بهادر با استظلال احسان  
 و تجار ام بمصب چار صدی و خطاب و پانزدیم سوال سکهارام و ناما پیرنوس  
 و غیره بشرف ملازمت تشنه افتخار برنا صیه خود کشیدند معتمد سوال عبور دریا  
 تپی فرموده کنار آب مضرب خیام نصرت احتشام نمودند قاضی شیخ الاسلام  
 خان بخطاب زبده العلماء اصل و اضافه دونهاری و نزار سوار و حکیم جعفر خان  
 باصل و اضافه معتمدی و خطاب خانی معزز در صفار و کبار و حکیم سیح الدوله  
 بتعلقه نریخ بلده خجسته بنیاد سر فراز و تو کیند شرفی تو شکفته سرکار متار سرپت او  
 و پیکار و گویند راو کشن و سپاهی انولیه و رکبیت راو و منموین راو و هر یک در  
 عرصه ده دوازده روز آمده ملازمت حاصل نمودند خیم دلیقه در سواد پیر  
 بمیدان کالچوتره ماچچ اعلم پنجم حشم بر تو وصول انداخت راجه راو و نهها بهادر  
 بشرف ملازمت تارک خرت بر افراخت چهار دیم سکهارام و ناما پیرنوس  
 پیش آنگی معسکر اسلام بتهیه راگو نامور گردیدند سرچ و جیفه بهر یک حمت  
 فرموده خود بجهت رخصت بخیه بهر یک تشرف بر دند جواهر و آفته نذر بهر یک  
 بدرجه قبول یافت درین ماه با استقبال فرمان شاه عالم سوار شده بحال ترک  
 و احتشام آورده خشن عالی تریب دادند درین خشن راو را سرچ مرصع و  
 و گویند کشن را سرچ مرصع و رانوی کرانڈیا بمصب بجزاری و دونهار سوار  
 و علم و تقاره و خطاب را جکی و جیفه و بیت و نیم و نیم سانه و لد و زواقه  
 جگر سوز رحلت محمده بیکم صاحب قدسیه از اخبار فرخنده بنیاد و بعضی رسید

ازین رگنذر انواع انواع خزن و طلال پیرمون خاطر اقدس گردیدند و بچگونه اثر  
 نشاط از جین بهایون ظاهر شد و بعضی اسباب سرور که مرغوب طبع اشرف  
 بود مطلقا توجه نمودند و حقا حوصله سوز شکیب گدازیم والدین نچانست که این  
 شعله کانون جگر سوز آب یاشی قطرات سرشک اطفال بدو یا از گریبان جکی  
 بیلافتی سرشته شکیمانی بدست گیر و بر وقتیکه یاد عاطفت کمار بیانی  
 بدل نشتر زنگ جگر یک نخت بریان و هر ساعتی توجه والدین مجازی داعی بر دل  
 نند چشم بخون جگر بریان رباعی کیت از مهر والدین مجاز پ وقت حلت  
 ز دیده خون نچکاند یک بر باد و اولطفش را پیکان روی خود زخا کرد  
 جگر غره محرم الحرام ۱۱۸۹ هجری بکنار و کینه دشتا دونه بعضی بار بایان  
 زخو رسیده که بر برام بهر یک و غیره که متعاقب راگو بود و دند مغایله و مجادله  
 شد بغیر حرب و پیکار راگو با معده وی چند لعلت فتور و بفر آورده غنیمت  
 بسیار از فیضان و اسیان و شران و گاوان و اضراب و خیام و غیره و  
 و اجناس دست خوش تاراجیان شد بیان تفصیل آنکه رگنشته راو چون بقا  
 فکر و سندی باز سر لعل و افراخته آنگل کساری رسید زار داران پونه ندوی  
 برانجخته بهو لکر و سندی خطی نوشتند بنصنون که هنوز با قرار و قسم خود  
 راو را چرا متعبد کرده نفرستادند زو ازین اندیشه که هر دوز خا خشن و  
 بر جگر ما و شما میخند رانی میخند که تلافی خون طفل مظلوم که بر همه رؤس  
 برهمنان و نمک خواران این دودمان واجب و لازم است بعل آرد  
 حامل این خطوط بر اسی رفت که سواران راگو با خبر باطنی آند و رفت



سیداشتند فوراً او را گرفته نزد او بردند که پس از مطالعه انبیه منون خدا  
 مشحون که بی اصل محض بود و قومی بر خاطر رگمنانته را و استیلا یافته رفا  
 مذکور را گذاشته راه فرار پیش گرفت هر چند که بلکه و سنده به باستمال خاطر  
 قسم مغلفه خوردند که اصلاً از منی که آمیخته عدد است آگاهی نیت مابوا  
 و میان خود ثابت قدم و راسخ دم استوار میمانیم تا جان در بدن و روح در  
 تن است از اقرار خود سرخواهیم چید رگمنانته را و به سخنان ایشان  
 را غیر از کذب و تمویز نفییده ملتفت نگشت و دریای نرید و عبور کرده در  
 هیچ جایی قرار نگرفت و به کلاه پوشان انگیز ساکنی بهر ساندیه باز نشو  
 بر افراخت و مکرر بر خالعه بر همان با فوج کثیر تاخت اما هیچ فایده مرتب شد  
 آمدن فیروز جنگ و باز بر انگیزتن آن مایه فدا در ایجک و سپار و دست بهار  
 با عانت انگیز محارب عظیم از فوج پون در میان آمدن و شکست یافتن گاهی  
 زمار داران و گاهی انگیز و مقید شدن آن فساد انگیز مشهور خاص و عام است  
 احتیاج تحریر نیست با بکله چون زمار داران پویه از خارستان نامراد  
 بکشد نه مقصود پست آوردند و آنچنان خار دامن را که پیوسته اندیشه پیش  
 او و انگیز بود از چنستان دارالک خود بر کشیدند بعد خصمت حضور پر نور  
 برگزیده بطن مالوف خود پیوستند و پس را این را و را بالاجی نام نهاد  
 و تربیت او باعث نجات خود اندیشیدند و هر روز در صد و عقیقه و تحفظ بود  
 و تفتیق دولت سخی موفوره و تقدیر ساندیدند و با عانت و تابیدند که محض  
 افتادگی کاشانه دولت را که لبان خائنه زنبور رخنه اندوز نیز از پیش نذرت

کر دیده بود باز بقوایم و ارکان پیکره بر چار باش راحت مربع نشسته از مباد  
 سال کیمزار و یکصد و هفتاد و هفت بجای طرح بساط صلح ایوان آرای شکوهی  
 نشسته بود ای ندای وینا که غنچه کیمزار و یکصد و هفتاد است هیچ خلاف از آن  
 قوم صدور نیافته بلکه درین ایام از حسن سعی اعظم الامر ارباب در روز بروز در استقام  
 موافقت ترقیت بچشم ماه منته شروع جشن نوروز عالم افزوز با وجود کجایی  
 هر روزه در استحکام این جشن دقیقه نامری نگذاشته روز بروز در تزیینات  
 نذاذ بیت و یکم صفر از فوج طفرالدوله بهادر و فوج مودهای بیونس که در  
 سخت بدما غش پیچیده بود و با فوج کثیر باراده فساد آمده بود و زود خورد  
 صعب بعل آمد میونس را و سر کرده فوج او گرخت و گویند را و زخمی شده  
 دستگیر گشت درین ایام طفرالدوله بجای قلعه میرامور گردید حارسان  
 قلع و عده سه روز کرده امان جان و آبرو در خواستند بعد انقضا  
 سه روز مصری خان و حسینی بیک که از طرف مخالف بجا است قلعه مامور بود  
 بعد اسباب و سرانجام آمده قلعه خالی کرده سپرد او لیای دولت نمودند  
 روز دوم متوجه سیر قلع شدند درین ایام مقام شیو داس به شیکا  
 رساله تیغ جنگ بهادر و رساله میزایک خان و رساله میر یعقوب علی  
 سرفراز گشت و ششم ماه مذکور طرف سواخته شکیب که از پی زده خفارج  
 نمود یعنی رکن الدوله در وقت داخل شدن دولتخانه بنابر عرض ضروری  
 باریاب شد و غافل از آنکه معار کارخانه این دیر نایب ارباب کاشانه  
 احباب بی نفع آب و کل حوادث بر پا کرده و این ظلمت سرای حسانی



و محنت آباد عالم فانی بجاگ حسرت بنا نموده هیچ عاقل زیر سایه این سست بنیاد  
 این استراحت ننشاده و هیچ دانا درین رباط وحشت انگیزه ستر راحت نگسوده  
 نظم لبه دل نجس و قمار فاشترمت باد به مرغ روح تو بکجدار بقا نغمه  
 سرا به چار موج خطر است این نه چارار کانست به کشتی کس نبرد مایه ز  
 بحر دنیا به سبی در کار جهان شیشه بخار از دن است به می قیمت مذبحه شای  
 بگدا به در آشنای عرض فنیضی نامی کاروی ملازم سر کار جائه ابراهیم خان  
 احتشام از زیر قنات خلوت آخته کنار کج خوار طرف نیار به رکن الدوله چا  
 زخم کاری زد که دل و گرده دوپاره شده فواره خون دل بر جبت قاتل حیرم  
 را حسب حکم بهرام تنگ و اعتقاد الدوله و محمد جوخان و زبردست خان  
 بهر چند دلا سامنودند و سرخ جسته تیغ بگفت آخرا و راه بدترین عقوبت کشته  
 حیدر اورا طعمه زاع و زغن ساختند از ساخته این حادثه مزاج اقدس  
 خداوند نعمت قرین اندوه گردید حکمتا بدایر ساکنه استغفار غ خون نمودند تا  
 کی ساعت ناطقه و سامعه و با صره بحال بودند من بعد تغییری از و محسوس شد و اما  
 سفر آخره آقا قاتل از زمین جنبش لایح گشت در پاکی کهسا توپ یعنی پرده پوش  
 کرده بخیله اش فرستادند در آشنای راه رکن نوی و حواس سستی پذیرفته بنا  
 هستی باز یاد آمد روز دوم مجد موضع نیر و نگینه در ویشی امانت گذاشتند  
 صبح آنروز خود بحال خزن و طالع تقرب عزایر سی بخیله شرف الدوله تشریف برد  
 ز او به خزن را سرور آگین نمودند و تا این مرحمت خداوندی که موجب الطفا  
 نایره جگر و لبندان آن مرحوم است مکرر آن زبان مبارک و لاس ارشاد

فرمودند خدا بعد رکن الدوله پرواخت خاطر برادران و رفیقانش ترقی مدارج  
 علیا که مزیدی بر آن مقور نیست بعنایت خداوندی و استحقاق بندگی او یک  
 و مال سجال داشتند و در هیچ از منزه و اعصار از هیچ پادشاه ذوالاقتدای  
 نسبیده که بعد مردن شخصی باز ماندگان او یونانیان در علوم ملت کوشیده هر یک  
 را سرور علیقام سازند او تم چند نشی قدان و چیه مرحوم آورده بنظر مبارک  
 گذرانید سر بهر حواله تحویلدار شد سبحان الله بلیت جهان و کار جهان جسد  
 هیچ در هیچ است به هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق به هیچ شامی از روی  
 عطر جهان نبوی و فاش شنیده و هیچ دانی از لغت زمانه ذایقه راحت نچشیده  
 نشی دارالانشاء بهر نام هیچ آفریده و قسم جاوه دانی نوشته و کلال معور  
 تقدیر زندگانی بچکس خبر بکلی شیئی هالک نرسیده هیچ سیلان خسته نشی  
 که اعضایی نازکش بدعت موران محدود رسید و هیچ یوسف جامی ندیدم که بجای  
 گور عاقبت رخت خود کشید ابیات بجایه ارچه بر آسمان تخت بر دیو بجای  
 محدود عاقبت رخت بر دیو اجل خانه زمین سپرداختش به وزان تخت بر تخت  
 انداختش تا تاریخ فوت او چنین یافتند مصرع سیر خبت نصیب شد با  
 در خلال این احوال اسمعیل خان بی که بسبب ظفر الدوله از رکن الدوله کمال حیل  
 داشت فرصت وقت از دست نداده بی حکم حضور از ایلچور برآمده نزدیک  
 لشکر فیروزی باصله یک و یکم طرف کج رکاب فرو دادند چهارم ماه ربیع  
 الاول مودهاجی بهوشند در آگهی و غیره نیم کرده باستقبال شرف الدوله  
 و وقار الدوله ملازمت اشرف سر افتخار با یوان کنیوان رسانیدند سر



مرجع و جفته فخره تبرک بوسه خاص شمشیر خاص لعلی بند و یک زنجیر فیض و دولتی  
 پندت کار پر و از سر چرخ و چیت را و سر چرخ و چیت را و سر چرخ و چیت را و سر چرخ و چیت را  
 باز دید که رسم مقرر بود خیمه او را رشک گلستان ارم ساختند و کشتی جواهر با چنان  
 رستم جواهر و چهار کشتی پوشاک و اسب و فیل نذر او درجه پیرانی یافت و فرود  
 نیابت صوبه داری ایچچور بنام صاحبزاده والا قدر عالیجاه نهاد مغضوب گردید بهرام  
 جنگ و فتح خان و میر مبارک خان و گویا چای نایک مامور گشتند که نزد اسماعیل  
 خان رفته پیام حکم عالی رسانند که صوبه داری ایچچور بنام صاحبزاده تقویض یافته  
 و بالا پور بعنوان جایگزین مقرر شده شایسته طریق مندی آنست که زود معمر و ایچچور  
 خالی کرده با و لیا ی دولت قاهره سپرد نمایند یا بکافران رفته آماده پیکار شوند چون  
 شلیت از لی بر جریده طالع ثبت گشته بود که خون آن شیر میدان مصاف بر زمین  
 وعده گاه ریخته شود از اطاعت امر خداوندی سر پیاده پیام بران را از سخنان  
 درشت و زشت رنجیده کرد و دهم ماه منته جابجا احکام عالی عز و در دیافت که  
 بر یک سر دار و رساله دار مثل مثل استاده شوند و شقه بدست خط خاص بنام  
 ظفر الدوله تحریر فرمودند که اگر اسماعیل خان بر منهنونی طالع پنبه غفلت از گوش  
 هوشش بر آورده و در طریق نیک قدم گذارد بهتر و گرنه بتادیب او بر دارند  
 و نامقدور زنده دستگیر نمایند و وقت معدل النهار ظفر الدوله که تشنه خون او  
 او بود تحمل از دست داده با فوج خود بار باره آشبار و مبارزان خنجر گذارند  
 استعیال او گردید اسماعیل خان با وجود قلت جمعیت که آن نیز وقت مقابل منته  
 فیل نشان اول رخنه آورده آخر او ایچچور پیش گرفتند و نیز فوج اعتمادی قییم

را سبغت ناموس بر خانه گذاشته آمده بود اصلا از کمی و زیادتی اندیشه نکرد  
 بغرور و تصور یک گفته اند بیت تنور سندی عقل نیست چو تنور سنجی نیست  
 با چند سوار جانباز غبار کارزار را بچشمه زنجیره تو بخانه شکافته نزدیک بود چرخ  
 الدوله رسید لیکن مجروح و زخمی بخت زده داود علیجان و غیره گرداگرد او  
 کار آن که تا زمره جهالت را تمام ساختند و سرش بریده مجبور رساله شدند  
 و چند کس با او قتل و مجروح گردیدند و بقیه السیف فرار پیش گرفتند قطعه  
 بیکر که چه بازی زمانه نقش عجبی طلسم خانه چو چون شعبده بای مهره بزان  
 پیر کرده خریطه فسانه باندگان حضرت از وقوع این مهره بازی بخاطر خیر و از  
 کوچ کرده در سواد ایچچور تنزول اجلال آنگاه نزد زیارت شاه رحمن نورالله  
 مرقده بتقدیر رسانیدند لطف الدوله باستمال خاطر پیر دخته در جلدوی آنحضرت  
 شایسته یک قبضه شمشیر خاص با عیبند و منصب بقدر آری بچهره سوار و خطا  
 مبارز ملک بهادر سرفراز فرمودند ظفر الدوله بتالیف خاطر سپران او حسن معنی  
 تقدیر رسانیده در حضور پیر نور شرفی ملازمت سرفراز ساخت و سر چرخ مرصع  
 دو رقم بهر دو اسم از پیشگاه لطف و کرم محنت شد و نیز دهم بهرام جنگ بنا  
 به نیابت عالیجاه بهادر بخواست ایچچور و تصدی گری محالات بر آن مامور گردید  
 سید کرم بدیوایی صاحبزاده عاقل قدر پایه تالیفی با وج اعتبار رسانید متقارن  
 ایحال خبر رسید که از بهر برام بهر گوی و رگه ناتمه را و جنگ مصعبه بوقع نیست  
 جم غفیر از صغیر و کبیر از فریقین ره نورد ملک عدم گردیدند عاقبت تنزل عظیم  
 در ارکان بنیان استقامت مخالف افتاده قوام حواس از پا درآمد و چون سایه



که وقت زوال از دیوار دو میکیز و راه گریز پیش گرفت بهرین ایام شام  
 بتعلقه فوج داری برگشته ایچچور و سیر اسمعیل متعلقه طایفه پور و باسدیورام متعلقه پور  
 محمد ابراهیم بجای برگشته انکوله مشتهر و منظم جنگ بود انخرخان منصب چخزاری  
 و بالکی جبار و از فخر رسید فخر الله بخانی و بالصدی سرفراز و غلام حسین خطاب  
 خانی و چهار صدی ممتاز و میرن فوجدار خطاب خانی و چهار صدی سر بلند  
 همت جنگ و محمد عارف خان اقلعه داری پائین و بالای قلعه دولت آباد حکم  
 فصلنا بعضهم علی بعض سرگردون کشید پانزدهم ربیع الثانی از توابع  
 ایچچور معاودت فرمودند مقدمه معسکر پیش قدمی میرزاخان بهادر و ساقه لشکر  
 بیایداری میر بهادر مقرر نمودند درین روز با عرض رسید که منیر الملک بهادر حیدر  
 خان رحلت نموده (حیدر یار خان عادل) تاریخ سال فوتش برآمده یافتند  
 رحمان یار خان بهادر بدار ونگی به کاره قاصد طریق محرمیت شد و دایمی به بلند  
 و غیره سرپیچ مرصع از دست مبارک بسته رخصت فرمودند و بهرام جنگ را بهجت  
 حراست ایچچور پانزدان رخصت و سرپیچ مرصع و جنیه رحمت صلابت خان و بولانی  
 خان را و در قم سرپیچ مرصع و رخصت و دوازدهم جمادی الاول باز بخت نمودند  
 نزول اجلال در باره دری جوخه خان مرحوم آگنده تاش شاه بساط راحت گزیدند  
 موافق ستم باریت روضه های بهمان الدین و زرزری زرخش و شاه را جو  
 قتال و خواجه حسین شاه دهلوی و شاه جلال الدین گجر و ان و شاه خاک را نور الله مرقد  
 و بقا تخته خلد مکان و منفرت آب و نواب شهید توحید شد روزی در انساب  
 را و کاغذی واره کاغذ ساز با اتفاق طمس شد که درین کاغذی واره کاغذ

چست جستم عالمگیری و شباهت خانی و بهادر خانی و نظام شاهی و قاسم بی و غیره  
 میسازند از انجمله کاغذ عالمگیری که در طول یکد رعه هشت گره و در عرض یکد رعه چهار  
 گره تیار میشود غیر ازین کمتر که میسازند از فضل خداوندی امیدوار اند که بنام  
 بونامی متسکله بطول و عرض ارشاد شود طرح ساخته ترویج دهیم که اسم جاپون  
 تا انقضای عالم بر صفحه زمانه پایدار باشد آن سر لوح عنوان محیف فضل و کمال  
 بدولت و اقبال بکان کاغذی با نزول اجلال فرموده حکم بنای کاغذ نظام علی  
 خانی که طول یکد رعه دو گره و عرض پانزده گره باشد بکمال خوش قسلی و شفاف  
 و مهره دار که خوش قسلی آن مقابل کاغذ زیر یاد خان بالغ میتوان گفت عرض دور  
 یافت و انعام از حبیب خاص بیت اشرفی شد بعد تماشای بکان آنها سوا شدند  
 بدولت آباد و ساکنی سلطان قدس سره که بر بالای حصار است متوجه گردیدند  
 شازدهم جمادی الثانی سیه محمد امجد خان برادر تیغ جنگ بهادر بر ساله داری  
 سواران پیرانیه امتیاز گشت و میر غلام حیدر بخانی و چار صدی سراقبار بلوفا  
 و بلند خان بائین خطاب سر بلند خان و علم و تقاره نواز شیا فکشتن را و بلال  
 را سرپیچ مرصع و پانزدان رخصت و رای رایان سرپیچ مرصع و همراه کشتن را  
 رخصت و بدایت الله متعلقه احتساب و غریزه الله متعلقه نریخ طبله کامیاب غره  
 رمضان المبارک بنگله گنریال از نوادرات فزنگ و صندوق راگ مالاکه از  
 بهشتیان نمنه زیر لوبم بر میآید بدو لک روپیه خرید کرده ملاحظه فرمودند و بعضی  
 از روزها برای تماشای بنگله اوزن عام میشد و جوق جوق از مردوزن و  
 و شریف از معاینه آن سرمد حیرت کشیدند درین روزها و افضل خان متعلقه



قضای شکر حضرت اثر و مولوی رحمت الله خان بدار و غلای عدالت و کرد و داری اعلیٰ  
صدارت هر یک مغز و محترم گردیدند

تسطیر این وقایع فرحت بدایع شکر حضرت معسکیر فیروز  
اثر از خجسته بنیاد و چاوانی حیدر آباد و شروع عروج  
کو کبه دولت تیغ جنگ صداقت نهاد

بعد از قضای ایام بارش که چهره سپهر نقاب ابر برداشته جهان را  
از پر تو خود و خشان نمود و آفتاب جهان تاب در برج قوس رایت اقبال  
افراخته تمام روی زمین را بخلاف موسم ولایت دیگر سر سبز و شاد افروخته  
بندگانی حضرت بروز سعید که دقیقه سنجان کو اکب ساعتی نیک استخراج کرده  
بودند ششم شوال ۱۱۹۰ هجری از شهر خجسته بنیاد و نهضت نموده باطلع هایلون و  
اخر مسعود و تحت فرخنده و فانی مبارک داخل خیام فلک احتشام شدند درین  
روز ها که بر سه قلعه دولت آباد و زیارت روضه بزرگان و سیر باغ  
سالار جنگ و باغ چوسر رونق بخش سرور گردیدند و قار الدوله در باغ چوسر  
جشنی عظیم ترتیب داده آرزوی جبه سائی مقدم شریف کرد و هفدهم ماه منته  
با امرای کبیر سوار شده آن گلزمین را از شک بهار ارم ساختند یک  
کشتی جواهر و سه کشتی پوشاک نذر او قبول یافت درین ایام بلونت را و  
به پیشکارس دیوانی بنده خجسته بنیاد و ممتاز و بهادر بیگ خان متعلقه خجسته

قلعه دولت آباد مسفر از شست جنگ و راجه را و رنهارا و راجه نیت سنگه بارادان  
کرده بعد از ولایت و مره بعد از آخری آستان بوس عزت و رفعت گردیدند مبارک الملک  
بنیم و قلعه و قلعه دولت آباد ضیافت اعلیٰ سرانجام کرده جواهر عده و پوشاک  
خاصه نذر گذرانید بیت و مقیم ماه منته نهضت لشکر فیروزی از فتح میدان شد  
فضل الله خان بهادر عظمت جنگ پسر رحیم الله خان مرحوم مع اصل و اضافی چهار  
ویا لکی جبار دار و خطاب منصور الدوله و غلام حیدر خان برادر سیف الدوله  
سیر بخشی باصل و اضافی سه هزار و دو و هزار سوار و علم و نقاره و خطاب سیف  
جنگ بهادر سر بلند گشتند بیت و یکم ماه منته عبور مرور از کتل دهار و در شهر روز  
دوم سیر قلعه فتح آباد دهار و در قلعه شرف الدوله بهادر فرموده کوچ نمودند  
درین روزها فتح خان جنگ چنان که بفریب پنه قوس لیمون بر سر طفل گذارشته  
می تراشیدند بذریع تیغ جنگ بهادر نوگر شد موتمن الدوله و منصور الدوله هر یک  
تعلقه خود رخصت انصراف حاصل ساخته راهی شدند و عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر  
ناظم مله و خجسته بنیاد سرچ و جغیه و کنشی بالایی مرورید و باندان رخصت فرار  
گردید بیت و نیم و نیمه وقت شب معین الدوله بهادر مع غلام مرتضی خان و  
مرشد نواز خان و عبدالقادر خان و میر علی اصغر و محمد علی بکلازمت اشرف رنگ

چنان بزرگوار در کوچی ملات میست محازی زیبای باغ مشهور باغ گور دهنده  
واقع آصف نگر زیارتگاه و خایق مشهور و معروف است فقط  
بیر احمد علی موسوی



اعتبار افروختند و هر یک از غبار آستان بوسی ذخیره سعادت اندوختند و بدین  
 رسوم محرم الحرام سال هجری یکزار و یکصد و نود و هجری خود بدولت و اقبال بسیر  
 قلعه اوسه تشریف برده شب در آنجا بوده چشم آرزوی بهادر را سر نه غایت  
 کشیدند یک کشتی جواهر و دو کشتی پوشاک خاص و اسب و فیل و یک دست سپر  
 و کمان لاسوری و دو دست تیر و شصت طلانی و تیر کار و دم و پوست آهوسه  
 ختن نافه دار خانه پر و دو معد کلید طلا و نقره هر یک جدا گانه نذر بنا در سفر بدرج  
 پذیرائی یافت درین ایام جشن نوروز بحال تو زک و تزئین سر انجام نموده تماشا  
 رقص پرچم به گان و روشنی چراغان میدیدند علی احمد خان پسر داراب خان  
 متعلقه دیوانی بید رسید جمال از تغییر رای بچنین داس بخدمت تمیق منظور نظر  
 ناو بخیمه راجه نریت سنگ بهادر و راجه پیر بهادر و رونق بخش گردیده و جواهر و پوشاک  
 و اسب و فیل هر یک بجز قبول یافت و هم بر بیع الادل در سواد قلعه کلیانی پرچم  
 الهیه جاده و جلال در امتزاز آمد و از زیارت مرقد راجه باگ سوار قدس سره  
 و مولانا صاحب شرف ابتهاج دلی حصول نمودند و در جنگ بهادر و ابهرچ بر سر  
 سر بلند فرمودند و ششم ماه منته مبارک بهادر غبار آستان فلک نشان را  
 سر نه دیده عقیدت ساخت و دو لک و سیصد بابت نذر سواری که از دیهانت  
 و غیره آورده بود و آن خط مبارک گذرانید رسیدی عبداله خان و سراج  
 را و پادشاه و صاحب خان متی که متعلقه مبارک بود و هر یک سینه و طلا  
 رسیده معزز و محترم گردیدند درین ایام نافه جام آگاه باد جاکه و باد  
 جان گزانی غبار از کمن قضا الهی وزیده ارواح عالم بحیر و استغفار از کما

اجسام فراغ یافتند و بسیاری از دست برد اهل ناگمانی نقد زندگانی در باختند  
 زمین از بار غم مرگان خاک تأسف بر سر سخت و صحرای مجرم این الم غبار تحیر و در دیده  
 بیخیت قابض ارواح بعدیم فرصت دم گرفتن نخواست و منکر و نکیر از سخت مرده  
 و فقر سوال و جواب و اگر است اللهم عاقبنا من کل بلد و الله لنا و عذابی  
 الاخرة مدت یکماه و بیست روز این با حقوبت از نواح قلعه کلیانی نالیده و  
 بسیار و سایر و وایر بود و در یکصد و نمانی لیل و نهار بر روی عالم عالم میگرد  
 قریب بود که ایمانیان از فریب اصنامیان سامری طینت چون جهال بنی اسرائیل  
 بسیار گفتند و صفتی تحیر افتاد و بت پرستی را شعار خود سازند فقیر چشم خود معاینه  
 کرد که اکثر مردم اهل توسع بجان تدارک و تدافع این بلا بسته دعائی عبده و  
 بحدود نیت رسم پرستش اختیار کردند و نذرگاه حضرت آدام الله عمره بر شرب دیده  
 گریان بدرگاه می لایموت دست بدعا برداشتند و بخت دفع این حادثات  
 سئمت می نمودند و بر روز بضرع و خشع زبان حق ترجمان را بورد اللهم  
 ادفع بطن الشدايد من الوباء من العالمين اللهم انت شفا  
 فی کل کرب و کربی فی کل شدة و می کشودند از آنجا که از روز ایجاد بیمار  
 یافته که تیر دعای ربیان حق شناس بهدف اجابت میرسید و کند دعوت  
 برگزیدگان برگزیده شرفات قبول می چید مجیب الدعوات دعای آن خیر خواهان  
 راستجاب فرمود و بدفع شر ضرر تعفن نسیم جانقرا از مدب غایت سروری  
 وزید و شمیم جان بخش ازلی از چنتان رحمت حضرت مرسل التراح اجدی  
 بشامندگان خاکی رسید بعد دفع این حدوث عظیمه نصنت کرده ببلد



حیدر آباد متوجه شدند بیت و نیم ماهه خان بهادر صاحب از حیدر آباد بجهت  
رسیدن اعتقاد الدوله بهادر برای آوردن صاحبزاده والا قدر عالیه بهادر  
روانه شد چهار و نیم شهر ریمع الشانی ملازمت مرشدزاده آفاق حاصل  
شد بعد نیم ماهه منته خبر گنجین رگناتمه را و از مقابل بهیرام پترکیه و غیره و خبر  
او در حصار بندر سورت به پایا و کلاه پوشان انگیز رسید شتر سوار راده  
اشرافی و شال از حضور محنت شد شمسوار جنگ بهادر خلف شمسوار جنگ  
مرحوم بجهت تبییه رستم را و امور و محمد امجد خان که با افواج شایسته و امیر  
قلعه کشا برای بدم و در دم قلعه رفته بود سر قرار ملازمت حضور چهارم  
جمادی الشانی یوم الاحد داخل فخر و بنیاد شدند و از زیارت مرقد حضرت  
قدسیه بسیار خزن و طالع برجاشیه خاطر نشست و اکثر از روز و شب اندین  
بوده مزاج مبارک بیچ از امور سرور و مصروف نمیشد و داند اندامان محل  
تقریب شادی منور بیکم در میان آورده بجهت دفع آلام مکرر بنجای اعتقاد الدوله  
تکلیف نمودند معین الدوله سرچ مرصع و بهار او را سرچ مرصع و اسد محمد خان  
را تقریب شادی سرچ مرصع و میر عطاء علیخان را نیز تقریب کتخانی سرچ  
مرصع نوزدهم ماه رجب بنجای مصصام الملک بهادر تقریب کتخانی قادیان جنگ  
بهادر تقریب بر و ندیک کشتی جواهر و دو کشتی پوشاک نذر بفر قبول یافت  
بیت و یکم روز جمعه قیام الملک بهادر میر کلان خان داعی حق را بیک  
اجابت گفت از استماع این امر ناگزیر خاطر عالی باز مکدر و محزون شد از کلام  
این اندوه مزاج مبارک از این اعتدال انحراف یافته علل گشت از استعدا

نوازش طلیحان بهادر و منجین و قیقه و ان ثواب و بسیار میل و اسب مشکب و قل  
سیاه لصدق نمودند و اکثر از امرای دولت نذور و صدقات گردیدند بجهت  
مزاج و حاج حکما را به تشریف خلعت فاخره پیرایه عزت و اعتبار بخشیدند باز  
بجهت رفع کوفت خاطر شادی بدری بیکصاحب باذوالفقار الدوله معایت جنگ  
برادرزاده خود و در سلک حسن الفقار کشیدند بکمال سرور و تزیین جمیع رسم ساجی  
و خانه شب گشت سرانجام گمانیدند بعد هم شوال المکرّم جشن سالگره شروع نمود  
اکثر امرای و الارقت را از منصب و خطاب معزز و مکرم ساختند و مشایخ  
بلده و فقر را انعام فرمودند و بجهت تقیقه سینه با استقبال فرمان واجب الاذعان  
شاه عالم سوار شده بکمال توکل و طمّ ارق آوردند و درین جشن بعالیه بهادر فخره  
مروارید رقم و قار الدوله بهادر کشتی ماله رقم و تیغ جنگ بهادر سرچ مرصع خاص  
و کشتی مروارید رقم پیر و اور جنگ بهادر به منصب کنز برای سه صد سوار و خطاب  
خانی سیف جنگ بهادر سرچ مرصع مہار او بهادر کشتی مروارید و ماله درین روز  
ملازمت صلابت خان و بهلولخان و کنور درجن سنگه و جوده سنگه پیران راجه  
نریز سنگه شد درین سال اخبار شونجی حیدر علیخان که دایره قدر خود قدم فواتر  
گذاشته اکثر اماکن افغانه و بسالت جنگ بهادر شجاع الملک بهادر در حیطه تصرف  
خود آورده بود متواتر رسید مبارز الملک بهادر را بمشورت و قار الدوله  
نصیب یار خان که بعد رکن الدوله در امورات مالی و ملکی دخل پیدا کرده به  
وکالت مبارز الملک جمع و خرج اکثر تعلقات در تحت تصرف خود آورده  
بکثاده طبعی اکثر سخت و سست آورده داشت کرده به پشت بهت جمیع ملوک



او سرانجام میداد و چشم نمائی آن خیره سر کردن فرار مقرر نمودند و غایت نامه  
در باب زود رسیدن ابله فرمودند و خود پیغمبر و کجی از بنده فرزند بنیاد و نصرت کرده  
داخل خیام نصرت احشام شدند معین الدوله بهادر را با بساط خاطر و قمار الدوله  
بجایگزین رخصت نمودند و موافق ستم نریارت کو و شریف و ملاقات مشایخین رفته  
برای نصرت خود توسل از برگزیدگان دین متین جستند و سیف الدوله را بقلعه  
بیدر رخصت فرمودند حکیم غیاث الدین خان خلعت کوثانی و میر ابو القاسم  
بتعلقه صدر و رای بنی چند به پیشکاری سایر و رحیم علیخان بر ساله داری پیاده  
و محمد پناه خورشید محمد جوینخان نیز بر ساله پیادگان مغزو و سر بلند گردیدند درین  
سال چیا و فی صاحبزاده عالیقدر بر نواح کبیر که شریف مقرر نموده اکثر ساله داران  
را حکم شد که در آنجا بوده تا ادای ایام چیا و فی حاضر باشند بیت و سوم  
محمد محرم الحرام ۱۱۸۰ هجری سال کینزار و یکصد و نود و یک از گرو و باغ گوردین اس  
سینه کوچ نموده به معاونت مبارز الملک سمت دریائی کشائی سپهر مقصد گشتند  
چون ضابط جنگ با افواج مضوره عبور دریائی کشاکش کرده متصل جنوب و منکوب او  
رسید و اکثر وقت بجهت بردن گادان گهی دست برد گردید اما حیدر نایک  
بقر و وصول لشکر فیروزی حزم و احتیاط بجای برده به بهانه عدم آب و علف  
چند میل پس پاگشت ضابط جنگ نیز همان مجادله پیچیده بمیدان قلب دایره کرد  
با سواران از جانبین غلغلای نامی و شور و طبل و هووهای تیغ فائده مترتب نشد هر یک مرا  
کرده ره پیمای اماکن خود گردیدند مبارز الملک از آشنائی معاودت اکثر فرمانان  
سرکش را بجزیر تا ویب در کشید و از زمیسیه در شور و پور و گلدال در کشید و بر

العیال و آورد و قطع منازل نموده در سواری سعادت ملازمت حاصل کرده  
مخص گشت و خود بدولت و اقبال تباریخ میهن هم جادوی الدوله داخل بنده فرزند  
بنیاد شدند رای بهوانیداس که بکجائی سپر خود به هندوستان رفته بود درین ایام  
آمده بنده علیا مغزو گردید و صلاتحان و بهلولخان با استقبال سید دلاور خان  
دولت ملازمت حاصل کردند چهارم شعبان بدری بگیما صاحب صاحبزادی بهاجیه  
استطاع حل رحلت نمود و کمال حزن و ملال بر این خاطر اشرف گشت لیکن از آنجا که  
خانی جزو کل برگزیدگان خود را دوام در یک بزم آلام نمی نشاند بهای یک  
قطره اشک هزار در خر سندی می نهند و عوض یک کاوش خاطر بسی ثمرات  
فیروز سندی میدهد در اندک ایام نعم البدل تازه از کمن غیب و گوهر خشنده از  
مخزن دریائی رحمت شد درین روزها سید دلاور خان باصل و اضافه چهره  
سه هزار سوار و علم و نقاره و پاکی چهاردار و خطاب انتقام جنگ بهادر  
و تیغ جنگ بهادر باصل و اضافه چهره و پاکی چهاردار و علم و نقاره و پاکی  
چهاردار و خطاب شمس الدوله بهادر و غلام امام خان خطاب خانی و چهارمین  
بریک از میراتب و مناصب سر فلکب اقتدار نمودند بیت و سوم بخانه سیف جنگ  
بهادر بقریب ضیافت کتختائی سپرش رونق افروز کاشانه آرزو گشته یک کشتی  
جواهر و دو کشتی پوشاک قبول فرمودند موافق ستم ملاقات مشایخین بنده رفت  
بفرار و مراتب بریک احترام نمودند و هم بخانه صلاتحان ضیافت کتختائی  
تشریف فرما شدند در ضیافت جواهر و پوشاک قبول فرموده اسب و فیل  
معاف کردند و سبک سپر تیغ سنگه و نذر سنگه سپر پدم سنگه بهر یک



سپید و در قسم مرمت شد -

و ذکر ترقی کردن شمس الدوله بهادر بدرجه اختصاص و  
گردآوری جوانان پایگاه خاص و کیفیت جشن نوروز  
و تماشای پرچم‌گان رقااص و باز متوجه شدن حضرت  
خود بدولت و اقبال باعانت ضابط جنگ بتادیب  
حیدر علیخان خلاف آهنگ -

تقدیر ازلی که تنظیم سلسله سیر و عمر است بشکلیاراکید کشادگی در پی یکدیگر  
داشته و افتادگی را نتیجه سربندها گذاشته و در ظلت سرای شهبای تاریک  
قدم گذارند قدر آفتاب جهان افزون ندانند تا غنی مرارت سراب ناکامی بچشند  
بسیار بی چشمه مراد نرسند از ازل چنین استمرار یافته که گاهی دولت مقصد از آب  
زالال مالا مال است و گاه از گردش چرخ دولای تنی گشته سربیز و زرد با  
ایزو کار ساز محنت بچکس از افراد بی فرع رایگان بنیکند از دوسلسله طلب  
بیج آفریده بی گوهر مراد معطل نمایند در باغی مشقت در دستان و فاجعه  
اثر دارد و در اینجا هر که سر در رشته می دوزد و گم دارد و فلک میدکند  
تست اگر عاجز برون آئی نه نگاه ناتوان خاصیت تار نظر دارد و در مصداق

این مقال و شرح این اجمال آنکه شمس الدوله در عروج دولت و دیوان با وجود  
حسن انقیاد و در حضور جان فشانی در هر امور قطعا از حقیقت تناف دم بر زمین  
اعلی نه نهاد و دست طلب او بیچ باب مراد نکشاد چون رکن الدوله چنانچه  
و ذکر او اجمالا در گذشت دست از نظام دیوانی برداشته بمجوره اصل  
شماقت شمس الدوله بنظر تربیت بندگما حضرت باوچ مراتب جاه و حشمت  
رسیده جمیع مقام صدری یافت بعون الهی حسب الحکم در اندک ایام دلیران  
صنف شکن و بهادران عدو افکن و مبارزان یک تاز و جوانان برق انداز  
زهره گداز و اسپان پایگاه خاص و تازیان طویله سراسر اختصاص  
از سر ولایت و دیار فراسهم آورده منظور نظر عاطفت حضور گردانید و سلاطین  
اسفند سپاه گری بجلال ترنمین و تکلف بهرسانیده جوق جوق دلیران از  
بر دیار استلیم بدرگاه والا رسیده ناصیه بندگی می سودند و فوج بهادران  
از بهر دیار و استلیم و چهار دایم هندوستان آمده بسایه التفات خداوندی  
ریخت آسودگی میکشوند و صفه قهر و اسلام از بهارستان این فوج شک  
گلستان ارم گردیده و قطع زمین دکن را این بساط تازه رنگ فرودین  
کشیده بهادران نامی و دلیران گرامی در بیچ دیاری نمایند که روسبوی  
وگیری آرنده و برزگار سرکار دیگر قدم مقصد بردارند و بین الوضویش تزلزل  
برینا و مقابل سواری بمیدان عزت میبخت و هر بار گیر معجزه است فلشنی  
علم رفعت می افتاخت بطراز تونکی فرغ قبا می جوانان پایگاه لباس فلک  
طلس لباسی و بر برق و برقی دستار و نطق بر سحرار شده خورشید اقتباس



نخواستن کجایی که درین آرزو دیده ام ای سلف کخواب میکرد درین ایام  
 فرخت انجام بقدر تر از وصلی سوسنی انتظارشال باریک که پرده چشم  
 زینت آرایان قدیم چون کتان متاب دیده پاره میگشت درین سنگ  
 عشرت التیام یوقار تر از پاره فلسفی در عجز خیر المعاصر شمس الدوله برزخ  
 صفت چون مطلع آفتاب درخشان و بغیاضی و گوهر ناشی همت آن در یاد دل  
 و امن محتاجان آبر و بخش قطعه محاب نسیان در لیده جسته بنیاد و شمر فرخنده بنیاد  
 و معموره دار السور و لکله بیاور از جوانان دلاور و بهادران نامور احدی  
 باقی نمانده که بجهه سانی عتبه غلبه بنده گمانی نرسیده و خط بندگی بر نهاده  
 ارادت نمکشیده ابیات به طرف جبهه گرفتار و غم سپاه پادشاهیت افرو  
 مهر و رشک باه به زیر مهران توسن رموار با خوش قدم خوش خرام و خوش  
 رفتار به بر قدم گردید و از برق به برکش سیر گاه غرب و مشرق به  
 یکطرفه و در نیزه گذار نه یکچین نقش لبست رنگ بهار به شیر از بهشتیش  
 بیابانی به آردور از صولتش بهر سانی به گر سر تیغ از نیام کشند به دل رستم  
 رنگ و نام کشند به نین از بیم او بجا خرد به جگر کیومرث را بدرود به کر  
 خدنگ از کمان روانه کنند به شنبه و تا رشب نشانه کنند به کر زنده  
 شعله افروزند به دیده مورس رخ میدوزند به محلا چون رستان خست سفر

حاشیه صفحہ ۲۵۸ (۱) تعلق بکبر فون کرند که بندی بیکه گویند ۱۲

شبه یقین دانی خفقی دانه های آبگینه که بندی پخته گویند ۱۲

بر لبست و آثار بهار روی بهشت نمایان کشته شکفتگی از هر سوی بوست میر  
 آرای افسیم چارم از خلوتخانه خوت بر آمده بر اورنگ حل جلوه افروز گشت  
 و زمانه بسا و اعتدال گسوده رخت کدورت در نوشت خیاط کارخانه بر مع  
 لباس پوشلونی بقامت گلزاران چین و دخته ترکان شقایق بصبحی سرور  
 چهره عتاب آموذافروخته نوع و سنان مجله نامیه گوشه نقاب شکسته حال زین  
 جو فریب نمود و شادان ریاحین که بکاشانه احتفاشته بودند برقع بی  
 حجابی بی اختیار از رخ برگشودند نقاب آرایان از بار از هر سوی گستان بهار  
 سر از چهره شاخسار بلند کردند جوانان نونال طره های گل نوش کفیه بر سر زدند  
 و پرده نشینان شکوفه از گوشه مشکوی زمرودی درین بزم بهارستان یا قوتی قلم  
 نهادند و کوهان غنچه بهر صبح بهالقه نسیم بهاری آغوش شوق کشادند به طرف که  
 به نظر جلوه افروز گشت صحرا صحرافراش محفل سبز زیب آموذ و دمان جبال دمان  
 و تاهر جا که دیده شوق فرود و اگر ده کویوه کویوه بسا و زمین رنگ بست تماشای  
 پوشلونی بیج محفل زمین ندید که خواب از چشم تماشایان بر بود و بیج کل حسیته  
 شمید که گره دمان نظار نمایان لبان غنچه بر ترم و صف خود بکشد و ابیات  
 گرم شد به کمانه سودا و جوش نو بهار به از روشن شد چراغ غنچه بهار  
 پر نیان سبز بختد از نیسانی بسرو به غنچه کرد و به شتر یا قوت در انگشت خار  
 سبز و نورستی می بندد و پای می سرود و شانه بکویوه سنبلی میکند و دست چادر

نامیه قوتیت در جسم حیوانی و نباتی که جسم را در ابعاد و شانه الیحدی بخت ۱۲



بر نفس پروانه می افتد بپای باغبان تا کند روشن چراغان از فروغ لاله دار  
کار میل میکند پروانه از فیض هوا پاشد گل گردید شدش ادب از بنم شرار  
بسکه از فیض ترشح عام شد نشو و نما پاشد سبز سبزه و اگر بر خیزد از آتش غبار  
بندگای حضرت فلک اقبال کیوان نوال بر جیس مهال مرغ جلال ناپسند نال  
جمال عطار و خیال قمر تلال تیار می جوشن فوروز فرموده کاشانه دولت را  
رشک بهارستان فرور دین نمودند دیدم در بهر خیابان و چین هجوم سبزی  
قستان شمشاد قد خندان و خندان و در بهر گوشه و نشین از و جام رشک  
نغمه آجرت آموز تماشا یان کبریت جوشش شوق تخفیف نشاط چون صد  
نغمات بهره در و بام سائر و ذات مرور و فور انبساط در پوست گنجینه ماند  
حلقه دایره بهر کاخ و شستان و ایر بهر طرف که مطربان دهن میگشت و ندی  
تکلف لالی آیدار است که بردمان ستمگان میرخشند و هر سو که خوش قاتلان  
قدم برقص بر میداشتمند بی شایبه و ریب و لمارا لوجود و حال بر می گنجند  
از زمین تا آسمان یک صدای موزون طرب خیز و نغمه میحان تو بشکن شور انگیز  
نظم چو در محفل بی رقصی بیایند بهر انداز عقل و دین را بایند بپای خود  
خفاش کرد و سر عشاق را ببال کردند بهر تار زلفش و ام جانها پند و نوحه و لطیف  
آرام جانها زیک مضرب نواخن بهر دیک آواز صد شادی محفل و نواخی سحرآمیز  
گر نمودند شکب از دل قرار انجان خود بدولت و اقبال هر روز لب لبس نو  
پوشیده محفل سرور آگین را در خشان میفرمودند و درین سال مبارک خال  
فتیحه مولف این آصف نامه را حکیم عالی شرف نفا و پیوست که شبیه مبارک بود

جنگ ندرت جنگ تحریر کند توسط شمس الدوله بهادر این مجیش فرید و  
باجوبان طراز و محفل ناز از نزاکت و پرواز بزرگ مصوران و جنگ و دست قوی  
زنگار جنگ کشیده بظرافت گذرانیده مورد غایت و تحسین گردید و محفل با جید علی  
خان بهادر و درین ایام سر شوخی برداشته با از حد خود فراتر گذاشت لهذا  
بتادیب او مبارز الملک بهادر را تعین کرده خود بهر نیم و نیم سیه از بدست  
فرخنده بنیاد کوچ نموده داخل خیام فلک احتشام گردیدند و موافق معمول  
بزیارت کوه شریف تشریف بردند و درین سال طارست میر فخر الدین خان پسر  
قمر الدین خان مرحوم با استقبال همت جنگ بهادر شد و رسید دلاور خان خطاب  
منظر الدوله بهادر و سیف جنگ بهادر و معاصل و اضافت سه هزار و پانصد  
و راجه تیج سنگه سر بیج مرغ و راجه گوپال سنگه سبک خطاب می اندازند و پست بهادر  
محمود اقران و امثال خود گردید محمد خان باضافه هزار و هزار و سوار و بهادر و جانی  
باضافه هزار و هزار و سوار علم و تقار و پسرش چهار صد و خانی چهار و سیم ماه ربیع  
۱۰۹۲ هجری بموضع کیم میخیزد خبر تولد صاحبزاده نو نهال رسید و درین ماه راجه  
را و پسر خوانده راجه را بنام متوفی بجلالت تعلقه سرفراز گردید و درین سال هم اصلا  
حیدر نایک رخ مقابل را انطاف داده و بهار رحمت انگیز غنائ غرض خود بهر  
سوار الملک بهادر باز کاری نفاخته معاودت نمود و باشاره نکبت بشاره و بعضی  
و در واپ ارتباب اقتاده صلاح کار خود در طارست حضور ندیده بوسید و بعضی  
بیرون رخصت یافت و تازندگی بارگهای بهارست بهر پادشاهت شافت تا آنکه  
وقار الدوله کجا و منزلت شمس الدوله استبداد و کاهش جان و ایمان



بیدار کرده بمصدق آن **اَلْحَمْدُ لَیْلُ الْاَیْمَانِ** کما یاکل التائر  
 الخطیب خود را بزخم کار و بلاک کرده در گذشت سرگذشت آن شرو  
 در سلب تحریر می آرد الشا الله المستعان مجله از موضع سانکاپلی معاودت نمود  
 بیت و پنجم ربیع الثانی ۹۲ هجری سال کینزار و یکصد و نود و دو داخل بلده  
 فرخنده بنیاد شدند در ماه جمادی الاول ملازمت فرخ میرزا و یعقوب میرزا  
 پیران مبارز الملک و خواهرزاده اش حاجی میرزا خان شرف وصول  
 یافت هر یک را سرچ مرصع از پیشگاه فضل و کرم مرحمت شدند و او  
 بناکر سرچ مرصع را می رایان از اصل و اضافه منصب و دیناری کینزار  
 سوار و خطاب راگی و رای نماندند از اصل و اضافه کینزار و پانصد  
 و دو صد سوار بیت و ششم ما و منه سواری مبارک باستقبال فرمان  
 والا نشان شاه عالم شد و یکم جمادی الثانی السیه تولد صاحبزاده بلند قبا  
 از کمن قوه لفعیل آمد درین ماه لطیف بکجان بعارضه جسمانی رحلت نموده غالب  
 بکجان پورا و بجای پدر بدار و غنی قوشخانه میرزا شد سویم رجب الحرب  
 عقد نقشبندی بکیم صاحبزاده و الفقار الدوله با در در ساعت سعید جلوه افرو  
 گوید بکمال آرایش و انبساط حسن سر انجام یافت درین ماه عظیم الدوله بنظارت

قوشخانه قوشش یا الفم دوا معروف دشین نیمه مرغ شکاری شوی بازو  
 جره و شکر و شامین عمو با و باز خفصه سانس معنی قوشخانه ای شکار خانه ۱۲

بلده حجت بنیاد حضرت شد میرزا خردیخان بمنصب بختیاری چهار سوار و علم  
 و تقاره و پاکی جبار دار و خرد الدوله خطاب خواجہ باقیان شش هزار و چهار سوار  
 سوار و علم و تقاره و پاکی جبار دار و خطاب اغزال الدوله کامیاب خواجہ سکندر خان  
 شش هزار و چهار سوار و پاکی جبار دار و خطاب غزال الدوله و تقاره و علم  
 فتحخان سه هزار و دو سوار و علم و تقاره و خطاب سرفراز جنگ معزز و محرم  
 میر بند علی پسر خواجہ باقی خان کینزاری و خطاب خانی پرورش علی منصب یا صدی  
 و خطاب خانی ارزانی محمد بن تویله ارجو ابر خانه چهار صدی و خطاب خانی حکیم باقر  
 از اصل و اضافه سه هزار و سوار و علم و بهادری سرفراز جوادانی بولاس  
 رای چهار صدی و رانی و حکیم جعفر خان از اصل و اضافه و و هزار و یک سوار  
 طره زیبائی درین ایام بسبب قلب سکه روپیه بای بعضی قصبجات و بلاد طرفه شهر  
 کس و بازار شد که سر سهر بکروپیه سکوک چهار آنه پنج آنه نقصان میگرفتند معذرا  
 اکثر از روز باد و کانه است کیسه موت می بینم و نه لهذا حکم آن مخزن فضل و کرم  
 تمام عیار شرف لغای یافت که روپیه بای نواحیات آنچه در خزانه عامه موجود است  
 بر آورده ترویس با هوایان بلده رسانند و ابلاغ امر کنند که جمیع این روپیه با راتاب  
 کشی نمیدانند آنچه که نقصان بر آید خود مجرا دهند و تمام این روپیه با را بوزن سالم  
 موافق سکه فرخنده بنیاد بر روپیه با سکه زده در غرضه بکیم و داخل خزانه نمایند و همین  
 روپیه با را راجع کنند با عفا الدوله بهادر امر عالی صادر شد که در شهر منادی  
 کنند که من بعد کسی از قوم صرف بنده نقصان از روپیه با نگیرد و بدار الضرب پادشاه  
 کاری کشیده محک و در روی هر یک سیاه ساز و چون هموم الحرام ۹۳ هجری



سال کیزار و کینه دود و ستم شروع شد موافق ستم زیارت حسین علم و زیارت  
تبرکات و سنگ و فاخته رفته بخلوص اعتقاد نذر کند و پادشاهی عاشورخا  
که از عهد قطب شاهیه بی مروت و خراب افتاده بود از حسن سعی و اشراف علیخان  
که بدر ایچ رکن الدوله تعمیر یافته بود از مختلف و ترمین سابق رونق گرفت بود  
فنا و دل و تقیه و علم و تقزیه و مرتبه جوانی و حوض و صحن و نقارخانه و هیچ اقلیم  
بلا و مثل این عاشورخانه کسی ندیده و نه شنیده درین روزها بخوبی هر که بر سر رخ  
عقیدت جوابه گران بهاد و پوشاک اعلیٰ از سال حضور لامع العزیز نموده در چشم  
چشم مردمان بجم کفر چون یا قوت سرخروئی حاصل کرد راجه کوپال سنگ و کفر  
در جن سنگه سرخ مرصع و در ستم مقبول عظیمان بر ساله داری سواران و تن  
رساله دار سواران هر یک علم و علمه و سر بلند گردیدند میر خیر الدین پسر فرزند جنگ  
باستقبال غریز الدوله بهاد و شرف ملازمت رنگ اعتبار افروخت ابراهیم  
منور خان قتل و ایر با گنجه باستقبال صفی الدوله بهاد و رسته و علیا مقیم گشته  
ذخیره اعتماد انداخت خواجه محمد دایم خان تعلقه قلعه فرخ گهر از تعمیر حکیم غیاث  
خان حصار غایت برگزید منصور جنگ بهاد از اصل و اضافه پنجزاری ذات  
مخاطب قمر الدوله بهاد و سر لشکر اول کشید میر خیر الدین مذکور مخاطب حیدر الدوله  
و منصب پنجزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و پاکی جبار دار و وقار الدوله  
از اصل و اضافه شش هزار سوار و چهار هزار سوار و خطاب خاندوران و نقاره  
ضیاء الدین خانی و کیزاری و علی محمد خان از اصل و اضافه دو هزار سوار و کیزار  
سوار و عطای علم عظیم الدوله خان از اصل و اضافه دو هزار سوار و کیزار سوار و

و محترم پسر دای را یان زینکاد اس چار صدی و آیار او سیصدی خواه  
الوطالب خان کیزاری و محمد عارف خان ستمزاری سیف جنگ مخاطب نجم الدوله  
بهاد و بهت یار خان از اصل و اضافه ستمزاری و علم و نقاره و خطاب  
مستعد جنگ بهاد و غالب یحییان و دو هزار سوار علم و نقاره و کرم علی پسر  
محمد سعد خان از اصل و اضافه چهار صدی و خطاب خانی اعتبار و واره  
افروندتیم بر بیع انسانی سیمه سترمان بجایت پادشاه انگیز در حضور شاه  
شرف ملازمت دریافت و در گروه کلاه پوشان سوار نقاره برافراخت همه  
تخایف مرسله پادشاه و جنگ بجز اجابت رسید و هر یک متممات او بدست  
قبول گردید و درین ماه خدایار خان حکیم سرفراز ملازمت شده در سنگ  
طبات پشته بخش شناس اعتماد سرکار گردید حکیم جعفر خان تعلقه صدر الصدور  
را و اعتبار در نوشت سید زین العابدین خان خلف برهان الدوله بهاد  
و صلابت خان و در ستم را و پانزده هر یک بقعه اعلیٰ ناصیه سای ارادت  
گردیدند ببول خان و دعوی خان سر باستان بوسی سده علیا که تعلقه اولی  
رسیدند در ماه مبارک رمضان المبارک جوابه و پوشاک مرسله را و بدست  
پردمان بصحابت مور و کر با جمی حاجب بدرجه پذیرائی آمد و در ایام جشن  
عید الفطر قمر الدوله جیه رقم و شمس الدوله جیه با کفنی پیهاتیم نیم سوال  
سنگه و نقاره الدوله خود را بر نیم کار و پاک کرده در گذشت شخصی مخبر ابل  
ایمان بجای و اب و رعب در امر ای جدید و تدیم عمر غریز سیر بود  
و بعبرت و وای از ارجان تحسیر نمود یعنی تحسین بعبت حد بر روزه



عنه جان و خراش طبعی در بطن معده و خل کرده رنگ قارو و مائل لون گشتی  
 گردید و اکثر قطرات بول غلیظ از راه برازی اختیار می چکد چون بسبب  
 جنون و شورش مزاج میگیس در نزدیکی خدمت مبادرت نمیکرد و غذائی  
 که بدل میخورد بود خاطر خواه نمیدانست و بنفقه و بختا و گی آورد و قوت  
 مائیکه هر یک مدافعه ساخت و انچه غریبی که در معده رنگ اجتماع یافته  
 بود و جمیع دماغ صعود کرده و عظم فدا و فراخته بود و در ریزش و شخ  
 در کید که معطی و قاسم بدن است نزول کرده در همه اندام ساری  
 گشت بعدیکه خون و بلغم چون گل خزان دیده خشک شده از هر سو غنچه صفرا  
 بر شکست چون صفرا منخافت و پچیک درخوردند و غنچه شعله حکومت برافروخت  
 و برنگ زنجاری گشته جمیع غلط و حواس پاک بسوخت و با چار سودای محترقه غبار  
 جنون ریخت و گرد و مالخوایا از هر سو چیت قطعه چار طبع مخالف و مکرش

۱۱ حکم بافتح اول سودین چیزی چیزی و خلیه ن چیزی در اول  
 ۱۲ اگرانی بضم اول و تشدید برای معلومانی شده اند اکنون  
 از جمله خردم اربعه قوت غایبه و مسک و انداخت و اولین آن بخار انداخت و مسک و  
 و اولین آن قوت در بدن که آنچه از تغذیه بدن فضل به صلاحیت غذا شدن نداشته باشد از دست  
 نتایج بضم و فتح و کسب و حرام منزلهای مغز و مده و بای پشت ۱۱  
 ۱۲ او برود و بفتح اول و سکون و او و کسب برای معلوم و فتح و اول و کسب و او این جمیع و ریاست  
 ۱۳ و نسخ بافتح و فتح و غایب و چک دریم که بندی آنرا میل گویند و یعنی ریاضت نیز آمده ۱۲

چند روزی بونهر با هم خوش و گریزی نرسیدند غالب با جان شیرین برید  
 از قلاب به سئل من حکیم افلاطون عن حقیقت الاختلاف قال ان الله  
 عذب له و سئل من المولى والصفا و قلبه عظم یعصب عن لا  
 شیئی و السود اولی صا دق القول فی بیاتک لیست اجل ما فی  
 بیاتک و الباغه سلطان جائز اذا غضب لا یدعی و  
 ان یقطع یداً او رجلاً باجمکما غیر از حق عیلاجی نیافستند چون  
 امر متحج در این اتیم از دایره آرمیت خارج از دخل و اشت تن مذا و مع  
 اگر میگردند از سپلوی لاعلاجی غلطیده بهشت همت راضی میشد چون با و ملاقات  
 تحو است که بسختی این علاج بسته کند به نزد یحسان که مدام مامور بود و مکتوب

۱۲ ترجید سوال کرده شده از حکیم افلاطون از حقیقت اختلاف گفت که خون بند  
 است و با است که قتل کرده خداوند از او صفرا سبب گزند است غضب میکند  
 بی سبب و خوشنودی شود از بی سبب و سودا و زرد صادق القول در خانه تو بر می زند  
 جلیل ترین چیزی را که در خانه هست و بضم او شاه جابر است هرگاه که  
 در غضب شود راضی نمیشود ساری از اینکه قطع کند دست را یا پا را  
 حره میر احمد علی موسوی  
 ۱۳ خوش را در حفظ بدون دوا و معده و بلغم غایب که بوی منه دارد و ثانی گن  
 نقش باید خواند علی طه و زن شهر فقط  
 حره میر احمد علی موسوی

در کتب  
 و کتب  
 و کتب



بودند بدش باخته در گرداب جنگ افتادند آخر کار جمع خدمت و دولت را  
 گذاشته در گذشت استغفر الله من کل ذنب و القوب الیک  
 ضابط جنگ بهادر از مواضع این حالت در چو قباب حیرت افتاده چارناجا  
 معین الدوله بهادر را شفیع ساخته بعد و پیمان زدانه حضور کرد بهادر و معین  
 او را از رنگ شکوک و اطمینان بصیل جسد پرواخت و خط توهم در صفحہ خاطر او  
 که از بعضی مغویان نقش بسته بود حک ساخت انشاء الله استعانت تمام اولی  
 او در ملک تحریر عقرب میکشید چارم و قعده واقعه ناگزیر مکرر با نو بگیما حبه  
 وقوع یافته خاطر اشرف آن غنای عالم را کمال اندوگین ساخت برای لغزیت  
 و دلاسامی دختران و پسرش بنجای او شان تشریف فرما شده زوایه ماتم و کاشا  
 غم را عشرت سرای جاودانی کردند بهمت یار خان معتمد جنگ بهادر را جاگیر از  
 انتقال قایم الدوله محبت شد میر نجم خان که بتعیانی نجم الدوله بهادر رفته بود  
 آمده شرف اندوز ملازمت عالی گردید برای رفیع کدورت و محصول الشراج  
 خاطر عالی بشکای زمین لاله گورده متوجه شد بدختم الدوله بهادر با افواج شایسته  
 بخالفت فرنگی بقلعه گنور مرتضی نگر شرف ارتخاص حاصل کرد در ماه دیحیله نوشیروان  
 وکیل موسی لالی فرنگی را که درین روزها دست از روزگار شجاع الملک  
 برداشته در سرکار عالی نوکر شده بود با عوامی حیدر نایک فریب خورده  
 بحکم حضور برخاسته رفت مقید کرده در قلعه محمد نگر فرستادند درین ماه

شهر لالی -

ملازمت راجه و بیراج و راجه بهمت را و بنا کرد شد غرض محرم الحرام شهر لالی  
 حکیم عبدالجلیل خان معتمد اصل و اصنافه منصب دویزاری و خطاب حکیم الملک  
 بهادر علی محمد خان بهادر بر ساله سواران عثمان یار خان بر ساله پیاده کان  
 ممتاز احمد علی خان بر ساله داری بازار از لغیری محمد ماهوری سرفراز  
 محمد سلطان بر ساله پیاده کان سر بلند دینا و غایت سرچ مرغع بمشربالند  
 شد سوم ماه صفر میر نجم خان که برای آوردن جنس لالی فرنگی رفته بود و او  
 بنظر مبارک گذرانید رای چین رام به پیشکاری پیاده کان محمد سلطان پلازم  
 به پیشکاری رساله عثمان یار خان سیزدهم ربیع الاول بحشین نوروز و غسل  
 صحت مزاج مبارک که اندکی کسل داشت بعل آمده حکیم باقر خان و حکیم  
 عبدالجلیل خان و حکیم رشید الدوله و حکیم جعفر خان و حکیم غیاث الدین خان  
 بریک را سرچ مرغع پنج رستم و خلعت پنج دست مرحمت شد و محمد سلطان  
 خان بخطاب رخمان یار خان سر بلند وضع و شریف شدند اعظم محمد خان  
 ولد معتمد جنگ بهادر بر ساله داری سواران تحببکه پیر لخمین سنگه بر ساله  
 محمد بیو سخان و راه جادی الاول شاه یار الله حسینی مع فرزندان در شهر  
 آوردند خود بدولت و اقبال مکرر ملاقات او شان رفته و کبریات ضیافت  
 نموده خاطر اشرف را مخطوط نمودند در ماه جادی ثانی عقد قطب الدوله بهادر ولد  
 حیدر جنگ بهادر بعل آمده پوشیده سپاد شوخی حیدر جنگ و اراده ضمیر او  
 بر بختان روشن است چه فساد انجمنه قاصد طریق بدنامی گشته از دست  
 بندگانش حضرت بقیع ترین اعمال گشته شد و با وجود شیوه نامرضیه او باز پسر او



امیرت اعلی رسانیدن و باد خیز بشیره خود عقد نکاح بستن و رتیج از منده  
و اعصار گلوشتن بیکس نرسیده باشد رباعی در یادلان که سینه گویم  
جلاد همنه پد خاشاک را چو گل بسرخویش جاد همنه پد بیتی اگر سپرد راو  
را و خفتی پد خوابان ز کف عنان شمل چرا و همنه پد درین ماه مبارک ز دل خان  
بر اصل و اضافت ست هزاری منصف سوار و خطاب افتخار جنگ سید زین العابدین  
خان با نفاذ هزاری و علم سر بلند نام نیک عبد الکریم گیلان معاد اصل و اضافت  
دو هزاری و پانصد سوار عبد الکریم گیلان چهارمادی و خطاب خانی منظور صفای  
گردیدند

ذکر آمدن معین بسا در و در حضور پر نور از متعلقه اوسه بر  
طبق مرادات و بوقوع آمدن تعبیر رویا و بخطاب  
شیر الملک مفر از گردیدن در سفر کولاس و رود ما جرا

سبحان الله هر چند دقیقه سجان نکته رس و روشندان صبح نفس پد  
تفصیل بعد رموز قدرت و رنگ آمیزی بوقلمون مشیت چون خامه پیوسته

کتابان این نفیض اگر نیست در اصل کم ماندانث است بمنی مساکم و سرگز  
فوج اصل غلط ای انگیزی در ذیل تحریر میساید فقط

Commandant محمد میر احمد علی

سرگردان تحقیق اند حرفی از دفتر علم چو پی پی نبوده و ذره باشعه اوار حکمتش رونده  
که چپ سان امر مبهم را از پرده خفا بقعه اعلان می آرد و بیک نوع نقوش بطون  
را بلوح ظهور مینماید و در قطعه سنجان من تحریفی و آینه سواره پد فهم و خرد گینه  
کمالش نبوده راو پد از مایه ساحت قدس بود چنان پد موری کند  
مساحت گردون ز قهر چاه پد تمسید این مقالات بر سبیل اختصار آمنت  
که معین الدوره با درازا سازی اخوان زمان و اخیان و ارکان خیر و جهان  
اصفا و میر نظام علیجان بهما در پیوسته طول خاطر بوده خصوصاً بخش  
باطن و قار الدوره بسیار خان که بواسطه شرکت بهما و منفرد و خوف  
بیم بود و همواره میرا و علانیه مسرتگ خطرات می فرسود لاجرم با نوع یا  
از حضور پر نور مرضی شده بقلعه اوسه که بعنوان قلعه که از پیشگاه لطف و احسان  
بندگ محضت مرحمت گردیده بود رفت و گوشه گیری را بر صحبت اخوان با  
ترجیح داده آسودگی پذیرفت غایب و شهادت روان داشت که استحقاق  
بندگی خلوت گزینیان را فرو گذاشت نماید و سالک صراط المستقیم از جاده  
امید و احسان بی استیصال مرحمت اوستی دست بر آید روزی بعد وقت

اخوان با کلمه معنی برادران این جمع آغ است که در اصل اخو بود و او یک دروا  
بیت تکلیف مذکور شده بود در حالت جمع خود کرد و این بر وزن فغان با کسر است  
چنانکه غزلان و هردان و تیمان جمع غزال و صرد و تاج و صرد یعنی اول و فتح ثانی که آنرا  
در فارسی کاک و بندی میگویند ۱۲



زوال که میل بخواب نمود ناگاه عالم شل گشته نقاب رویا شکست و رویت  
جناب امامین حضرت امام محمد تقی جواد و امام علی نقی عظیم الصلوة والسلام  
بر پرده چشم محکم الجودیه پیوست بی اختیار بهادر بخجیده دل بر نقش قدوم  
سعادت لروشن سر نوشت صفحہ پشانی دریافت و مانند سایه رفتار آن فرزند  
چراغ راه علم یقین مشتافت و زبان را بعرش اظهار آورد که ما از دست  
نصیب یار خان و فاضل گنجان سخت عاجزیم هر دو نور دیده حضرت رسول  
الثقلین صلی الله علیه وآله و اصحابه متوجیه احوال گشته از زبان حق ترجمان  
فرمودند که شما اول محبت خود با تمام رسانیدند و هر چه رضای الهی  
است بر منجیح حق خواهد گردانید تغییر مکر از زبان ایشان استماع کرده که صبح آن  
شب ایشان عرضی بحضور پر نور و خطوط بنام هر یک که مکرر بود بملک تحریر کردند  
سیده فرخنده بنیاد رسالداست و طوطا رام وکیل که راجع الاعتقاد بود با توکل  
نوشت که عرضی بحضور گذرانید و بعد ازین خط بوقار الدوله و غیره رسانید  
و سه بار با تمام اند جواب که شد زیاده ازین اصرار نکرد جواب عرضی بکلمات  
تسلیم آمیز معاصول گشت اما در جواب خطوط وکیل مذکور جواب صادق بود

دو خط از نقطه نقش قدوم که در متن واقع شده چنان مستفاد میشود که قدوم  
را مانن رحمته الله شاید جمع قدوم بالفتح گرفته باشد بحال آنکه جمع قدوم  
استقام آمده قدوم زیرا که قدوم مصدر راست یعنی از سفر باز آمدن و  
از جای آمدن فافهم والله اعلم حرره میر احمد ایوبی

بعد چند بی معاینه رسید که نصیب یار خان خود بخود از خون سودالی که مرض و تشنه  
او مجمل در گذشت که قبیح ترین افعال پرده احوال عات بردید و رخت خود بدو احوال  
کشیده خاک حسرت بر خود پاشید قطعه حذر کن از خدنگ گوشه گیران  
که این تیر سیت کائناتی پناهی در رسد بر کوه گر این تیر ناوک در صدای کوه  
ناید غیر آبی پاپس ازین معین الدوله بهادر با مستدعای مبارز الملک فاضل  
جنگ و حکم حضور که مبارز الملک بهادر مکرر عارضین در باب پرواگی ملاقات  
ارسال داشته بودند اجازت حاصل کرده جریده طور رفته ملاقات ظاهر  
بجمل آورد بهادر مذکور آمدن ایشان را از مقتضات وقت انکاشته بعضی  
نوبت بقول تیاک دلی استقبال شد و اختلاجی که در خاطر داشت تبراضی باطن بروز  
گشت و نیافت شایسته ترتیب داده بتدارک ملاقات گوشه پستمان  
مطلوب پایه مصداقت در نوشت بعد تمیم و تکمیل عهد و موایقی به برابین عقلیه  
و ادله شرعیه در حضور عارضین فرستاد که غلام عقیدت کیش خیر اندیش را بدین  
بودن معین الدوله بهادر بحضور بهیج وجه من الوجوه باب طمانیت بر روی آمد  
نخا بدست و بند کا حضرت پاپس حضور باشی و صداقت شمس الملک بهادر چند  
در سادرت این امر تامل میفرمودند چون استمراج بهادر موصوف از خارج دریافت  
نمودند اصلا در مزاج آن صادق الاعتقاد و محبوب خیر فی استرضای مرضی  
خداوند نعمت سر موصوری بوقوع نی پیوست بلکه در باب طلب بهادر موصوف  
فی الامر مستیلاست در آن آوان با امور منافع ملکی و فواید مالی به بعضی  
و قریه جات هر گز غایت خالصه شریفه مناقصی مقدره حادث بود و منافع محب و خواه



از مملکت خاص رو سینه و دیو سینه خود بقتل نفیس از صبح تا وقت خواب و آنانی  
 متوجه کاغذ لوده کمال مشقت بر خود گوار میا خستند و آرام و عیش بر اوقات مقدره  
 در شبانه روز که لازم باد و شایان در میان است مطلقا از خاطر مکیو انداختند  
 لاجرم در باب طلب معین الدوله عایت نامه ارسال داشتند تا رنج بجهت شهر  
 شعبان المعظم ۹۸۷ هجری داخل مبداء فرخنده بنیاد و گردیده بتقییل آستان فلک  
 نشان سعادت یافت و از ملازمت عالی که نتیجه مقصد اقصی و حصول آرام و تکریم  
 است سر فرازی یافته علم مراد بر فراخت و تاملت دو سال بواسطه طبیعت  
 شمس الملک بیچ اراده منقلب ایشان بطور رسید و با وجود کساد بازار اخذ  
 و جرم مالی سرکار و فساد مال زمینداران اشراق قطعا با مورا نظام مملکت  
 رجوع ناکرده هر سکوت بدرج و بان برزده متوجه گردید بندگاه حضرت در  
 اهتمام کار پر وازی بعضی تقدیمات بر محاکم رای رزمیش برزده امتحان  
 میفرمودند و در تصرفات مالی و مکی ایشان را بمنزله ادراک سنجیده بر جای  
 و استعدادش که تحمل این امر خطیر است یا نه موازنه مینمودند و در هر مورد حاکم  
 خردی و مکی روبرو نشانیده شریک مشاوره میا خستند تا آنکه روز یک شب  
 بدون شمس الملک بهادر تنها بشورت نیرداختند چون دیدند که بهادر  
 موصوف را قاطبه بیچ ازین امور توجیه دلی نیست در فراج ایشان غیر از آنکه  
 بهادران عرض نمیداد و تیاری سپیان با سون نور و درین معامله رجوع ندادند  
 بلکه گوش هوش قطعا درین سخنان ناکرده شنید و یا نشنیده می نشست لاجرم  
 معین الدوله را بنوازش طو کانه مخز و سر بلند کرده بعضی بعضی معاملات باهشان

تاریخ حضرت خورشید  
 زنده گشته و بیچ  
 بیچ الملک بهادر

سیر و کار ده لالی شهر او را ملاحظه که تقدیر گزیده و ولایت خانی جیحونی است زیر پرورش  
 به پیش فرمودند که دیوانی بمنزله وزارت است جوهر ذاتی باید که تحمل این امر  
 خطیر بنده اندیشه همیشه آفیده و لرا معقل مساعی جمیل از رنگ خاطر آزاری نرود  
 کمال و نجوئی هر یک معاینه کند مردم معتد را بهر نوعی یقین نماید که از حدی حق حاکم  
 سبزه جنت بار ابد اسس سطوت و نصفت قطع کرده چنان رفت و روب کند  
 که دیگر خار قندی محکم را غایا خلد و بهر جا که قطاع الطریق و فرقه رهنمایان بی توقیر  
 یابند آن تشنگان بادیه غرور را آب تیغ سیاست سیراب گردانند بی  
 اعتدالی از آن بدستان و خیم العاقبت خار چندین لذت و تشویر و بی پروا  
 از آن شوره پستان محروم بخیر ملک پاش نیزاران جرات بر ناپیراست  
 و بنای کاشانه گوشه نشینان بطوفان تغافل از پانده اندازند که سیل عداوت  
 از ابل دست دعای شان دستگاه هزار طوفان در کین دار و دربان  
 را بر نیم نرم گفتاری و راست کرداری نازک تر از گل برگ سوسن نازند  
 که خاطر افزوده دلان بقتلش چون غنچه شکفته در پیرین بگنجد رعایت خاطر  
 اعیان دولت مقدم و مراعات شرف حسب و علو نسب بر مناصب  
 مناسب ختم باید داشت که اینها همه قوت بازوی دولت و احرام بندگی  
 خدمت و اراوت اند و فرقه سپاه را بر طبق مرادات مستحق کمال باید  
 که پاسدار ناموس و دولت بادشاهانند بوقت میدان بچکان محاربه مانند  
 گوی غلطان سر خود میا زند تا سران مالک گوی سبقت بروقی مرادات  
 سیر یابند و از فراموش آوردن خزانه واجبی دل جمعی سپاه انتشا جمعیت



معاندین بخواه است ازین روش سخنان موزون هر یک در کمون بصفت  
گوشش ایشان ریخته بعضی مقتضیان را حکم تجدید و غرض دریافت که با همه دفتر  
خود رجوع شوند درین سال تلوک چند برادر کلان رای دولت را هم در پی  
چند برادر خود را بنصب پانصدی و چارصدی و خطاب رای سرفراز میر اولیاخان  
طعای رفت الدوله بهادر بنصب یکزار سی و سوار بر اصل و عطای علم  
و بهادری و خطاب جرأت جنگ و میر مظفر علیخان پسر کلان و حفصه علی پسر  
خرد بهادر در تلکور بنصب یکزار سی و سوار و مقتصدی و خطاب خانی کاشیا  
میر حیدر علی پسر میر اولیاخان نو سرفراز پانصدی و خطاب خانی سید نعم خان  
منصب دو صدی و میر وجه الدین علی خان پسر سید قابل خان مرحوم بر اصل دو  
صدی ارزانی بیت و دوم شوال جشن سالگره و وزن مبارک درین جشن  
جعفر علیخان از اصل و اضافت منصب سه هزار سی و سوار و علم و تقاریر  
و خطاب ضرغام جنگ و دلاوری و دل خان از اصل و اضافت منصب یکزار  
سه صد سوار و خطاب دلاور خان مفتخر نام نیک سید فیض الله منصب چارصد  
و خانی بالا پرشاد پسر دیو چند تنی منصب پانصدی و خطاب رای پانزده  
کیوانی شیو پرشاد سر رشته دار چارصدی و رای سر طبع کاشانی هم درین  
ایام بمصن الدوله بهادر کشتی و مال با و ارید علی ظفر یاب جنگ بهادر سرچ  
و جیغ مرصع فحیاب جنگ بهادر او تو کتخدا سرچ و جیغ مرصع و بهجند مرصع  
ثابت جنگ بهادر سرچ و جیغ مرصع میر حیدر خان سرچ مرصع و هم و جیغ  
عقد مناکحت مساجیدی از خواجهدیع الله خان خلف خواجهدی موسی خان از

نبایر حضرت احرار قدس مترو بوقع پیوست و بکمال توزک و ترین جن انعقاد  
یافت درین ماه بجایه لودی خان و وقار الدوله مرحوم بتقریب کتخدا کی پیرانش  
رفته رونق بخش کاشانه آرزو مندی مستندان گردیدند عبدالرزاق خوشیش  
غریز الدوله بهادر سرچ مرصع و خلعت طاش و دعوی خان سرچ مرصع سر آمد  
غتم و قیاس مهندیم ظفر مظفر محمد دست خان بهادر باستان نوی رسید  
سرباویان کیوان رسانید سرچ مرصع و جیغ الماس سر بلند گردید نور محمد  
ما و منه بملقات میر غلام علی آزاد که جامع علوم صوری و معنوی بود و تشریف برد

بیان کیفیت شکار آهوان و جلوه افروزی جشن نوروز  
شتمبر روشنی چراغان و ذکر رحلت مبارک الملک بهادر  
از مرض سرطان

چون پادشاهان ذوالاقتدار را اکثر شاهباز رغبت که بسیر و شکار و حیوان  
خاطر خراج هوس میکنند خالی از اسرار و بوجه کار نیست یعنی هرگاه ایشان  
معات پیرامون خاطر بگیرد وایل به نخبه میشوند تا تیر بهیر بهدف مدعا است  
نشیند و طائر مقتصد بهرام آرزو منزل گزیند لیس آن صید گیرهای ستا  
را اکثر اوقات خواهش شکار عنان رغبت میکشید و اشتبه میدان  
نور وجه اجتهاد و بقضای اینکار دو اسب میدواند و در هر سال بشکارگاه



با محرابان سراوقات عزت تشریف برده سیر نمودند و با خیل چشمه شیرین  
از روز شب خیمه اقامت نصب کرده آن گلزمین را رشک سپهر برین  
میفرمودند درین سال مبارک فال بکار تالاب سنگراج ایضا صلوات و کرده  
از سموره شهر فرخنده بهر جانب شرقی با هشتام شمس الملک همدارنگ  
گاه حیرت انبساط تیار گردیده بود که دیده روزگار مثال آن در آئینه  
خیال ندیده و گوش زمانه مانندش در پرده سماعت نشنیده که آهوان  
صحرایی بان وحشت که از سایه خود میبرند زیر دامن پر بوستان میخوانند  
و با وصف سیاهی چشمی که از عکس مردک غزاله بر می جسته بهایه جمال خوش  
انگهان همه تن دیده میگردد اندیند آنست بان مرتبه که بر زانوی مقنیه بسین  
ساق میبکشد از اند اگر او میخواست که بر خاسته قامت آراید دامن او را  
بدین گرفته باز می نشاندند قطعه الفت از میکه چشم که به پای کشیده  
که به میخانه رود دست غزال از صحرای که گرم که مشاط عالم گردید به شعله  
گل شده بر یکدگر آغوش کشاید بالجملة بندگان حضرت در اسعد آوان با جمیع  
پرده گیان تنیق عصمت سوار شده از پر تو الویه جاده و جلال ساحت آن  
شکارگاه لبریز انوار فرمودند و دوازده کرده جریبی صحرای مرغزار را احاطه کرد

مراد از تالاب سنگراج تالاب سردرگم است که در زمانه از سلطه جاده تیار می سرور نگرفته  
از آن زمان مشهور به این اسم گردید فقط حره میر احمد علی الموسوی  
مرغزار بفتح میم و سکون رای مصل و غین معجزه موقوف جانی را گویند که در آن سبزه و بیا

بروش قمره حلقه دارد و گشتند که جمال پریدن پریش از حیط امکان بیرون بود که  
خود بر روز سوار گیران باو پیوسته و شکا میگردند و سطح میدان را رشک بهار  
ارم می نمودند درین اثنا موسیم گرمی مرکز زمین را چون کره اشیر یک دایره پیش  
گرد و وسعت جهان را بحدت پیش فرو گرفت گرمی بان مرتبه موج زن گردید  
که از برین حباب عرق گرم میکید سنگ خود را از حرارت آفتاب چون موم  
میگذاخت و باهی در آب خود را بر میان میبافت اگر کسی در سایه تیار و بار  
میافت چون زیر سایه شعله آرام نیافت اگر پناه خیمه و پال میگردت کلفت  
به تنور و از گون و در رفت اگر لجه آفتاب می نشست عرق چون آب اندر میکید  
گردادی که بصحرای بارشونی می افراخت بشعله جلاله ایست که می افروخت و بوق  
بادی که از گوشه ها من بر میخواست زبانه آتش است که بکوه میبویست  
ر با عی اگر از ناگه شتری قطره بار در زتاب هوا قطره گشتی شرار اگر بر  
هوا برق کردی گذرد چو پروانه اش سوختی بال و پر در چرخین موسیم حرارت  
بجکم عالی شمس الملک در هر جا زیر سایه درخت با سبزه آب سرد با گلها سبب  
نهاد خاص و عام را سیراب راحت می نمود و از طعام های ملون و بیانی

قمره بفتح اول و غنیم میم و سکون رای مصل و غین معجزه شکا سکا سلاطین و امرا  
در احاطه آنجا آهوان و گوزن و غیره چهار پای میگردانند و بوقت تعید در همان احاطه بوده  
شکار میکنند و بندی با گر گویند ۱۲ نمیند ۱۳ ششاید ۲۴ رسته باشد چه مرغ یا بفتح ذی از گیاه باشد  
که فرزندین گویند و بندی خوب مانند بوا و معروف و موده ۱۳



و قبح و کباب نمکین و میوه شیرین و مشربیات و تهریه و خوارکام و دهان عالم  
عالم لذات می آموذ و بیکس از خوان نعیمش بی مراد گشت و بیحکیم برآمده  
احسانش بی چاشنی لغت خیر آرزو نه سرشت با بگو بعد موسم بولی سلطان برین  
افرمهر از غلوت گاه حوت برآمده بر سر برجل جلوس نمود و گره غنچه از دل نشاند و بفرمود  
یکر شود و غلظت گیسوی افزونی بهار و در شش جهت عالم رسید و بیل بسایه برگ گل  
سایه بساجت در کشید خوش انجمن بهار بگلگشت چمن شتابان گردیدند و پرویشان  
شکوفا به تماشای بهارستان سر از غره اغصان برکشیدند و خوشچشمان نرگس شهلا  
منظور مردم تماشا نیان و گن گشته و گیسوان منبل ببلگر وانی شاه گل چون زلف  
شاه بان هند عید کجی بستند نظم گل بسیر سبزه شده زرفشان میل آراوده  
او در فغان به نرگس شهلا قدح می بست به آمد به طرف چمن می پرست به نرگس  
آراوده کشته زبان به فتنه گذار شده ارغوان به یاسمن و نترن از هر طرف  
بسته بی زینت گلزار صف به سر صید ناز سر افراشته به بر سر آن نغمه زمان فاخته  
آب روان آمده آئینه وار به عکس چمن گلشن بی دانداز به بندگانه حضرت لبان  
نیر تا بان برسند زرافشان جلوس نموده و ذرات دولتخواهان را از پر تو جمال جان  
آراودشان فرمودند و گردن تالاب که عرض و طول میگرد و داشت حکم اشرف تهریه  
افا دیوینت که بروشنی چراغان احاطه وار و گیرند و سطح تالاب تخته تخته از روشنی  
لال مال کنند و کشتی کشتی شمع و چراغان لبالب نمایند حسب الاشا و بازار روشنی  
چنان گرم شد که اگر مشتری بخیرداری متاع فروغ بر زمین آید بجاست و طلیعه بر تو  
چراغان آنقدر برافشند که ثواب سپهر برین اگر بجزق افعال خود را نشانند

از عکس پذیرد شمع و چراغ سطح تالاب فلک دیگر گردیده از پر تو حسین شمع صبح  
و امین هوا یک پرده انگون کشیده و دل بهر جاب از عکس آن چون فانوس خیال  
گردیده بود و گردون بهر موج از فروغش کیهانی رنگین خود را می نمود  
ز بسیار شمع و نور چراغ به دل روشنیان فلک گشت داغ به  
چو عکس چراغان نمودی در آب به خجل گشتی از پر تو شش آفتاب به  
مغنیان شیرین دهان و مطربان خوش الحان از هر سو آواز دلکش و نغمه  
خوش بوش رباهی ناهید فلک میشدند و زمزمه نغمه سازی و صدای پای کوبی  
و دل چسپی فغان و بگر خراشی تال ساکنان فلک سوم را در وجد و حال سرودند  
خود بدولت و اقبال گاهی به بند و بست محلات و گاه با اعیان حضرت سیر کردند  
و گاه حکم اشرف باذن عام صادر میشد عالمی از بلده و قریات به تماشای جشن سلطنت  
آمده و دیده حیرت را حین انجمن میبایستند و از دشت گنجه هجوم چراغان و نغمه  
نیز و تخیل و در باختند و محفل بعد از قضای ایام نوروز باز بپیر و شکار متوجه شدند  
و بطور سابقا هر روز به سر آمد میگردند و درین اثنا سمنیان خبر رسانیدند  
که ضابط جنگ از مرض سرطان که تمام بدن از سر این او یک مخروط برآمده  
گشته و همه تن از سر تا ناخن پای نفوذ آن منفع گردیده هر چند حکما و معالجه  
بسی خون بگریختند و نفاذ بر آن مترتب نمیشود و حضرت با استدعای این فلک  
بهادر ترجم فرموده حکیم باقر خان سیح الدوله و چراغ حاو قی پنا پر گور و تارا



روانه فرمودند هنوز قطع منزل قصه ننموده بودند که خبر قطع مرز زندگی رسید  
 سید مبارز الملک فدوی خاص عقیدت سرشت از عثمان دولت  
 جاده صداقت پیوده و گاهی بحکم حضور امری از و سرزده دلاور قوی  
 روداشتی و بر کسل مرکوب خیره سران قدر اقرای دلیران هر جا که بکار  
 سرکار نامور گردید نظیر و غیره بزرگ دید در آخر ایام چندی از مقر بان محرم  
 انجیر بر آئینه دل صفا منزل رنگ شکوگ و وایمه که میفرود محض بود فدا  
 بندگانش حضرت با وصف بعضی حرکات او و چگونه اثر طلال بر ضمیر خود راه نداده به  
 استدعای معین الدوله خلعت استعقال بنام احتشام جنگ بهادر خلعت  
 آن مرحوم ارسال نموده در اسمالت خارش شیشه گرمی داشتند و برسم  
 دلجوئی جمیع تعلقه با مطابق سابق بحال او و اگر داشتند لیکن سید ولی محمد بخشی  
 حق ناشناس دولت خدا داد او را بر باد داده قدم بر نیل نراستی نهاد  
 و بنیه قصر امارت که بیایداری ستات ایالت و رکن دولت مستحکم و استوار  
 بود وسیل ناسپاسی او از یاد افتاد تفصیل این احوال انت الله المستعان  
 رقم طراز خامه عبرت ختامه در آید جمعا چون خاطر اقدس بشمار مایل بود روز  
 حکم قمره فرموده همه دایره منفرار را از هر سو فراهم آورده بآن نقطه مگر  
 در گرفتند و سطح زمین را باز دحام خاص و عام چون چشم بزرگان درختند  
 جهان بان وسعت بی پایان که بهر سو طائر نگاه بال کشاید جایل بیج است بلند  
 نیست چشم آهوان مانند سواد حلقه مردمک تنگ و تاریک یافتند و صحرا  
 با وصف میدان وسیع که بهر جا چشم نظر جولانی نماید مانع بیج نشیب و فراز

هر جا که غزالان قدم می نهادند خشمش سیم غم جای دیگر شکافتند صحرا صحرا  
 نیک بهار و باغون باغون از خون شکار لاله زار بعد فراغ سیر و شکار بعضی  
 بر جیش لوز و بعضی بعد شکار بدین تفصیل مباحث و عنایت جوا بسد  
 سرفراز گردیدند ثابت جنگ با ضافه دو هزار یکنوار سوار و خطاب مبارز الدوله  
 سر آمد نام نیک میرزا خان بهادر از اصل و اضافه چهار هزار ی و دو هزار سوار  
 و عطای علم و تقاره و مخاطب بهار ز جنگ و یعقوب میرزا بمصوب چار هزار  
 و دو هزار سوار سید جمال الدین حسین خان بمصوب یکنواری و و صد سوار  
 منظور صغار و کبار میر حیدر خان قشای با ضافه یکنواری یکنوار سوار خطاب بهادر  
 و عطای علم غلام مرتضی خان خلف صدق معین الدوله بهادر با ضافه یکنوار  
 و یکنوار سوار و خطاب سپهبد جنگ معزز و محترم علی سلطان بمصوب پانصد  
 و خطاب خانی قطب الدین خان خطاب بهادری کامیاب و سپیک رام بمصوب  
 پانصدی و خطاب رائی و جان محمد بمصوب چار صدی و خانی مرتب افراغ  
 بمصوب چار هزار ی و دو هزار سوار و علم و تقاره و خطاب احتشام جنگ سرفراز  
 سلطان میرزا اولد کلیم بر بان بیک از اصل و اضافه بمصوب پانصدی و  
 خطاب خانی ممتاز چون سیر و شکار بانجام رسید بعد دو ماه و شش روز  
 باز بدو و تحانه خاص داخل شدند هر روز در گردآوری سپاه حضرت اشتبا  
 با تمام شمس الدوله بهادر متوجه گردید در جشن عید الفطر صمصام الملک  
 دست بند مرغ زوج معین الدوله بهادر دستبند مرغ زوج سپهبد  
 بهادر جیفه رستم در نیماه تولد خلف شمس الدوله بهادر در لعل مرصه ظهور رسید



بهدین آقا محمد احمد خان بهادر از اصل و اضافہ منصب ستہ ہزاری دو ہزار سوار  
 و خطاب سربلند جنگ سربلند و فیروز محمد صام الدین منصب کینزار و پانصد  
 و خطاب خانی نصرت اندوز خواجه ابو طالب خان منصب کینزار و پانصد  
 و خطاب بہادری سرفرازی یافت محمد مکارم منصب پانصدی و خطاب خانے  
 بجادہ ابتدای مقصد شتافت غلام محی الدین ولد اعتقاد الدولہ بہادر منصب پانصد  
 و خطاب خانی و محمد حسین خان منصب پانصدی و خطاب خانی ازانی راجہ دیا  
 وخت از اصل و اضافہ منصب چار ہزاری دو ہزار سوار و عطای نقارہ و خطاب  
 بہادری راجہ امانت رام از اصل و اضافہ منصب ستہ ہزاری دو ہزار سوار  
 و نقارہ و سرفراز نامور رای ریخا داس از اصل و اضافہ منصب کینزاری و رای  
 آپا راو از اصل و اضافہ مقصدی حصول نتیجہ بر خور داری سیدی عنبر منصب  
 چار صدی و خانی بدشاس گروہ جویش کمزرسنگہ مدکار دارالانتا منصب  
 منصب چار صدی سہ پچھان دوش بدوش بالاجی سہای منصب چار صد  
 و خطاب رای منظور نظر اہل اعتبار رگوتھم راو منصب پانصدی و خطاب را  
 بر کوز سفار و کینار سہ سہای ہاگنیہ منصب ستہ ہزاری دو ہزار سوار خطاب راجگی  
 و نقارہ و علم ناصیہ ساسی آستان مانسنگہ راو پانصدی و خطاب راوشادمان  
 غلام علی خلیفہ نجم الدولہ منصب پانصدی و خطاب خانی کامران محمد صادق باب  
 منصب پانصدی و خطاب خانی معزز و محترم محمد رکن الدین خورشید نجم الدولہ  
 بہادر منصب چار صدی و خطاب خانی مشہور عالم غلام رسول خورشید بہادر  
 منصب پانصدی و خطاب خانی غلام محمد ولد میر حلال الدین منصب چار صد

و خطاب خانی ازانی کیول کشن ولد رای بہوانیداس سردفتر دیوانی منصب  
 دو صدی حکیم جعفر خان از اصل و اضافہ دو ہزار و پانصدی و بہادر  
 محمد علی و محمد حسین خان ولد حکیم قادیار خان مرحوم از اصل و اضافہ مقصد  
 سحر جعفر رحمت نواز خان و رحمت یار خان ہر یک باصل و اضافہ مقصدی  
 خورسند گرد ہارمی لعل پیشکار صدارت چار صدی و خطاب رای رام پراد  
 از اصل و اضافہ چار صدی و خطاب رای سیدی عبداللہ خان باصل و  
 اضافہ کینزار و پانصدی سیدی محمد غنہ خان از اصل و اضافہ کینزار و پانصد  
 سیدی بلال خان باصل و اضافہ دو ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ و خطاب  
 بہادری نور الدین علی میر خواندہ اعتقاد الدولہ پانصدی و خطاب خانی سید  
 احمد ولد سید محمد فوجہ خان پانصدی میر حسن چار صدی و خطاب خانی سید  
 بیچن پانصدی و خطاب خانی محمد حسین ولد کنت خان نجیب خان و چار صد  
 حکیم باقر خان نجیب مسیح الدولہ خواجه محمد قایم پانصدی و خطاب خانی محمد  
 صوفی از اصل و اضافہ پانصدی و خانی رای دولت رام مشرف دیوڑی بر  
 داری متواران شمس الدولہ بہادر باضافہ دو ہزاری موصل سابق مفت  
 ہزاری شش ہزار سوار و خطاب شمس الملک بہادر پیرایہ غرت و مرتبت یافت  
 سربلند جنگ بہادر برای تہیہ زمیندار شور الیو حکیم جعفر پرنور نامور حافظ محمد  
 مدرس مکہ مسجد جلقہ قضای بلدہ فرخندہ بنیاد و مبنی احکام شریعت شست  
 در نیماہ محمد سعود خان داروغہ توپخانہ سزکار خاص راہ آہزت در وقت  
 غایت جواہر شمس الملک بہادر بہوج بندہ مع زوج معین الدولہ بہادر



دست بند مرغ زوج عظیم الله بهادر دست بند زوج پدم سنگ و غیره سرچ  
مرصع دورتم سیدی عبداللہ خان سرچ مرصع کشتن را و بلال سرچ مرصع  
پیر راجہ رانیاتونی و نیکت ناراین را و سرچ مرصع سید عرفان کوه مرصع زوج  
دین روزگار سیدین خان بهادر و علی باور پیچانہ از تقریری سید قبول محمد خان دیو  
دولت چشید محمد علیخان بہادر از اصل و اضافہ دودہار سوار و پالہدی  
عطای علم سرفراز گردید

داستان نہضت لشکر فیروزی اثر بخشیم نہانی احتشام  
جنگ بلند قیاس و تماشا ی روشنی قلعه و جشن نور و  
بصد ساز و لباس و از آنجا رفتن تار و دماجرا و قلعہ  
کولاس و عرض فوج و ریاموج باہتمام شمس الملک  
بہادر حق شناس

صد نشینان حکم متین و سریر آریان سہیلین ہوارہ در بہانہ جوی غفور  
جرایم خود پسندان میباشند کہ ہر گاہ از پرورش یافتہ خود صد و چہریم  
و خطای غیر موقع واقع شود محل و کرم ذاتی را از دست خود ندہند کہ شاید  
از تصور خود معترف کشتہ بشاہ را و بہایت قدم گذارد و از شیوہ نامہ

دست بہر و در و این معنی بر و افتخار حسلہ و وقار روشن است کہ چون از  
فر و ما یگان عصیان سرشت جری صد و ریاد حق شناسان با حسان بیکران  
خود از کردار او در گذرند تا از فاصلہ چند ی رنگ کدورت کہ بر آئینہ خاطر  
خود نشسته است بصیقل اغماص بر طرف شود و این صفت خاص غفور و دود  
است کہ ہر چند از بندگان خود محصیت می بیند کرم خاصش گوشہ بی اعتنا  
سیگہ نیز قطعہ روز یکہ ز عصیان قد تو خستہم گرد و پخوش باش کہ لطف  
حق مقدم گرد و پانی کہ جسہ انفرادی استاد ہ چون فاصلہ شود و غصب  
کم گرد و پخوش این مقال آنست کہ بندگا حضرت بصفت مخلوق باخلا  
قی اللہ کل سر سبد محمد کمالات و از خلق کرامیم سر آمد جمیع حسن صفات  
اند و ہر یک این تازہ کلی از شاخسار باغ اصفیہ سلفہ روی دیگر ندسید  
و بیج سروی از جویبار این دودمان دیگری سر کشیدہ با وجود استماع  
اخبار شوخی احتشام جنگ بہر روز در صد و غفور جرایم او بودہ البواب نصایح  
مفتوح داشتہ غیر از تالیف خاطر حرفی بزرگان نیار دند و در باب رفع  
این کدورت بہر روز شغلی تازہ بعرضہ غفور میار دند تا خاطر اقدس مایل  
آن خیال نگردد و آن غبار کہ بر گوشہ دامن خاطر نشسته است کمی شود  
چون مزاج بہادر بخراخواہی ناقابحت فہان خودستان خیالات دہر  
و در از خود می گرفته بود و بیج نوع از افعال شنیدہ خود متعجب نشد لاجرم  
بتاریخ بیت و یکم محرم الحرام ۱۱۹۶ ہجری سال کینزار و یکصد و نود و شش  
بہتمام نواز شعلیخان و دیگر انجمن شناسان بساعت سعید از شہر فخرآباد



منست کرد و بسو ادب باغ کور و هند اس نزول اجلال افکند و دو ماه تمام بازار اوده آید  
 او را به بانه سیر و شکار توقف نمود بعد ازین بیت و چهارم ربیع الاول اگر در  
 باغ مذکور حرکت کرده به خوانی چهره گرد ساحل دریای موسی مقرب خیم دولت احشام  
 ساختند و باز بتماشای روشنی چراغان کشت و احمال در پیش آورده بنگر تخیل در انداختند  
 بر شب احکام آن نور پاشش و سپهر گلین صد و ریافت که جمیع برج و باره قلعه  
 و بالا حصار و تمام کوها را اطراف بالا حصار تقریباً بندی چراغان و درخت آتش  
 یک نخل و آدی ایمن سازند و از هجوم روشنی نایره حشرت در دل برج آتشی  
 او کرده ناری اندازند بر شب با تمام سرفراز جنگ دیوار فیصل و فیصل بالا حصار  
 و برج برج حصار و دوم قطار قطار چند طبقات و درجات از چراغ و شعل جان  
 افروختند که ذخیره ذخیره شعل و پر تو آن انجم فلک چون نور غورشید افروختند  
 چشم ثواب و بسیار از فلک کثرت روشنی بزرگ مردک دیده تصویر تخیل  
 که دیده روشنی آسمان از عکس چون قنادیل آبکیه و فلک مید خورشیدند  
 از هوا و جی جلوس قطبشاهیه و تیاری این قلعه هیچ پادشاه و عالیه را به جو  
 که لوای حکومت تا کرده اثیر افروختند اما که و چنین قرینه بندی روشنی و

وادی ایمن عبارت از صحرای که موسی علیه السلام مشرف به عراج اولین شدند و  
 آن جانب راست کوه طور و اقصیت ایمن یعنی اول و سکون یا و فتح سیم یعنی حاج  
 جانب چپ یعنی چینه و فتح مشبه است با خود از زمین که معنی دست راست است چون  
 چون وادی مذکور جانب دست راست موسی علیه السلام واقع بود لهذا وادی ایمن گفتند ۱۱

آتش بازی نساقتند الحق بر یک شرر سنگ نرزه قلعه هوای بر چهره کان مغنی  
 یک بنای آتشی گردیده باز از هر یک برج و باره یک نخل تخیلی طور سیمیا  
 تازه و میدیه جهان جهان از روشنی مالامال و عالم عالم از گلستان آفتاب  
 شکفته خیال نظم سخن از روشنی گرد بر ازم و ز بس گرمی دل  
 آتش گدازم و درخشا شمع شد همان آتش و پر پروانه بال افشان  
 آتش و ز تاب روشنی منتاب روشنی و دل انجم چشمک زن برون  
 سیر او اگر دل گرم گردد و اگر فولاد باشد نرم گردد و سرفراز جنگ  
 در جلد وی این حسن خدنگداری کنشی ماله مرورید سرفراز جمیع خدنگداری  
 قلعه باغیات شایسته ممتاز عطاء رخا پیر سعید الله خان مرحوم سرچ  
 مرصع تارک غرت برافراخت محمد قطب الدین خان به سرچ مرصع خود را سر  
 بفلک ساخت اعتقاد الدوله قلعه داری بهو نگیر و تحفیلداری تعلقات  
 راجه را نیا شوقی مامور دلاور جنگ برادرزاده مصصام الملک بهادرت  
 دیوانی محمد آباد بید منظور از آنجا چون موضع چلیکال نزول اجلال شد  
 مربع نشین چار بالش فلک چهارم از کرسی شیراهی حوت برخاسته بر  
 ارک چهار گوشه محل جلوس اجلال نمود و ابواب جهان جهان نشاط و  
 درخچه عالم عالم انبساط بر روی خلائق گشود سیر آرایان جهان بخت  
 نور و شرف جلوس بخشیدند و شکفته رویان حین بوفور انتهای بزرگ  
 غنیگی گل پرده صدا فسر دگی دیدند فضل ربیع نقاب ملالت از روی  
 پرده پوشان نومبار چمن برداشته و موسم اردی بهشت صحرای



عالم گوناگون برنگ کیانی افراشته سویدای داغ لاله بروغن اندازی  
 شبم نیز از چراغ بزم کیوان و قلمه غنچه شقایق بهواداری صبا فروخته  
 از قندیل ثوابت آسمان رخساره بنفشه گوهر بندگی قطرات شبنم حلقه  
 در گوشش شاید آن هند انداخته و سنبل بیلاگردانی بر تاج جعدش کین او  
 عروسان جیش را مشاطه خدنگه اری ساخته رنگس با انتظار شاه و گل  
 از هر سو چشم بر راه و سوسن از زلفه سرئی بغیر خوانان چمن همراه الغرض  
 به طرف هوا شک پذیرد بر سواد صبا سحر خیز نظم چمن آراست  
 هر سو نو صبا ساری پند شده خندان لب گل بر کناری با طرب تاسینه  
 در موج گل افتاد پیریشانی بدام سنبل افتاد پند ز داغ لاله روشن  
 شد چراغی پند ز رشکش بر دل فردوس داغی پند تلخی بخش بی تابان سونئی  
 گویستانه جولان در فضائی پند نالان گلستان سرکشیده پند ز سرشاغی گل  
 رنگین دمیده پند ز لبس مست تماشا گشت لاله پند گرفت از لعل خنده  
 پیاله پند زبان میلان گرم ترنم پند زبان غنچه لبریز بستم پند ز سر سواد  
 تقد کشان آزاد سواد پند حرامان زیر سر سواد سواد تدروی پند جهان  
 از بلخ جنت فتح شد پند غرض جولان که عیش و طرب شد پند  
 مغنیان لالی چهره کشفه رو از هر سو بنفشه دلر با هوش مستمعان چمن

تذرو بالفتح اول و ثانی که دانی هجده است یعنی خروس که در بیشه استراحت دارد و باز  
 بسیار باشد و لغایت خوشترنگ بوده و هم خروس صحرایی را می نامند ۱۲

صدای طنبور سبک در خود میکشیدند و نظاره بازان بزرگ غنچه میدگر  
 به طرف گریبان بر طاقی میدیدند نظم به قصد صید دل بهر سونازی  
 بکمان بر دوشی فرغانه داری و هر سو شاید صد خانان سوز و گریه کرده ز ماه عالم افروز  
 بی تیغ نگه را آب داده و بی کیسور بهر سو تاب داده و بی از قفس شور می جوشانگیز  
 بی از خنده شیرین نگه ز بیکی راز لعل نام داشت و بیکی را صبحین در موج آغوش  
 بجوی بر بیکی کان صباحت پند لعل پر رنگ جان راحت پند گاه حضرت بهر دوش پند  
 بهر دو دست چون مهر و ماه ز سر سرخ و سفید بدامان خواستند آن می افشا  
 و بهر سو تنگ تران و شعرای فصاحت کیشان قصاید رنگین میخواندند و از جود  
 پاشی آن معدن لطف و گرم اگر فلک شایین کمکشان و پند مهر و ماه و نیز  
 نوب از عقل بنجیده قیاس از سبکی اندیشه او خود را در حیرت اندازد  
 و آنچه درین جشن غنایت جواهر اعلی و مناسب عده مرحمت کرد دید برخی از آن  
 که بچشم خود دیده بود مینگار و معین الدوله بغایت پر خانه بر صبح با کفنی  
 پر سیاه و خطاب شیر الملک با ضافه یکمزاری بر اصل و یکمزار سوار شمس آ  
 بهر جبهه با سر اسیری مرورید بهر سوسن خاص قدم بپایه غر و قمار کشن را  
 بلال سر پیچ و جغیه و کنشی مرورید آمار او چو ته داله تعلقه مود با بی سر پیچ مرصع  
 سر فلک و دید بونت را و سر پیچ مرصع و جغیه بهر مانی پندت منشی او سر پیچ مرصع  
 سر طرب شجاعت خبک بیغیه و کنشی مرورید پیرایه عزت و محمد عظیم خان بهادر

شاین چوب راست تر از و که بهر جانب آن هر دو پله آورند ۱۲



نیکزار سوار و علم و تقاره و بهادری سر بیج مرصع پاییه مرتبت استیاری و  
 منصب پهناری نیکزار سوار علم و تقاره و مخاطب بقیام الملک قلیخان و میر حیدر خان  
 دو هزار نیکزار سوار و تقاره و خطاب ممتاز جنگ بهادر ممتاز زمین الامثال الاقران  
 فرخ علی خطاب خانی و منصب عز و محترم رحمت نواز خان دو هزار نیکزار  
 خطاب خانی و بهادری سرفراز عالم راجه کشنا نیک پهناری و علم و تقاره و  
 پالکی جبار و ارکلیج نیک سوار نیک و خطاب راجگی و بهادری و علم و تقاره و  
 صغار و کبار مبارز الملک جیه مرصع جمیع کندان جلقه های کز مرصع مسجیم  
 اکثر همایان مشیر الملک و سپه دار جنگ بهادر درین جشن از مناصب و  
 خانی پیرایه عزت یافتند محمد واحد محمد سلیمان شیخ امام محمد معروف محمد لغمت  
 محمد عظمت الله شیخ احمد جبار دشتی محمد فاضل محمد علی محمد محمود جله پادشاهی و خطاب  
 خانی محمد نادر محمد رضا محمد موسی و محمد نبی و محمد امین و محمد سعادت و بالارام و  
 گوپال سنگه و چمن لال جله چهار صدی و خطاب خانی و رانی بعد اختتام جشن  
 نوروز و عنایت منصب و جواب از سواد موضع مذکور حرکت کرده بر ساحل دریای  
 ماجرا با پیچ علم انجم چشم بر تو وصول انداخت و دریا را از رشحات سحاب  
 نزولی فرحت شکم لوط طراوت تازه بخشیده رشک سپهر برین ساخت اکثر از نو  
 و شب بس نو آینه و کشتی گاه خیمه مشیر الملک بهادر و شمس الملک بهادر و گاه  
 خیمه عظیم الدوله و دست خان را بهار ارم سینمودند و شکوه جنگ ناظمیده

فرخنده بنیاد جیه و با ندان رخصت مرحمت فرمودند بعد از این از کشتی قتل  
 کو ابا اسس عبور نصرت نمود و عمل آمد و آن نواحی را از مضرب خیام ملک تشنه  
 رشک گلشن ارم ساختند درین ایام پانزدهم جادی الاول ناگاه بمصمام الملک  
 بهادر و بعارضه جمعی از تنگنای عالم فانی عالم جادی و دانی در پیوست و عالم عالم  
 درین اندوه جگر غریستن می سخت امیر سید ذوالاخرام عالم بقیام خیر خواه  
 و عام ولد رشید شاه نواز خان بود ظاهر کمال تحمل زندگی میکرد و با وصف  
 کم گوئی شعر فارسی و هندی سنجیده میگفت و درین در سلسله تازه و متنا  
 نیکو می گفت از این رگد رسی اندوه مزاج شریف خداوند لغت راه  
 یافت باعث رفیع این کدورت حکم جهان طالع ملاحظه عرض سپاه و اضر  
 جنسی و بان عرضد و ریافت که جوق جوق صف بسته بمیدان حاضر شوند و  
 هر یک فنون خود را بمرض اظهار آورند چون خسرو و جنود انجم لعرض سپاه  
 روز علم زنگار افراخت و اطراف آفاق را با نوا خطوط شعاعی منور ساخت  
 و جمیع تیر اندازان و قراولان با بستم شمس الملک مانند کمان سر در حلقه فرمان  
 و لبان قرغان سوفا چشم بر اذعان و چون ماشه بدوق انگشت قبول بر  
 دیده جان گذاشتند و بجاییکه ارشاد شده بود حاضر شدند بعد از این مجاهدان  
 دین و عازیان نصرت قرین جوق جوق بالویه گوناگون و نشانیهای بوقلمون  
 ساحت صحرا و مرغزار رشک نغمه ارم ساختند و همه تند جلوسبک آهننگ  
 برنگ صدای تشنگ از صفوف بر آمده بشکب قراولی رسته در گنبد افلاک  
 انداختند زره داران کینه کوش دلیران چپله پوش بالباس زرین



و سپین میدان جلوه گشتند بر یک فون سیاه گیرا بعضی اظهار آوردند  
از نبرد و قیامت یکصد و یک آواز چنان سر کردند که هر چند بود الفضولان و قوا  
مقلدین فرنگ چون حقائق سرنگ نیز میزدند فرق از آن شر و در لغت بود  
از شور و ضرب و بان و در یک ساکنان کرد و ناری در زلزله آمد و الغرض  
شور قیامت بلند شد در عرشه در استقامت گاه نای انداخت و غباری از  
آیین آسمان بر پا شده لای آسب رخسار افراخت بیت و دوم ماه  
منه از سواد قلعه که لاس مراجعت سمت فرخنده بنیاد حیدر آباد کرده است  
ششم بملاحظه قطب اندول حویلی نیک کیشو عامل تشریف بردند بیت و ششم  
بر تالاب حسین اگر نزول اجلال فرمودند بسبب نخست تاریخ که پنجم شلمان  
و رصدندان در باب توقف پنجره التماس نمودند طرح قیام و زریزند  
و احکام روشنی و آتش ناری بر جمع سنگ بست تالاب و دهنه آب صادر  
شده سه شب متصل غیر منفصل غیر از روشنی دیگر و چشم تماشا میان جلوه  
نگر دید بمطابق و رواق از قرینه بندی روشنی شعاع بر تو لعلک رسانید  
از کیفیت عکس چراغان در آب تالاب و زمره مغنیان و لولیان عالم  
شباب چه بیان نماید که تماشا می خاص و عام داشت و تشریح آن موجب  
طال خاطر ملاحظه فرمایان دانسته مفصل نمکاشت دوم ماه مذکور آخر روز  
نگرگ ریزی و ژاله یزی از کرده هوا آشوب رخسار پاکر ده عالمی را آب بی شکر  
ستغرق حیرت ساخت خیمه و سراپه ده خاص حتی بنگه چوبی خاص آن استحکامی که  
عمارت عالی بنامیتوان گفت از صدمه باد و باران تخته تخته جدا گشته مانند

کافور باد و هوا پریده غمان اختیار بدست دیگران ساخت اکثر پروگیا  
عصمت و در رتبه و بهل سوار شده از آسیب آسمانی محفوظ ماندند تا به خیم  
جادی آتشی سبب سعید روز جمعه داخل و تخته شدند بملاقات شاه  
فیض الله صاحب تقرب اعادت و بجای شاه امر الله صاحب خلف الصدق  
شاه رضا صاحب نور الله مرقد تقرب زیارت تشریف بردند محمد جمال الدین  
خان میر امیر الدوله بر ساله داری پادگان جو را من نزاری سر فرزند  
نخستین الملک بمصوبت نزاری شش هزار سوار نظام الملک برای شاد  
به امتیاز گزیده رخصت سید کرم خان بهر دیوانی پادشاهی مغرور لعلان  
نیابت عظیم الدوله سرچ مرصع جیفه و کشتی مرارید و خلعت و پاندان  
رخصت برای انتظام نظامت خجسته بنیاد بیت و پنجم رجب المرجب ستر  
باند فرنگی رخصت شده بطرف بندر گلگته روانه آمد بیت و سوم شعبان العظم  
بخانه فریاب خبگ و فتحیاب خبگ روز دوم خجسته داور خبگ بیت چند  
نخستین قطب الدوله دلدیدر خبگ تقرب ضیافت سالگه و تولد میر حسین  
کتختانی محفل بر یک رشک بزم ارم فرمودند درین روز پاس پادشاه  
معروف میرا و لا محمد خان التخلص و کاک نیابت قادر خبگ دیوان پادشاه  
صوبه خجسته بنیاد مغرور شده آمده بودند بنزدیه شیر الملک بهادر شریف  
خدمت حاصل کرده کامیاب مقصد گردید مراد محمد خان رسیدند لرغوب  
بالمیران و افر با و غلام حسین سوداگران از اورنگ آباد لبده علیا ناصیه  
آداب شدند درین ایام مولوی رفیع الدین قاضی زاده قندهار و کن



بعضی حرکات بحکم حضور از بلده فرخنده منبیا و برآمده کعبه الله رفت و نوشید  
پاری که در قلعه محمد مکر متعبد بود و معروضه شیر الملک بهادر خلصی یافت بیت و یکم  
رمضان المبارک ضریح مبارک بهار که خباب شاه ولایت علی مرتضی علیه السلام که  
باز و حامی خاص و عام به آورده تغزیه کنان و سینه زنان میخندد بایای  
مبارک زاده بهادر پاشاه فضل الله علی اختلاف روایتین احکام منع  
صادر شد همدین ایام سبهار او و کیل حیدر طلیخان با جنس مرسله میرزا  
و جیفه مرصع گران بهادر پاشاک خاص آمده بهار است اشرف سیرای غرت  
یافت سلخ رمضان المبارک گلپایگ تولد مرشد زاده بلند آواره شده  
جهان را خلعت خرمی بخشید به شمس الملک بهوجبند محبت شد از جمله  
سوانحات نادر درین سال اینکه مومنین با فزده که از مدت گنگ بود و گاهی  
زبان را بحرف آشتان نمود با عقا و تمام در دل خود نیت کرد اگر باز زبان  
می طاقت گویشود نزد حضرت غریبان و حضرت ایشان بجا آرم چون حسن  
اعتقا و راسخ و نیت او و اثنی بود فوراً طلاق لسان پیدا کرده و دور پیوست  
و یک سید در حضور آورده نذر گذرانید حکم شد که بنام هر دو بر گوار  
نذر کور فاتحه کنند و کبیر و پیمه با و الغام شد درین ماه مکر شوخی و  
بغاوت احتشام جنگ بهادر بعض رسید

استان صدور سرگشت احتشام جنگ بهادر پر شور  
و فتن و رفتن حسام الدین خان بهادر بر قلعه بود و من و

### حضرت یافتن بصایت قادر و جلال

در قلم و جسم آدمی و کار فرمای مستقل اندکی عقل که بشرافت حسن اخلاق و  
ثمره دفاق حاکم معمره لطف و احسان و برو اتمان است دوم طبیعت  
باقتضای گشت احوال و فساد مال بهادر حرص و آز و بغض و عداوت و سفاکی  
و غفلت است اگر بحسب جواهر ادراک لطیف تابع عقل گردید بهرام که از و منزد  
غیر از صفات محمود و شرافت تمجید نبود چه محکوم طبیعت گشت مغاذا الله از  
جمیع صفات محاسن اخلاق انحراف و زریده جاده بهای غفلت و بر او  
نحال و نکبت و دروشت ازینجا است که حکما گفته اند که القلب بیت  
الاضطباعین است گاهی مقرون بخیر و صلاح و گاهی منسوب بفساد و  
شین نظم آدمی کامر و زمست ساغر نیک و بد است پنجمین  
و صلح کل بوده است در بنیم قدم به گوهر خون بسته دارد و انکه نام او دل است  
رفت در تحت المشری از کنت و جاه و حشم قطع نخود صباغ عشرت فقهه صدقش  
منفک ان را کس نمیرسد بنیایشش فکم بهر گاه بای رسید آرایش فردوس کرد  
و غفلت رفت بر طرف جهنم زد و علم به شرح این اجمال آنکه در سنجایک  
اعتق نم گنگ بجای بهر بجا برانی نشست با غوای ولی محمد بخشی بسک و میرزا  
و فرید میرزا و میرزا مفضل هر دو پسران خواهر پدر و داماد و عمه خود را که

شین با فتح در عربی یعنی رشتی و عیب و این خلاف زین است ۱۶







و چنانکه دقیقه فرو گذاشت نکردند و سر روز قطع مسافت کرده میفرستند لیکن  
از آنجا که اراده مشیت ازلی که انتظام بخش سلسله صوری و مضمونی است گاه  
خواهد که شخصی را مخصوص نظر عطف حقیقی و گزیده ترین عالم نماید جوهر ذاتی او را  
بی اعانت غیر معبرض ظهور آورد یعنی آتشام تنگ چون شنید که فوج فیروزه  
بکام حسام الدینخان روانه گردیده قریب است که ملحق شود سپندوار از جا  
جسته نعل در آتش گشت و دانه های ترو در فرغ خیال خود کاشت که اگر این  
فوج با هم متفق و متحد شود لا محاله ریشه استقامت باید اگر گشته شاخ و برگش  
روز بروز با گل فتح و ظفر سر کشد و چون لاله داغ بر دلم هند نوعی باید کرد که  
قبل از رسیدن این فوج بیخ و بن آنها بدست تدبیر کننده نمره مراد حاصل  
نمایم چون خار خار این اندیشه جگرش خراشید ابوسیان مهدوی و دلاور  
فرنگی را که سر کرده فوج نیریت موج او بودند تا کید بیخ فرستاد که جنگ  
سبقت نموده سنگ تفرقه در جمعیت این فوج قلیل اندازند اگر یکروز این امر در زیر  
توقیع نهند فردا فوج کثیر ملحق میشود من بعد در تدارک آن بسی آفات جانان  
نظور میرسد بهر طریق که تواند قدم سبقت پیش نهاده گوی مقصد از بیان مبارز  
بر بایند بجز استماع این مضمون برو مشا ترایه به تسویه مغوف پرداخته صحیح  
آنروز که شام نیریت آنها بود چسبم دقیقه انزاع توپ بر فوج خود  
محیط کرده پشت به پشت صف بسته شعل نایره قاتل گشته تخت از ضرب گویا  
متصل غیر منفصل آتش حرب گرم کرده قدم بقدم بیای ثبات روانه گردید  
و بسیاری از مبارزان فوج فیروزی را بضرر گول از پا آوردند هر چند

آلات کیشان در انقباض شد تفاوت دقیقه فرو گذاشتند اما دلیران  
استقامت و طبع اصلا از جای استقامت لغزش نیافتند ابوسیان مهدوی چون  
دید که از ضرب گول ترتری در اساس حواس ایشان راه نمی یابد و بنای جرات  
متوزر و عزم رزم میسازد بوفور غرور از دایره فوج خود با جمعی کثیر و حجم غفیر به  
عزم مبارزی پیش آمده حمله متواتر آورد و حسام الدین خان بهادر با آنکه درین  
معرکه جمعیت قلیل از حد سوار کم و بیش بودند بسبب بیداری شب و ترو  
روز فرا هم نیامده بودند با آن دلیران صف شکن چون برق بر خرمن افتاد  
در طرفه العین آتش شمشیر سوخته و خاکستر کرد و جمع کثیر بفرصت حسام خون شام  
آورده زمین تیر و کاه از دم اعدا رنگین ساخت و مقدمه جیش او بر هم زد  
بر جوق فرنگی انداخت و بهر دو قیل نشان که چون کوه مقابل ملان بود در اول  
سلاخ زخم تیغ خار آشکاف در گرفتند و از هر سو اسپان تازی شاد و جوان  
آورده از حسام خون آشام جمعیت معاندین متفرق ساختند و بضرر  
شمشیر و رخسان و سنان جانان همت برانند ام بنای حیات فحاشین  
کهاشته چندان خوفناکی کردند که سرخروئی حاصل گشت و شاید نصرت

استند بر یقین و کسر دال و فتح دال و ضم دال حبانوری باشد بشکل  
موش بزرگ که در آتش کهه پاید امیگر دو چون از آتش بیرون میاید  
بسیار و مخفف سام اندر چه سام یعنی آتش و اندر کله طریت



بر کسی مقصد بر نشست بقیه السیف هزار جلد و قدیر از میدان رزم فرار کرده تا  
قلعه نزل هیچ مکان قرار نگرفتند و دلاور جنگ ازین جنگ که عار و تنگ بود  
چون مهره شطرنج نقش با گشته منظر بود که از فرزین بند بر میت خود را گشت  
کند آخر وقت شب قابو یافته پشت داده بر رخ سلمتی تا بزمیل آورد تا از حادها  
شبهات نجات یافت تا نید الهی چون این فتح حسین جبهه گرد شد هر دو برنجیریل  
سعدشان و چند راس اسب و نقاره و پیچی های بان معشتران گادان  
گوله و باروت بدست مبارزان فوج فیروزی که آمد بود با عارضین کفین برین  
ارسال نمودند احتشام جنگ بعد ازین سرخک قدم از حد خود بیرون نکند  
تا فوج خود فرا رسد آورده بطرف ساحل گنگ بسای شبات حذر نگه داشت  
و حاکم الدین خان بهادر حسب الحکم با جمیع سپاه نصرت اشتباه بر سواد قلعه  
بالکنده که به آب و علف نزدیک بود فرود آمده تنظر حکم جهان مطلع برست  
درین ایام محمد امجد خان بختاب سر بلند جنگ بهادر و سرچ مرصع تارک  
غرت برافراخت صاحب خان متی منصب سه هزاری هزار سوار و علم  
و نقاره و خطاب نظام نواز خان بهادر وزیر خان باصل و اضاف و خطاب  
بهادری سرفرازی یافتند سداشیر و یری بخلعت لقلعه سرکار میدک سرفراز  
و محمد علیخان بخلعت تحفیلداری سرکارند کور ممتاز دوم ذیقعه خمر  
رحلت امیر الامرا بابت جنگ بهادر رسید کمال اندوه پیرامون خاطر افتاد  
گردید سه روز از جمیع لوازمات سرور و لواحقین فوت موقوف نمودند صفح  
بهادر به ادمونی و ریچور رخصت شد ثابت جنگ مبارز الدوله سرچ مرصع و

جیغه مبارز جنگ حاجی میرزا خان سرچ مرصع و یاندان رخصت برکاب  
مرشد زاده بلند اقبال اسد الدوله بهادر رخصت گشت رای اتم حسین نیز  
همراه ایشان ماور شد بنهنت سنگه بختاب بهادری و دو هزار سوار جنگ  
سنگه چهار صدی ذات بهوانی سنگه پانصدی ذات راجه جگ جیون را و از  
اصل و اضاف سه هزار سوار و علم و رای اتم چند لیر گردید و بار میل  
از اصل و اضاف چهار صدی و رای سرفراز عالم منوهر داس از اصل و  
اضافه پانصدی و خطاب رای و ماد بود داس از اصل و اضاف چهار صد  
و رای راجه دیانت و نت رای رایان بهادر جیغه و شمشیر خاص با علی بند  
راجه امانت رام بهادر لغایت جیغه مرصع راجه چپا بهادر لغایت جیغه  
مرصع مغرز و محترم گردیدند

وقایع کینزار و یکصد و نود و شش سال و وقوع جنگ  
میدان چشمال بعد فتح قلعه حکمتال و بند و بست قلعه  
نزل و غیره بر سبیل اجمال

تاریخ بیت و یکم شهر ذیقعه ده سال مذکور با اتفاق انجمن شناسان  
و الانگاه و ساعت پیمان دقیقه آگاه در اوقات اشرف سوار شد  
داخل خمیه فتح میدان برابر گوشه محل که بنا کرده قطب شامیه است



تستند و مشورت شیر الملک بها در قریب است روزی وقت نمودند نظر  
بر اینکه ظاهر آن وحشی مزاج و در مقام اعتدال آمده روی افعال بنا  
اناست خراشد و نام خود را در جسدیده اهل بخی و عداوت نگرداند با وجود  
از خجالت آن شومی که در حق سبایم ماست خاص و عام گشته بود و در  
و شریف از هر گوشه کین بر پی سزایش او چون ناوک زبان طعن دراز  
نمودند که بدون غیر تیر سگافات شورشش و اغش فرد نه نشیند و جزو  
خندگ انتباه این شود نظار از کشش گیر و مع ذالک از جمیع جسد  
اغاض فرموده بدین پرده پوششی چشم عقد در آورند و بکرم عیسیم گره  
غضب از ابروی چشم برکشند و آری وانی آشکار و نهان آینه تقسیم  
روشنلان از روز ازل بعین مروت جلالتشیده تا غبار گردد و رت  
وزنگب منازعت بر حاشیه خاطر نشیند و پیوسته حال کیونی از گشاده  
روئی بسند احمی آنها که در یاد دل عالی ممت و محیط فطرت و الانست اند  
صد و در جرم و توقع تقصیر خاشاک سیرتان چون نقش بر آب تصور کرده  
بجوشش مروت و موج موبت بساطل مراد میسازند و جوایز جبرایم را  
لبیاری زلال مرحمت شست و شو نمایند میت سینه صافان را غبار  
کینه میت بگل نباشد چشمه خورشید را بقطعا خطا و تقصیر او را  
عفو نظر ناکرده بتوای الکافین العیظ و العافین عن الناس  
والله یحب المحسنین - هر روز در تالیف خاطر او کوشیدند چون  
اینمخی بیج صورت رنگ حاصل نرخت و استثمایم رایج ایلالت و

کامرانی تورش زیاده ترا نکینت لاجرم نجم الدوله میرنجی و سید عمر خان  
را بکجک حام الدین خان بهادر رخصت نموده فرمودند که تا مقدر از خود  
در جنگ سبقت نه نمایند و صورت مبادرت او با چاریت درین ایام  
ذوالفقار الدوله مهابت جنگ بها در معاصل و اضافه نهزاری نه برار سوار  
و واسیه و خطاب امیر الملک مای مراتب و سرچ مرصع و پر خانه مرصع با پر  
سیاه و سفید از بلوس خاص مرحمت نمودند و جمیع قلعه امیر الامرا مرحوم  
نباش تفویض فرمودند کرم الدوله بهادر و تلجی رام امیر الوکلا بهرامی بهادر  
موصوف رخصت انصراف گردید سید جمال الدین حسین خان بخلعت میر سانی  
سراکار از تغیری اعتقاد الدوله بهادر سر فراز شیخ عظمت الله برادر سر قرار  
جنگ بقصداری ندرک ممتاز گردید و حکیم غیاث الدین خان بخلعت کو توالی بدن  
فخذ و بنیاد از تغیری اعتقاد الدوله بهادر شرف احترام یافت ششم  
و یحیی از سواد فتح میدان نهضت فرموده سمت قلعه الکلندل متوجهت بند  
در حوالی موضع علی آباد سوارسی ملازمت صاحبزاده والا منزلت اسد الدوله  
بهادر شد قطار قطار مجرا و سلام افواج متعینه صاحبزاده گرفته داخل  
خیام نصرت احشام گشتند درین منزل از نوادرات اتفاق صورت وفا  
از حیوانات غیر جنس شیر سحر و سگ بجه مفید که با هم ملاعبه برنگ زن  
و مرد می نمودند بنظر اشرف گذشت از معاینه آن عالمی سرسبب تحیر کردند  
ملاعبه بضمیم و فتح عین بایم باز کردن ۱۲



بعد تماشای آن حواله غالب بگجان بهادر دار و غده قوشخانه فرمودند  
روز عظیم الدوله بهادر از نظامت خجسته فبا و تغیر و بجای او علاء الدوله  
بهادر سر فرار گشت محمد خلیل خان خلعت رساله داری سواران تعلیف  
صرف خاص معزز و محترم علی سلطان خان بعنایت سر بیچ مرصع هشتم نزل  
اجلال بهادر قلعه ایگندل و روز دوم سیر قلعه مبت و هشتم کوچ  
و نهم نزل رایت خلعت بخت بمنزل ایوانه و چله مشهور راجه باگسوار قدس سر  
شد تا ایام عشره محرم الحرام ششم هجری آن مکان را نشین فرخت نمودند  
سوم ماه منته دوله را می بشورت شیر الملک بهادر با جمیعت ثابت و قتل  
قلعه کشا و کرنا ل عدو مال بجهت محاصره قلعه جکتیال رخصت انصافی حاصل  
گردید و اداخان و فرنگی نو سلم و سواران رساله یکتا جنگ بهادر و سواران  
رساله اعظم محمد خان و مردم بار رساله شجاعت جنگ بهادر و نوشیروان  
و غلام علی و غیره بقیاتی را بنید کور مامور گردیدند بعد کوچ از منزل ایلوا ره  
راجه پدم سنگه و کنو جو و سنگه نیز بقیاتی او مرخص گشتند بعد انقضای  
عشره محرم حرکت کرده بمقصد شتافتند و جاده مدعا غیر از راه تنگ و مضیق  
بشکافتند درین منزل صعوبت و شداید بسیار بر بنهر و نگاه راه یافتند  
بار را جاده تنگ سنگ راه ساخت یمن و بسیار تراکم اشجار و انبوه درخت  
بی بار خار دار که تا بهر جانظر و دینی که و جز سواد آن دیگر ندید و بهر سو که  
طایر نگاه پرزد غیر از شاخ درخت هیچ جانیا رسید ساحت کوه و دشت  
از گشت کش مجیم اشجار بگلنجه منقطه دل تنگ گشته و صحرای کویه از بسیار

دشتان بی بربر خاک ناکامی شسته بیچ و اسن جبال ندیدند که از خراش خارستان  
بیچاک نبود و هیچ کریان محرابه نشینند که بکند اخسان درخت بندندش  
جداجد انهمود اگر چند از آشیانه خود پرواز میکردی بهزار فریاد و فغان راه  
بمقصد نمی بردی و اگر لوم بهو مال کشودی از خراش شاخهای درخت خاردار  
برجگر نشتر خردی قطعه زیر بر برگ سایه وحشت پانوک بهر خار نشتر  
آفت پانوک و بهر راه سر نه آواز پانخط بهر جاده بار سنگ گذار پانوک  
منازل و مراحل قطع اشجار کرده ره پیمای مقصد میگشتند و ازین قبل  
بهزار جریقیل هر روز چند میل راه مدعا در نوشتند بهرین اشنا حام الدین  
خان بشرف سعادت ملازمت رسید و بعطای خلعت فاخره و سر بیچ  
مرصع و خطاب بهادری و علم و تقاره و منصب سه هزار می و دوتار  
سوار سر فرار گردید اندیم بر سر گذشت قلعه جکتیال باید دانست که قلعه جکتیال  
با کرده ساز الملک بهادر ضابط جنگ است برج دباره بمنانت خان  
استوار که لنگ حادث روزگار تنزل می در ارکان شید و شرفات  
آن راه بنیافت فیصل و تیری بر تبه پایدار که با سه سکندری عظیم  
همسری می افراخت خندق عمیقش چون رسن چاه طول امل و خاکیر  
بلندش لبان ارتفاع برج حمل قلعه گلیان بغرور و خیره و باروت و گلوله  
فریفته گشته در انداختن توپ و تفنگ مستعد گردیدند فوج فیروزی گردید  
حصار در گرفته کار بر محصورین تنگ کردند و مورچال نزدیک لنگ  
رسانیده بارش صاعقه کرنا ل و برق گلوله خرمن حواسن محصوران



ساختند و هر روز شب کمیر حصار شانت آتا رسته بکار افروختند  
و بر سر زمینی که صدمه گرنال رسیدند کور غاصیان کندید و بهر نام توقف  
که گلوله افتاد و در کجه زندان گنه کاران گشتاد و بر محصورین چون صبح روشن  
میشد روز رستخیز علم که ورت بر می افراخت و هرگاه شب از گوشه خفا  
خود را نمود میگردشتم سیاحتی بر سرش سایه می انداخت زلزله شور گرنال  
چنان کجای پایست که بدون کشادین و قلعه به ابواب سلاستی نمی پیوست  
و دوله رای بکال تنوری تحمل این با عظمتیم شده رقم بطالت و دلیری در  
شجاعت ثبت نمود و نام خود را بفهرست و لیوان قوی باز و با فزودن ظفر الماس  
جستی تسعدار بکال بر اس از در اتماس در آمد و قلعه را با همه اسباب و ادوات  
تا ریج نسبت و هشتم محرم سپید او لیمای دولت نموده بد ریغه دوله رای لبیده  
علیای رفعت رسیده سعادت ابدی حاصل کرد و از چهره مراد نیل روانی  
بشت دوله رای باصل و اضافه و بهراری هزار سوار و علم و قلعه و خطاب  
بهادری و سر چرخ مرصع و گوشواره زعفران گردید و ظفر الماس منسوب بظفر  
و خطاب خانی فرقی مبادات بر فلک رسانید غره صفر المظفر از سواد موضع کوبند  
کوچید و به منزل جکتیال ترویل جلال نمودند فقیر مولف این اصف نامه قطعه تاریخ  
فتح قلعه تخرجه حرف جیم چنین یافته نظم فضل حق بسکه بود شامل حال  
فتح صمد پیرین با لبیده و ظفر الماس از غنیمت گرنال و همچو ابر سیاه  
نابیده و کرچ جکتیال بود کوه قوی و لیک خود را بجاگ مالیده و سر  
او را چو ضرب کوه شکست و خردم اینچنین پسندیده و شب آویخته ساعت

سعود و باب جکتیال فتح گردید و بمحمد حب الوده خود قلعه داری باز نام  
ظفر الماس مقرر فرموده بعد سیاه قلعه از آنجا حرکت کرده راه مقصد گرفتند  
درین منزل محمد عظیم خان بهادر که برای خریدی اسپان با لیکان و ن رفته بود  
بفرصت دو ماه بادو نیز از پایگاه از ساز و یراق آماده حرب شده  
شرف اندوز با فیض مناطه شسته مورد تحسین و آفرین گردید از آنجا  
حرکت کرده بسبت قلعه با لکنه متوجه شدند درین ایام ملازمت بهلول خان و  
رخصت احسن الدوله بهادر متبینه و رنگل و سرکار کسم بوقوع پیوست  
میر عبدالعزیز خان و ولد میر عبدالسلام خان مرحوم بخطاب قوام الدوله  
سعد اصل و اضافه چهار بهراری برادر دوم بر اصل و اضافه و خطاب  
محمد جنگ و قلعه و علم برادر سوم از اصل و اضافه و علم و خطاب  
تمتن جنگ میر مبارک خان بهادر و صفدر جنگ که بادهونی رفته بود  
شرف ملازمت حاصل نموده تباریچ چهار دهم ماه منته حسب الحکم  
رفعت الدوله بهادر و سر بلند جنگ بهادر و حاتم الدین خان بهادر  
و یک تاز جنگ بهادر و محمد بهلول خان و سیدی عبدالمنه خان و سید  
عمر خان و محمد سلیمان و مصطفی بیگ و اکثر پاشای کار و دوزیر اندازان  
پای کار و در اصل با دوی کار و بعضی فرج محافظ جسم است و در سرکار آملیه آدم اند قبا  
رسان خاص میا منداصل لفظا توغیا للرام با لای انگریزی بدین تحریر شده  
حسن میر محمد علی المصطفی



رسالة شجاعت جنگ بهادر و محمد حسین خان و غلام رسول خان و غیر جمعی عبور  
دریای گنگ نمودند و اکثر عبورگاه به تصرف نمود و بر ای طلایه و حرم و احاطه  
معکوفه و نری رخت الدوله بهادر و راجه مندر بهادر و راجه پدم سنگ  
و کمور جوده سنگه متفرق یافته اختتام جنگ بهادر در جیسیکه فوج فیروزی  
عبور کرد و خالی از حرم با چند سوار متوجه لشکر آمو بود اگر امتیعی میاد در آن  
فیروز سینه خوم میشد و رفت لشکر گشت و چون این چند بگیا بان پامال میدان  
ناحق نمیکردید با الحمله چون اختتام جنگ بگذری و چالاکی کناره کرده سوار  
و پیاده و توپخانه خود را هم آورده عثمان رزم بصوب مقابل بر تافت  
بهادران فوج مسفوره و رساله داری پای کار و دفع او متوجه شده چنان  
گوله های پیانی سر دادند که بدون پشت روی هیچیک نبود که بمقابل دبان توپ  
سینه گشتا قیام در زنده و بغیر از فرار گردیدن یا راسی چکیس نبود که بپای  
قرار گیر و اسپه های پشمار و پیاده و سوار بجار آمدند آخر تاب مقاومت از  
وسیع امکان بیرون دیده چون سخت برگشته لقلعه خیال متحصن گشت روز  
دیگر نبد گان حضرت عبور کرده آن طرف ساحل دریای گنگ اقامت افکندند و  
باز چندی توقف فرمودند نظر بر اینکه مباد آن مستغرق دریای جوانی  
از لطافت قلم آفات سرخنگ یافته به تیپ عدم فرود و دوازده صدات  
حوادث سیلی خورده بمغاک فنا خرد مشیر الملک بهادر هر روز در صدد  
شفاعت او متوجه شده لبا ط معذرت گسترده عرض میکرد که در نیوقت  
گنگ عرصه جهان چون تفنگ برو میقت گردیده و دشمن بکوله عناد از

از بر طرف لبوی او دویده بچکیس از یوزش جرم بدستگالی ادغرض نمیکند  
میسد از گرم عیم و خلق عظیم است که عفو فرماید مصرع در عفو  
لذیقت که در انتقام نیست حضرت بیاس عرض شیر الملک بهادر حکم نمود  
که هیچیک بقدم مبادرت سبقت نکند و هر کس مثل مثل قرار گرفته پاس  
جرات از محوطه امر عالی بیرون نگذارد و بیت و دوم ما و منه صاحبزاده و  
مرتبت با سندهای پندت پردان سمیت شادی گنجدانی سوانی مادیوار و  
پونه رفت حسب الحکم شرق الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و ولودیکان  
بهادر و سر کرده جمعیت غلام محمد خان و میر احمد خان بهادر و میرزا بیگخان  
و مقبولعلیان بهادر و حکیم شفیع خان و حکیم غریز و علی متقی خان و محمد ضا  
استاد و محمد عدلیخان جعفر و محمد سلیمان و سبها چند و رنگ بهان بر کار  
مرشد زاده شرف ارتخاص یافتند و درین روز گویند را کوشن را میرچ  
مرصع و منصب و دوزاری یکبار سوار و علم و پاندان رخصت مرحمت شد  
غده ربیع الاول ملازمت قیام الملک بهادر که از ادبونی آمده بود و بوقوع  
پیوست سر بیج مرصع و پر خانه مرصع با پر سپاه و سفید از پیشگاه لطف و کرم  
عنایت شد درین روز اختتام جنگ در باب ملازمت محصور و عفو جرایم  
خود قرآن شریف بذریع مشیر الملک بهادر فرستاد و حضرت بعضی معروضه او  
را قبول فرموده خواستند که بعد ملازمت او عثمان ارادت را العطف  
و مهند لیکن از آنجا که مشیت الهی بدان امر راسخ بود که خون اکثری بین  
و عده گاه ریخته شود باز در سوال و جواب چندی کت از او واقع شده



ناگاه ششم ماه منته غیر ازین که از کسی بخوبی یا ایامی مدد یابد چنانچه در اول و ثانوی آن  
 و اول رای و سواران با یکدیگر و غیره بجای آنکه سباده بر کوهی که خایل فریقین بود آن  
 شترات باریک مغز سنگی کرده ضرب قوب آنجا قایم بکنند با فوج سنگین و پیادگان  
 مانند شعله جواله از هر سو حلقه کردند قطبسم بر اطراف آن کوه مردان جنگ  
 فرو رفته مانند آتش رنگ پذیران قوی غزم و رزم استناده بر آن کوه چو  
 همچون صدا آن پست فطرتان سخت انگیز که قلعه جبال گران باری و برتر  
 قرار گرفته بودند چون سنگ غلطان که از فراز رویش آرد و نزول کرده غایب  
 فرار می گرفتند پرورش علیخان و جمال محمد خان و غیره و بروی حصار حقیال  
 لبان کوه کین مورچال متبسم کرده تمام شب با میزدی قدم فشرودند و کوه  
 استقامت از میدان بهمت بردند هر چند فوج مخالف مقابل شده گوله های  
 پای پی سر دادند اصلا قدم ثبات ایشان از جان رفت قریب صبح آن خند ولان  
 چون صدای کذب که بدم ناراستی بر میگردد برگشته باز بهینا و حصار حقیال گرفتند  
 چون این معنی مفصل بعضی اقدس رسید مزاج مبارک منعش فرمودند که بحکم چرا  
 پای جرات پیش نهاده از خود در جنگ سبقت کردند صبح دیگر خود بدولت  
 اقبال از کنار دریای گنگ حرکت نموده محاذی کوه مذکور نزول اجلال فرمودند  
 و شیر الملک بهادر را بقوت فوج خود رخصت نمودند که تا شنگلی گل فتح و ظفر  
 کمک مینموده باشند و وقت شب اعیان را در حضور طلب نموده کلمات آداب  
 از زبان گوهر نشان ارشاد کردند که تا ایندت نیت مامصرف آن بود که  
 این کوک فراج از خاکبازی تسلیات نفسانی بشاه راه هدایت آمده طریق

خدای تعالی تقدیر سازد و حکم جهان طاع واجب الاتباع بسع رشاد آورده حلق  
 انقیاد و گوش عقیدت کند اما در این محال گراه کرده میخراهند که ملک و  
 مال در تصرف او باشد بر جمیع اسباب دولت که غایب و حاضر اند ظاهر و  
 باهر است که بهار بر ای گلستان ایجاد از مبادی طلوع صبح اقبال مائمه  
 در چین آرائی گلشن این خاندان مایه قدر رحمت خود مرحمت میفرماید هر غنچه  
 خاطر که از آسیب زمانه پرموده گشته بغضای جانفرای این باد بهار آصفی  
 رسید بهر آینه از موج رطوبت فیض شگفته و خندان شده روز بروز شاخ و برگ  
 آتش شبرات مراد بارور گردید و بهر شوره بخت مرارت لغیب که بقدم نمک  
 حرامی خار اخراج بر این همیشه بهار افشاند همانا سوخته شعله ناکامی گشته  
 بگلشن زوال پیوسته داور دادگر سزای او را بقضای حکمت خود موقوف بر وقتی  
 نهاده بود لند خاطر مایه بر ارادت ازلی تحمل کرد الحال باش کردن کشتی اواز  
 جمله مقرضات عمل و تحمل درین محل موجب ناخوشنودی خالق غر و جل اعیان دولت  
 عرض نمودند که حق بجانب حضرت است که تا هنوز ما وصف شوخی او تحمل را  
 از دست نداده در جان بخشی او دقیقاً از دست فرو گذاشت نفرمودند حالا  
 شعرا این بی اعتدالی بدون آب شیرین نمیشود و سوامی تحریک تیغ و سنان  
 این قضیه بغیر از ایجاد الحمد لله که حضرت متوجیان امر شده اند بعون الهی  
 در اندک فرصت این بنای ظلم ننهدم و با مال سهم ستوران میگردد حضرت از  
 استماع این سخنان اعیان برخاست فرموده بخراجا تشریف برده بخواب رفت  
 استراحت نمودند روز دیگر که خسرو ثواب و سیاه بر بود چو فیل گردون برآمد



جنود شب را بسان آتشبار متفرق و منهدم گردانید خود بدوشت  
از خواجگاه اجلال برآمده برمود چو آهنی نشسته طبقات حشم جوق جوق در  
جلو خانه حاضر شدند از آنجا قرین نصرت روانه گشته حکم فرمودند که از هر سو نایره  
قال ملتب نموده بمردای سبیل نازا ذات طبع ابل بغاوت را بر  
خاک ملاک اندازند شمس الملک بهادر در خواصی حاضر بود دلیران پایگاه و  
خود را ایما نمود که یکبار حمله مرده آورده بخانین را از نیم بردارند و تاوانند  
گروه مخالفین را زنده نگذارند دلیران با نام و تنگ از هر طرف غبار کارزار  
انگیخته خاک اوار بر سر انصافان انداختند درین اثنا سید محمد خان از  
عین دار و گیر مرکب خود را گرم عنان کرده جو ریز در حضور آمده عرض نمود که  
سیدی یا قوت و دلاور جنگ فرنگی هر دو با گروه انبوه مقابل شده بکمال جلا  
شتمل نایره پیکار اند جمعیت غلام قلیل اسید وار کمک است بکلم عالی شمس الملک  
بهادر محمد کارم خان را همراه او فرستاد تا کید بلع نمودند که به محمد عظیم خان  
و پرورش علیخان حکم رساند که زود کمک نمایند که ثبات قدمی این بهادر  
زیاده استحکام گیرد و از آنجا جمیع دلیران را تقویت کند یکی بدگری در  
معاونت قصور نمایند تقارن اینحال شاه میرزا اسپر ثابت جنگ بهادر و  
باسواران پایگاه و جوق جوق رو بسید و جوش و غیره حمله آورده اکثریرا  
شربت شهادت چشانیدند و محمد عظیم خان با جوانان پایگاه و رساله  
خود بر کمرگاه اعدا حمله مرده آورده زمین نبرگاه را زمین کرده طرف حلقه  
رو نمود و عجب شور و ستیز بر اعدا بر پا بود که بهرام فلک رنگ رو باخت

و حسام مسلول از دست خود انداخت قطعه حسام جهان تیره گشت از عرو  
غبار فلک شد پیاده زمین شد سوار بر آه چو از کوس زرین  
فرمود بر زمین افتاد و کور زو گوید شد از ناله کوس و بانگ  
نفیر بیم و زیر ساز عدم دلیران زنده یادان نفس آتشین  
امان خواستی برق چرخ برین باز هر توپ چون آهنبین گوله  
جست و درافت و بر طاق گردون چو بر خاست و دود از دمان  
تنگ و دماغ اجل عطف زو بدنگ با بنجم الدوله و محمد امجد خان بر بلند  
خنگ و غلام امام خان و صولت جنگ قدم در هر که نشسته گروه ابل بغاوت  
را بر همه شمشیر تیز در آوردند و از بالای دست چپ حسام الدین خان  
بهادر باشا جان خود اسپان تازی نثار و بر انگیخته طوفان بلا انجنت  
و زور و قیامت نفی مگر داب قناریخت و از سمت طرح میره وقت الله  
با مغلیه سرخ پوش نایره حرب ملتب کرده خرمین حواس اعدا سوخت و  
ان میره علی محمد خان بهادر نایره مجاهد جنگ با رساله خود و بان شعله نشان  
آتش پیکار برافروخت و از طرح میمند پرورش علیخان چون صرصر عا  
بر جبهه خاک اوار بر پدیده مخالفین انداخت و آن گروه مخدولان را از پیش  
پا برداشت الغرض ساقی ابل اقدار تلخکامی مرگ بر آن شوره بختان پیود  
و ذلله غروریت زندگی بر ارت فاسد بدل نموده در عین دار و گیر سیم فتح و  
فقر بر جسم اقبال وزیدن گرفت و علمای مخالفین برین بخت و از کون  
گون ساز گشت چند که رو به سیرتان سپاه مقهور با شیر حرکت مذبح در







مربع و سیح نر بای آب خوشکوار با فواره و آبشار نهال خوش قبه بجهت و بعد  
 حوضهای مطبوع و بختکهای مرغوع گرد حوض بزرگس و بنفشه و سنبل و مرغزار  
 خوش آواز و قمری و طوطی و بلبل فرشتهای و حمامه گنگ رشک بانی و ابرنگ  
 دیوار و جدارش خوش طرح دروازه و دریاچه و تفرج چمن چمن از گلهای قشنگ  
 و نهال نهال میوه بای گوناگون و آئینه های کلان کلان که دیده روزگارشان  
 آن در مراتب خیال ندیده مبارز الملک بهادر در تیار آبی آن زرکشیده  
 کرده شهر است که وجوبیت روزه در همراه بهاران و بخاران و لغات  
 چهل و پنجاهار و بیه خریج میشد تا نه سال کامل برین حساب و دیگر اخراجات  
 مثل چوب و آهنک و سنگ و فروش و غیره قیاس کند - قطع  
 سرخی که خویش را با کوه میگفت با خنق سخن بچشم و ابرو میگفت  
 برکنگره سهرایش دی فاخته پدیدم که نشسته بود و کوه میگفت  
 با بکله بند گاه محضرت تمام قلعه جات که در تصرف او بود بند و بست قرار  
 واقعی نموده قلعه داران معتد از میگاه حضور فرستادند معتد الملک بهادر  
 بهت یار خان را بقصداری ظفر گنده که اعظم قلعه آن نواح است  
 مرحمت فرموده رخصت انصاف نمودند بعد رتق و تقیق جمیع مقدمات  
 مذکور نشو و ایالت ولایت برار بنام احتشام جنگ و منصب عمده و خطاب  
 ظفرالدوله ماهی مراتب بایه اعتبار افزوده مرخص فرمودند و یعقوب  
 محتشم جنگ برادرش را که در قلعه محبوس بود طلب کرده همراه راکب  
 مسرور از کشت محمد صلابت خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزار

چهار هزار سوار ماهی و مراتب مغرور و مفتخر سپیدار جنگ بهادر خلع  
 مشیر الملک بهادر از اصل و اضافه چهار هزار سوار و دو هزار سوار و  
 علم و تقاره و خطاب مشیرالدوله و سلطان علیخان و دو هزار سوار و  
 خطاب بهادر سوار و علم و تقاره و خطاب بهادر سوار و علم و تقاره  
 محمد افتخار خان سه هزار سوار و علم و تقاره و خطاب بهادر سوار و علم و تقاره  
 خانی و بهادری و افتخار جنگ سر بیج مرصع جمال الدین حسین خان و هزار  
 سوار و علم و تقاره و بهادری اندر او و ولید راجه ماننگ و هزار  
 هزار سوار و علم و خطاب را و جگه لوی میر معصوم خطاب خانی و مانندی میر  
 علی رضا چهار صدی و خانی غلام رسول پالندی و خطاب رسولیار خان  
 قمر الدین پالندی و خانی میر نادری پالندی و خانی سیدی جعفر پالندی  
 و خانی درین روزها اکثر اهل مناصب شرف ارتحال یافته روانه شدند  
 محمد صلابت خان بهادر سر بیج و جغیه مرصع و کشتی و مال مروارید محمد سید  
 خان سر بیج و جغیه مرصع و کشتی و مال مروارید محبوب خان سر بیج مرصع و  
 کشتی محمد بهلول خان سر بیج مرصع و جغیه و کشتی با مالای مروارید افتخار جنگ  
 باصل و اضافه منصب پنجاه سوار و خطاب افتخارالدوله  
 و پاکلی جلاله دار محمد عبدالهاشم خان از افغانی بنجاب پور و اله منصب  
 سه هزار سوار و علم و تقاره و خانی و بهادری سر فرزند میر علی  
 از اصل و اضافه منصب چهار صدی و خانی و کمرل و ولید بنی حیدر شیکار  
 سار منصب چهار صدی و زای ضرغام جنگ از اصل و اضافه سه هزار



دو هزار سوار و پانصد نفر و خطاب حاکم الدوله بهادر لیونت را و سرکرده جمیع  
مردان بای بپوشد سرچ مرصع و رخصت نوزدهم ماه منته ملازمت اسد الدوله  
بهادر که از پلونه بعد فراخ شادی را و مذکور آمده بود شد و خود بدولت و اقبال  
بخیمه شرف الملک بهادر بتعزیت پیرش رفته سرچ مرصع از ملبوس خاص که  
بر دستار مبارک بود کناده بر سر بهادر معربت کلمات تشفی و تسلی گفته برفتند  
جواب و اتمه و غیره که نیت پرده بان نذر حضور فرستاده بود و معرفت مقبول  
خان بهادر بنظر اشرف گذشت جواب آلات یکخوان پوشاک هفت خوان  
اسپان چار راس فیل و دوزخیر مع عاری سبز و گدی بیت و تخم ماه منته  
اعظم محمد خان بهادر سپهر معتد الدوله بجلعت دار و غلی با و چینه از انتقال  
محمد حسین خان سرافرازد فتح الله خان سرچ مرصع و سوال جاگیر محنت نوزدهم  
مجاوی النانی برهان الدوله که بعد تغیری از موبایل پیر آمده بود ملازمت  
حاصل کرد و بست و ششم از قلعه نزل بطرف فرخنده بنیاد منته بوقوع  
پیوست حکم شد که امیر الدوله بهادر و میر نجم خان و محمد شجاعت خان  
با عمل و فعله خود با برای سواری البو تراب میرزا و متعلقان ظفر الدوله بهادر  
یکم نزل عقب مانده سرانجام نمایند چهارم ماه و رجب المرجب یوم الجمعة  
داخل مبداء فرخنده بنیاد شدند.

واستان مدار المهای مشیر الملک بهادر و گردآوری  
سپاه با تهور و رجوع کردیدن همه اهل دفتر بکلم

### قادر و ادگر

برادریهای عالم انصاف پوشیده مباد که دیوان دولتخواه باعث نظام دولتی  
و ریاست و بنیاد است حکام قصر جاوه و شست است اگر آسایش تن پروری  
را یکونما ده متوجه رونق و رونق دولت خداوند نعمت خود شود و در آن حکمت که پیوسته  
در غضب مالکانه میسرند و از هزار دمان بد مال مال سرکار میخورند دست  
ازین کار برداشته بر سر حساب می آیند و از جاده نارسایی سرچیده راه  
درستی بنمایند تقدیر این تمهید آنکه بندگ حضرت بعد فتح قلعه نزل چون فرخنده  
بنیاد نزل اجلال نمودند جمیع مقدمات مالی و ملکی و تغیری و بجای مشیر الملک  
بهادر تقوی فرمودند و هر روز در مراعات خاطرش کوشیده و تشییت امور  
خیر و شر و غزل و نصب و تنظیم و فتح مدارج قلم و دکن بعد بهادر معز  
پیردند بهادر معز بنجمن تر دوز میسنداران سرکش را بشیر شکن تا دیب کشیده  
زیر فراوان معروض وصول آورد دراجه دیانت رام رای رایان و راجه انات  
رام نامانیت که طومار شمیم آن سر دفتر حسنیت بسبع عالی پیچیده و فهرست  
صفا و مروت آن زبده اخلاص بر جریده خلق تصدیان ماسلف خطایان  
کشیده مع دفتر خبری و ملکی حاضر شدند مرزبانان ممالک محروسه که بسرمایه نوبت  
و رادامی گیرم هزار داغ جان کاهی میکشیدند از داون زیر و اجبی اش  
بر بالایی سینه میزدند و زمیسننداران حق شناس که پیوسته از غضب  
زیر سر کار گنجینه باغی انداختند از ادای مال حساب سر رشته تقدیر زنده  
میبرد درین سال پنجم الدوله به پنجمه زمیسننداران مرغی نمک کفور مامور گردیده



زیر فزاون وصول نموده بعد ازین سال جنبه انتقال حیدر نایک از مرز  
سرطان بعرض رسید شخصی در عالم رویا بجوای سر نایک پنهان  
قبری معاینه کرد و پرسید که درین زمین وحشت آموذگیت که بعد از  
گذشت سر و ش غیب با و از بلند گفت که در عالم بیداری بر سبیل  
بیان ذکر خواب نمود چون بحساب ابجد شمار کرد و ندی کم و کاست عدد قیاس  
فوت او بر آمده قطعه سر کشتان بسیار در دنیا حکومت داشتند و راست  
احکام تا چرخ برین افروشتند و چون اجل سر نخه تقدیر بر سینه نهاد با  
هزاران یاس دل خاک لحد انباشتند و در همین سال وقت صبح که هنوز  
آفتاب از آفاق مشرق سر بریدن نمانده بود که خیره سمران رساله سید عمر  
خان بی آنکه کسی سردار ایما کند یا ترغیب نماید قریب دو هزار جوانان بار  
با هم متفق شده شور و غوغا بر پا کرده هجوم عظیم بر خانه شیر الملک بهادر نمودند  
و از سردر و ازه که در آن وقت نصب نگردیده بود در گذشت قریب روان  
خواجگاه رفته بیای شکر آنگاه با سردار و اند بهادر معرکه در آنوقت اصلا  
و هم و خیال نداشت و غیر از چهار پنج رفیق دشاگر و پیشه کسی نزدیک  
نبود از بستر خواب برخاسته با کمال استقامت و تکلیف و ضو که ده توجیه  
دفع شور آن گس سیرتان شد و درین اثنا بهادگار حضرت بر آن احوال آگاه  
گشته چون بدو که فرستاده و تا کید حیدر آید نمودند که اگر یک سر و خلش  
به بهادر معزز رسد همه کسان را لکه کوب نیم ستوران کرده با خاک یکسان  
فرمود و هر چه که عدو مال آه شوخ چنان حد فی چند با جمل من مسد

چون شیاطین الانس گر خیمه بر سر و نهاند میت نگه بلی شش تباری بخند  
بی ارادتش خاری و درین سال ملازمت رستم علیخان که رفیق مبارز  
بود بدو راجه شیر الملک لوقوع آمد شخصی قابل پسند و طبع موزون فشی نادر  
کم کسی باین لیاقت وارد گردیده بعد ازین سال میر محمد حسن خان بهادر یار و  
موجودات سر کار از انتقال دارب بیک سر فراز شد غلام نبی خان خلف  
نجم الدوله بخلعت بخشگیری سایر سر کار اسد الدوله بهادر بهادر علیخان سپهر  
سید و لا و رخا بخلعت بخشگیری شاه گرو پشه و منصب سه تباری و دو هزار  
سوار و نقاره و علم و خطاب بهره و رخک بهادر معزز و محترم گردید میر محمد حسن  
باصل و اضافت سه تباری و دو هزار سوار گویند را و کشتن کنشی ماله مر و اید و  
شیر با علی بند لیونت را و سر کرده جمعیت مود باجی سر پیج مرصع راجه چمپا  
کنشی ماله مر و اید راجه دیانت و نت سر پیج مرصع راجه امانت رام سر پیج  
مرصع رامی دوله رام محمد خیر الله خان خلعت بخشیداری و رای هر دو نیم  
تسلیمات پیشکاری خلعت راجه و نیکت را این را و سر فراز شد پرتاب ای  
چونر و اله منصب و دو تباری و بهادری کیشور او برادر گهوتهم را و منصب  
چهار صدی و خطاب رامی راجه را و رن بهادر دست بند مرصع و  
رمنت خان بهادر سر پیج و جیه مرصع و پانزدان رخصت بخلعت قمر گره  
گرفول درین روز با کمر رنجان و قتیاب جنگ و ظفر یاب جنگ بهادر و رن  
سر پیج ده با تشریف بردند و در او اخر همین سال شادی کتختانی خلف شیر الملک  
بهادر با صبیح اشجع الملک ولد منیر الملک مرحوم حسن انعقاد یافت بکمال عظمت



و جاده و جلال تا کجایه سامان طوی و اساس حسن و اسباب بزم و نشاء و قیقه و کلام  
 و از آئین بندی و نغمه پردازی و محفل طرازی هر روز و شب بل ساعت بساعت  
 ترایید پذیر نموده آرایش داد تباری و تزیین این محفل بهشت مشکلی بحسن تردد  
 عظیم الدوله بهادر قنویض گشت پنجم و پنجم به کما حضرت معصومات تشریف آوردند  
 یک کشتی جواهر و خزان اقمشه پوشاک و پنجاه هزار ردیه نظیر قبولیافت روز  
 رنگ پاشی سجدی که خسرو رنگ بخش مشرقان از گلگون شفق سر بر آورده  
 بود که توکل حدیقه آصفی چون کت تازده از غنچه سیراب میوز و بیرون خرسید  
 حکم رنگ پاشی فرمودند دیدم عالم عالم چه از ذکر و چه از انما غرق بهادر  
 گردیده سرخروئی حاصل نموده و محفل را مشکران و معنیان باه قافیه در  
 رنگ خورده یک گلستان آب و رنگ گشتند در و دیوار مشکوی نشاط  
 و اساس انبساط نموده باغ ارم شدند فقیر مولف تو زک آصفیه به کیفیت  
 خاص این شادی سخن عبارات و استعارات و ترجیع بند فزون اشعار  
 و مناسبات عبارات متصفه که یک مصرع و فقره تاریخ است گفته گذرد  
 و صمد عمده یافته از سخن فغان و نکته سخنان ورق و ورق تخمین تخمین گردید

توزک بضم اول و او غیر محفوظ و صم نوای صمد و کاف عربی لفظ ترکی است بمعنی سالار  
 و آرایش و ترتیب لشکر و ضابطه محبس و دربار - مطابق رسم الخط ترکی  
 بوا و معدوله باید نوشت اگر چه بی و او هم درست است لیکن بوا و معدوله  
 غیر محفوظ کما بت در آوردن اولی است فقط

# تاریخ شادی شیرالدوله بهادر خلف شیرالملک بهادر در الماسام -

دقیقه سنج ستارگان سعد و رعد بهند زایچه اوج خرد - بساعت سعد  
 و بروز مبارک - که آداب لیلته القدر اقدس ماه صوم بود - وقت  
 مقارن کو اکب سعید و انمود - شیرالملک بهادر علی حب و بلند جاده  
 از آئین اوج بانباط سوار گشته - زیب دیوانخانه اشجع الدوله را اغرا  
 سکو گشتند و عقد از دواج بانور چشم و دل ایشان بنور دیده خوش  
 از شرع محمدی بستند قطعه شدمه مهر نوقرین از عقد طیب کلمات  
 از زر نقد به گشت عالم از آن نوای طرب به مثل زهره همیشه اوج طلب  
 پانزدهم و قیقه ایام نیک بودند - ابواب شادمانی و نشاط بوجه احباب  
 گشودند - رکابداران جوهر و زربسان اقبال بمثل نعمت اجلال  
 بکرمیه الیه نسیط الرزق لمن تشاء - خانه بهادری و اقامی از تکلف عمده  
 روانه کردند صبح و شام یکجا و تمام بجا و لان ابواب سد ابواب و چه  
 عطای مقحوق و کث و ده کرده و از آداب نفس شکو و اشرف نوبین رزق الله  
 جهانی را از آن عام به اندک یکس یکا کمتر و می را نمیدیدند که از خوان علمیه  
 او حصه مانعی بودند و هیچ از مدی مکانهای شهر نمی شنیدند که یکی شیرین  
 و سن از الوانهای فرغی از سیری نمی خوردند و شبها با رقاصان

مجلس ازین است  
 بهادر در الماسام  
 تاریخ شادی شیرالملک  
 بهادر در الماسام  
 عریضه ۱۱۰۹



پری پیکر زهره فلک از دلف بدله ای جان جانفرای سرود و امان افشانی  
 بتان با قدم ناز حسرت فرمائی طاقسان با طناز و کوشش برپوشان تارنگ  
 و لدوز نو در دستان جان باز حلقه گرین های گیسوان را شکران دادم دل  
 و از گوشه دیده کمان ابروان چو گرین را منزل وادی زنگوله ندان مجلس  
 شادمانی ابتهاج دادم بند خرام کنگ و دراج سر صدای که از دهن سیرین  
 می آوردی در گنبد افلاک چیدی هر نوایی که از زبان گل سیرینان بمحفل  
 می آمدی بلبل جان را از آشیانه جسم و می کشیدی اگر مهر و می گوارج  
 ایوان محفل پایرون سیردی بر انجم فلک چون لیلی زلف جاگردان  
 رباعی گل چو خنیاگران سیم اندام را کند رقص در نسیم نشاط و بدین  
 همچو عاشقان بدست به که عجب گرشود نقش بساط بهر شب روشنی  
 دل فرا چون ماه و انجم فلک انگشت غایت عجب محفل برای باکرام  
 قندیل دل کوکب با فائوس خیالی بودند از عکس شمع و مشاعل انجم والا  
 آئینه محفل شیشه بوقلمون می نمودند و بال عکاس سین تیان خور نموده آئینه  
 دیوار یک پرچین بود و در جو مصباح و مشعل روشن گشته هم چشم جلوه گاه  
 زجاج عکس بر شیشه با محفل گاه حیرت آورد بد و دمان سراج نظام الد  
 با سپاه فریدون رشد و سکندر جاه بادیده و محلات خاص و جاه و احتضار  
 و باکرام انبساط رونق افراشدند معین سلطنت دولت والا چو تیره کار زبر

محقق مایه و است ۱۲

سفید پر از پنجه هزار و سیه و جواسر گران و پوشاک عمده پیش نموده مورد  
 غنایات عالی شد روزی حکم عالی صدر یافته که جمیع امرای بلند شوکت بفرمود  
 صبح سعادت ابدی حصول کنند و از نجوم رنگ پاشی با چهره گلگون را برپا  
 آرد و بختند چون آفتاب جهان بشغنی قبا رنگ پاش دل طرب گردید و قطره  
 انجمنی با مکتب دهم صبح در کشیدند گانعالی رنگ مهر عالم افروز ابد بند حجاب  
 جلوه گر گشته جهانی را از رنگ پاشی با چمن چمن نمودند و عالمی را یک گلگون  
 عالم آب فرمودند بهر جای که نگاه دیده کار کرد رنگ فشانی چون گل گذار  
 باز موجب رنگ سبار دیدم بهر سو که پاندام در رنگ گل گردیدم از پر تو  
 رنگ بازی گلگون لباسان زیبا و امان سوار رنگ گلستان با از سب  
 رنگ نیری زمین یک آبجوی چشمه شهابی در هجوم رنگ فشانی بساط انجمن یک  
 مینای گللابی نظم ز با نم لال و این توصیف رنگین به سجان امداد  
 ای ملهم غیب به دیوان از غنچه حب و لالی به کشتی از آداب تحقیق و لایب  
 بعد از اوقات ساجی سر انجام خلوس مهندی بستم ذیججه از اسباب جلوس  
 شب گشت متوجرا دای نشا ط شدند چون متحاب با دله پوش با کوکب های  
 سیاره بر اشتب فلک سیما سوار گردید عروس شام با مشکین گیسو از خواص  
 انجمن بجلوه گاه رسید نوشته بوجوان چون ماه آسمان تابنده تیرک طمطراق  
 بهجت بر شد بدیز زیبا آگین سوار شد شعله طبل شادی و آواز از دیار و دیار  
 جهان جهان عالمی را رسم و آیین نشاط و عالم عالم جهانی را بهر افساط شد  
 رنگین نهالان آتش بازی و گل آرای آتش طرازی سطح زمین بوستان ام



کرده و پیرده هوا به از رشک بخارین نمود و هجوم به تاب صفر زمین چادر سیم  
و بسطه کلرز ملک بنده فقه که بر صاف کل افشانی هوای و امان هوا ملوک  
چین نموده چنگی بویین چینه منزل باو فلک پیو و نظم زمین تا آسمان برنگ  
گروید ثبات آفتاب از سازگار سر بر هر جا چشم مردم بال بجا و در نشا  
روشنایی دیده لیریز با کرام و امداد و المین بجا چشم خن باین رشت  
حشت نشا و غیره الدوله مبارک را بادل انبساط مشکوی سرور آیین اید آورند  
و بمسند ابتهاج ماه نو آس نشاند چون ساعت سعید سعیدین رسید و نسیم صبح  
سیمت هر سو وزید نوشته نو بهار باد و چشم بیدار خندان و نشاد آن بجلوه محل  
بمنصف اجمل نشست چون ماه و صحر مقررین مکان گروید از پرتو اقبال آئین  
حسن بین را برج شرف جوزائی فرمودند و از جلوه عکس چشمه آفتاب میبوند بعد  
مراتب رسم و بادای بندگی و امانی از آنجا باز تابان طرب معاودت کرده  
با عروس بکمان خود جلد آمدند و امان عالم بکل انعامات چین چین نمودند البتة  
سجایه بطفیل این معصومین در حدیقه امید عطای توکل شرکنا و از حضور سر بیج  
مرجع و جیفه و گشتی ماله مر و اید و خلعت طارش ملانی و اکمل درین ایام جلالت  
الدوله قادر جنگ بنادر بعد غزل دیوانی خسته بنیاد آمده بود ملازمت نمود نعمت  
نواز خان پسر فرزند جنگ بخلعت تعلقات پذیر خود سر فرار گروید در ماه صفر ۱۱۹۴  
هجری راجه را می رایان از مرض حبس بول رحلت کرد و برادر و پسرانش را  
خلعت ماتمی و بجای دیوانی پیشکاری از پیشگاه لطف و کرم مرحمت شد و منصب  
چار نزاری یکم را سوار و علم و تقاره هر یک از منصب ارجمند معزز و محترم فرمودند

عظیم الدوله بهادر بخلعت ملوس خاص نایب نظامت بلده خسته بنیاد و کو توالی  
و کر و کرگیری امینی و غیره ممتاز گروید سید فیض الله خان بخلعت استقلال تعاضد  
پذیر خود که رحلت کرده بود و سر فرار پادای علیخان باصل و اضافت ست نزاری  
و علم و تقاره و خطاب بهادری راجا و یکم خطاب راجا و علم و تقاره بعد از  
خطاب غنی یار خان سربندی یافتند و درین ایام شکارگاه با اهتمام دوله رام  
بهادر و سید حاجی تیار گرویده بود که دیده روزگار از معاینه آن در  
حیرت افتاده که یوز و آب و در یک گهواره می نشینند از آن هر اسی و نه بر آن  
رجی و هدرین ایام بسیر و شکارگاه با اهتمام شیر الملک بهادر آراسته  
شده بود متوجه شدند درین نزاع و قهره آنچه بشمار فقیر آمد در یکروز و دو  
صد و چهل پنج و شکار شد بر روز مهربین منوال کم و زیاده رسید می شد  
اصغر علیخان عرض یکی از اصل و اضافه منصب دونهادی و علم بهیکراج خلعت  
نیمه آستین نایب پیشکاری ککلیان و شرفی نقدی خاندانی و غیره بیکم  
رائی به پیشکاری رساله مظفر علیخان را می سری پت رام پیشکاری موجود است  
پیران دعوی خان مرحوم پیردو برادر سهرچ مرصع و در شتم

وقایع مسلط گردیدند میو سلطان ولد حبیب علیخان  
بر ملک مقبوضه پیر خود و از جاده هدایت بر گشتن



و هر جا رایت ناسپاسی افراشتن و قتل مردمان سفاکان  
گماشتن و دعوی سلطانی اظهار کردن و بندگانه حضرت  
تا بدریای سمیرا شتافتن و ملاقات سرداران پست  
پردمان بوقوع آمدن =

چون سال شان و تسعین و ماه دالغ شروع شد آثار تیره وضعی ثانی سلطان  
باغرای تاریک در زمان بعضی مغویان از هر سوبان سیاهی لیلیه الداج نمودار  
گردید و خواست که رؤسای خود را بخواب ارسال رویه مسکوک که هر یک  
داغ حسرت و ندامت است از حد و غضب خود گذرانیده در حالیکه قمر سپهر  
مروت بندگانه حضرت فرسید و معیار عقل سنجیده و تجربه کاری که عیار دانش  
است بکینا انصافی نناده خواست که پروانجات الضیاط بهر ناحیه نبوسید  
ملک بعضی بعضی مردمان او باش واقع طلب باقتضای عدم سیرت و خیر از خود  
امور بسبیل تحایف رویه مسکوک که و زلزل بود در طره فرخنده و نیاور  
آورد و خانه بجان کوه کوه مشهور گردند و اوده خروج او بشان شاهان  
ما سلف علی العاقب جا بجا اشتها را دادند درین اثنا که در بعضی او که پیش  
دکشیده عرض میفرستاد که قلم رسم دیرین بر انداخته ابواب مکاتب بر رسم  
خصوصیت آرایان و داد میگرد و وزیر تقدیر کار که پیوسته حیدر نایک  
با بدایا و تحایف و وکلان و انما فرستاده در اظهار روخت و عقیدت معاوی

پسندیده که موجب اطعای نایره غضب سلطانی در ضمن آن تسک باشد به  
عرائض و پیام سعادت خود می شناخت این نو آموزان تجربه کار جرات را بشمار  
خود ساخته لفظ سلطان بر هر سکه بر زده و دم بدم کوسن نا و لاغیری بود  
و در ناحیه کلاه پوشان تاخت آورده اکثر قلعه جات و پرگنت آن لواحق  
که پدرش در عین معرکه جهاد جان باخت بود آتش نهب و تاراج با خاک  
کیهان ساخت و مرزبانان سواحل دریای شور را در تلامطم تعدی در آورد  
به طوفان و بهتان اندک حرکات از ارث بی نصیب نموده در بر ناحیه عظیم  
تطمع بر افراخت و از این هم قانع نگشته در تحریب اوطان و مساکن غنیم  
با انواع انواع تعدی که خارج از تقریر و تحریر است رسانیده اکثر قلاع را  
قه آوجیه اگر قه شهر طغنه سلطانی در هر ملک انداخت و بر مینان پوز  
از هر جا که می یافت دستگیر کرده غنچه شاخ تناسل برهنی می برید قطع نظر از این  
قطع و برید سرخرویان کلاه پوشان را از بنا در و قلاع در آسار گرفته  
مستمانان آن قوم را چون کباب خوک آتش غضب بریان می کنند  
بندگانه حضرت دیده رمد رسیده عجب و خود پسندی او را بکل انجوا سر  
موضع بنیضون روشن نمودند که با وجود بی اعتدالی و شوخی شتابان  
اغراض کرده بیچگونه مضایقه نمودم بلکه در استمداد شما که بهمت بدفع نصار  
مصرف و در جدد و اجتهاد و جاد و غاصبان مالوف است و رعایت خاطر  
مقدم داشته اعراض میفرمودم لازم که حال اعلان توسل خود را بفرست  
از سالک اندیشه دور و دراز بخود کشیده بودای طاعت و انقیاد انظار



درد و اندر طبع میر کش را همان دم که از جاده صدق و صفایرون رفته بیدار  
خونخوار حرص و آزار افتاده بیا بیا مرگ عقوبت شود و وساحت خاطر خود را  
عجز و خجاستاک خیالات فاسده و اندیشه زیاده طلبی رفت و زروب گردانید  
چنان معطاف کند که خار و انگیزه خاطر احدی نگردد و نیز اگر چنین دولت شایسته  
بهستوز فورسته بهار امید و نو آغاز برگ و بار گلین تقلید است بصر حرا  
ناگمانی بر باد دادن طریقه نامواخواهی است و شمشیر اراده شما هنوز نیم  
کش نیام فرصت و کمان غم شما هنوز زه گیر شست ارادت است یا  
تبع کشان خون آشام و خدنگ زمان انتقام مہمیری نمودن و طیفه فانی  
و صورت تباهی است و نخل گرد کشی را غیر از از دوسر و دم نشیه و تر و غبار  
سخت و کبر را بدون شعله تنید خاکستر یدافیت با اینهمه سعی همت از سید  
نشیان بلند رت برتری بستن و با این نام تجر به کاری و تهی مغزی خود بینی را  
خود ساختن عاقبت بفر و ما یگان گردون و چون غلطه فر کوم بر افتادن است و  
تا حال بپای عهد و پیمان خود که شمشیر خاص بر کمر شما بسته و پدر شما بجن عقیدت  
بست ماسپرده بود فاما در استقام جان مال شما عایت خداوندی میند  
نمودم حالا هم قدم بجد خود اگر کشند سایه دست رحمت خود از ملک و مال شما  
بر کشم والا آنچه خواست از روی است بظهور میرسد چون این عاقبت نامه  
فیض آید که هر یک گوهر دریای رحمت الهی و قطرات نیان رحمت نامتناهی  
است زبور گوش بوشش او گردید چندی دست از اخذ ملک و مال حد و غیر  
گواه نمود لیکن از آنجا که تسویات لغسانی که تقصی فاد طبع و مبالغه و

۱. *مجلس*  
 ۲. *مجلس*  
 ۳. *مجلس*  
 ۴. *مجلس*  
 ۵. *مجلس*  
 ۶. *مجلس*  
 ۷. *مجلس*  
 ۸. *مجلس*  
 ۹. *مجلس*  
 ۱۰. *مجلس*

مزارع بهیمه است باز از چشمه سار پدایت برگشته باو پیشور و زارنا مستحسن افتاد  
و باز دست تقدی ملک و مال دیگران و دراز کرد و در حیف و ظلم برگشتاد و در  
سال مکرر عارض سرگرد و های نیت پردان در باب رفع شورش و بنظر  
گذشت لاجرم چهاردهم ربیع الاول بنا بر انتساب مزارع طفلی او منضت  
کرده تا بدریای سبز از دیک قلعه انگیر لنگر اقامت افکندند درین ایام سفر غلام  
نبی خان از اصل و اضافہ منصب سهزاری و دوزار سوار و علم و نقاره و  
خطاب صارم جنگ بهادر سر فرزند و برهان الدوله بهادر که از قلعه نزل  
برکاب دولت رسیده بود شرف ملازمت حاصل کرد و ملازمین علاء الدوله  
که از خجسته بنیاد بعد غزل آمده بود بوقوع پیوست محمد مراد خان باصل و اضافہ  
سهزاری و دوزار سوار و علم و نقاره و خطاب لشکر جنگ بهادر و  
محمد نجابت خان و دوزار سوار و علم و نقاره و خطاب بهادر و  
محمد روشن خان محمد باصل و اضافہ منصب سهزاری و دوزار سوار  
و بهادری محمد سبحان خان بهادری و منصب کمزار و یالقدی بهادری خان  
یالقدی و خانی سید یوسف القدی و خانی محمد غوث القدی و خانی  
ماد و داس محرمی و دفتر صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد سر فرزند  
بهوانی داس سر دفتر یال صوبه حیدر آباد و محمد آباد ممتاز بیت و مفتیم  
ماد منته شرع شن نوروز بیت و یکم به تجویز حکما نقد بعل آد درین روز  
ممتاز الدوله برادر شیر الملک بهادر بعایت سر هیچ مرصع و یادان حضرت  
ممتاز شد اسد الدوله از اصل و اضافہ منصب مفت سهزاری مفت هزار سوار



ماهی مراتب و خطاب آصف الملک بهادر سیرجان علیخان از اصل و اضافه منصب  
 شش هزار و شش سوار ماهی مراتب و خطاب انتظام الدوله بهادر  
 کامیاب میرزا و الفقار علیخان از اصل و اضافه منصب شش هزار و شش  
 سوار ماهی و مراتب و خطاب نصیر الدوله بهادر بیت و خیم بالاجی نیت  
 عرف ناما بهر نویس معارفه بشرف ملازمت رنگ سایان ناصیه افتخار گرد  
 شمشیر قصبه مرصع کار با علی بند و یکده سینه خنجر مرصع با علاقه بکحل در گره گذاشته  
 نیت مذکور بر خاسته آداب عنایات تقدیر رسانید و یک مهر بر رومال  
 نهاده مذکور را نید روز دیگر باز را و مذکور ملازمت سر افتخار الملک دوم  
 سود و خیم ماه و رجب خود و حشمت و اجلال سوار شده بملاقات او تشریف برد  
 را و مسطور الفا ملکی کرده و استقبال گردیده و مجرا نمود و خیمه های مستعد و خستجانه  
 خوشبو استا و کنانیده بود و جلوس فرمودند و جواب هر گران بها و اقامت اعلیٰ نیت  
 قبول یافت بنیم ماه منته ناصر الملک میرخل علیخان که در قید امیر الامرا بود با احوال  
 عزاب با جمیع آل و اولاد لهان جوار به از نعمت شاه و شهریار تصور نمود  
 بود از استماع احوال برادر حضرت ترحم آیات با وجود دانستن خصال و افعال  
 و ذمایم عادت و عاری از محاسن اخلاق از خبیث جنس ربانی داده باز بهیم نیم  
 دولت و جاه ساختند و در عرصه چند روز برابر عزیم و شان شاهزاده گان  
 بهار ج علیار رسانیدند و هر روز نظر محبت شفقانه مبذول داشته بانایب  
 عالیات صاحبزاده از اینان او عقد مناکحت در بستند لیکن از آنجا که تسویلات  
 نفسانی رهن طریق خیر و صواب است در اندک بهیمنی با دلیل و شمار

جمیع با و حشمت و انبساط در نور دیده باز مقام اصلی سابق بر نشت و میمه  
 جگرندان و نور دیده خود را هر یک قطرات سرشک یتیمان یا مال حیرت خسته  
 جگر بر کمر ناخت انشا الله العزیز القدر شرف و جاعت قریب ملک تحریر میگردد و معلوم  
 ملازمت کجی را و هر کس سیر و بیم ماه مذکور باز خیمه را و ان مذکورین تقریب  
 ضیافت معصا جنزاده با و امرار قه رونق بخش نیرم خاطر ها گردیدند و جواب هر اعلیٰ  
 نیت حضور و هر یک صاحبزاده با و ناصر الملک بهادر شش کشتی معاشقه آورده  
 معزز و ممتاز گشتند و دوم نهضت فیروزی از کنار دریای بهیمیر الوجود  
 آمد بعد سیر قلعه انگلیز و عنایت جواب هر یک کربک بهادر قلعه دار و قبول نیت جواب  
 و پوشاک خاص و باز پذیرا شدن ضیافت و هر کس معصا جواب و اقامت در روز  
 رخصت را و ان و عنایت جواب هر یک بدین تفصیل سرچ مرصع و جیفه و کنشی  
 ماله مردارید بهر کس را و کارپردازان او را بقدر مراتب سرچ و جیفه و ماله  
 پیر نویس را سرچ مرصع الماس گران بها جیفه مرصع و جیفه زرد و سبز  
 و طره مرصع کنشی ماله مردارید آرسی بریرام بهر کس سرچ مرصع و جیفه و کنشی  
 ماله کشتن را و بلال سرچ مرصع و جیفه و کنشی ماله الملویت را و سرچ و جیفه  
 و کنشی گویند کشتن سرچ مرصع و جیفه و کنشی ماله مردارید گویند را و  
 سگونت سرچ مرصع بونیت را و که از طرف بود حاجی بهوش آمده بود سرچ و جیفه  
 و کنشی ماله مردارید بعد رخصت هر یک نیم ماه شعبان المعظم از آنجا نهضت کردند  
 سمت فرخنده بنیاد و متوجه گردیدند و روز دیگر مقبول علیخان بهادر بخلعت  
 دار و نگلی دیوانخانه خاص سر فراز گردیده پانزیمه اعطاء گذشت راجع بهیم که



بهادر سرچ مرصع و یازدهان خست محمد حسین خان کماله سرچ مرصع و یازدهان خست  
 مرصع و یازدهان خست و مرصع و خست برطن بنیوال آن مخزن نوال کشتی  
 کشتی کمر و لولوالال از روی عطا عنایت کرده هر یک را شرف ارتقا بخشید  
 و ششم نامی میسر سلطان بپاس عهد و پیمانی پیش گوشه خاطر راه نداده و راطفا  
 مزاج او ثبات کوشیده بی سر مقصد گردید درین سفر و چین معاودت وقت  
 فرود آمدن شکر فیروزی و درویش او باش کلمات لایعنی در حق قوم همدون  
 گفته باعث خوزیری اکثر مردمان شد اگر چه قبل ازین چند روز با او از بسند  
 شرب و روز در حق آن کرده حرف ناشایسته میگفت لیکن مردمان آنند ب  
 در تحامل و تغافل بر زده تا کید می نمودند آن او باش سخنان آنها شنیده  
 ناشنیده در میان و مثل ممدویان پایگاه رفته بی اختیار دشنام میداد  
 ناچار دوسه جوانان افغانه برخاسته او را محجور گردید و بعد از اضا  
 ایخبر بعضی سنی و شیعه رساله سر فرار الدوله بهادر اتفاق کرده بلوه نمودند  
 تا یکس خوزیری قایم بود و مالی تجارت اکثر افغانان که در جوار آنها نایب  
 بهشتی فرود آمده بودند تجارت او شان رفت و بسیار مردمان محجور و  
 کشته شدند یک جوان از برادران مولف نیز با غوامی جهلا درین شب با بقتول  
 شدند که حضرت شمس الملک بهادر که از انتقام و تفقد ایشان اجماع  
 این قوم همدون شده بود تا کید بیخ فرمودند بهزار خانه خرابی آتش فتنه  
 تسکین یافت با بکل روز دوم از آن مکان پر شور پلور کوچ کرده بمنازل  
 ملولانی و وازد مسیم ماه مذکور بدو استخوان فرخنده بنیاد داخل شد و افشار الدوله

بهادر خلعت تعلقه بخشیدگی پادشاهی دکن فقیر الله بیکان بخشیداری ملک پور  
 اکو له و غیره چار محال تعلقه ترا فرموده و بهادر علی پیر حیدر عیسان جاگیر دار  
 بهتقدی و خانی و برادر بهادر علیخان بهتقدی و خانی و خان میرزا با و برادر  
 منصب پالیدی و خانی و درگاه قلینان و لدرگاه قلینان سالار جنگ شریف  
 ملازمت سر فرار شد و به چهار پیر امیر الامر حوم ملازمت شرف اندوز گردید  
 سنجار فاخته و سرچ مرصع مرصع بود و مذمت و یکم اشعاع المظم  
 جاسین فرنگی انگریز عده و چرب زبان و معلومات علم عربی و مقولات و قایل  
 عقیدت مذمت شاعری با خطوط و تحایف پادشاه خود آمده ملازمت سر  
 سعادت تارک عزت بر فلک چارم افراخت و کلاه از سر برداشته بشت  
 خاص بر پشت و جوهر گران بهادر آتش مرند پادشاه و فرنگ بنظر مبارک گذارند  
 راجه کشنایک سواهی بهادر دیو درک و الیغایت خلعت تعلقه دیو درک و سرچ  
 مرصع آداب رخصت بجا آورد و میر عباس علی بدار ونگی دار الضرب محبت بنیاد  
 سر اطاقت بر زمین گذاشت و عنایت منصب پالیدی و خانی بجا داده افتخاری  
 نهاد سیدی ظفر سلطان پالیدی و خانی سیدی ظفر غفر خان پالیدی و خانی  
 راجه چمنابا و سرچ مرصع و یازدهان خست سلخ او منته سوار مبارک برای  
 باز و به بیکان ستر جاسین شد یک کشتی کار و بادیه مرصع و یک کشتی جواهر کشتی  
 آتش و در بخیر فعلی داده با بچه و بالی کلاتون و دوز و در اسب گداز اندیشه  
 بدرجه بدیران یافت میر قمر الدین شت شخص ساکن گلهنو که همراه فرنگی آمده بود  
 ترکیب بهتقدیه و غرا حسب الحکم رو بر پشت بهر خوانده است بهر اردو سپهر انداخت



مرحمت شد ناصر الملک و امیر الملک جایگاه بهادر و نصف الملک بهادر است زنجیر فیل  
و سه راس اسب و سه عدد دیگر خنجر مرصع گذرانید و نعمت الدوله بهادر سرپنج مرصع و  
جیغ مرصع و دخت تعلقه صوبه ناندیز محمد تقی خان از اصل و اضافت سه هزار ری  
و وزیر سوار و علم و نقاره و خطاب قویچنگ بهادر سیدی عبداللہ خان از اصل  
و اضافت سه هزار ری و وزیر سوار خطاب رعد جنگ بهادر سید عمر خان از اصل  
و اضافت یک هزار ری خطاب بهادر سید محمد پانصد ری خطاب خانی محمد سلیمان نقیب  
پانصد ری و خانی ناگورام چارصد ری و رانی نواز شعلینان بهادر یک رستم کنش  
با مالہ و وارید قطب الدین خان بهادر جیغ رقم رحمان یار خان بهادر سرپنج مرصع  
فتحیاب خان نیمہ نجابت خان از اصل و اضافت منصب سه هزار ری و وزیر سوار  
علم و نقاره و خطاب مقتدا جنگ جمال محمد خان رسالہ دار از اصل و اضافت منصب  
یک هزار ری وزیر سوار خطاب بهادر سیران قاسم بگینان بهادر محو و یک پانصد  
و خانی فخر الله بیک چارصد ری و خانی محمد جیو خان بهادر سرپنج مرصع و در جنگ  
مقتقداری و ضلع داری و تحصیل داری سرکار کہسبم و در محفل راجہ را و در فہما  
بہادر جیونہ بہادر جیغ مرصع راجہ امانت رام سرپنج مرصع و راجہ رامی رایان  
سرپنج مرصع راجہ اپارو سرپنج مرصع رامی دولہ رام سرپنج مرصع کشن راو  
دیوانجی پانصد ری خطاب رامی راجہ رام پانصد ری و خطاب رامی سیونت رام  
پانصد ری و رانی گیول رام پانصد ری و رانی سنبہ و ہم ماہ منہ شتر و عشت سائگرہ  
مبارک و درین جشن محمد ذاکر بذریعہ مشیر الملک بہادر و جویدار کتا سبجہ و قلندران  
سفر از بیت دوم ماہ منہ بتقریب ضیافت سبجہ محمد قطب الدین خان شریف







و بهادری و علم محمد محی الدین خان پسر جمال الدین حسین خان بهادر پانصدی و خطاب  
 خانی نراین را و مقصدی و لیونت را و پانصدی بجای ام سده شده دارد و در  
 چهار صدی و رانی و مسجد فتح الله خان میر آتش دکن سده نزاری و دو هزار  
 سوار و خطاب طالب جنگ بهادر عبد الکریم بنگیان و دو هزار سوار و خطاب  
 بهادر سوز و دهم ماه منته مولوی حسین الدین بخت قضا بلده فرزند بهادر  
 بعد انتقال مولوی محترم سترگر دید بونت را و بعد انتقال بدیشکاری را و  
 دکن مستعد له بهادر دست بند و جرات جنگ بهادر سیرج مرصع است  
 یکم به منته سنان حسین فرنگی روتی ختید خوان افته و تکلیف و عطا  
 و یادان و هفت زنجیر فیل باغاری زرد و با سایبان و چار جامه و پاکلی چار و  
 زرد و زری صبیغ نذر او پذیرا یافت محمد و او و ستر تخلص چندی بش فقیر شوق سخی طراز  
 کرد و برای خریدی شتران بهند و ستان رفته بود و درین روز با آمد و چند کشتی  
 اکتش پو شاک و چار آئینه و ساز بادتی و قند ناه و عینک و غیره و بنظر مبارک  
 گذرانیده پس رفته روزگار و پاکلی سرفراز شد و هم جادی انانی بسته جانین  
 سیرج مرصع و جیفه و کنشی مال و مر و اید با آرسی و یادان رخصت مرصع  
 شد و کس هم با بیان فرنگی سه رقم سیرج و جیفه مرصع و کنشی مال و مر و اید  
 و پوشاک عنایت گشت و قاضی کریم الدین خان قاضی محمد کمر بخت صدارت ستر  
 مسطور مخلص گردید محمد امین خان عرب که از دهنونی و رایچو آمده بود و سیرج مرصع  
 متا ز راسی هولاسرای بتلقه کشان من سکه و پیشکاری رساله سید محمد خان  
 راسی زرگاد اسس بخت پیشکاری کنشی ملک سرفراز افتخار خان سیرج مرصع

پسر محمد حسین خان گناله سیرج مرصع محمد شوسته سوار از پیک مرصع متا ز راسی  
 روز با قیام ملک و قمر الد و گناله بعد اولی هر یک آمده و نازمت اشرف سید مرصع  
 تعیناتی رسیده ستر ملک سود محمد بدایت الله پسر فتح الله خان باگیر و در کلمه نوی  
 که آمده بود و منصب سته نزاری و دو هزار سوار و علم و تقاره و خطاب خانی و  
 بهادری سرفراز شد ساهوان کاروان و چار کمان هر یک بخت و تقرب  
 شادی سرفراز گردید و در جشن عید الفطر اقامه و جنگ بهادر عنایت کنشی مال  
 مر و اید سیرج گشت پنا بهاند یعنی تقال کمره طلای مرصع زوج و ستر جنگ  
 بهادر جیفه مرصع محمد اعظم خان سیرج مرصع فتحیاب خان بهادر و ستر جنگ سیرج  
 مرصع حیدر رخا خان بهادر خلف شیخ ملک بهادر بدیوانی پادشاهی صوبه  
 بیدر محترم و داد و دهان بر ساله داری جوانان بار سرفراز ستر جنگ بهادر  
 منصب پنجزاری سده نزار سوار و خطاب شمشیر الله و له راسی و له رام بهادر و  
 کمنار سوار و علم و تقاره و خطاب راجه فتحوت بهادر محمد شمشیر سیرج  
 تا جن سده نزاری و دو هزار سوار و علم و تقاره و خطاب خانی و بهادری سید  
 غلام علیخان و دو نزاری سوار و علم و خطاب سید دلاور خان بهادر  
 پرورش علیخان بهادر و دو نزاری سوار و علم و خطاب سید یوسف و دو نزاری  
 نزار سوار و علم و خطاب خواجه بهادر خان میرا محمد خان کینزاری و خطاب  
 بهادری خواجه احسن کینزاری و خطاب خانی میرزا احمد علی پانصدی و خانه  
 اشرف بیگ پانصدی و خانی فتح الله بیگ پانصدی و خانی محمد عبد الله پانصدی  
 و خانی مادهورا و پانصدی و راسی سار را و پانصدی و رانی محمد خواجه



چهارصدی و خانی میر محمد بن الدین یالغدی و خانی علی عادل چهارصدی  
و خانی شریف بیگ چهارصدی و خانی خواجه نواز شش حسین چهارصدی  
خواجه ذوالفقار حسین چهارصدی و خانی خواجه محمد حسین چهارصدی و خانه  
منطقه حسین چهارصدی و خانی غصنفر حسین چهارصدی و خانی کیول کشن برادر  
زاده راجه فتحوت چهارصدی و راسی خوشحال چند چهارصدی و راسی کیم  
پسر خوانده راسی سیئر مل چهارصدی و راسی گردبهرل چهارصدی و راسی امیر  
رام چهارصدی و راسی شتاب رام چهارصدی و راسی نیم شوال المکرّم  
فرمان شاه عالم سوار شدند درین ماه شادی صبیح تهرالدوله بهادر با محمد  
جلال الدین بوقوع آمد محمد منور الدین از اقربای محی الدوله حکیم الحکامه  
منقعی گری سر فراز شد سلج ماه مذکور ظفر الدوله بهادر از ایچچور آمد و شرف  
ملازمت ممتاز گردید سر بیج مرصع و جیفه عنایت شد در ماه ذوالقعدة  
متوجه سیر قلعه محمد گردید شمس الملک بهادر دست بند مرصع با سبک  
مروارید چهار دهم ماه منته شروع جشن سالکده خواجه احسن الدین با  
قصیده بندی گذرانیده مورد تحسین شد مولف و محمد داود و غیره قصاید  
بنظر مبارک در آوردند علی متقی خان بانسافه منصب و علم و خطاب و امیر  
غنی یار خان پاکی افتخار الدوله بهادر کنشی ماله مروارید با آرسی طاسب ملک  
بهادر سر بیج مرصع ترکنا زنگ بهادر جیفه و کنشی ماله مروارید اعظم  
بهادر زنگ سر بیج مرصع ناصر الملک بهادر طره و سلک مروارید با سبک  
بهادر سر بیج و لکن زرد امیر الملک بهادر سر بیج کنشی ماله شمس الملک

سر بیج و لکن با آویره شیر الملک بهادر به چند زوج قیام الملک بهادر سر بیج مرصع  
و طره آویران میر محسن علیخان خطاب بهادری محمد قطب الدین خان بهادر  
بزاری و دوزار سوار و نقاره رحمن یار خان بهادر منصب است بزاری و دوزار  
سوار و نقاره و نعمت نواز خان بهادر یکزار و یالغدی سیف الله خان افغان  
یالغدی و خانی عبدالقادر خان کر و ژره و دوزاری یکزار سوار و علم و نقاره  
افغانه یالغدی و خانی و نیک کشن اضافه یالغدی و یکزار یالغدی سیف الله خان  
بخشیکری احشام قلعه محمد گردید و نعمت نواز خان سر بیج مرصع میزاجان و لکن  
بهادر سر بیج مرصع راجه امانت رام جیفه مرصع راسی دوده رام فتحوت بهادر جیفه  
و هم و جیفه بخت ناز عید الضحی سوار شدند درین جشن عید الضحی امیر الدوله عنایت  
سلک مروارید اعظم الدوله بهادر عنایت کنشی مروارید محمد شمشیر بهادر  
بهادر سر بیج مرصع دوم محرم محرم محرم شمس شروع باتین و الف طغیانی و راسی  
موسی و شدت بارش چنان شد که فصول جنوب رویه شهر نیا یکصد و  
پنجاه درجه سبیل بی زینهار افتاد

ذکر سنه باتین و الف شمس بر محفل آرائی بسم الله خانی خلف  
شمس الملک بهادر و نهضت موکب آفتاب با دمی و باز معاودت  
فرمودن و امرای خود را با عنایت غنیمت گذاشتن و خود داخل مدینه  
فرخته بنیاد شدن و شورش شیو سلطان بر قلعه ادبونه



اتیاز گده برپاشدن و رفتن امرای عالیقدر بتادیب  
او و مقضی المرام از آنجا برگشتن -

نظم  
دگر تازه شد رسم عیش و سرور در جهان گشت لبریز ذوق حضور  
شنیدند از هم زمین و زمان پز ز نو فرده عشرت جادوان به فلک و سرا  
باده کام داد به طرب دست بیعت با مام داد به در آخر این سال جشن  
شادی شمع خاف شمس الملک بهادر تالک و نیاه حسن انعقاد یافت شبی  
که دیده چشمید بگوش جام صبحیان سرگرم تماشا و محفل که کف خورشید  
به پیودن پیاله ساقیان زرین قباد دست کشا خنده گنبدان مجلس غنچه  
نوشگفته فردوس انگشت خموش برب و زهرمه شیرین دهنان نرم  
افزون زبان بندی تبار جاد و لقب اگر چرخ برین باین گمنه سالی در  
پیش طاق بلال ابروی دوشیزگان را مشکدان پیاله می کشیدی بپشت  
دو تایی پیرانه سری پشت پامیزی و اگر پیر زال دنیا بوجو انان این محفل  
نشاط میرسیدی از برین موش عرق دوشیزگی می کشیدی از صبح تا شام  
بخانه بر خاص و عام یازده و نه خوانهای طعمه که درین عصر صبح جانندیم  
میفرستاد همه رفقای خود را چه ادانی و اقامتی خلعت فاخره معذرت  
بیش ترقی و لحاظ عمده و دیگر تقایس اشته که از پانصد و سیصد و دو صد کم  
بود بخشد خرج کلوک بدقت تصدیان جمع خرج کرد دید تا یکماه در بلده بنیوال  
ابواب اطعمه و انعام خلعت و رفیق و نیافت با تمام اهت جگ بهادر

یونانیان و ترنید بود و دیگر در کیش هیچ قصور و کمی روزه نمود درین امانه  
سرداران پونه نتوان رسید و خود نیز جمیع سرداران زار واران با فخر  
کوچ کرده از مکان فالوفه برآمدند کاه خلعت هم با ستدای آنها خلعت نمود  
بنای پنج بیت و سوم محرم و رسیدن عیدگاه داخل خیم خلعت اقامت شد و از  
نیمه رسم شادی مذکور در خیمه ترمین دادند و روز نیافت حضور بر نور دوم  
سال صدر شمس الملک بهادر برای خلعت شمس الملک بهادر رسم خاتمال اتحاد  
ولی باتورک و ترمین با تمام غمی یار خان مع خلعت اعلی و جواسر شمس قمتی حجت  
خلعت بهادر موصوف آورده فروغ بخش خاموش عام شد خود بدولت و اقبال هم  
چون نیز تباران نیافزای محفل نشا و شده بر یک را بغیر افراسیتم و غنچه  
مرحمت فرمودند پس ازین کشتی کشتی جواسر و لویشک که بهر دو جانب سید  
خاص چیده بود و از نهائنه اش پرده ز جایی تماشا نمایان فالوس خیالی و  
مردم دیده جلوه طرازی یک پری تشلی گردیدند هر جا که نگاه میکردند از اشع طاش  
زرین و سیمین رو بروی سید عالی در نظر جلوه فروش و دیگر نکشت و سوا  
حجم بر پروان بادله پوشش بیچک گوشه نقاب شکست بر قسم نذر بهادر  
موصوف اقبال فرموده و نگاه تشریف بردند درین روز با سید علیخان بهادر  
سر بیج مرغ محبت شد و کریم داد خان خلعت وار و علی حبیبی از تغییر  
علام علی خان بهادر سر فراز گردید امام جنگ بهادر خلعت شمس الملک بهادر  
مهر تدر شادی مذکور گذرانید و رعایت سر بیج سر گذشت هشتم ماه و  
کوچ از منزل عیدگاه شد بمیدان انگر حوض رطل اقامت انگندند روز دوم



نیز فتح قلعه بریند که باست تمام رفعت الدوله و عظیم الدوله بهادر شده بود  
 که زانیند و پنجم ماه منته قاضی معین الدین حسین خان مسند نشین قضای مله و قنده  
 بنیا و منصب و وزیرای و خطاب بحین الله سلام خان بهادر محترم و معزز گردید  
 امیر الملک بهادر خطاب شجاع الملک بهادر و قلعه بجالی ادبونی و ریاحور و غیره  
 متنازگشت سرپیچ مرصع و سلک مروارید با نخل از دست مبارک بر سرش  
 بستند درین روز بهار امانت رام بدو داده و ولایت حیات نمود و در  
 زوجه آن نیک نهاد و بحال جوشش و طش اتحاد خود را همراه آن شیخ و دو دان  
 خوبی پروانه دار سوخته خاکستر گردیدند و یک نیت حسن اخلاق بر است کردار  
 و بزرگ نژادی که شیوه خاصه انسان است همه از جنین او طالع بود و بیگانه اثر  
 سده خونی از جمله آن سلیم الطبع ظاهر نشید از وقوع این امر تا گریه عالم عالم تا شروین  
 خاطر گردیدند عالم عالم و ضعیف و شریف سمره نقش او گریان و نالان و فستند بعد  
 ایام عز اخلف رای رایان را خطاب دیانت و نیت سرفراز فرموده بکار بدر  
 فرمودند با وصف عین شهاب نثر اخلاق و حسن وفاق مرضیه مرغی داشته  
 که شیخ و شتاب ممنون و شکور گردیدند و در توصیف آن سرفراز خوبی و طبع  
 گشتند درین روز محمد معین خان گناباد منصب و ثانی سرفراز شد بعد از آن  
 و خطاب وزیر الدوله بهادر کرم علیخان خلیش اقامه جنگ بهادر بهادر در  
 سواران نوسر فز قلعه شیر الدوله بهادر و دار و غلی و غنچه حسن الله و شکور  
 بهادر بغایت کنشی مروارید و نیکت رام مشیخ نظامت از اصل و اضافت لیز  
 قمر الدوله مبارک کنشی مروارید و علیخان سرپیچ مرصع سدا شیورید

سرپیچ مرصع و یک زنجیر فیلی بادی علیخان خطاب شهباز جنگ بهادر راجه  
 اناریدی خطاب بهادری راجه راجه سبه بهادری دونه از سوار و خطاب  
 راجه شیر را و بهادر رای شتاب رام از اصل و اضافت الفیدی رای انارید  
 سدا اصل و اضافت الفیدی راجه اناریدی و دونه از سوار و علم  
 و تقار به بیت و دوم ماه منته ملازمت رفعت الدوله بهادر با استقبال  
 بهادر بطور رسید سرپیچ و جیفه مرصع غایت گشت درین روز با ملازمت  
 شهریار الدوله قلعه و آرا تیکر شد و کنارتالاب مضرب خیام دولت اقتضای  
 فرموده بر سوار نوازه سیر کنان توجه خیام شیه الملک بهادر شمس الملک بهادر  
 میشدند راجه حینا بهادر و نادر جنگ و صادم جنگ سه رقم سرپیچ مرصع محبت  
 گردید پس ازین طبل نهفت با نوازه درآمد و رایات عالیات توجه نیت انگیر  
 که از مله و بفاصله شصت و هفت کیلومتر غری واقع است شد و در چند روز بطی  
 مراحل و قطع منازل سوار و قلعه مسطور بر کنارتالاب نزدیک انگیر مضرب خیام  
 فلک اقتضای گردید هر روز و شب سوار نوازه توجه خیام شیه الملک بهادر  
 و شمس الملک و رفعت الدوله بهادر و غیره شده تماشای روشنی و آفتاب  
 و رقص مشغوف گردیدند و در هر یک بدرجه پذیرائی رسانیده سرفراز فرمود  
 پانزدهم بالاجی نیت و بریرام بهر گوی و غیره با استقبال صاحبزاده آصف الملک  
 بهادر و شرف ملازمت رسیدند و مقصد گردیدند به بیت و مقصد ماه منته استقبال  
 فرمان پادشاهی شاه عالم سوار شدند به بیت و پنجم را و بالاجی نیت و در  
 بهر سدا بهر پیران خود رسیدند و شرف ملاقات دریافتند و از همین روز



شروع حشر در روز بوقوع پیوست سید جمال الدین حسین خان بهادر اضافی  
 منصب و میریج هر صبح تارک عزت برافراخت و درین سفر صاف بزرگوار و با و عهد  
 بتفصیل ذیل بنامش و خطاب سرفرازی یافتند ناصر الملک از اصل و اضافی  
 بمنصب نه نزاری نه نزار سوار و خطاب بهایون جاه بهادر آصف الملک بهادران  
 اصل و اضافه سرفراز و خطاب سکندر جاه بهادر انتظام الدوله بهادر از اصل  
 و اضافه بمنصب هفت نزاری و یکلی جهالدار و خطاب انتظام الملک بهادر  
 بهادر از اصل و اضافه بمنصب هفت نزاری هفت نزار سوار و خطاب انتظام  
 قشوره جنگ بهادر از اصل و اضافه شش نزاری شش نزار سوار مایه  
 و خطاب اعتماد الدوله نظام الدین حسین خان و لدر قیام الملک بمنصب سوار  
 و نزار سوار و علم و تقاره مخاطب بقیام جنگ میر قمر الدین خان پسر ناصر الملک  
 بهادر چار نزاری چار نزار سوار و علم و تقاره و خطاب شتر جنگ بهادر  
 پسر بهادر سبط چار نزاری چار نزار سوار علم و تقاره و خطاب نصرت یا جنگ  
 اشجع الدوله بهادر و خطاب اشجع الملک رفعت الدوله بهادر و خطاب رفعت الملک  
 و عظیم الدوله بهادر و خطاب عظیم الملک علار الدوله بهادر و خطاب علار الملک  
 معتقد الدوله بهادر و خطاب معتقد الملک اعتما و جنگ پنج نزاری چار نزار سوار  
 و خطاب مقبول الدوله ترک تار جنگ از اصل و اضافه چار نزاری سه نزار  
 و خطاب مجاهد الدوله مشیر الدوله بهادر از اصل و اضافه شش نزاری

قشوره - جامع و بود و در اوله تیر و مقصود یعنی شیر درنده ۱۲

چار نزار سوار و خطاب سیف الملک بهادر و غازی جنگ از اصل و اضافه چار  
 نزاری و سه نزار سوار و خطاب غازی الدوله سید جمال الدین حسین خان  
 بهادر سه نزاری و دو نزار سوار و خطاب عظمت جنگ معظم علیخان از اصل و  
 اضافه کیزاری و دو نزار سوار و خطاب مکرم علیخان علی مقصود از اصل و اضافه  
 دو نزاری کیزار سوار و علم اسد محمد خان از اصل و اضافه سه نزاری و دو نزار  
 سوار و تقاره محمد قی خان پسر صف شکن جنگ بهادر از اصل و اضافه کیزار سه  
 و خطاب بهادری رای رکومت را و از اصل و اضافه کیزاری و دو نزار سوار  
 سیر دهم با و جادی الشانی السیه عبور در یابی پل پور ناموده محاصره قتل  
 بادامی که خیال آن از مدت نقش کالجی خاطر سرگرد ده مای پندت پروهان  
 بود و بپاس خاطر آنها متوجه شدند بحسب القاق زمینی رسید که هر دوی  
 لشکر کوستانی بود که اگر مخالف در کین فتنه نشسته اراده بشنون کند غلبه او از  
 بر شوعله مقاصد افروز و دو خاکستر پریشانی بدیده نالضانی اندازد و هم  
 گرانی غله بسبب عدم رسید بخاره و بیو یاریان اردو را سبکبار ساخت  
 و ایام موسم گرمی عالم عالم را در تب و تاب انداخت لهذا بودند آنجا از  
 دایره تدبیر بیرون دیده از آنجا کوچ کرده بیرون دایره کوبستان فرود  
 آمدند سر داران مذکور از وقوع این امر در شکیجه تحیر افتاد شیرازه قوت  
 گسیخته و چون اوراق پریشان خاطر گشته بحال القابض سوار شده و  
 بجایای عالی آمدند و ششوع و خنوع الحاح نموده در باب معاودت بسی  
 چای پوسی تقدیر سانیدند حضرت رفتن را بر بودن آنجا ترجیح داده به

۱۲







را اینک فغانداختند بره جات برنجات با خاک یکسان ساخته اموال  
 مسکنه آنجا تمام لغارت رفت چون اینچیز خشت اثر لیسع اشرف رسید خود  
 خواستند که عیال و اعیان را که در خرمین آن مغروران تیر و دروان را بالتهات  
 نایره تیغ غازیان خاکستر سازند و نفس و خاشاک آنها باد شمشیر بر خندنگ  
 و سپاهم و لیوان با نام و تنگ بر باد داده اثر آن نگذارند لیکن بر دو پیر  
 عظام شمس الملک بهادر و مشیر الملک بهادر این جنگ و قتیبه و تادیب  
 آن سرهنگ خلاف آسنگ را بعهده خود گرفته با فوج همراهی بر کاسب  
 هالیون جاوید که درین زودی از اطراف و کناف چراگاه که در حین  
 معاودت از قلعه باو امی رخصت یافته هر یک طرح اقامت انداخته بودند  
 باز انتظار آمدن آنها کشیدن خلاف آئین همت شمرده روانه مقصد  
 گردیدند تا ریح غره شعبان المعظم از حضور پر نور رخصت انصاف حاصل کرد  
 بیرون بلده را بیت نصرت برافراشتند روز رخصت بهایونجه را پیشتر  
 با علی بند و جده پیر و سپهر محنت گردید منصبداران و رساله داران همراهی  
 عظیم الملک و سیف الملک و کامیاب جنگ بهادر سر بلند جنگ شجاع الدوله  
 محمد سر بلند خان محمد روشن خان و میرزا بیگلر خان سرکرده رساله سیف الدوله  
 و راجه را و رنجهای لغت بهادر و کلیان را و راجه مان سنگ را و جیانهها  
 راجه یدم سنگ بهادر مجاهد الدوله سرکرده رساله سید کرم علیخان نادر الدوله  
 محمد اندیش خان و سید عمر خان و نایب بهریاب جنگ سیدی منبر خان  
 و ایتم جنگ کرم الدوله هر یک اسیر بیج و جیغه و یاندان و بیژر با بفرخواستند

مرست فرموده رخصت نمودند خود بدولت و اقبال بخت رخصت برادر سوار  
 شده بخیمه رفتند سر بیج مرصع و الماس و پیرخانه با پیرسیاه و سفید بخت  
 خاص بر سرش لبه روانه فرمودند درین ایام سندر داس برادر راس  
 او تم چند نشی تجلعت پیشکاری رساله سید عمر خان و محمد جمال خان و سید  
 حجن و سید فیض الله خان و میر غلام نبی خان سر فراری یافت و سید  
 بهادر سقافه سرکار و رنجل سر فرار گردیده بغایت پر خانه مرصع با پیرسیاه  
 و سفید و یاندان رخصت محترم گشت دال چند به پیشکاری هر کاره نقظه  
 رحمن یار خان سر فرار گردیده چون بر دو امیر عالیقدر بر کاب هالیون  
 جاوید بهادر یکو چهای طولانی راه منازعت نموده تا بدریای کشنار رسیدند  
 اعتقاد الدوله بهادر را به تیاری و تقیید سیدهای عبور و دریای تعیین فرمودند  
 که بروقت طغیانی که موسم بارش قریب رسیده است هر یک سواران  
 و خشیان را و جو انان پایگاه را که از ترس رخت روانی عقب مانده بودند  
 عبور کنند و بنجم الدوله بهادر را هم حکم لغیانی شرف نفاذ پیوست که از  
 قلعه خود برآمده با فوج جزار زو و ملحق شود با جمیع جمعیت قلیل که منور افواج  
 مرسته که با سس خاطر و حرمت آنها اینهمه بلا در خرابی مملکت محروم و  
 ویرانی آنطرف دریای کشنار سمت جنوبی وقوع یافته بود یک سردار به  
 فوج فیروزی ملحق نگردید بلا احوال و محصل هر دو دریا پایاب گذشته تا قلعه اوج  
 بیج جانیا سو و ندیشو سلطان از دلیری این بر دو امیر نامدار و بهادران خوشنوار  
 که شهنشاه مبارزی ایشان گوشتش او کمر رسیده بود تاب مقابلت نیاروده محبت



عجیب که اکثر اضراب کلان که درین زدودی همراه بودن خلاف آیین تدبیر شمرده شده است  
از گرجصار قلعه لشکر برداشته بکوهستان جنوبی معروف قلعه شاه و دگرخت  
ادبار افکنده و تا بودن ایشان بکوه ورغ مقابله نموده بلکه اکثر دلیران جانان  
تا نزدیک جنوبی اوقات آورده یک کس از آن دست و پا کم کرده پاهای لشکر  
اورا سر و گردن بلند کردن ندانند درین اثنا بریرام بهر کیمه نیز رسید پس ملک  
شیرالملک باستقامت تمام بی اغایت غیر ناموس آصفیه از قلعه نگر که اینهمه  
بسرعت آمدن برای حفاظت آنها بود بر آورده بر لب ساحل دریای تنگ بهدر  
آمدند و با شاره جامع کلمات موری و معنوی قادر و افغان که از روی زانجه مل  
و نجوم خبر طغیان دریای مذکور داده بود بچستی و چالاکي معه امیرالامرا و اراجاه  
بهادر و اکثر شرفا و غریبای مهوره مذکور بموضع مذکور بکافضل الهی شایع  
بود بعد عبور بموضع لشکر و بنگاه بفرست یک سوار دریای تنگ بهدر را با مواج  
طغیانی تسلط نم شد که زهره مردمان شاد و آب و مردم یک دیده ملاخان از  
بیتش گرداب گردید و جمیع مردم شیخ و شاب از معاینه این قدرت نمانی  
غرق دریای تحیر گشتند و یقین داشتند که حق جل و علا در ظاهر و باطن حامی و  
کمکبان این خاندان است پوشیده و مباد با وصف یخچین عرات که در وقت  
عبور دریایا بعد سوار در رکاب بودن و بقایای جانان از دمای دمان که کم از  
دولک پیاده و سوار همراه بودند و آن آتش خانه شعله باز که اهل فرنگ  
از رعب و دلیری و رتب و آب افتاده بودند بگوشه خاطر نیاورده غیر از  
جاننازی که زدن و کشتن بیج اراده ظاهر و باطن در ضمیر هر یک تنگن نبود

عبور کرده سالتام ناموس مستورات سکنه آن مهوره بر آورده باز با آن  
جمیعت قلیل عبور کرده روانه مقصد گشتن و اینهمه جرات و جاننازی را بجان  
و بر باد رفتن و تسلیم بذامی شدن خالی از وجهی نبوده شمه تفصیل این اجل  
آنکه بندگان حضرت لموس خاص جوهر بحیث دارا جاده بهادر در جلد و س  
آن استقامت و دلاوری که درین صغیرین گوی ناموری از ممکنان بود  
بودار داشتند چون مسلمان در قلعه ریچور که دارا جاده معملات و بونج  
خود داخل شده بود در قلعه غایت حضور بر نور رسانیدند درین اثنا بعضی حکمت  
از اسباب و مال مغرورانه از شورش درون چنان شهر کردند یعنی هر دو  
میر و دارنامی در حینکه بمیر و بنگاه عبور کنانیدند ناگاه بپوش سلطان چون شیر  
خشمگین از کین کین بد حربه با یک لک سوار و پیاده آخته فرج فیروزی را  
بآتش گلوله و تفنگ سوخته و خاکستر کرد درین زدو بر و بسا رمال و اسباب  
امرا و دستبازان را احیان گردید و بسی پرده ناموس شرفا و غریبا بطلم و ستم  
بر دیدند و امیر دیده و دانسته خود را از آن نجات خود بخوار باخندید و جانان  
کارزار جانان از آن مملکت بدر بردند و عالمیر او قلعه یا دشتی را که دارا جاده  
در جوانی و ناتجربه کاری استعمال سیف و سنان و گلوله ریزی بکفایت  
نگاه داشته ایشان جالغریز را بر آن کار ترجیح داده از دریا گدشتند  
چون ایخبر خوشش بعضی شرف رسید با آنکه اصلا موسی احدی از دست  
مخالفین چسبیده نشد و آنچه اثبات البیت ساکنان قلعه و پورجات لغارت  
رفت پیش از رسیدن افواج قاهره بوقوع آمده بودند از آن یک عمر



بدست کازدی مخالف رسیده بندگا محضرت این شهره فواید عسکریه آن  
 شکفتنی خاطر که دربار خاص و عام کردن و نذر که وسیله گرفتن و آوازه توپها  
 خرمی سردادن اینهمه ابتیاج سلامت آمدن ناموس آصفیه و گنجین مخالف  
 بود و ایام باخیز و رایگان گردید و مزاج عالی بحال منقض شد و اینهمه مشقت و جرات  
 و لیران برداشت ایات زکفای یک ناقبات تراشش پس کار  
 سر بسته استر شد و اگر چه در محافل کئی از نشاط و زینت نکته جینی کدر شود  
 محضرت و امرای ذوالاقتدار با استدعای سیرام بهر کینه تاهیت و بجز و  
 بصورت کپل و بهادر بنده ملی مراحل نمودند متعارف اینحال غایت نامه طلب حضور  
 عرصه دریافت بدقیقون که افواج سردار با چند سردار نامی باستوار  
 بنیاد نگذاشته اند که ده خود را زود بحضور رسانند لاجرم حسب حکم شرف  
 و اقتضای الدوله و رفعت الملک و سردار الدوله و راسی بهار اهل و چنانچه راجه  
 و غیره باسی هزار سوار برار رخصت کرده خود مقفی المرام بحضور آمده سوم و تفتید  
 سینه فزگذا رانیدند درین سال سترین سین فزگی از طرف مشر عالیین  
 آمده بدر لیه میر الوالقاسم سعادت تقبیل عقبه علیا سیر افتخار بر فلک افروخت  
 سرچ و جغیه و پاندان محبت شد راجه را و رتبه جویست سرچ مرصع راجه چیا  
 بها در سرچ مرصع راجه دیانت و نیت ثانی دست بند زوج را می آید او سرچ  
 را می غنیمت خجسته مرصع را می بهوانی و اسس سرچ را می در گاداس سرچ  
 مرصع را می بهر لعل سرچ و نیکت را و خوشیش راجه را میا متوفی سرچ مرصع  
 در جشن عید نخی شمس الملک طره زمره و آریزه و وارید شیر الملک بهادر

قره زمره و آویزه و وارید مقبول الدوله از اصل و اضافه منصب ششمار  
 چار هزار سوار و یالکی جبار و آریزه و وارید و هم نجم الدوله بهادر شرف ملازمت  
 خیمه افتخار افروخت و سید زین العابدین خان بها در سطوت جنگ  
 خلف بهرام الملک بسده علیا رسیده ذخیره سعادت انداخت افتخار الدوله  
 بهادر معاد اصل و اضافه شش هزاری چار هزار سوار غره محرم المرام سال  
 احدی و اتمین و الف بهو بگیه حاجه انیسه عالیجا و بها در از قضای سیرام و دلیت  
 حیات نمود غم فزده سیرامون خاطر اشرف گردیده روز نوبت نوازش و  
 جمیع لوازمات مرد و زوق و ساختند خود بخانه عالیجا و بها در لیت لیه برده  
 آیین صبر و دلاسا پر داخستند و عنایت جواهر و پارچه خلعت ماتی بفرزنده  
 خود و دختران مرحومه محبت فرمودند در ماه صفر با استقبال فرمان یار شاه  
 بنده و ستان سوار شدند درین جشن بالاجی سهای سیر دوله سنگ متوفی  
 بجلبعت استقلال تعلقه مشرفی دیوانخانه سربلند شد شجاع الملک لعلای خطاب  
 امیر الامر بها در و سرچ مرصع و پر خانه با پر سیاه و سفید و بلوس خاص خود  
 و جوشن روی طلائی و دستانه سیر و دست و شمشیر باطلیبند و جلد سیر  
 سیر و جلدوی تر دونه کور محبت گردید محمد فتح خان بر ساله داری جوانان  
 آورده محمد طائی سیر فرار گردید درین ماه برای سیر جوی نواحد است  
 شمس الملک بها در که با تمام خواجه سیرا نموس علیخان و بدست کاری نور محمد  
 بنجار که تیار شده بود و مکرر تشریف بردند



وقایع سنه اجمیری احدی یاقین و الف مامور شدن  
شرف الملک بهادر و غیره و کامیاب جنگ بهادر و غیره  
با عانت بهر ارم نیت بترکیه سر کرده فوج نیت پرده مان  
باقعه شاه نور رفتن و مکر مقابله در میان آمدن با میو سلطان

چون بهر ارم نیت به تجیز سپاه وجود منازعت اشتباه ساخته و بر خفته  
بار او اندام قلعه بهادر بنده و کویله بهای مقصد گردیدند بعد قطع  
نزدیک قلعه رفته سینه و موجال بسته بفرستند و در عرصه سه و نیم روز بهادر  
بنده فتح کرده و خواست که قلعه کویله نیز درین روز دی یورشش کرده تصرف  
شود و در پرگنات آن احیای جا بجا علان خود کار و میو سلطان از سواخته ظهور  
این اخبار در هیچ قلاب قلق و اضطراب افتاده بکمال غضب بر قلعه او موفی  
که ویزان حجت نورفته بعضی بروج و جدار را که برین قلعه خاکه انفال بسیار  
اندوخته بود شکسته بغیرم مدافعه بهر ارم یغار کرده و در وقت جنگ بهادر را خبر کردند  
بمقابل نمایان شده و این افواج ایما نیا و اصنامیان لیل و منازع آس  
از یک گریبان کوستان که چپ و راست بهر دو جانب چون سزا جل و یا  
بود مهر آورده تاسه کرده جنگ لایح و مضطربانک افتان و خیزان کردند  
ازین رگه ز عالمی و بالا شده پوشش سر و پا نداشته بود چون این خبر رسید  
میو سلطان رسید فوراً داعیه شجون کرده بهارم ریز در رسید و بعد

او که اصنامی احدی نقض رسیده و غیر از حرکت مذبحی نبود لشکر و لشکاره از آن  
مکان چونان گذشته میدان وسیع خیمه اقامت نصب کردند این همان زمین  
کوستان است که نصف لشکر یا مال تلف شده و عالمی از مرکب زندگی افتاد  
بر او عدم رفتند اجمالا بیان میکنند چون ازین کوستان و کتل و کویله و  
کذا عبور کرده بحوالی شاه نور که مقتیان اینجا بتشویش نقد میو سلطان رفت  
و شب اندیشه ناک بوده راحت و آسایش قاطبه فراموش نموده بودند مکرر  
خطوط ساجت لبر کرده های هر دو محک و باب اعانت خود نوشتند و بعد  
بهر ارم نیت بترکیه و غیره عمت بر استند و آنها گذشته و نیزه و لکر با سستی  
هزار سوار خیزار در ملک میو سلطان تاخت آورده اکثر مکان عمده و قصبه پرگنات  
سیر حاصل تاراج خلوت و بیهلاقت او یکجا بودند بهر لشکر نیزه کور خاطر بود و با  
لبست آن ناحیه بی سیر مقصد گردیدند چون بحوالی آن متسلح بهار نزول گشتند  
میو سلطان نیز آن طرف بهر دو شهر و قلعه در میدان محفوظ فرو آمده بود و قلعه  
علیم خان بسرعت سرلویه در یک شبانه روز بعضی ناموس و نقد و حبس بر  
انجام و اثار و بهل بار کرده و نفی لشکر شد میو سلطان وقت فرصت از دست  
نداده شجون بر زده خرابی بسیار کرد و تا طلوع صبح ماموره شاه نور را بفرست  
مکول متصرف شد و اکثر ناموس و اطفالان در قید اسار گرفته بسر یک چن چن  
خراب روانه کرد و با وجود قریب قریبه که همیشه میو سلطان در عقد لبر حاکم  
بود و حیدر عیخان بسیار حرمت و غرور کرده و لجنی استرخاصی خاطر تقدیم پیش  
این شنیع خصال قطعاً باحوال آنها عفت گردیده شوهر و خواهر خود را بهانه



تقریب شادی طلب نموده نظر بند کرد و من بعد انواع انواع تعدی رسانیده تمام  
نقد و جنس و زیور و جواهر و شکر و گندم گرفت و ازین همه گفتا که ده تمام مکان و وطن  
افغانان چون بهانه شود آبر خاک ناکامی آمیخت سواهی و دیوار و جدار اثری از آن  
نماند که آنینه محل و رنگین محل و دیوان عام که رشک ارم بود گذاشت بر ارم  
بزرگوار این جرات ناستمن آن خانه بر انداز سفاک میبک شتر شده ماراده  
خرابی نواحی سر رنگین از آنجا حرکت کرد و بیست سلطان نیز نواح شاه نورگذاشته  
بغافل و دوسه کرده قابو گرفت و درین کوچ و مقام اکثر مقابله یکدیگر صاعقه باری  
گلوله بود و گاه گاه زد و در دهم وقت قابو بوقوع پیوست لیکن خیر یک شجون  
و گیر آنهم را بجان رفت دستبرد و بیچیک از آستین ارادت بیرون نیامد  
اتفاق باز همان زمین کوهستان و سنگلاخ و جاده مضیق سنگ راه گشت بجهت  
آوردن لشکرین و خود تازه آمد بگرده و مقام نمود روزیکه تمام بار برداشته  
باوردن گهی روانه شده ناگاه وقت سه پاس روز جاسوسان خبر باطنی  
رسانیده آگاه کردند که امشب تیاری اسباب شجون در لشکر نیو تحقیق لبرخ  
گرفته ایم اگر روانه از اینجا کوچ کنند جان ازین محله بدر بردن از حاطه  
قیاس بیرون است اکثر سرداران که بار بردار زاده بود انتظار آمدن گاه  
و شکر کرده بلا اجمال مستعد و آماده پیکار گردیدند و بعضی تمام که گاه و آن و ستران  
کمی رفته بود و خود سوار شده دست از اسباب برداشته نمودند قیاس  
از گوشه فلک سر بر نهاده بود که آواز بان و گلوله و شکک بر لشکر شور قیامت  
برانگیخت و گردن کامی بدیده لشکران اردو پخت عالمی غیر از رفتن و گرسختن

و اسباب ریختن اسیر زبست گذاشته و همان راه مضیق و سنگلاخ و دیوار  
دو کوه پیش آمد و در آن راه تنگ و تاریک دست چون دل دشمنان تاریک انیمه  
عالم جم غفیر و فوج کثیر و شور و فغان بهیر صورت رشتن از بر سونان شده جگر عالم  
بروردید و القطار زندگی و تلف جان و مال و ضمیر صغیر و کبیر را رخ گردید ایات  
عقل حیران که اینجا بازی هست بهر آفت چه کار ساریست به دل بدریای  
حیرت افتاده به رشته عقل را ز کف داده به حالتی نمایان شد که بر هیچکس سابق  
از عقب چنان اثر دهمی دمان شعله نشان جاده تنگ و تاریک مثل دمان تنگ  
جانستان عالمی لکه کوب سیم اسپان و پامال فیل و ستوران پدر از سیر و لیر از  
پدر خبر نداشت بعد خرابی بسیار و تلف جان و مال شیار نیم جان از آن محله  
بدر جستند و سامان و اسباب اکثر سرداران نامور تاراج رفت بیست سلطان  
بکمال دلیری ساحل دریای تنگ به دریا بر قلعه بهادر نهاده رفته بفرسود گلوله و کمان  
باز قلعه را متصرف شد از استماع این خبر بهرام بهر کیه نایره آتش در کانون  
جگر کرده فوج همه یکجا کرده به تهیه خرابی سر رنگین و غیره عزم خرم نموده روانه  
شد بیست سلطان بصلاح خیر اندیشان دید که هیچ رو غیر ازین حرکات که کاهی  
نقصان خود و گاه نقصان حریف سودی متصور نیست و نیز از غنیم و فوج فیروز  
به سال مقابل کردن و عهده برآشدن از دایره امکان بیرون است چارناچار  
پیام صلح در میان آورده شصت و پنجک رو به بطریق پیشکش بهر سال قبول نموده باز  
بک خود برگردید و بهرام بیست بهر کیه و افواج فیروز نیز بکمان مالوفه خود  
راه پیمای شدند.



ذکر سال اثنای و مائین و الف گر نخستین موطن را و پنجمیه و فتح  
رود در و ر و سال دیگر فتح قلعه چنور و ماداپور و دستگیرتین  
زمیندار آن مکان بدست فوج منصور -

بر بار یک میان عالم انصاف و دقیقه همان نیز انصاف هویداست که بحکم تصرف  
قدرت و نقش بند اوقات مقتضای تاثیر بر موسم عرض رنگ و بونی تازه  
از بطون شیت از بی جلوه طراز میگرد و بهر ادوای فکری تغییر اوضاع عالمیان  
نوبت از طلسم تقدیر نقش تازه می بندد و دور زمانه بر یک روش سبب بند  
نمیباشد و صباغ تقدیر یک رنگ مدام بر وضع جهانیان نمیباشد که کامیابی و  
کشت و گی عقد مرا و هر یک موقوف بر وقت و زمان است که از ادوام  
تبات ندارد و کاتب تقدیر یک رقم دایمی بر صفحه تحیف طالع زمانیان نگاشته  
و مصداق این تمهید تو کزین خامه صدق و صفا یعنی اکثر منصفان و بعضی  
امرا و سرکار سوای جاگیر ذات و مدد خرج و مواجب اقارب و عشایر در  
حوض تنخواه سپاه پرگنات سیر حاصل شتر چارباشش عیش شگن میجویند و تا  
انقضاء ایام چادری فوج خود را بدانست و حق پوششی جواب صاف  
گفته پرگنات که در تنخواه سپاه با قرا جمعیت شایسته از پیشگاه حضور  
سند حاصل میگردند و تعلقه خود رفته بقیلم جواب داده در آبادی  
و اخذ فی رعیت و زراعت کوشیده زراعت انصاف در معرض وصول

آورد و بعیش و کامرانی و سرور فراوانی بر می نمودند و هرگاه باستقامت و تدبیر  
جادو استعدادی میبودند جوانان تازه و نو بدرمانه قلیل و کثیر فراهم آورد  
ساز و یراق خانه خود بجا ریت داده بکلازمتی شرف بکمال تو رک و زلفین میبند  
با وجود انکشاف و استقامت مکر و عین آنها نظر بر سواف حقوق و سوافی خدمات  
خفایت خداوندی که شایان این خاندان است مرعیه داشته دیده و دانسته  
انحاض و اعراض میفرمودند و گاهی در اعلان تنبیه نمی نمودند چون دور دیوانه  
شیر الملک محیط ملک گردید با شتر تحقیق و تعیین گشته از متقدیان کاروان  
و سر رشته داران متدین بعد دریافت و نقص مکر و عین هر یک بی برده  
در اخذ و جرم مال سه کار سعی می نمود و به تقدیر سانی و همه کسان را بر سر شمشیر  
که از مدت بعد تصرف بودند بعد چشم پوشی و معافی محاسبه سانی سال  
زیر کمال بضبط و سرشکن باز یافت گردانید چون عدم اعتراف را محال نماند  
و هر یک قابل اعمال غیر مستحق خود بوده و رادای زرد و اجبی سمعاً و طاعتاً  
تن در دادند و بعضی همچنان در غضب فاحش و غضب مال سرکار بخصال شنیع  
محرم بوده گردن خود سری می افراشته اند از آنجه موطن را و پنجمیه نیز  
علم شوخی بر پا کرده از اقبال امنی سیر پیچیده هر چند در فهایش مزاج کوشید  
قبول نکرد لاجرم بر جاگیرات او ضعیفی فرستادند چون دید که هیچ وجه گریبان  
او نمیگذارد و وقت شب تیره بختی را شکار خود ساخته راه گریز در پیش نهاد

فاحش کبیر جای مملو از حد در گذرنده در بدی و هر بدی که از حد در گذرد ۱۲



و در قلعه خود قهقهه باران شورانگیزی فرج کثیر فراهم آورد و در برگشت خالقه  
 سرکار نیز دست جرات دراز کرد شیر الملک بهادر بکرم حضور فرج قاهره لبر کرد  
 منرا و ارالدوله و لیدر رشید حسام الله خان بهادر قلعه دار او گیر تا دیب اوقین  
 نمود و در عقب او راجه بهار امل را نیز روانه کرد و در دلیار کرده قلعه زود و در  
 راکر کرد و از فرود گرفتند از صاعقه باری گلوله بان و عدم غل دست و پا بسته  
 چندی حرکت مذبحی نموده چون بخت ادبار راه گریز پیش نهاد حسب الحکم  
 حضور نام ملک موروثی او را در معوض انبساط آورده ثمانه سرکار قایم کرد  
 معاودت نمود و فقیر آریج او بار او چنین یافت رباعی شکله نامش که موسی را  
 شد گریزان سوی المیس لعین از سر ادبار تا رخش خرد و گفت من مذاخره  
 اکافرین درین سال راجه خنور قوم ملیه که شجاع ذاتی میتوان گفت از تسلط  
 راجا و سیکه که سرکار الگندل و درنگل و میدک و غیره که از شکیکه حضور برون  
 اعتماد و محبت گردیده بود و سر از اطاعت و فرمانبرداری او پیچیده بودند  
 حکمت شرات انگیز زبان می آورد در اجناسیکه محل سخنان او گشته از  
 شیر الملک بهادر استعدا ملک کرد و بهادر موصوف پاس دست گرفته خود را  
 نظر محبت داشته بهار امل را بخلاب راجه بخت بهادر و بیخیه و سر بیج  
 از حضور پر نور سر فراز کنانیده با فرج شایسته ملک و سیکه مذکور ما مور نمود  
 راجه بخت یلغار کرده قافیه آن سر و فقر امل نکال تنگ ساخت و مکر زود و خود  
 از اندرون و بیرون نایره آفت افراخت و بسیار خانه اسلامیان و  
 اصنامیان پاک بسوخت راجه بخت داسن دلیری بر کرم محبت چیت بسته

حکم یورش کرد از برت اطراف و لیران قوی باز و دست بقینه شمشیر کرده  
 از سیان فرو داده با آنکه گلوله ریزی و برق اندازی مثل تگرگ و اریاب  
 و مقدور نشه بود که در آن دو و غبار آفات بر زند سینه تا هم کف و هم باز  
 و دیده حصار بیرون قلعه گرفتند اتفاقا آب های شیرین که در تمام مورد  
 مردمان از و سیراب می نمودند به بیرون حصار بود از دست رفتن آب شیرین  
 شور و پستان قلعه دست و پا بسته از جان شیرین مایوس گردیدند و لیران  
 خون آشتام سیه مورچال دو اندیده خواستند که قلعه را به برین نوال گرفته  
 لشکان سیراب نکال را تاب شمشیر سیراب گردانند راجه مذکور چون دید که  
 بهیچوجه صورت امان در آئینه خیال نمیرسد و جان و آبرو از حیطه امکان  
 سلامت بدر بردن خیلی دشوار داشت لاجرم پیام جان بخشی در میان  
 آورد راجه بخت بهادر تقسیم مغلطه متعهد جان و آبرو گردید و کلید قلعه  
 در گرفت و ثمانه سرکار که درین آرزو مبارز الملک مرحوم محبت جان بسته  
 بود قایم کرده در این فتح متین مع کلید فقر و طلا در حضور پر نور پذیرای  
 فرستاده کیفیت شریط امان جان و آبرو نیز نوشت شیر الملک بهادر  
 از مژ شونی او گوشش بر سخنان اذ کرده او را طلب داشته در قلعه محمد مکر  
 عقید کرد و راجه بخت بهادر جمیع ملک موروثی او را مع ماده پور و غیره بضبط  
 در آورده بهر جای ثمانه و سیکه حسب الحکم حضور قایم کرده خود معاودت  
 نمود درین سال غنی یار خان بخت قلعه بدست مرافرا از عبدالقادر خان  
 کزنده با ضافه نهاد و پنجه از رویه باز و قلعه سایر و غیره متنازع الملک بهادر



بغایت بجهت دستبند مرصع و پادشاه تخت سیف الدوله و غالب جنگ بغایت پادشاه  
 و پیره های پان بهرام بدر خود شرف ارتقا یافتند سلج جادی الاول شرف در  
 جشن نوروز در این جشن مبارز دغان بهادر خطاب مفتخر جنگ سر بلند و راجه شکست  
 نراین را و سرچ مرصع و راجه سنگاریدی سرچ مرصع و متعلقه شرف و  
 نامور شد جغتای الدین حسین میر علویخان بر ساله دارتی خوانان بار منظور محمد علی  
 خان بهادر سرچ مرصع محترم جنگ بهادر کشتی مر و اید اعظم الدوله بهادر کشتی  
 جان شاربک سرچ مرصع علی مقصود خان سرچ مرصع محمد قطب الدین بهادر  
 دستبند زوچ ایران حیدر جنگ مرصع و در ششم سرچ مرصع اسد محمد خان بهادر  
 جغتای مرصع بهرام الدوله بهادر سرچ مرصع سه پیکاله محمد مراد خان بهادر  
 لشکر جنگ سرچ مرصع و جغتای سقما ملک بهادر بجهت مرصع نواز علیخان  
 بهادر در عید وی تیاری خوش و جنگه دوست له لبوس خاص و دستبند مرصع  
 شرفخان بجای استقلالی قلعه بالکنده مر و از ایت جنگ بهادر بغایت جغتای  
 اقطاع الدوله بهادر جغتای مرصع باکلی پیسیاه و سفید پیر سر بلند جنگ بهادر سرچ  
 مرصع لویخان سرچ مرصع امیر الدوله بهادر سرچ مرصع غازی الدوله بهادر کشتی  
 مر و اید سیف الملک بهادر بجهت مرصع مر و از جنگ بهادر جغتای مرصع شرف الملک  
 بهادر جغتای مرصع باکلی پیر بهار آویره و طره مر و اید و از مر و اید و اقطاع الدوله جغتای  
 مرصع باکلی پیر بهار شرف شوال جشن سالگره درین جشن مفتخر جنگ پیر افتخار الدوله  
 بخشی الملک و کن جغتای مرصع راجه دیانت و نت بهادر بجهت اعتصام الدوله  
 بهادر دستبند مرصع سید کرم علیخان خوشیش مقبول الدوله بهادر سرچ مرصع

رای بهوانید اسس سر و قدر دیوانی سرکار کشتی مر و اید رای در گاد اسس کشتی  
 مر و اید رای سیزل سرچ مرصع رای کیو کشتی پیر سر و قدر سرچ مرصع رای  
 خوشی پیر رای در گاد اسس سرچ مرصع رای بهر جراج پادشاه سر و قدر  
 دیوانی صوبه جغتای بهادر سرچ مرصع رای بالاجی سهای مشرف دیوانه پیر  
 مرصع اعتبار جنگ بهادر سرچ مرصع حکیم سلطان میرزا خان سرچ مرصع  
 میرزا لیخان بهادر خطاب محتار جنگ امین الدین علیخان خطاب علی اصغر خان خطاب الدوله  
 بهادر دستبند مرصع راجه جغتای بهادر کشتی مر و اید چهارم و قلع کامیاب جنگ  
 بهادر که بعد صلح میر سلطان نابردستی سامان نز و ایت جنگ بهادر رفته بود و  
 شرف عازیت ممتاز گردید درین روز با نظام نواز خان عرف صاحب بتی منصبدار  
 به تنهای پیر از حسن اقطاع این بگزیده خاندان آصفیه در دل خود نیت کرده بود و  
 تقضات ایزدی بصورت مدعا کامیاب گردید و نهالی مذکور را آورده بود و بر قد و  
 سینت لزوم انداخت و خوانهای شیرینی نیاز حضرت اشیا و حضرت عزیزان  
 و حضرت احرار بزرگان این خاندان عالیہ قدس سرهم العزیز آورده بود و بکلمه

از سق عبارت من که لفظ قدوم سینت لزوم اتن رحمت الله تحریر بود  
 از خاندان ستا و میگردد که قدوم راجع قدم بالفتح شاید تصور بیده باشند  
 حال آنکه جمع قدم اقدام آمده نه قدم بوجی که قدوم مصدر است  
 یعنی آمدن از جبه و باز آمدن از سفر است فانهم والله اعلم  
 حمزه میر احمد علی موسی



فانچه نمود و تقسیم کردند طعام پانصد و پیرستهمان و مسکنیان و غیره است  
یافت و بر روز پنجشنبه و شش خوان نیاز با تمام نوازش علیخان بهادر پسر  
بله قبول جاب علی مرتضی صلوات الله علیه کردید فضل مذکور بجای طوق طلا  
دو ده و کلاه و پیرهن شرف حرمت یافت پدر و مادرش را خلعت بامری  
فاخره از پیشگاه حضور در حرمت گردید فضل با هم نظامی سرفراز شد کامیاب  
جنگ بهادر بجای جغیه مرصع و کشتی مرورید پیر غزت یافت بهرام الدوله  
بهادر کشتی و دست بند سر فلک افراخت رومی شکر را و برادر گویند بگونت  
منصب خطاب علم و تقاره و توفیق تعلقات نزل و قلعه بودن و انور و قول  
و غیره محالات و یک زنجیر نعل سرفراز داشت کرم علیخان پسر محمد معصوم خان خانزاد  
بخلفت دار و غلگی با و چنانچه خاص ممتاز محمد امجد خان بهادر پسر بزرگ جنگ  
اصل و اضافه شش هزار چار هزار سوار و عطای یالکی جهال دار  
و خطاب سوار الدوله بهادر محمد کارم خان از اصل و اضافه سه هزار  
و هزار سوار و قساره در جشن عید الفصحی محمد حسین خان گمشده مرصع جغیه  
و پاندان رخصت بقلعه و پیرش نیز مرصع جمال اشرف خان سیرج  
مرصع و بهادری و خلعت قلعه گویند سرفراز گشته درین سال خواجه بهادر  
خان و حافظ فیدالدین پاندان رخصت یافته نزد دیوبند سلطان سکا حمایت  
ماور گردیدند شجاعت الدوله بهادر جغیه مرصع مرشد نواز خان که بر سر کرد  
رساله شیر الدوله بهادر که برانند ام گدسی ماور شده بود سیرج  
مرصع راجه تیجونت بهادر جغیه مرصع سوار الدوله بهادر

محمد امجد الدوله در آن روز عید الفصحی در آن روز عید الفصحی در آن روز عید الفصحی در آن روز عید الفصحی

سیرج مرصع پیر خود را می پویند اسس با هم رای و یک رای سیرج  
مرصع رای کیم کرم پیر خاندان رای سیرج مرصع رای پتو لعل  
کشتی مرورید بهادرانی شکر و هزار رای نیز اسوار عیشم خطاب را می یافت  
رام محمد بدایت منصب یکم از دیوبند و خطاب خانی بهادری در ماه  
مهرم شروع سال کمینار و دو صد و دو و محمد شریف خام که مخطبه زاد الله  
شرف آمده بملاقات سرورانه و کردید مبلغ ده هزار و پیر در حرمت شد محمد  
ابین خان بهادر عرب کشتی مرورید رای دیوبند بشر فی دوله می خاض  
و مشرفی خزانة صرف خاص مشرف شد راجه را و رن بهادر جیونت سیرج مرصع  
راجه چنان بهادر سیرج مرصع و یانت و نت بهادر سیرج مرصع رای گردید  
نشی شیر الملک بهادر سیرج مرصع رای جونت رام سیرج مرصع سیف الملک بهادر  
بخلفت دیوانی سکندر جاهد بهادر مغرز و محترم غازی الدوله بهادر بخلفت  
دیوانی انتظام الملک بهادر فریدون جاهد مشهور عالم بیت و نیم  
ماه ربیع الثانی السیه خواجه بهادر خان و حافظ فیدالدین از نزد دیوبند  
آمده مشرف اندوز ملازمت اشرف گردیدند و مرسله حواجر اعلی و اتمش  
پوشاک عده اسب و فیل نذر او قبول یافت رای امرت رام خورشید  
پتو لعل خدمت حضور نویسی سرکار عالی سرفراز تمام الدوله بهادر بخلفت  
کرد و گری می فرخنده بنیاد از تغیری محمد عبدالقادر خان ممتاز زبیر اسم  
برادر معنی الدوله بهادر قلعه داری قلعه کلبر که شریف امتیاز یافت رای سیرج  
معتلکه امینی صرف خاص سرفراز افراخت شکر آن بهادر بهادر جیونت سیرج مرصع



پانزدهم جادی الثانی شروع جشن نوروز عالم افروز درین جشن راجه دیت  
ونت بهادر شمشیر و جید سر با علی بند مختار جنگ بهادر سرچ مرصع سید کرم علی  
خان بهادر جیفه مرصع میر قدرت الله خان سرچ مرصع محمد جیون خان بهادر  
جیفه محمد سعید خان بهادر سرچ مرصع شهابت خان بهادر کشتی مروارید عثمان  
یار خان برادر امیر الدوله بهادر سرچ مرصع رای چتر بهو جیاس سرچ مرصع  
حافظ فرید الدین سرچ مرصع بهادر جنگ سرچ مرصع جمال الدین خان سرچ  
سواجی نیت سرچ مرصع مقبول الدوله بهادر جیفه میر فضل الدین خان عرف  
میرمداری لیر قمر الدین و میر نجف لیر شازلیه شرف اندوز ملازمت گردیدند  
جیفه و سرچ مرصع شد میر حسین خان لیر فخریدار خان مرحوم بعلطای پالک  
آداب بجا آورده بهولانا ته سا به منصب چارصدی و خطاب جگت بن  
سرچ مرصع ظفر الماس جشی باستقلال قلعه جگتال باور شد مجاهد الدوله بهادر  
جیفه مرصع و طره مروارید محمد الملک بهادر بتظامت لیده فرخنده بنیاد از تغییر  
شکوه جنگ بهادر سرافراز شد و جمیع ما و شعبان المعظم باستقبال فرمان شاه عالم  
متوجه شدند درین سال خطاب رسم و دوران از حضور قمران هندوستان  
درین جشن جمیع مشایخین لیده شاه امیر احمد صاحب معده و برادران گرامی  
قدرو پادشاه صاحب مدنی و احمد صاحب مدنی شاه قلندر محمد الدین صاحب  
میر حضرت موسی صاحب قادری و شاه جیون و الوعلی شاه سید غلام سر  
نجیب کو مسجد شاه غلام احمد چشتی و درویش صاحب شاه نصیر الدین شاه  
اتفاق شاه فضل الله و غیره تقرب دعوت بدو تخته لواحات آمدند

تسلیت عمده ترتیب داده سرود و قوالان و کلا و نت نایک پاس بود اکثر را  
وجد و تواجده است غراق کمال شد و کیفیت خاص بود اگر ام الدوله بهادر خلف  
الشیخ الملک بهادر خلعت نیرسانی سرکار عالی سرنگد وید و لیر جلال  
بهادر خلعت دار و علی منازل نزول و جوهری بازار ممتاز در جشن عبدالغفر  
اسد علیخان سرچ و جیفه مرصع سام الدوله بهادر سرچ محمد داود خان  
بائین سرچ عظیم الدین علیخان سرچ مرصع جعفر علیخان سرچ مرصع را  
درگاه و اسنچیا رنجی الملک دکن جیفه مرصع بهوانی پرست و سر رشته و انجیر  
سرچ مرصع رای لیس سنگ سر رشته و سرچ مرصع دیک رای منصب  
بافندی و خطاب رای سرفراز و ممتاز لیر خرد بهادر جنگ بهادر و خوشتر  
خان و امیر علیخان اهل خدمات صاحبزاده عالیجاه بهادر باضافه منصب و  
خطاب سرافراز گردیدند محمد شعبان خان برساله داری جوانان بار بایب  
محمد حسین مرحوم ممتاز حکیم غیاث الدوله جیفه مرصع و کشتی مروارید خیمه  
سحرین قرنی سرچ مرصع و یاندان خصمت میت و نیم ماه مذکور سلطان  
کنوی مح میر حسن صاحب از زولار و بهادر وزیر پادشاه فرنگ آمد  
نذر لیر شمشیر الملک بهادر شرف ملازمت رسید تحلیف فرنگ گذرانیده  
مورد الطاف گردید و لیر وزیر باقر الملک بهادر خلعت بخش مگر ی سایر کار  
عالی و لعل و لیر کرد و نگارنده بعد تغییر یخج الملک بهادر سرافراز گشت درین  
ایام رسم شادی کشیدانی از لیران مایون جاه بهادر باصیه عالیجاه بهادر  
و صیه قمر الملک بهادر حسن انعقاد یافت بستم و لقیقه تقرب دعوت



نخاسته مشیر الملک بهادر تشریف فرما شد بنجاه خوان پراز زربید و سر  
که تعدادش تعلق بخان افی است باوراسی آن زلیو و وفوف و نقد که در عصر  
دو سال فراسم آورده بود و به رانظر مبارک گذرانید آن محدث کرم و بخا  
بکمال غایت خداوندی فرمودند که شکر جناب کبریای الهی که اینمه نعمت  
عظمی بقدویان ما مرحمت فرمود و از دست و زبان که برآید که عهده  
شکرش بدرآید از خدا عهده ده ام که اگر قدویان آنچه زرو نقد و جواهر  
در دولت ما فراسم آورده اند گوشتواره او هر یک بر دروازه خود بخان  
از معاینه آن غیر از شکر جناب خداوندی حرفی بر زبان نیارم  
جمع نقد و جواهر مشیر الملک بهادر باز غایت شد غلام نبی لیسر خوانده  
حمید الدوله سر بیج مرصع اکرام الدوله بهادر میرسان سر بیج مرصع  
راجد دیانت و نت بهادر طره مرصع آدیزان رای بهونید اس جعیه  
مرصع رای پتهو نقل جعیه مرصع رای سیئرل کنشی مر و ارید  
رای هر زاین جعیه مرصع کاطسم علی برادر غنی یار خان خلعت  
س پارچه در جلدوی مجرای حسن تیاری حویلی مشیر الملک بهادر  
و قربا لغنی دوست له افتخار الدوله خطاب ملکی سر فر از ش فرام  
حیات الدوله خان لیسر سعادت النسا بیکم جعیه مرصع و هم ماه و یکم جشن عید الفصحی درین جشن  
و اتفاقا الملک از اصل و اضافت منصب بهادر داهی مرتب مخاطب بهادر بهادر  
و اقبال الدوله خطاب ممتاز الامر و داهی مرتب شمس الملک خطاب شمس الامر مشیر الملک  
خطاب اعظم الامر معزز و محترم گردید و میر الوالقاسم و لدرشید سید شمس توستری و جده

تاریخ خطاب اعظم الامر حسین یافته (عطای اسم اعظم) خورشید الدوله  
خلف شمس الملک بهادر از اصل و اضافت منصب و خطاب خورشید الملک بهادر  
و مدار الهامی سه کار مرشد زاده جهاندار جاهد بهادر سر بلند گردید غازی الدوله  
مخاطب غازی الملک درین سال باز حافظ فرید الدین خان مخاطب بخانی شیده  
بجانب نزد شیو سلطان مامور گردید و میر الوالقاسم برای عید و پیمان  
لا ز بهادر به بندر کلکته روانه شدند به میت و یکم روز و یکشنبه خجسته باو یکم  
ساحبه خان بهادر بجوار انزوی پیوست مشتم جمادی الاول سنه الحجری  
نقله محمد نگر تشریف بردند و جشن شایانه ترتیب داده میسنا باز اربد و لغت  
نواذات خود تزیین داده خود مع امرای مغیر و کبیر در خریدی جواهر و غیره  
نیایا فروز چشم تماشا میان گردیدند و در بروی خود نهائیس و اقله و  
جواهر و فیل و اسب فروخت میکانند درین اثنا فلک میمون باز که کبر  
روز بازی تازه بر چهره شیده می نشانند و هر زمان رنگ دیگر از بر  
نیلگون بعرصه شهنشهر و دیگر داند از خنده دندان غائی او که در شکر کش  
زیر آلود است بچکس آگاه نیست و دست درازی آن خجسته جفاکش که هر  
انگشت او ایجا و جراحت نموده است در مکر و باه بازی کوتاه نیست اتفاقا  
بچه پاسه بوزینه زداده بسیار برای تماشا می حرکات و  
کنکات و بازی خوش آینه آهنگ باجمت تقنین طبع پرورش منفرد  
و لباس و زیور و هر یک لایستاده نعمت الوان الوان آن بد بختان  
میمون مرحمت سیند و دند و آن حیوان درنده خوب طینت در



سایه ایوان خداوندی پرورش یافته گمان گردیده رام شدند اسلام کی  
آزار نینداده و سبب اوقات طفلان صغیر نزدیک میرفتند و نشسته  
اتفاق خود بدولت روزی بطریق معهود دست بر سرش مالیدند ناگاه  
آن بیون گمان بکمال طیش زخم دندان بر دست مبارک زد و پنج تارک  
مخرج کرد دست مبارک درم کرده طرفه در و تحلیف حادث که پوشش و  
حواس عالم پریشان گشت بر دو که بر رخسار می نهادند روغنی بود که بر  
آتش نیز دانه تمام دست یک حلیه ریم گردید لاجرم از قلعه بدو تخته شهر  
فرخته بهر تشریف آورده و در تداوی آن سحر احسان رجوع نمودند فضل شافی  
مطلق که شامل حال غریباست بعد یکماه و چند روز زخم دست مبارک  
روی اندمال دید و ازین نوید ذات نشاط در پوست خود بخیجید عارض غسل  
صحت سال نور و شرف شروع شد شعری عالم بقدر قصاید غریبی این دو تنیت  
گذرانیده بمناسب ارجمند فایز گردیدند میر اسد علیخان که تخلص ماده تاریخ  
صحت دست مبارک چنین یافته مصرع ای دست ترا دیدم و دیدم  
و سپهرین سال جشن سالگه قریب شده بود اعظم الامرا بهادر این سر  
شادی تحت جشن سالگه تمام بامیر انجام خود تکفل گشته تیاری تمام  
باز مات جشن نگورین بعد خود قبول گردانادین شام طرفه وار و ات  
از کمن تقدیر بر منصفه اعلان آمده محمول آنکه حیدر علی بیگ جمیع امرها باشند  
قصبه شیر جمیع شایسته بعلات پیش قرار می تو کرد دستخط اعظم الامرا بهادر  
بر تهر رشت و انقیاد یافت که از امثال و اقربان کوی سبقت که بود و با

جمعی داری عده مومی ای محتاج و قرضدار بود و از تقاضای مردم همراهی  
جان بلب سیده اراده فاسد بخیال خام بخت و مترصد قابو گشت و چون  
قطعا بکسی این راز مخفی مفهوم نگشت بعد و روز عید به سبانه نذر و هانیدن  
جوانان همراهی را مسلح و مکمل کرده آمده از هر یک نذر میدهند و دست  
به گنار لاری که در کمر بود بر زده غم کرد و گفت که مرا ازین گنار زنج فرمایند  
یا فیضیه مقدمه جاگیر و تجاره سپاه نمایند در حسین کشاکش رضی بر دست  
اعظم الامرا بهادر رسید و قریب هفت طشت خون جاری گشت رفقای  
ایشان میر اسد علیخان و رکن الدین خان و سزاوار الملک و نعمت الدین  
ترین و یوسف خان و لعل محمد و معظم بیگ هر یک چون شیر دمان گرد پیش  
شده کارش تمام کردند و اکثر جوانان او مجروح شدند و بعضی از آنها  
جان باختند حیدر علی بیگ زخم مهلک یافته در گذشت و خسرو بیگ اگر چه  
شریک او نبود اما از غیرت محقومی و یک وطنی سر بر دیوار زده مرد و نوار بگین  
مردنیک طینت بود و از بیچس موافقت نداشت درین آشوب سداست ماند  
بعد یکماه تمام زخم دست امت یام پذیرفت حضرت خود بجایات تشریف  
بردند و جمیع صاحبزاده با حکم حضور رنستند چون در ماه شوال الحکم که سالگه  
بود باج این مخالفت توقف کرده از شروع ماه ذیقعد و ماه کم و زیاد جشن این  
سالگه حسن اتفاق یافت و همه اخراجات را که لکها کرد و فزونیانی بست  
شد بعد اعظم الامرا بهادر مقرر کردند تقیر مولفین و یک اصحاب این جشن  
را همه الغامات و عنایات و غیره بحسن عبارت نظم و نثر ترتیب داده بنظر



گذرانیده بجلای بخارود -

کیفیت جتن نور و زوساگره آن برگزیده آفاق و عنایت  
جواهر از آن معدن کرم و اشتقاق و آمدن حافظ فرید الدین  
خان و قطب الدین خان و علی رضا از نزد و پادشاهان  
پرنفاق

مرا فرا داشت چو چارم بود فر کرم جویشی نقطه اعتدال اردی رسید و  
خطا بطولان بر حقیق سر مری بهمن و دی کشید با هیچ اعلام رفعت احکام  
از اوج طایریم افلاک تا ساحت مایه شکر رفت بر کشود و امور زرخشی  
با صنایع ذریه وری قاف تا قاف بفرافور استعداد هر یک فرمود نمود  
احکام سعادت فرجام از اجرام سما که از کز خاک و سیاس گذاری اودا  
شکر نعمت فراوان همه تن زبان و شش همه بهجت زفرمه سرائی قدر  
الغام بی پایان هر طرف رطب اللسان قطعه افراخت در جهان ز کرم رشت  
آفتاب به بخود و شست مهر بعد رفت آفتاب به فوج خزان گنجت رسیدن  
روزانه قائم نمود عالم نصرت آفتاب به آفاق را گرفت آغوش  
جو خود به گستره نخل و شست و راحت آفتاب به عالم ز سر و مهری و بر  
شدید نه بر کند از ضمیر بان رخت آفتاب به آماده شد لفظ بهر گشت و

ملاد به بخود و باب خرمی و عشرت آفتاب به از تازی این منزله و جنت  
سجتن که رنگ پاشش بگنبدان حدیقه مراد است نسیم جانفزا از برگشته  
چستان و زریه و مرغ غنای بان غطر آگین نمود و ازین نوید مرست  
جا وید که شگفتگی غنچه اسید است هوای دلگشا از مهربان مبداء حقیقه بر سر  
کیمت روح پرور خدای جهان بهدم و قهرین خنده گشته بهشتیم از این  
چمن نافه مشک خنک شود و مرغ شین سر به چارچین و صد آرای محفلین  
از کج خلوت بیرون خراسیده و امان سخن و خیابان عطای زیر پاشی قلمو  
گردانید غنایب باغستان که بخار غار ناکامی مهر سحر ازده سرگشته و گنبد  
از فرود مقدم شهر گل پر افشان شوق تازه گردید ز کس شهلا به تماشا می این  
پروازان چمن همه تن چشم ساخت و سوسن سحر پیری چمن زادن علم زبان  
آرایی افراخت سبیل بعد زیبایی طره پر لیستان میندستد گره کاکل کفانی  
نرسین و نرسین بی تکلف به تقدیم خدمت شایسته نکست آرای از بر تو رنگ  
شقایق غبار میوه شایسته بوقلمون و از طرازی زندگی گل ارغوان و امن نظار  
یکچون کواگون تاج سرخ جویا قوت رسانی بر سر نهاده و دست خنجر  
ز کینگی خنجره مر جان کشته قطعه اردی بهشت جتن مهر آمدن و در کمال  
شد قیاب غنچه و شیریه بهر ربه بر نو عروس شاخ چمن از نسیم  
خسره شکوفه بسته باز و چو باد به اسرار غنچه فی ش شد از شرفی نسیم  
گها بگ غنایب بر آمد ز شاخه بهر کفایتی که روی زمین داشت پاک شد  
هر سمت عام گشت تماشا می آبشار شاه کویان رفعت برجیس میرت ریخ



انصرت خورشید بهت ناپید عشرت طار و خصلت قمر صورت جمیاه سکنه روستا  
 آسمان خرمگاه انجمن سپاه حق آگاه غریبان آصف جاده میر نظام علیخان بهار  
 رستم دوران ارسطوی زمان که دین دولت بجای آگاهیش باکیده گیری نایند  
 و مهر و ماه بهم چشبی شیمه پرچم رایت آفتابش کلاه و مهابات بر فلک می اندازند  
 دیباچه رایی انورش با طلیعه صبح صادق هم نفس و از صیقل ادراک  
 ضمیرش عقل ذوالافهام معانی یک صفحه ورق لغز افق جودش طلعت  
 تیره درونان درخت ناز تر از روز روشن و به نیم فین شیم احسانش ضمیر  
 مغض مزاجان شگفتی صید چمن گلشن آفتاب که هر صبح چشم خود میگوید حکم تغافل  
 غیر تصور جمال جهان کشایش روی سیمای نئی دید و ماه با آنکه ساحت آفاق  
 می پیود بدون حسن اخلاق او توصیف هیچکس نتواند معرف او نئی اول  
 بدعت پرداخته و قهر طریقه اسلام او آتش در نهاد تبار انداخته و خیر خلق  
 در پست هوا بر لقمه اشک شیم نئی از زود در عهد مبارک فانش دل هر یک منعقا  
 بجام جم می نازد و خورشید روز جشن او هیچ جاسیای نپسندید که بر قرص جم  
 مردک و دست ادب آموز نیم سرور او گوشش اعدی نماید الاسباب  
 رباب و دیگ و بغیر از حکم او بچه شیر از پستان شیر سرنی مکیه مادرش باز در  
 آغوشش نیکشید و اگر باز مراد در پرورش دراج و شاهین چکان خود آشتیا  
 نه بست عقاب تند پیش جگر از پلوی خست اگر بگیم اولعلی بی بها از معدن  
 بر نیاید آتش بر کوه بختان میزنند و اگر تخته الماس بی جرم رخ نماید  
 بپاشنگ الضاف سبک رکند باز روی شجاعت او دلاوران غرضه

را پشت همت و از جود صف شکنی او معاندین دولت شکسته قوت و بدبختی  
 اندازی ناکوش شیر فلک گوشه گیر و از شور قدر اندازی او شیر گردون بخیر  
 اوب اسیر نظم شاه دین پرور و وسیله نجاه آسمان سنگاه و مهر کلاه  
 خلق و عهد ممد راحت یافت عالمی از نوال نعمت یافت  
 کف زربخش خورشید چو کشتاد و در جهان داوود و احسان داد  
 کف جودش چو ابر نیان است به خشک و تر از کرم شناخوان است  
 باین فهم و تصور عقل و حواس به متش راجه سان کنم بقیاس  
 قطره اشک را اگر بخشد به عوض کاه کوه زربخش  
 مهر سر بر زرد پرچم او به خاک کسیر که دم قدم او  
 نیست اخلاق و لطیف او صنعی یافت میراث از علی و سید  
 بعایت شانی مطلق غل صحت نموده بآمین آصفی چون طلیعه صبح از مطایع خلوت  
 برآمده بر سینه خاص جلوه افروز گشتند سران بارگاه و امرای بلند صباه  
 باریاب دولت قدوس سوسن سرفرازی یافته هر یک نذر صحت و جشن عید  
 نوروز گذرانید و بمناسب از جند جاده مراد در نوشتند شعرا می عالیقدر  
 بگذارش قضای غرائب صغای ذهن بر تافته در امثال و اقرا نگو  
 تحسین ربوند کلا و نوت و قوالان هر یک مبارک آبادی و ادای تهنیت نهاد  
 بنوازش برآمده ابواب نشاط بر روی جهانیان کشودند تصدقات محلات  
 و بیگات دیده طمع محتاجان و دختند و از ندورات مراقده و مقبره جات



مجاوران و روز واران کج شایگان اند و خستند و آنچه طبق تقدیرات  
 در اسب غلام و اهل مناصب کرام و بخشیان عالی مقام و مجاوران نیک  
 و خدام و سیاه خاص و عام و اصیلان نیک نام و کنیز و غلام از صبح تا شام  
 تا به مقدم شریف گردانیدند و محتاجان و سگینان بلاد و مقصدات و دیات  
 را به باشترین خیرات که گنج فراوان ایثار کنانیدند اگر تعبدا و آن کما فی فی برادر  
 عمر در گریبان حیرت سر تحقیق و تعمیق اندازد و دوشش هزار روپیه صرف غلام  
 بهادر در مقصدات آن برگزیده آفاق صرف نمود و بدو تنها نوا داشت که  
 بر محراب و نشیمن آن مسجد طاق کسراتی است سی و سه هزار فقره و غراب  
 طعاهای خون خورانیده مشکور و منوط فرمود چون مطلب این مولف در تحریر  
 و تطبیق بر اختصار و انتخاب است همان شب بدین قلم را از آن نور و گردانید  
 بجزای فی اصل مرعای آرد و شیر الملک اعظم الامرا بهادر که بجهاد اکتش فلسوفان  
 جهان در سلسله ادب عقید و عقل علم یقین حق گزینش در سس خوانان و بیای  
 تکمیل را مویید دیده حقیقت بین او از بند نقاب غیر جمال است به معرفت نکشود  
 و صیقل حق شناسی او جز آلوده صافی مشربان ارادت نزد و از رعیب  
 نوک سناش اندامی دولت بیزن و اردیاد و کامی و اربمیت و شمشیر  
 کفر دایمی چون کرسیوز ترک و زیر تیغ خون آشامی فریدون شهابست چشید  
 شکوه خود پسند بهر تیر و تیک اختر کی منظر کمال صداقت دلی عرض باریا  
 مکان سروقات عزت رسانید که شادی این سالک که در شسته اجری کینزار  
 دو و صد و سه میثود و جوده و تنها مقرر گردد و وجهه لوازمات حش و در

خاص و العفات را شکران و مطربان و آتش بازی و روشنی و اطعمه بنام غلام  
 تعیین شود حضرت عرض آن قدوه دستور اقبال نموده صیغ کا با خجالت پیش  
 بعد ده کار بر از ان ایشان سیر و در اعظم الامر ابا و در قبل از یکی و پنجاه میثود  
 بهادر و ولد رشید میت یا رخا که قرب و جوار و دو تنها مبارک است  
 محلات مهمان و از نزول نموده در تقدیم سر انجام این امر تا خیر کرده اقل دو ماه  
 تمام مورد جشن میشیدی و بز و کیتبادی و نیت افزونی جهانیان گشته تا شایان  
 را سرت اندوز جاودان ساخت و هر با نظاره گیان انجمن را در استعجاب  
 حیرت انداخت بهر شب رقص و پیچره گان النون طراز با تدا و غره و نماز  
 چشم بند تماشا یان و هر روز نغمه را شکران صراف و زجلوه آرای خاصه  
 بهر زخمه که بر تار قیور زدن را شکران ناخن بدل ناسور زدن فی با شاره و دین  
 جاد و نگمان از منظر روزن چشم میزدند و خیک از و ناله ابر و تهاشایان بهم  
 ایامیکرد و از دل مرزگ شور بر میخواست که بی اصول مقصد از این خرم قدم  
 برداشتن رو سیاه است و خود می سرود که در محراب ذوق زده و برینیه سخن  
 ستلزم تقدیر امر و منی است آواز طنبور ناخن بدل میزد که غیر از عقده کشا  
 ازین دایره بدر جستن از قانون ادب دور و دوف طپانچه برومی نخت

عمر با انغم و او معروف نام ساز که آنرا بر لب گویند - نیز نام چوبیت خاص که  
 رنگش سیاه باشد چون در آتش نمکوبیایه خورشید به پهنندی آرز اگر  
 سیما مند ۱۲



که جز حصول آتشک سلب ازین مقام برشتن منافی اوج گاه آیین سرور -  
 نظم ی چشم سبز ان رنگین نگاه به سوزنک از شکری باج خواهد  
 بدل از ره دیده پیغام ده به پر از لوسه بهای دشت نام ده  
 خسر و در خم طره با سبلا به دل از ساعد و ساق بی دست و پا  
 خم موی شان در خم جان دل مهر کوی شان عالم حبان دل به  
 بعاثق نواز چنان شود ساز به که گیرند از ناز کار نیان به  
 بنا از لبی دلبسری کرده اند نه و زهره را مستری کرده اند نه  
 اکرام الدوله بهادر هر صبح و مساجدکم ان الله ینسطر الزین  
 لمن یشاء مائة الوان نعمت گسترده صلاهی خاص و عام در داد  
 و رکاب داران مطیع بریل و نهار بودای و لکم فيها ما تشتهی الفسک  
 و لکم فيها ما تک عتوان و عتیان محفل را چنان سیراب نعمت نمودند که  
 اگر تا زندگی حرف اشتها بر زبان نیارند بجا است نظم جو در تو  
 بریانی رستم شد به مستم در دست من مغر فتم شد به کسی گزایم خوا  
 بر زبان را به زبان در سبیل شیر گرداند به کباب مرغ و ماهی آنچنان  
 بود به در دریانه در صحران نشان بود به چون مشعل ماه بر ساحت ظلم  
 آسمان روشنی پذیرفت و شمع انجم و ثوابت با انجم فلک رنگ طلعت  
 گرفت غنی یا زخان بهادر از کثرت روشنی زمین را رنگ سپهر برین  
 گردانید و از قرینه بندی هجوم چراغان پرده بر انجم شریا پوشانیده تا فلک  
 کلکاری این چراغان دیده سرور روشن و از پر تو چین بندی روشنی

و امن بهار شک بهار گلشن از طلعت شمع و مصباح بهر و دیوار صدر و  
 صبح بر دوش و از و نور شعله چراغ و شعل بر طناب شامیانه و سایبان  
 ازین بهار خط شاعی در آغوش نظم زین عکس چراغان و نشین بود  
 زمین از پر تو آن لاله حسین بود به کند چراغ از فلک پروا گهی سده  
 زد و دشت شمع گرد سمره اختر به زتاب شمع گر شود سهار و  
 زین پیوسته به خورشید پس بود به نام الدوله بهادر حسب الحکم از  
 طراز ندگی لنگها و لنگها و گلکاری آتش بازی رنگ نثارستان از رنگ  
 و خکی باز از رنگ نموده به اوج هوا که طایر نظر پر کشاده از گرمی و شور موای  
 چراغشیان دیده سر نهاد و بهر طرف که مرغ نگاه پر بدلی در دیوار لنگها  
 بهیج جامه خود نه زد و دید از و نور فروغ بهتاب شب حیره خود در چشمه  
 خورشید فروشته و از کثرت درختان حلقه ستاره آتشین از سطح زمین  
 رشته روشنی نارنج که درت زمین بر آورده آینه گیتی ناموده و در جبهه  
 بهیمن جنبه سر خود فلک ماه سوده سلسله گلینز لالی روشش گوش زمین  
 آوینخته و چین بندی بهت لکه گل نسرن به امن بهار نخته رباعی از کثرت تهای  
 گلرین و موای به زمین و آسمان صحن چین شد به ز گوهر باشی متنهال و  
 نارنج به در و بر زن پر از در عدن شد به اعظم الامرا بهادر ملوس خالص  
 گهر باف با سنجاف و بند و بست پیک و دو پیته بجدی که علاقه از اربند همه گوهر نمود  
 بود که گوهر فروشان یکیک در غلطان عمری در بهای آن صرف کرده  
 می انداختند و صنعت طراز ان کارگاه ندرت بحال منایح مدتی تیار



نگاه می دوختند سرچ و خنجر مرصع باد و سلک مروارید و طره لنگن و بجهت  
 باز و بسند و دست بند و کشتی ناله مروارید و پارگل که همه قرص و بند هر یک مرتع  
 بود و بزرگ و مطنطنه تمام بهت اکرام الدوله بهادر و غنی یار خان ارسال حضور کرد  
 آنکی جوهریان بهار انصاف و صیرفان شجعت و چار اطراف چنین لباس کوبه باف  
 که قریب یک لک و چند هزار در شین که رشک سپهر برین بود و بگوش و چشم خیال  
 ندیدند و شنیدند قطعه زعفرانی لباس کوبه باف به برتر یازند زیر تولا  
 بزم و محفل زکس او روشن به سقف و ساحت زرنگ او گلشن به از فروغش  
 تمام کاشانه پاکت آئینه و پر نیانه به گرگنم در شامی او تحسیر به بهیم  
 و فشان کند تقریر به طبع هر و مه پر از کوب به بهیم تار شش کند فلک به شب  
 یافت رفعت فرق و سرچ به بهیم و شنیده سلک کوبه سرچ به خوشنا جیفه مرصع  
 او به لنگن و طره و سرچ او به آن کی طعنه بر تر یازد و دین و گر بر سیل است  
 بزرده کشتی و ناله و غلطان به عکس او کرد و کجایان خشان به و نیز شش است  
 خلعت رخسارنگ بامد و بست و کرن که از فروغ آن شجاع آفتاب پشت است  
 بر زمین میگذاشت و از لعل و خشانیش ثواب و سیار شعشعه انوار می انباشت  
 گذرانیدند اکرام الدوله بهادر را و مستبذ الناس و غنی یار خان به کشتی مروارید  
 از پیشگاه حضور و محبت گردید و بساعت مسعود و زمان محو و بایامی انجم شام

شعشعه بفتح بر و در شین حجه کونین مملد و فتح عین مملد دوم بهی و غنی

و قیقه و آن و بعضی نوازش علیخان بهادر و خرد یوزمان لبان نیر تان در پله  
 میزان نشسته زر خالص را سرخروئی و در شین را آبر و بخشیدند شعشعی  
 خاص قصاید مندی و فارسی گذرانیدند فقیر و لطف آصفنامه قصیده هندی  
 که هر مصرع زنگین او تار یخ بود بدریه اعظم الامرا بهادر گذرانیده صلحه  
 یافت آنچه جهان جهان زرباشی و عالم عالم جوهر بخشی و عنایت منصب  
 جاگیر از آن معدن جو و کرم از مبادی جلوس ریاست الی انوار ایمن  
 به وقوع آمده که اگر شرح آن مما اکمن پر دازد و فتری علیحد و میتوان ساخت  
 اگر چه فیاضی چهار طبقه فرمان روایان کیانی که حکمرانی ایشان از قاف تا قاف  
 جلوه افروز عالم گردیده بود ایشار این شاهان و والا قدر آفاق راستی  
 اگر ساخت گنجایش داشت و هم خردان کورگانی که بیت و دوسو به بند  
 و مقدم و غیره همه محیط تصرف داشتند اگر تقدیم مراتب بلی و عطا قدم  
 گذرانند چندان تبعید بود مصرع باز مبرین شاه و دریا نوال به که  
 باین قطعه و کن با آنکه در او آخر سلطنت خلد مکان اکثر ملک کون و بنا در حال  
 و یا تصرف مرسته که عبارت از غنیم است در آمده و نیز در حکومت ثواب شهید  
 ناصر ملک و آصف الدوله مصداق ملک و شجاع الملک بابت ملک هر چهار طرف  
 و کن و وسعت آباد و قلم روفت به عظیم حادث شده منافع متکثره از دست رفته  
 و ثقفان متعده صورت گرفته و نیز ملک کرد و روشش لک روپیه را منصب  
 داران جاگیر دار سوامی منصب داران صاحب فوج که قریب نصف آن مردمان  
 که صورت آشنائی ندارند و گاهی بهر بار حاضر میشوند با رام تمام سخا و خود نشسته



میخورند با این عدم منافع مکی و احتمال فوائد مالی باز در استرغای خاطر جوئے  
 قهوه و میان دولت خواه را از گنج و زر و جواهر استغنی الحال گردانیدن و زیج  
 از من و اعصار از شاه و شهریار بوقوع نیامده نظم زند چون قلمم احسان  
 او جوشش پذیر گرداب است دریا حلقه در گوشش پذیر کف محبت جوهر و ریاض  
 جالبش حقه گوهر نماید با بالفعل درین دو ماه فیفسانی و جواهر بخشی آن  
 بحر سخا این فقیر بخشیم خود دیده بعضی بکلب گوهر سلک می آرد از مبادی  
 جلوس سلطنت آن مخزن محبت آنچه زر و جواهر بخشی و عطای منصب  
 و جاگیر محبت گردیده اگر تقداد و شمار سلک آویز گوهر تسلیم کنم جوشش  
 عقل و درین ازین مختصر و انتخاب باز نماید پس از بر فیض بخشی بعضی اکتفا نموده بجز  
 در آور و برین قیاس سال و ماه بشمار در آرد ششم و یقینده بدرة الشاه  
 شرافت آیه رحمت مدر نشین حلم و حیا مبد علیا بخشی بیکصاحب بدی مروری  
 اربسی و مال و پایزب مرصع مخد ره سر پرده عصمت ما و او چ عزت نیست  
 صاحب سر اسری مروراید کوکب سرا و تاب عفت و حله نشین پرده عصمت  
 زیب النسا بیکصاحب بهو حبسند و سمران مروراید بقیس شوکت عزت نقاب  
 گزین بود چ رفعت جانی بیکصاحب باز و بند مرصع بالوسی خلوت عاطفت  
 ستوره مراقبات صفوت فضل النسا بیکصاحب جانیگیری رنگ بخش حدیقه  
 عفاف گل چستان او صاف کریم النسا خاتم دست بند گوهر در چ حشمت

حاشیه صفحه (۳۸۸) سطر دوم شصین بیت گران قیمت ۱۲

اخر برج زینت سلطانی بیکصاحب جانیگیری غیایات جواهر بنام صاحبزاده باقره العین  
 سلطنت نونهال گلشن دولت نقشبندی بیکصاحب نیکه با سر اسری مروراید آبروی  
 گوهر اقبال نکست گل حشمت و اجلال خیر النسا بیکصاحب دختر نقشبندی بیکم دست بند  
 نقاد و دو دان سعادت فخر النسا بیکم خنیاکی الماس نور با صر و عزت اشرف النسا بیکم  
 دختر فخر النسا بیکم دستبند چمن مراد فخر النسا بیکم دولره مروراید نور نشانی محمد  
 و آئین خواجه عظیم الدین پسر فخر النسا بیکم سر چ مرصع و حیفه اشعه لمعات سپهر  
 دولت جمد النسا بیکم دستبند صدر نشین بر عفت صاحبده بیکصاحب حبیبند بیکم  
 بهود چ نشین رافت جهان آرا بیکم کرن بول الماس زبره اوج شرافت النسا بیکم  
 جانیگیری خاتون منقعه رفت سینه با نو بیکم جانیگیری لؤلؤ بوستان عفت النسا بیکم  
 بیکصاحب دست بند نشا طافروز کاشانه دولت فرحت النسا بیکم دستبند منقح حال  
 اجلال بشیر النسا بیکصاحب دستبند نوباوه حدیقه تخشتم نور جهان بیکم جانیگیری  
 خلوت گزین تکین امامی بیکم جانیگیری غیایات جواهر بهر دو صیه عالیجا و بهادر معدن  
 حلم و حیا عالم آرا بیکم باز و بند منظر ستر عفاف ظهور النسا بیکم باز و بند تعلقان لونی  
 بهادر نور بخش قدر عزت سید النسا بیکم به حبسند خلوت گزین تکین امام بیکم  
 جانیگیری بانوی خانه شرافت وزیر النسا بیکم جانیگیری دختر ان بهای و بهادر  
 دو آره اسم دو آره عفت باز و بند حرمت النسا بیکم عرف تجا و در بیکم  
 به حبسند افضل دو مان حرمت افضل بیکم به حبسند مبارک بیکم به حبسند عمده النسا بیکم  
 بیکم باز و بند فضل النسا بیکم دستبند فتح النسا بیکم به حبسند بدایت النسا بیکم  
 باز و بند سید النسا بیکم به حبسند حاجی بیکم به حبسند خورشید بیکم دست بند عظیم النسا بیکم



باز و بنده امی بیکم بجهت سعادت النسا بیکم باز و بنده امی بیکم بجهت سعادت  
 دست بند راحت النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت  
 رابعه النسا بیکم باز و بنده امی بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت  
 دست بند فتح النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت  
 شرف النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت  
 عنایت جواهرش از دهم و قفیه ششم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت النسا بیکم بجهت سعادت  
 جام جم اعظم الامر ابد در سرچ مرصع و کشتی مرصع رقم پهلوار مرصع آرسن  
 دو رستم کی را سر اسر آوینده بای زمر و دو دومی سر اسر آوینده بای مروارید  
 و کی از آن مرصع بود مهر سپهر شجاعت ماه اوج سخاوت شمش الامر ابد در  
 سرچ مرصع و کشتی مروارید اعلی رستم عده امرای کرام اگر ام الدوله بهادر  
 و مستند زوج نور دهم و قفیه مبارز میدان فتح و ظفر طغر الدوله بهادر  
 جیفه موه کفنی رستم سرچ رقم کشتی مروارید رقم بجهت زوج مرصع سپهر شجاعت  
 امجد الدوله بهادر کشتی مروارید رستم مقدّمه بخش نصرت و بکار مروارید الدوله  
 بهادر و مستند رقم نوکل بوستان دولت امام الدوله بهادر کشتی مروارید رقم  
 جوهر شش مجسم اعظم الدوله بهادر کشتی مروارید رستم بجهت قفیه شهابی  
 رفعت رفعت الملک بهادر در سلک مروارید رستم سپهر جوان و بیایه و انش  
 ویش اعتصام الملک بهادر و مستند زوج فروغ بخش دو دمان غر و تکمین  
 معتد الملک بهادر در سلک مروارید رستم مجاهد کرم حق گذاری مجاهد الدوله بهادر  
 بجهت زوج بهرام سپهر جلالت بهرام الدوله بهادر جیفه رستم ظفر میدان

دست

جیش و نصرت مظفر الدوله بهادر دست بند زوج مجموع عده استعدا و موری  
 و معنوی نوازش علیخان بهادر بجهت زوج زیب آرمی دیوان دولت  
 محمد قطب الدینخان بجهت زوج پیر یمنیان بهادری سید عمرخان بهادر  
 سرچ رقم عقیده تمیز صمیم عبدالکریم خان سرچ رستم کجک ماه گیر آسمان رخت  
 فوجدارای فوجدار خان بهادر سرچ رستم شال هدایق شرافت و نجابت میر  
 محمد حسین خان بهادر سرچ رستم رنگ بخش بهادر تکمین سینه سخن خان بهادر  
 سرچ رستم آبروی گوهر خاندان سید فیض الدوله بهادر سرچ رستم مهر و  
 اخلاق پسند راجه دیب چند کشتی مروارید رستم نرم آرمی دیوان عقل و رسا  
 رای بالاجی سهامی کشتی مروارید رستم سنبل باغ عقیدت سیدی عمرخان  
 بهادر سرچ رستم گل گنزار کامران جمال علیخان سرچ رستم فروغ سپهرین  
 و ایمان میر حیدر علیخان سرچ رستم روشنی نرم دو دمان محمد شعبان خان  
 سرچ رستم پوسته خرم و شاد رای شیو پر شاد و جیفه رقم کاخ طلائع  
 رای بنیاد رای رام پرش و جیفه رقم فهرست دفتر و اداری حیون پر  
 سرچ رستم میت و سوم و قفیه شرف بخش ماه سیادت شرف الملک بهادر  
 کشتی مروارید زیب ایوان امارت امیر الملک بهادر کشتی مروارید و لشکر رستم  
 جوهر شش شجاعت و بهت شمش الملک بهادر و لشکر رستم زیب و وسند  
 امارت اشجع الملک بهادر جیفه موه کفنی رستم تاثیر دعای دم ذوالفقار سیف الملک  
 بهادر جیفه موه کفنی رستم ابرو بخش خاندان ذیشان غازی الملک بهادر  
 جیفه موه کفنی رستم اختر فلک جبارت و امارت بهرام الملک بهادر و مستند



زوج کو کب اقتدار غزو جاه اقتدار الملک بهادر دست بند رستم سوار  
جیش نصرت مبارز الدوله بهادر کشتی مروارید رستم گوهر تاج دودمان اهل  
تاج الدوله بهادر کشتی مروارید رستم لعل مهر عالی نسب بهادر الملک بهادر  
کشتی مروارید رستم دلاور غر صده استقامت دلاور الدوله بهادر کشتی مروارید  
رستم بهادر میدان همت بهادر الدوله سرچ رستم شمع دودمان غر و نشان  
محمد لوی خان جیفه رستم مفضل آرای ایوان اسنان غنی یار خان بهادر کشتی مروارید  
رستم جبر شمشیر استقامت ذوالفقار جنگ بهادر جیفه رقم نیک طینت و نیک  
راجہ امانت و نت بهادر جیفه کشتی رستم سر دفتر دانشمندی راجہ پرتاب  
بهادر دستبند زوج نوکل بوستان کتاب راجہ دهرم و نت بهادر دستبند  
زوج دیباچه فهم و قیاس راجہ درگاه داس و نیت و نت بهادر دستبند  
زوج دیباچه دانش پذیر راجہ کلیان راو کشتی ماله مروارید رستم مفضل شمشیر  
قانون آگهی حکیم سلطان میرزا خان بهادر جیفه رستم کیه تاز میدان همت  
نعت الله خان سرچ رستم سر بلند فرج رقت نامدار خان بهادر سرچ رقم  
بهادر میدان استقامت یوسف خان بهادر سرچ رقم سر خیل خاندان محمد  
وزیر خان بهادر سرچ رستم راسی نیک قیاس راس آیار او کشتی مروارید  
نیز آموز حسن اعمال سیدی ملا خان بهادر سرچ رستم گل ریاض خاندان  
علی رضا خان سرچ رستم نکبت بوستان آدمیت کاظم علیخان سرچ رقم  
نوکل بوستان اعتقاد نور الدین علی سرچ رستم موسی بهمن گزوه مرغ  
موسی بهمن این فرانسیه است در اصل منشور لفظ میم و سکون نون و نهم شین

زوج بهادر دستبند خود بری حلقه گوش دوزوج بیت و نجسم واقعه قهر خاندان  
غزت و جلال افتخار الملک بهادر دستبند زوج و دقیقه من آشکار و نشان رحمان مار  
خان بهادر جیفه رستم قائم مقام خاندان کرم محمد قایم خان بهادر جیفه رقم جاققان  
میدان نام و ننگ جان شاربک بهادر جیفه رقم نور باصره خاندان عثمان باج  
بهادر جیفه رستم باعث غزت دودمان کرم علیخان سرچ رستم نکبت حدائقه  
استحسان غلام نبی خان بهادر سرچ رقم الا قیاس راسی شامه اس سرچ  
رقم شمع بزم ارجمند راسی مالک چند سرچ رقم نیکو فصال راسی منوعل سرچ  
رستم دقیقه سنج کشته دانش آگاهان محمد جمال الدیخان بهادر جیفه رقم سرورین  
جمیل محمد خلیل خان بهادر سرچ رستم مربع نشین بزم تکمین محمد داود خان بزمین  
جیفه رستم سرگروه هم اقوان نتجاعات علیخان بهادر سرچ رستم نیک طینت  
بلند اخلاق اسحاق محمد خان بهادر سرچ رقم سرگروه حسن ارادت شاه محمد خان  
بهادر سرچ رستم نیک نیت بلند قیاس راسی چتر بهو داس سرچ رستم سرچ  
رقم مدرک عقل و حواس راسی دیبی داس سرچ رستم احکام خدای و نندی  
راسطیع محمد سمیع خان بهادر گزوه مرغ زوج مقید احکام نیک دیوانه بیگ

تجلیه مشافهه ۳۹۲ - لفظ موسی بهمن (مجموعه دفعه و او سند و رای معلو ساکن میخ  
سریع ساجب است و ریاضه بزرای معلو و ای محتانی معلو ساکن و میم مفتوح و سر  
حروف آخر ساکن که مجموع لفظ آن منشور ریاضی شود و اعلا ی آن تحریر انگیزی چنین است  
Monsieur Hugmod. حرره میر احمد علی الکوه



کرده مرصع زونج نیک آل خوشحال رای سید و دل سرچ رستم میت و هفتم تعلیق  
 و هشتم شجاعت و شکر حسام الدوله بهادر کنشی مروارید رقم ننگ دریا  
 جرات و همت شجاعت الدوله بهادر کنشی مروارید رستم بهجند زونج شیرستان  
 جبارت جبارت الدوله بهادر سرچ رستم فروغ مهر سپهر حسن اخلاق شکران  
 بهادر سرچ رستم سزایشین صدر جاه و غرور حیدر یار خان بهادر شکر ننگ  
 سرچ رستم نعل بوستان قدر و منزلت حسام جنگ بهادر سرچ رقم ادب  
 آموز عقل و رای راجه دیو رای کنشی مروارید رستم سرکرده حشمت و قشمت  
 محشم جنگ بهادر جغیه رقم یک تار سیدان نصرت جانفد جنگ بهادر جغیه رستم  
 عقیدتمند قدیم عبدالکریم خان بهادر سرچ رستم نو عین شیر یاری مهر و پیر  
 شهر یار جنگ بهادر سرچ دور رستم فیاض کرده خاندان فیاض علیخان  
 سرچ رستم و جغیه و رقم سرشتای خاندان و اگر علیخان سرچ رستم  
 انامی و نوزات تفهیم عبدالکریم خان بهادر سرچ رستم واقف و قدر حسن عمل  
 رای سیریل جغیه رقم نکته خیم و قدر انجمن رای کیوان کشتن جغیه رقم مهر شریوه  
 اخلاق پسند کش راو سرچ رستم نشی دیوان فطرت راجه گرد و سر لعل کنشی مروارید  
 رقم حساب آموز اهل فن رای بهر زاین کنشی مروارید رستم مخزن نیکوای رای جمل  
 ساهو سرچ رقم عالی فهم نیکفرجام رای جمعی رام سرچ رقم جاده پیمای عقل و قلم  
 رای رام ننگ سرچ رقم نیک اعوار یار محمد خویلد ارکوزه طراز و ج عنایت جواهر  
 بتاریخ نوم و جغیه سید جهر دم شیر شجاعت شمشیر الدوله بهادر کنشی مروارید  
 رقم داور طر و عقیده طرست و اول الدوله بهادر کنشی مروارید رستم شمع نر

اقدار مقتدر الدوله بهادر کنشی مروارید رستم ماهر و دقیق فهم و هنر ماهر الدوله  
 سرچ رستم دریای بزرگی راننگ اعظم جنگ بهادر جغیه رقم نور با صره دین و  
 ایمان محمد علیخان سرچ رقم نیکفصال رای جین لعل سرچ رقم زیب جمل احمد  
 رای سبها چند سرچ رستم خوش خلق خرافت خومیان نمود ستبند زونج  
 و اسب اخلاق رنگ بخش خدیقه ففاق راجه راو رنبا بهادر بهجند زونج جرات  
 آموز دلاوریان عرصه مصاف راجه تجوخت بهادر جغیه رستم جرات طراز میدان  
 همت جرات جنگ بهادر جغیه رقم سرکه آرای صف تهوری شهسوار جنگ بهادر  
 بهجند زونج معتقد مصاف تهوری اعتقاد جنگ بهادر سرچ رقم متار عقل و دانا  
 محمد حسین خان بهادر گشاک کنشی مروارید رقم سرفراز و آشنیدی سلطان یار  
 سرچ رستم سرچ نکرست حیات علیخان سرچ رقم قفاوه و دودمان عالی مرتبت  
 خان سرچ رستم و لعل سبستان همیشه بهار رحمان علیخان سرچ رستم سرباز  
 و درستی راجه تحب ننگ بهادر سرچ رقم منظور خاص عام رای امانت رام کنشی  
 مروارید رقم چراغ نریم نفیس نفیس علیخان جغیه رستم دامای صدق و ادب محمد  
 عاقل خان سرچ رستم انجمن افروز عقل و دانش رای نیجیت رای سرچ رقم  
 نریم آرای اعتبار رای سربت راو سرچ رقم هفتم و سیم نیک طیف و عالی نما  
 کتیبا و جنگ بهادر سرچ رقم دریای نصرت و دلاوری دلیه الدوله بهادر کنشی رقم  
 فراوغ و دودمان کرام نظام جنگ بهادر سرچ رستم جوهر روح و روان محمد  
 جویخان بهادر کنشی رستم آداب آموز علم و راه سید محمد بنه خان بهادر جغیه  
 رقم بهر بر خیزد زان شیر علیخان سرچ رقم راست قدم دین و آئین اعصاب ملک



سرچ رستم بزرگ نژاد سرآمد و دمان علی احمد خان سرچ رستم نسیم برچم مسلم  
 هشتم راجه رستم را و پانزده جیفه رستم از بهر کس محفوظ و اینم رای کیگن کران  
 جیفه سرور افزای نسیم احمد خان رای خوشحال چند گشتی رقم نسیم نسیم و فارای یک  
 رانی بیغه رستم مستعد فهم و قیاس نراین دس لیر رای کیول کشن سرچ رقم  
 سرشیمه حیات مدام رای امرت رام سرچ رستم فده تنگه ابر به جادیس رای  
 و کشت کشن سرچ رقم دانشوری راضیا افزای رای هولایم رای سرچ رستم  
 بزم آرای حسن سلوک رای اندر جیت سرچ رستم و کل گشتان رقم و قیاس  
 رای بوانید اسس سرچ رقم ایدر صدمه سمیت رای جوت رام سرچ رستم  
 نوید رسان احکام کمانی رام سرچ رستم اچمن آرای تکین رای نراین راو  
 سرچ رستم جبهه نای دانش و رای نوذو رای سرچ نیکو اطوار خوشحال راو  
 چو نعل سرچ رستم مقه علیه باب دولت مقه سنگه حلقه کوش دوز و ج مقبر  
 کرده عزت استیاز سنگه حلقه کوش دوز و ج جوهر فهم و حواس سیتل داس  
 حلقه کوش دوز و ج سر حلقه انقیاد کیت سنگه حلقه کوش دوز و ج از  
 برگزیده متاز سر فرار سنگه کوزه مرصع ز و ج و نای مقصد و مراد محمد مراد خان  
 کوزه طلا ز و ج نسیم دیکجه سپهر مروت و سمیت علی محمد خان غالب ابد و له بهادر  
 جیفه رقم جام انبساط رای ستر جان کنوی دلاور جنگ فرنگی جیفه و سرچ  
 دو رستم فرنگیان بهرامی اوعن سرچ دو رستم باب اسلام مولوی محمد اکرام  
 سرچ رقم نسیم دیکجه آبر و بخش دودمان داود خان سرچ رستم سر کرده  
 خاندان محمد میان سرچ رستم جامع مخزن مال و منال راجه چو نعل و کشت بند

زوج بهرین جتن تر سیل جو بهر علی که بنام بهر یک سرور این اواف مثل نیت  
 پرومان و والا جاده و سران قریم بهر سله و صوبه داران و عمالان مالک محروسه و غیره  
 بوقوع آمده اگر نقد او شش قلم بند شود و قریم علمیده سیستوان کرد چون اراده شود  
 در ایجاز و اختصار است بنابر این اشهب خامه را از آن سواد گردانیده بیدار  
 اصل مطلب مید و اندورین سال فیو سلطان همراه حافظ فرید الدین خان بهادر  
 و قطب الدین خان و علی رضا خان معارض استعدای اعانت خود با تحف و هدایا  
 فرستاد و آنرا فرو ر و نخت که بدماغش رسوخ یافته بود و تبلی استکبار که تفرش  
 مشکف و متاثر گردیده بهرام کی از و صد و ریافت غیر استحسان و خارج از  
 استحقاق آدمیت بود بهر چند علی رضا بنصایح احمد قبه گر دایند و مود مندیها  
 و بهرین سال میر ابو القاسم از تولا و دها در وزیر بادشا و فرنگ جمیع مطالب  
 سرکار حسب دلخواه بر دستخط فرنگی آورده بهر مبارک خدیو زمان گذرانید و  
 صلح فیو سلطان اجلت عمل او بهر هم غر و قطب الدین خان و غیره بگردن که انان  
 تعالی فقرترب کیفیت آنها نو کیر خامه بیان خواهد در آید خست انصراف یافتند  
 درین سال رقت الملک زور و آو جنگ از مرض اسهال کبدی رخت آسودگی  
 بسرای عقبی کشید -

و کیر سوانحه سنه اربعه و ماقین بعد الف رونق افروز شد این  
 بند کا حضرت نواح قاضه پانجل و گرنجین قطب الدین خان پرغل



در عین میدان جدل و آمدن بدست اولیای دولت قاهر  
قلعه سد موش و کنجی کوته و کپل و جنگ فیو با فوج انصاری و  
تبریت او بکلم قادر غر و جل -

مقبلان درگاه سردی و برگزیدگان بارگاه مهدی هر جا که توسل غریب سبک  
هنا سازند فتح و ظفر از سر و سوخته رکاب می بوسند و الویه جاه و جلال  
سواست هر طرف که در آینه از آید ماه و مهر روز و شب آگاهی نصرت غیبی  
جاسوسند صدق این مقال آنکه نیکو حضرت از بد و شوم و در هر مورد که  
میان محبت بستند مخالفین از رعب جلالتش که خلاف خود شکستند بحسب  
اقتصادی زمان اگر چندی در امر حصول مرام و تار و تعویقی یا بحسب مقتضای  
دیوان و مدار الهام در استیصال مقصد مصلحت کسی مانع طرقتی نشود عاقبت  
در اندک توجه از نقاب مراد روی شایسته مقصد جلوه افروز میگشت این معنی  
بی تمسید و توطئه برات استعلا بر همه دور میان عالم و راک روشن است  
بالفعل این فتح عظیم که از شورت اعظم الامر ابدار جعل الله سعيه مشکوکه  
درین امر بیخس را دخیل نیست بلکه اکثر سرداران پندت پردهان و غیره مانع این  
اراده صواب گردیده تن و پی میگردند آخر کار انجام این معنی بچهورت نقش  
مراد است و چطور مثل میو بی سرتنگ را که پر شور و جود بحر جوش در غر و جل  
او کلاه پوشان فرنگ را در گرداب اضطراب انداخته و زمار داران پند را

رنگ گردن غر و شکسته درین حیات قلق ساخته بود و در خیر تادیب سر سجود آورد  
مجموع احوال خیران مای او بویک قلم میآرد در صندل روز غره و جب المرجب و مید  
بارغ گوردیند اسس خیمه نصرت اسس اساده شد خود چون نیز تابان  
بدولت و اقبال بعد انقضای وقت زوال بایامی انجم شناسان اهل کمال  
خصوصا نوازش علیخان بیادر که جامع کمالات نسوری و مهنیت موارث شده  
داخل خیم فلک اعتدال شد ند نظم جهانبانی که از اقبال سر مدد چو تاج  
پادشاهان بر سر آمد تا زمیش هر که چون شایین جفا جوت با چو پهل  
خون ندارد در تیره پوست تا قطب الدیخان و غیره بعد آمدن میر ابو القاسم  
و بر سر خوردن امور تصفیة میو دل تنگ گشته بناخن تدبیر عقده گرختن خود  
میگشت دند و هر روز درین تردد و بر لوج خیال نقش بند فکر غواست و میگرد  
عاقبت بحسن عقیدت ظاهری که نتیجه آن بخرجه خبث باطن است بذریعه حافظ  
فرید الدیخان که مخاطب بودید جنگ گردیده بود نقاب عذر باین بهانه بر افتاد  
که جمیع سرکار و برگات که از قلعه گیتی تا سر حد قلعه سره و غیره که از قبل میو  
بعوض نخواه و سپاه که در قبضه تصرف است شکست بینماید و معرفت بویک  
شاه سرکار عالی قایم می کنند و بعد رقی و قیق خود هم در سلک نیکو حضرت  
که رعوبیت می بند و عظم الامر ابدار ازین نوید در حضور آمده پیام او بفر  
اظهار آورد چون ابتدا کار هم و مشاور اول استبشاره این داعیه بود  
این معنی از فتوحات غیبی انگاشته و متمم مغالطات او قرین صدق پنداشته  
بایست منصب و جاگیر خوشنود ساخته رخصت و بایند فرید الدیخان نوید جنگ



و قطب الدیخان بگوچای قوادر وانه منفقد گردیدند و درین ایام توقف هر روز  
 پادشاهی هنرین یابی کار و فزون سپاهگری که هر روز حسب حکم در میان  
 وسعت میدان باغ مذکور آمده جوق جوق منتظر از می خود می نمودند متوجه  
 بوده بالغامات و غنایات مرفراز می نمودند اعظم الامر ابعاد را بسته صواب لایم  
 تبار در باین بی بضاعت ایام نمود که جمیع این فنون سواران و پیادگان بشیر  
 و بیست در سنگ نظم در آورده بنظر اشرف بگذرانیدند بایات بطریق تفریح و  
 احباب لایق سیاق دانسته تخریر در آورده بایات بروز مبارک بسال سعید  
 بگوشش دلم این نداور رسیدند بغیر و زنی از شتر شاه و کن و محیط سخا  
 مقبل و ولین و بتبسمه اعدای خلعت سپاه و برآمد چو خورشید از خفا  
 طلب کرد و فیل فلک پیکری در نشسته بر او شاه و منظری در بغر و شرف داخل  
 خیمه گشت و پیادگان افزون شد کوه و دشت و بدشکر به خیمه رنگ رنگ و  
 چو رنگ گلستان زمین کرده رنگ و بهر صبح حکمی که اصداد یافت و بهر ذره  
 چون نور خورشید یافت و بهر دست صحرایه فوج فوج و چو دریای قزم زند  
 موج موج و سپاه سلحدار و پاگاه خاص و زمین را بهر سود و بسبب اختصاص  
 همه فوج عقد ترا می نمودند و به فن و منبر جلوه آرا می نمودند و نمایند بر یک هنر  
 خویش و بسجای یک خرامی بزند دست پیش و چو حکمی که این نوع شد جلوه گرد  
 بستند بر یک سپاهی که در بصحرای بی وسعت و جانفرا و زمین از سپه  
 گشت رشک سما و بهر سو که به نظر کار کرد و در رنگ سپه گشت گله را کرد  
 تختین که شد حکم غرمدور و سپاهی فن خود نماید ظهور و با حکام آن شاه

آفاق گسیر و سپاهی باید برین دار و گریه روان ساخت از شست تیر رنگ  
 هم دوخت کجا غزال و پلنگ و نشانه نمایند اگر چشم مور و چنان از خدنگ  
 می کنند چشم مور و بنیاد خبر چشم دیگر از و خدنگ است یا نوک قرغان و  
 سیاه و قراول بر و ن شدن صف و بصدر رنگ جولان کنان به طرف و به  
 خود تر گم تازی نمود و در گرجان اعدای دین برگشود و چنان در نشانه رسانده  
 سپاهی را بوده و چشم غزال و برآرد اگر تیغ را از نیام و شود خواب و چشم  
 اعدا حرام و اگر بعد و تیره را می کنند و زمین را بخون کلفت می کنند و چو  
 این بهر بار یک یک بدید و با حسان و الطاف خود برگزید و پس آنکه صف  
 کماوردی را گفت و یک حکم که در و گوهر سفت و که ای نامداران میدان  
 جنگ و بهر صف جنگ خود تیر جنگ و کشت ایند جا لای از شست خود و نمایند  
 هم سرعت دست خود و با حکام آن شاه و الا تبار و یک تخت صحرای  
 لاله زار و برآمد و صف حتر تیر کام و کله بر کشید و نمود و حلام و بیاید  
 صفهای خود و عیان کرد و آواز و ایامی خود و گوی از قدمگاه از دست و جنگ  
 نگرده و بهر هیچ امری در رنگ و گوی ریش و از دل گوی قبض گفت و نموده بهر  
 بهار شکفت و گوی قلعه بار بر می نمود و گوی شل جوهر صف خود کشود و محو  
 گوی جوق قتل گوی و بر موش گاه لین سلی گوی و گوی جوق بورم تا لم نمود و  
 اکهاره قلعه گاه از هم فرود و چو احکام فرزند اعلام کرد و بهر سینه کند اق  
 آرام کرد و چو آواز غیر از زبان شد بلند و رسانید بر جای اعدا کردند و  
 نمودار کرد و با منون گری و یک جوق صدر رنگ باز گری و تا غم چه کرده



در آن مگر و کسد که یکبار دیدیم جوق سفید به سان جوق شد باز رنگ سیاه  
 بهان سرخ شد باز در یک نگاه به چرخش همچنان دید نقش خزان به احسان خود ساخته  
 سر فراز به لغو و تاپای کار تمام به پیش شیر و الا احترام به نمایند هر جوق خورد  
 و کلان به همه جوهر فن خود را عیان به با حکام آن خسرو دادگر به نمودند هر یک  
 پیشش بنزد زنگلن طرازی آن جوق جوق به دانه جاری شد از تحت و فوق  
 چو رنگین نشا نعلم ساختند به زمین رنگ باغ ارم ساختند به نمایان شد  
 از کسب آن به العجب به گلی رنگ صبح به گلی رنگ شب به گلی خوشبازره به  
 ورق به گلی رنگ استبرق و گشتوق به زجلدی و چالاک دست و پا به برآمد  
 ز برق فلک مرجا به چو دید آن شیر معنی قیاس به سندان فنون فهم جوهر نشان  
 به جوق و سردار با امتیاز به بزر و گاه ساخته سر فراز به بعد ساز و آقا  
 کجوروی به خرد گفت تاریخ طرز نوی که هر که ز حق نصرت غیب هست به میم  
 فتح این غم لاریب هست به درین ایام ناگاه فراخ شمس لامها در آید  
 اعتدال منحرف گشته خونی که سابق هم بعضی روزها از سینه بر میآمده بود  
 باز قریب یک شست خون سیاه برآمده به نفع و دهن بسیار ملازم طبع شد  
 حکما تجویز فصد با سلیق کردند روز یکشنبه که فصد مذکور بفل آمد وقت شام  
 از طرف شمال ابر سیاه فام برآمده تگرگ ریزی و ژاله پیزی شده چنان آفات  
 رستخیز نمودند که در کینه و پال و لشکر باقی نماند در خیمه شصت در عه خواجها  
 خان محترم جنگ و خیمه آلوده بهادر و کشت و خاک بهادر و خواجها نصیر الدین  
 خان بهادر و دیگران و این مولف میجا بوده به رگه مرسل الیاریح دست باد

گشاده امان ازین آفات بی زینهار و پناه از موای گزگ بازخواست می نمودیم که  
 این خیمه شصت در عه بان سواری که چون کوه متانت اساس بود بزرگ برگاه  
 پیریه بر افتاد مردمان که زیر آن خیمه بودند بطور آسا و تقص نبردند و مقدور نشدند  
 که به دور و دهمه ایرو و دو تخته سه کار همه یار و یاره گردید مردمان از دو سیاه  
 سوسو کو بکود و دیدند پوشش و حواس باختند آفتی که بر سر ما گذشت نصیب یکپس  
 مباد و ساختن این صعوبت جا نگذار بر سبیل یادگار در سنگ نظم کشیدم نظم  
 نه برج غر و شرف تیغ جنگ به سپهر سخا صراط نام و تنگ به به بیت و چهارم نه  
 ماه و جب به پنجویز نمکهای و الا لقب به کشت و ازین خون رگ با سلیق به که تانی  
 بیعت جان رفیق به چو فارغ شد از فصد و نذر سیاه به نمودار شب شد از ابر  
 سیاه به چش آبفت رستخیز آشکار به چه شب حول محشر از و تیر سار به چش  
 رنگ طلت ابر ویش چو خال به یکایک نمودار شد از شمال به چه شب مثل حصار  
 رنگی سیاه به چه شب چاه باروت بر او گواه به فلک چادر قیر بر سر کشید به زمین  
 الم حیب بر خود درید به دم رعد هر سو خروشان شده به تقاطع طوفان جوشان  
 شده به زهر سمیت باد صعوبت وزید و عرافیل صور قیامت دمید به غریزان  
 ماجد با یکدیگر به ششم در خیمه شصت در به ولی غافل از گردش روزگار به چه  
 بازی کند چرخ نیل حصار به که ناگاه آن خیمه شصت در به بکند از زمین ریج صاف  
 امر به نزد زمین چون سحاب از هوا افتادیم چون مهره با جابجا به زافا و کش  
 صدمه شد عظیم به زمیشت جگرهای ما شد و نمیم به در آن خیمه که چه بجان آیدیم  
 ندانیم بیرون چنان آیدیم به بختیم هر چند زان صدمه زد و به ولی ژاله ابر



سربود بود و سبب آن دل برق صد چاک شد و سبب آنک دیدن نساک شد و بافتن  
و خیر آن سرب پای لنگ و رسیدیم در ضمیمه تنج جنگ و دی چند نشوده بودم در آن  
که افتاد او هم ز پس ناگهان پامن و دوسته افیونی و لنگار و قنادیم چون دان  
از کوکمار و چه تحریر از آن سرگذشت و که بر سر چه آفات با برگزشت  
در آن تیرگی برق ربه بر شده و چراغ ره یال دیگر شده و در آن همه می ناگفته  
قرار که او هم بر آورد از بار بار و بر افتاد یک چوب او بر که بچوب و در خسته  
گردید بر قنادیم چون بسمل نیم جان و در آنوقت نام خدا بر زبان و قنادیم  
در آب با اضطراب و چوبی بی آب بوده آب و در آنوقت از صد مرتبه تالاب  
بزرگ یک مایل شد بقرار و مهاوت بعد شور غوغا نمود و که او باقی موشش  
را بر بود و در آن حال یک آدم مار رسید و بعد از آن آب مار کشید و  
نه هوشم قرار و نه بر جا حواس و قنادیم بدم کرد این تمام شد که ای سر فرود  
آب و گل و چو شد این ملاگر شوی متصل و رطوبت چنان و جگر جای کرد و  
ز روح غریزی بر آورد و در دگر و در سر ما بیار عشته کرده گذر و زهر موی تن شد  
خطر و زعفرانش نافه گشته بند و پسیدن بهر نو فکده کند و پیوست  
و ندان زخم یک گرد و نیک دتره از نبض روحی اثر و قنادیم بی حس در تن لای  
فلک بر سر گشته شفقت گسل و لیکن عنایات حق شد ضیق و بر آورد مار از  
بهر عتیق و که ناگاه فراسش آورد و شمع و دل مرده زین روشنی گشته حجت  
چو گرمی آن زیر سبب تاب داد و ز ندان که پیوستگی را گشاد و بهر حال افضال  
پروردگار که کشید و آفات بی زینهار و اگر لطف حق یار و بهر دم بود و دلش

را زخم مهم بود و اگر فضل حق یار و یار بود و بر سر برق زیور بود و بعد یکما باز  
گرد باغ مذکور رفعت فرموده طرف دریای کشماره بیای مقصد کردید درین روز  
بهر گشتگی ایام قطب الدیخان و برگردیدن از جاده صدق و صفا و شایع عهد  
و وفادار حافظ فرید الدیخان مایوس از آنجا برگشتن و به بیاه و رنست خان بهار  
در آمدن مفصل بطور بیست تفصیل این بحال آنکه قطب الدیخان موی دنگ را و بعد  
امروز فردا در کشید تا سر حدی جاکیر خود آورده و فوج خود بتدریج طلبیده  
جواب صاف گفت موی دنگ بهادر دست و پا باخته غیر از برگردیدن طریق سلا  
نخست ناچار مایوسانه در بیاه و رنست خان بهادر لقلعه قمر مگر کر نول رفته شد  
قابو نشست و مهاکن برگشتگی خانم کور به اعظم الامر ابا در نوشت چون ایام  
بارش قریب بود و نقل کرد و در نیز و بار دار اجاه بهادر از قلعه ریچور آمده و  
استعداد لازم سر فرار گشته بجهت محاصره قلعه کیل و غیره با فوج سنگین  
معه سواران و پاکیا و شمس الامر ابا در رسید نعم علیان بهادر و حیات الله  
بهادر و ذوالفقار علیخان بهادر و راجه راو رنما بهادر و رفعت الملک بهادر و  
روز آور جنگ مرحوم ولیس فرنگی با ضرب قلعه گشت از خدمت انصراف یافت  
و از طرف نیت پردان پیر سرام بهادر که تشنه خون میو بود با فوج خود بر قلعه  
دایه و اثر رفته هر روز لقمه و مورچال دو انیده و راخذ قلعه همت خود مصروف  
داشت و فرنگی میونس بحال پیش و نایره غیظ با جنود قیامت آورد قریب دوازده  
هزار کلاه پوشش گور شهو و پنجاه هزار بار و چهار صد زنجیر فل و پنجاه  
ترب سوار بر او کتل کشن گدھی از سمت مشرق ملک میو شورش عظیم انداخت



و میو بمقاومت شتافته ستر راه آنگشته نگذاشت که عبور کتل کجیل بی کند و جمعیت  
 مای مار و غیره و رام راجه قریب شصت هزار پادگان از سمت جنوبی منکاز  
 گردیدند چون اسد علیخان تاج الدله که از پیشکاه حضور لامع انور قطعه بیکین بی  
 که ملک موروثی او بود از فتنه آرای برادران و خویشان متصرف حیدر علیخان  
 رفته بود و اسد علیخان قابوی وقت دیده درین شورش متصرف گشته مستعد  
 نایره قتال و جدال بود مگر رعایت حاجات بنام بهادر مذکور شرف اصداف  
 که بفرج همای خود سبقت کرده بقطب الدینخان و نیم العاقبت گوشمال بواجبی  
 دهد که مکافات عمل خبث بطون خود در پاد درین اثنا قطب الدینخان رشته سخت  
 با کمال دلیری و استقامت جوهر زانی با فرج سبکین که ده هزار بار و دو مرتبه  
 و اضراب و بان بار آورده گرفتن بیکین بی متوجه شد بهادر مذکور پستی و چالائی  
 بکار برده بجز دینودار گشتن قبل نشان آن حضرت نشان از یکنگاه بدرجسته چون  
 شیه خشناک با وجود جمعیت قلیل در افتاده تا نزدیک عبودج او رسیده  
 خواست که زنده او را دستگیر کند چون در اجل او تاخیر بود بان دلیری و  
 دلاوری و تمهیتی که سر کرده فرج میو بود از قیل افتاده بر اسب پرشده و فرار  
 در پیش گرفت بخت زبیرن فرون بود فطرت و زور پادشاه عیب گرد و چو بر  
 پیروز پادشاه غلبه در ارکان مغلوب مخالف افتاده و از ناپایداری سردار  
 طاقت مقاومت ندیده چون خفاش که از تاریع لوی خورشید میگزید  
 غار فرا اختیار کرده قیل و اضراب توپ و بنادق و شتران و همه اسباب  
 لشکر بکشت اثر او دست خویش بهادران مذکور شد و عرضی این فتح غیبی

سعد تو بهما بحضور رسالداشت خواجه محمد حیات ماده تاریخ این فتح حسین  
 مصرع کوب قطب را شکست اسد پادشاه علیخان زخم کاری زیر ناف  
 برداشت و همشیره زاده او بکمال تهوری بپوشش زده ساگی شهید شد و  
 اسب سواری خلف بهادر مذکور بکار آمد با وجود بی اسپ داد دلیری داده  
 اکثر سواران حریف را پیاده کرد و خود سالم و سلامت ماند بعد ازین شکست  
 قطب الدینخان باز با جماع فوج شکسته پروانته از قلعه گئی باز بار آورده تقابل  
 آمده بود و اعظم الامر بهادر راجه تیجوت بهادر را بتقویت فوج منصوره که از  
 جراحت سردار خود دل شکسته نشد از حضور رخصت کنانیده قطب الدینخان  
 از استماع بر آمدن راجه تیجوت بهادر بپوشش باخته و نیز فوج شکسته که مارگزیده  
 از ریمان میترسد و هم مکر خطوط میو طلب او رسیده بود چارنا چار مدیونش  
 بسیر رنگ پیش رفت حافظ فرید الدینخان میو جنگ مخاطب به میوید الدوله  
 اینحال فوج کثیر جمع کرده که به و کهم در احاطه تصرف خود و آورد و از استقامت  
 راجه شتاب رای که فوج ثانیست سایر و غیره داشت بکمال حافظ میوید الدوله  
 از قلعه خود آمده بود بر قلعه سد بوست مورچال دو اندیده در اخذ قلعه جدو چند  
 آغاز نمود راجه تیجوت بهادر با نظار فوج متعینه قلعه کیل که حکم متواتر رسیده بود  
 که اندو راجه بهادر رخصت شده زود بفرج همای راجه مذکور ملحق شود و چند  
 طرح اقامت افکند درین ایام تاریخ بیت و نیم ربیع الثانی شمس الامر بهادر  
 از مرض سبل که مکرر عالج آن بعمل آمده بود گاهی صحت و گاهی شدت و از تحویر  
 حکای حضور دوسه دفعه نیم بخت امانه خون که از سینه بر می آمد نمودند



چون وقت قریب رسید هیچ تبریک کننده ای از او ای حکما فرستاد روز بروز در پیش  
 بود تاریخ صدر رخت هستی از عالم لی ثبات بخت آباد و دار الفراق و در کشید  
 و بکمال استقامت که رو بر کفن و خنوط و مندرق تیار کند خرم خرم و خندان  
 خندان از سر رفیق خود رخصت شده بگشتن فردوس خراسان عالم درین اندوه  
 خاک بر سر کردند بغیر و کثیر و بر او پیر ازین غم و الم اشک حسرت در دیده و گریه اند  
 اعتبار سیاه و قدر وانی بخوار دل جهان بر خاست و اسودگی خلافت و دارام غم و الم  
 کجاست بجا که بافت تا قدر وانی کاسه که ایان می رسیدند بغیر مغرور سر دراز گشت رخت  
 الوان خوان لغات کشیدند سیاهی که باستانی سوار می یابو چون نقشش نقل رنگی حیرت بود  
 درین عرصه بخبریدی اسب و فیل میانه میدادند سوسنای آسودگی که رنگ رحمت و بخیر  
 و ابواب لغت فراوان بر روی هر یک درخت بر گشته و نظم لای جهان بین مغرور  
 دولت برسل زین ساری کهن بکه او چون من چون تو بسیار دیدند بخواند می کسی که رسید  
 چه بار پنج باشی چه باقی بخت به باید بپسین بغیر جام رخت به تاریخ حیات من و چنین با هم  
 ابیات تیغ جنگ شمس آسمان و قار به شاه را بود سارم و جنبه به چون  
 بدر رفت از جهان خراب به غم او که ده انس و الهجه آب از دیده رخت  
 باقی گفت به سال رحلت فیدخل الجنة به بر کربوه محاذی شکر فیروز بی بجا که  
 امانت سپرده به شاه شعبان از محمد بر آورده بخوانی فوخده غیب و جوار مرقد حضرت  
 سید حسن بر منهد قدس سره مد فون ساخته و مقبره عالی بحکم حضور با حاطه  
 مستحکم انبیا و عمارت و مسجد و خرج حفاظ و طعام مقرر یافته هر روز و شب بجا است  
 و الحال قبر آن مغرور زیارت کده خاص و عام است و هر شب آدینه هجوم خلایق

گرد و پیش فراوان منظر از آن منظر از آن رنگ اجماع رخت خواهان مراد از شام  
 سفید به هیچ میدار میباشند و غنایان و رتبه امان و طربان از دور دور آستان  
 ای که کسی طلب نماید به غیب کند بخوشش قلبی و خوشش دلی بسود و خواندن  
 و رقص کردن مشغول اند آمار باده کار آن منظر از آن رنگ و جوی و حمام کلان  
 در بلده حیدر آباد عقب و دهنه باده گاه عالی و نیز سبافت بیکه و بی بدنه مذکور  
 به سمت جنوبی قصبه شمس آباد و باغ جانفر است بند که حضرت فرزند و بلندش  
 را از شهر طلبیده بنیایت خاص جداوندی در یک روز با جمیع خطاب مرحوم  
 و جوارحی و جاگیر پیش سر فرار فرمودند و امجد الملک بهادر برادرش به مغرور  
 را به نیابت طفلی مغیرش مغرور و مکرم نمودند و سردار الملک و امام الملک  
 و اعظم الملک را به دستور آن مهربان و مهربان به جوارحی و جوارحی و جوارحی و جوارحی

ذکر آمدن لار و بهادر از بندر کلکته به دسترینش و رفتن  
 راجه شیخون بهادر و مظفر الملک بهادر به عانت انصاری  
 و بهریت فوج میو در جنگ میدان و حادثه قحط و غلا و فتح  
 قلعه کخی کوته و قلعه کبیل و رحلت اشجع الملک بهادر و مغرور

چون سینه میزد مسلمان فوج بجز کلاه بی درختی این بهادر عظیم گرد  
 آشوب نهان بخت به بر جید خراست که بک میو و غل کند که کتر میو شد و بخت



اوقات مقابلتین بهم دست دادگاه غائب و کلاه مغلوب اما جو کتل کتل می و لور  
 کو شمر تور که چون اثر و پای این شغوفت ن سدر راه بود صورت نه نسبت  
 و فوج میو چون نه کابل و غار و تیر و آوین دست جلا دست کشاد  
 که داشتند که پای مقصد بر کتل گذارند لار و سبار در که باقی مهابی اجماع این  
 فوج است ازین اخبار جو شش سخت مغنن گردیده خود بردوی از راه دیگر  
 شور قبله بند چینیان آمد به پندرس نوشت میندس صلاح رشتن خود  
 مع فوج خود عین صواب انجا شسته با تمام لشکر میزای خود معاد و دست نموده  
 بچینیان روانه شد و فوج میو و زم خدایت او بوده اتفاقا بکمان و آتش  
 افکنان رفته در ملک فرنگی خرابی بسیار کردند و بدو غفر ناری جاده منازل  
 خلکی پیوده تا حوالی چینیان رفتند لار و سبار در بعد از او به بخت تمام سبار  
 آذوقه چهار رخاه سمت سرنگ من را می شد از شور قیامت اثر صاعقه باری  
 و قدر اند از تیر آنها فوج میو و زم خدایت او در خود دیده کناره شاعر غایت  
 میجست و از هجوم فوج فرنگی که در میزای و سمت هر جا که نظر مردم دور بینی  
 کرد چون بوی کلاه سبزه نگاه خبر بدوق و بان فرنگان غیر از  
 سنان چیزی دیگر از نظر زست نظم زمانه شور و خروش میگردید و زمین  
 از چرخ و شفت قرض میگردید چنان از جوشش لشکر قوی بود که نقش سیاه  
 بر دوشش موابود و اگر سیاه باری ز باران پابندی بر زمین نبرد  
 و در آن پلار و سبار در بی مانعت غیر بر قلعه منگور رفته در اندک زد و برد  
 بر قلعه مذکور که جان جمیع قایم میو میوان گفت فتح کرد و عراض این فتح بسین

بجنور عالی او سال داشت بدین ایام نذر فتح کتل و اراجاه بهاد و اراج  
 مقارن اینحال نذر فتح قلعه سد بوست مؤید الدوله بهاد و فرستاده راجه بخت بهاد  
 و اسد علیخان مظفر الملک با اکثری فوج یا یکجا خاص غیار کرده با وجود بی آبی راه  
 عدم علف و کلاه کوجای طولانی فوج فرنگی ملحق شد لار و سبار در استقبال شده با قرام  
 فوج اسلام برداخته بایر محنت نمود مقارن این حال شمع الملک غیر رنگ شام  
 خف شیر الملک شیر رنگ سر حرم چهار و ششم شعبان المعظم روز سه شنبه ازین قیام  
 بوست آباد و اقرار قدم گذاشت امیر و الا مترام عالی خاندان بود طبع موزون  
 داشت خوش خوش خلق درین عصر یکس بیانت و تمکین و مهربانی کرد و صاحب  
 طالع و اهل تمیز و پیوسته بکومت و غرضش بر داری و رعت آن مغفورین  
 یافت مصرع خیر او میشود بآل رسول پندگاه خنجرت بکمال عنایت خداوندی  
 بیست و سوم شعبان خلعت دیوانی پادشاهی صوبجات دکن بنام شوکت جنگ  
 بهاد و معروف حیدر یار خان پندریه اعظم الامرا بهاد و در محنت فرمودند بیست  
 و ششم رمضان المبارک سینه صدر من بعد خطاب جدی میر الملک بهاد  
 سر فرازی یافت چهار فرزند رشید از و یاکار روزگار بر یک بنام صیب  
 رجه و شایسته افوار اند اگر ام الملک که بر اینجام خانسانانی سرز و کرم  
 است ایر کلان و شمع الملک بهاد که اعظم الامرا بجای خود بنیابت انتقام  
 داده فرزند دومی است میر الملک نرگور که پیوسته از پدر حرم خبر و لایفک  
 بود از دیوانی پادشاهی رنگ است از فرخنده خلف سومی است و  
 امین الدوله که آخر ششم هجری خطاب ملکی سر اقتدار فرخته بقعه دار می



محمد آبادی رسد و از شد از همه خرد و تر جوان شایسته بر یک حضور باشد  
قیاس صاحب قیصر و با فراست اند آدم بر سر احوال جنگ شود و فرنگی و انجمن  
فرج فیروز می باشد و نسبت قلعه بگلزار در دهنها در آنجا حرکت کرده  
راه سرریگ بین می گرفت اگر چه اراده بزرگ و هست شکوفه بگویند بر یک  
راسخ بود و چون باز بلند بر و از چنگل کشا که بگرفتند خود از هوا بر نهند  
تغییر سبزه رنگ بین بکمال غم و جدوت ره پیمای معصود گردیدند لیکن گران  
غله ارواح عالم عالم از بار احسان سبکبار کرده گرد از غنچه خاکیان بر آورد  
غرق جرات و جبارت بر روی نگاه پوشان آبی خشک کرد و روز و شب از هجوم  
مردگان و استقامت سطوران خاک حشرت بدیده تاسف بخت و کرد و کرد و رت  
بر سر ناامیدی ریخت اسپان از بی طاعتی چون نقش نقل زینگی و سواران  
بنا که گشتی آماده سوال و جواب بنکر و کیر بنهر اقلان و خیزان به پشت گرمی  
فرج اسلام نصاری نزدیک همور بین رفته بچهرت و غیرت اضرای قیاس  
پیش رو کرده قدم بقدم سمت اصل باغ و رود و کای ویری روانه شدند و پیونج سوا  
و پیاده و روبروی تیر میا که برای همین روز باید بر شش ساخته و پرداخته بود استاد  
بکمال دلیری اضرای طوفانی صاعقه بار سر میداد و شور قیامت از سر سو نمودار  
و جنگ گمانه رتخت در هر قدم باید از نقش هم زهر سو فرود ریخت توپ و تفنگ  
و رانش نهان گشت میدان جنگ به ماند از خون زیم از و سو پوششند  
برق افکنان و روبرو به فرنگی بمقابل اقدم ثبات فشرده شست زنی قدر از  
توپ و تفنگ قیامت آهنگ باراده قلعه و قلع مخالفان بی نام و تنگ

شعله جستم افروخت و از صاعقه باری کلوز توپ بر آشوب اجساد و مازین که  
حسرت الارض محوم آورده بودند پاک بسوخت و همه دهن اضرای مخالفین  
از قدر اندازی کلوز بیکم بر بست و جمع اضرای تیری و این که مقابل بود  
به شکستگی به پیوست در جزو پیرو اگندگی لبان نبات انگشت در آمیخت قرار  
و بود و حواس بر یک چون گریبان دیوانگان از هم گنجت و در یک لمحه رایت  
استقامت آنها چون سخت ادب از نگون سارگر دیده اقلان و خیزان پشت  
به پشت راه فرار پیش گرفتند و داخل باغ و رود و کای ویری پس پشت خود  
ندیده از صحر که بدر رفتند ترب سواران فرنگ به تعاقب آنها اسپان  
بجولان در آورده لبان رسته که سفندان رانده رانده نزدیک دریای  
کای ویری گریزانیدند و درین اثنا باز اسد اللهی که قریب پنج هزار چیل میوه که  
بر یک شش خیمه تنگ در گوشه کمین بودند آگاه به جبهه هر افند ترب سواران  
پیش از التهاب نایره جدال آنها ترب سواران از آن سو و در دایره حرا  
که باز پس شوند شور یا پس و غریب سراس در مجمع قوم نصاری افتاد و  
آن دلاوری و ترک تازی لبان اسپ شطرنج خشک بر جامانند و نزدیک  
بود که شکست عظیم نصاری دشمناید و چون مریه بازی بر جزوه تشر شدند  
لار و دهن در دست و پا باخته بر اجه تیجوت بهادر گفته فرستاد که اگر این  
ترب سوار شسته شوند ولایت اگر نیز دریای ناکامی غریق و کمال نقیض اخلال  
عاید این فرنی میگرد که من بعد از رک ازین ناقص لاحقه از دست بیج  
آفریده بر نیاید زجه تیجوت بهادر و حیداران و سلمه اران و پایگاه



آن خشم الامر ابا و در شمس الامر ابا و در سید نعم علیان ابا و در صلح  
 ابا و در مظفر الملک ابا و در حیات الله خان ابا و در ذوالفقار علیان ابا  
 و یسین خان ابا و در ویش خان ابا و در وعل خان ابا و در سید مرتضی خان  
 و غیره را گفت که ملک انیقوم و رنگ درین وقت تنگ از جلد و اجابت است  
 اگر سر و بنهار سی چشم زخم رسد امکان ندارد که بار کسی ازین لجه بخورد  
 جان بدر برند و راجه ابا و در خود بر فیل سوار شده با سر و ابدان و جوانان  
 یا گاه از کمر گاه مخالفین غنایان کیران معشوق گردانیده خاک ابا و در بدیده  
 مخدولان انداخت و مادر یای مذکور فضای سحر که از خون گشته گان لاله زار  
 ساخت چون غازیان طفرشان بقوت دولت روز قرون اعدای دین  
 را از پیش برداشتند و باقیانده جلیه ای اسد اللهی مجروح و همچنان حربه  
 دست خود را بر زمین افکنده راه فرار پیش گرفتند میوه دانه ایخان غیره  
 از کوی مذکور بخرم و احتیاط روی مایوس خراشیده و دست افشس  
 مالیده به لعل باغ و کنجام در رفتند نظم در آن جنگ میدان زبس طعن ضرب  
 ز کار خود اقا و آلات حرب و قوادق کشته در کارزار پاره که نه بسته را و  
 گریز سوار و فرنگی آن فتح بین را بنام اسلام تافول گرفته مبارکباد و شاد  
 و بخندرت چنین جانبازی و دد انصاف و در و دوم از آنجا حرکت کرده  
 باراده مورچان جای دیگر دایره نموده چون دید که تیر تیر سبب مراد نرسد  
 باز از آنجا برگزیده است بگریختن تیار کرد و قریب پانزده روز گرد و اگر دحضار  
 بسیار حرکت نامحسوس فرنگ و تیر تیر جنگ بر روی کار آورده و اما این

سواب مراد گشته نیافت بکینا سیدی و یاس از هر طرف دست رد بر سینه  
 زده نباشن و سوسه جگر بیدی شکافت و نیز نایره خط و خلا در چار سوی اردو افتاد  
 شعله یاس ذخیره توانائی عالم عالم سوخت و صحر کر سستی و بی برگی خرمن  
 هستی گرسگان در چ و تاب آورده بصحرای ناکامی کجا اندوخت از نقدان غله  
 نوعی خدای حواس خود باختند که اگر از دمان مور و گس و اندامی حسین  
 لیکن مور و گس گوشت مردگان قانع و از نایابی جوبات مردمان بنحی علم بی تمی  
 افراشته اند که اگر بیار چه نانی پیش گدایان نشیند سزا اما توانائی دست و  
 پایه سوال گدایان را مانع آرد در آنگی که طعام دیهاتیان و چار پایان آنرا زلوم  
 است و دانش چون قرص خاک سیاه میتوان گفت بخرویه و شش رویه یک آتش  
 بهم رسیدن دشوار و برگ دختان و مغز و خشت ناریل که خرس و خوک و شغال  
 دشتی هم بقا و سال و ماه دمان رغبت کشاید و دور و پیه یک آثار گران بار  
 قریب بیت هزار اسپ و گا و بچه گاه عدم شتافت اجسادش طعمه زراغ و  
 زغن گردید و نیز از راه مردم به یک لقمه در خاک و خون بی جرمی غلطیدند شور  
 و احسنا و بر دوشگر پیدا و آثار قیامت از هر گوشه بود اگر رسیان گاهی  
 گشته گردید مالکش باز فکر گاه و خواب هم ندید کار و قصاب در دست هر  
 سیاهی نیز هیچ و سابر یک گربه و سنگ بر پرچه گوشت ستیزه آویز نظم  
 غریزان کشیدند دست از پلا و پاکید در رزق شد شاخ گاو و نه ندیده  
 کسی آشکار و نهان یا بغیر از زبان گوشتی در دمان و علاوه این صورت  
 و بالا انکیه سواران بدیده مخالف گرد و اگر دیر و دوشگر گشته اسپ و گا و میر نمود



و دست تقدی بر شمار کشان و غراسیکندند اگر ازین فرنگی کیمیل بقدر رسد  
 کسی را شکافت چو این روح زفته باز راه بازگشتن نیافت در عین این شهادت  
 جاگد از بطن کاس ساری لایوت و روزی رسان تجمه ناسوت که چاره  
 ساز بجای گمان و در ماندگان است هریرام هر که که از قبل نیست پیر و پان  
 روانه گردیده بود بحضرت اشرف رسیده خست یافته بعد طبع متنازلی طوفانی  
 نزدیک معکفر فیروزی رسید از استماع این خبر جانفزا لشکر اسلام را احاطه ناز  
 و مسرت بی انداز و معادوت کرد و هر یک چون مور و ملخ از قحط سالی پریده بقدر  
 مقدور برنج و گندم و جوار خرید کرده آوردند و لشکر بحاجت و زانق روزی سا  
 بقدر طاقت بشری مودنی ساختند اگر دو روز بر رسیدن مرشد کشت و احوال  
 میشد یقین بود که آدم آدم را کباب میشود باری چند روز دیم و اسپین باز  
 یافته طریق اوقات خود بزرگب روزه داران می سپردند بعد از قرض روزه  
 چند باز همان آثار گرانی و نایابی غده از هر سو رسیده و یافته رشده طاقت عالم  
 گشت و باز همان عظیم بی استقلالی خلایق سایه نامرادی رحمت لاجرم  
 جوق جوق مردمان یا حیا و وجداران و سجداران نیچان از آن مملکت جان  
 ستان رخصت بی قیمت برخاسته روانه وطن با خود خود گردیدند و نظر  
 به باد و صلابت جان و غیره و اکثر و تعداد از لشکر فیروزی به یا بخل رسیدند  
 لار و بهادر و کمال یا مس چند خرب اتواب بعدم گادان شکسته برگشت و در این  
 این احوال بحضرت فرستاده اعظم الامر ابا و تقویت او میر عالم بهادر را اند  
 حضور مرخص گمانیده و خطوط مالیه و نفقه بر عده بر رسیدن خود ابلاغ نمود

بعد شش و هجدهم شش ماهی سرانجام سفر آمده کرده و بقصد غلامه و فرج مطلقا  
 بهر رنگات خالصه و غیره ناکید فرستاده و روی توجه در گردآوری خزان اسباب  
 بهاد و درین سال تا انقضای ایام موسم باران رحمت بر سرکام کار بنابرید و هر  
 زراعت بزرگ دل مطلقا و ان شک گردید رعایا را بجهش تخم زمین بر نداد و نموی  
 مرز و مغلزار ادا از بیج حبابان لشکر باران بکشد و باعث آغاز این سال  
 در تمام ممالک محروسه نفقه قحط سالی پیدا شد و هر شام از تیره بخی هزار عالم  
 جان بجان آفرین سپردند و هر صبح از بی مهری فلک غریب و سگین و  
 ناسیدی از گریبان یاس بر می آوردند و شور و اویلا از درون جگر غریبان فلک  
 مفتحم چید و سوزش جگر محتاجان بکره اشیر رسید و در محبت جگر گوشه از  
 برآورده چون حضور یابید پسند داشت و پدر طفل نو چشم را برنگ اشک چکید  
 می انکاشت غریب و غریب و کبیر و بازار قیمت مکیان صدقه و کوفته قربانی  
 نقد سخنانید و جلاوطنان لیکن و دختران را بیزان بهی هموزن وانه جوار  
 می یاخته و ملک و از خون زندگی دست شسته زانو عقوبت پیوستند و عالم عالم عبد  
 قوت افتاده بزرگ نقش پا سجاک فاش شد و بیت ز قحط آتش و یکدانه ابرو  
 چه خطی که آتش از آن جانبر و با سموع یافته که این خشک سالی از حد و کابل  
 و نجاب با کجرات رسیده به بند سورت شلیع شد و اثری از آن حیدی در  
 و از آن سو به عیافه طرف سیکا کول و راجب ندی و جمعی من تعلقه فرنگی  
 و از آن سو برگشته در صوبه فرخنده بنیاد و در صوبه چابو و تعلقه فیو سلطان  
 زلزله قیامت رحمت و تاب و توانائی خلایق سجاک ناامیدی پخت و باعث



نواذات عمل معدود پنج لفظ بجزیره در عالم متعارف از کثرت در ممالک  
شایع شده گزافی کرد عالم عالم بر آورد و علاوه این معنویت اینکه روزی  
آگاه شعله آتش از نزدیک خانه میر حیدر علیخان بهادر اختتام الملک  
منشی دارالانشاء حضور بر پا شده بازار گنج کلان و خرد و جمیع مکانهای  
بیست و سیاهوش سوخته آتش از یک مکان سوار الملک که این قلع  
در آنجا سکونت ورزیده بود رسید شور قیامت و فغان رستم خورشید  
از بازاریان و بیوپاریان بلند گشته کبره آتش چپید استعد و اجناس و  
غله بقیاس با خاک یکسان شد اگر چه اکثر از روز و شب تصرف غنای گری  
از خاکین بر می آورد پیش ازین مکانهای گرد و پیش راجه رای  
رایان بهادر با اجناس تو شکانه سوخته خاکستر نمود لیکن این آتش  
جگر عالم عالم را کباب کرد گویا که نارا از هوا بر زمین افتاده یا آتش  
نزد وی بود که بار آوده غرق خلیل مشربان دست ستم کشا و هر  
جا که نظر کار کرد غیر شعله آتش چیزی ندید و هر طرف که طایر نگاه بآ  
بال بر گشت و حسد و التهاب هیچ مرغی نگردید هر چند مردمان سرسبز  
و لود و دیده اطفا می نایره آب های شک و سبزه میگرداند اما  
قطرات آب حکم روغن یا شنی داشت هر جا که آب افتاده زبان  
شعله چون دم از دایمی تشنه فرو برده باز عسل تشنگی می افزاشت  
خدیو عالم از باعث این حدوت غظیمه متا لم بوده بدعای یا ناز گوی  
بزد آ و سسلا علی ابن اهنم مؤلف بوده پناه خلدیق

سجده و امیب العلیات و دفعی بلیات سکت نمودند تا یک و نیم پاس  
سوفتن و افروختن بود قریب نماز عصر آتش با طفا پذیرفت و جمیع حرات  
شعله بگوشه سکین سکوت گرفت

داستان نامزد گردیدن اعظم الامرا سبها در مدار المهاد  
با فوج خون آشام بهمهرا سکندر جاه بهادر ذوالاختیار  
با عانت نصاری اطاعت التیام و فتح دمدمه و عمل با  
و شمر گنجنام و انهرام نیو بقلعه سرینک پش از مقابله  
فوج ظفر ارتام و کوشیدن مدار المهاد سمفاطت با  
اسلام و رفاه خامس حاجم بر سبیل از آغاز تا انجام

بر عبرت گزینان الال عبار میوید است که انانیت محض ذات  
کبریا نیست و بر ذیجیات که از کتم عدم سلسله وجود مقید است  
با زکشت او همه با اوست مربع تشکیان چار با ش قهرمانی پیوسته جبهه  
آستان قدرت او خیر آرایان غنظنه سلطانی هموار و از خاک لایان جاده ارادت  
او بر گردن کشی که سر نخوت از گریبان خود زای بر آورد و گزشت کند لیت بغر و دلاوت  
سر سجود ادب و سبزه و سر که دید و خود بینی دنی بانی کشا و لوک قراکش غایت  
در بر دو چشم بعد رنج و تعب اقتدی این معنی آنکه پسر سلطان بغر و شور و جاد و هجوم فوج



سپاه همواره در امنیت برزده در قلع و قمع بنیاد انسان که خوار  
جز و کل در شان او گفتند که خدا فرموده چقدر محبت نامبارک خود  
مصرف داشت و در بریدن گوشش و بینی بی نوع که واجب الوجود  
بنای او باب و کل احسن تقویم تخمیر نموده بجهت نوع کردن خود سری او را  
غیرت الهی عاقبت آن درخت خار دار سینه خراش را پیش از آنکه  
سرمه او بشد بطیانی و سرخنگ صحرای تمام چه طور از بیخ برگذ که همه را  
و همس سلطانی از مغر خود فرو افکند محبت مرا و را رسد که بر او بی  
نه ملکش قدیم است و ذاتش غنی و مجمل اعظم الامر اهدای همه را سکنه  
به اوست همیشگی شهر منظر شسته بجزی از حضور پر نور حضرت انصاف  
یافته روانه مقصد شد با وجود مزاج صاحبزاده و الا قدر که اندوه ماه علیل  
بود هر چند حکما بعد از میکوشیدند اما محبت قلی دست نمیداده چون فرقه  
فال بنام او درست نشست بحال شوق محبت بر لبست قطعه براس  
نواب و بعزم درست و با ننگ نهضت میان لبست محبت و چپا و  
رکاب سعادت نهاد و بر او خوانند آسمان این یکا و با وجود اهل  
تخمیم و دقیقه شناسان را بجهت تقویم کرد و در باب مخالفت تاریخ محبت  
روز و سهره که اهل اسلام را بدتر از آن روز نیست گفتگوسته او علانیه میگوید  
چون همیشگی منظر ولادت امام حسن احسن البشر بوده بحال حسن اعتقاد که داشت  
بشیرین ایام سعید دانسته کوی نموده فقیر مولف این تو را که آصفیه نام دارد  
شما همراه بود از باعث ضعف مزاج رخصت شده برگشت و قطعه تاریخ

فیروز مندی که باها هم غمی گوشش دلم رسیده بود و بنظر نور گذر اسید  
از استماع عددی که و کاست که در لفظ سکان و مین برآمد شگونی فتح  
دانسته بسیار ضبط شد لفظ هم شیر الملک از تأیید حیدر با بسم اعظم  
عقل ارسطو به همراه سکنه رجا و غازی در روان شد از بی شبهه بخود  
خود تاریخ این سال که گفت بدست آمد سرنگ بین و عیون شیر محمد خان  
ایمان که کل سر سبز تانده این مولف است این قطعه تاریخ بنظر عالی منظر  
گذرانید قطعه بضرر تیغ توای میر شیر پشته برز و درستم برز و  
عزمت کرد با اقبال و نصرت و غنیمت از خوف جان بیم برزد و کلاه سکان  
فوج انگیزد با سان طره پرچم برزد و برآمد آفتاب نصرت و حب و عدو  
چون طره شب نیم برزد و بر سر اعدا جدا کن گفت با لطف و برن ثبی که میوه برز  
بعون الهی سرور و شکار افکنان و سپهر کنان میرفتند بعد سیر معمره کثریه و  
جوی و باغ که از بد و چپا و بی نواب فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر و عزم  
تصرف افغانه آمده بود و بعد استیصال آن قوم عمل حیدر نایک بود چون

۱  
نیز ثبی که میوه برزده اعداد مهر و کیم اورد و صد و هفت میشود چون  
سر اعدا که مراد از الف و عدد و شش یک است تخریب کرده آید باقی یکم اورد  
و صد و شش میانه مطابق سیزده و انجی حضرت نصرت نزل نواب سکنه  
بها در صوب سیرنگ بین بعزم تخیر آن شود فقط

حیره میر احمد علی بر سر



استوار الهی در معاونت دولت ابدیت بندگانش منت مستقبل شد و اینک  
 توجیهی شایسته بقضیه قدرت در آمد از آنجا بر او مقصد روانه گردید و بسبب  
 کوهستان و کتل غیر معبر کوهل چو که عبور لشکر خالی از دشوار نبود نظر بسیار  
 گذارشته از راه پیکار کالوه که کتل گردون گذر نمود و منته کوهستان بهار  
 است جا به جا پیشتر سواران برسانیدن اخبار گذارشته بی سیر مقصد  
 گشتند چون بجای قلعه کورم کشته نزول اجلال صاخره اسکندر اقبال  
 شد تاریخ سلج ربع الاول مویلدوله در اجه چو دستنگه بهادر و غلام قلم  
 کینزل بطریق استعداد استقبال پیش آمده در سوار می شرف مجرایان  
 گردیدند بعد و رود شکر نذر پا گذرانیده مور و کتسین گشتند روز دوم  
 بر قصبه مدویر که از قلعه مذکور سه کوه فاصله داشت کرمانی مقام بنواز  
 و آمد نزد پیشکامان عالم تکاپو را غلغله راحت با فرو و غنیمت اندیش  
 عالم معاش را بدسازی استراحت بارتسکین و انود زمینداران  
 جیل و غیره آمده باستان بوسی و شریف دوشاله با معین آرزو و برود و  
 تمامی خود را نقش قفا خروید و پیرایه استیاز بخشدند و ابصار المهادم در  
 حق مویلدوله بهادر کلمات تفقد و تحین فرموده در باب اخذ قلم  
 و حزم و احتیاط تاکید ملغ نمود و رخصت الضراف دها نید و نه نزار  
 سوار چارچوب برای آنچه چون بهادر که بسبب بلوغ آمد و طرح آسود و زیاده بود و کینه

پیش یعنی چارچوب از سواران بنای از قسم دیگر قرار دهند و استخبار ۱۲

سیر به نصرت و وسع روز روانه کند بلاش انگیزی بسر گردی کیش دیت بها  
 ملازم سوار به پیشروی معبر نصرت یک فرود آلوده طرف موضع نورس  
 پنج سیر غریب گشت و از زمین منزل که قلعه انگیزی بود برای اهتمام و عدم  
 دست انداز می لشکریان تا کسب تمدید آئین بوقوع آمد درین روز بار  
 قاطر باران بر روزه یا ترده مقام بر موضع مذکور شد بر او گیاهی اهل انصاف  
 پوشیده میاد که با منظر نیم آب مزارعان از یک سال اشک حسرت دروید  
 از زخمش میگردید و پیچ جانسان زراعت مرغی نمیشد چون انفصال الهی  
 شامل حال نصرت و اجلال و اقبال استقبال از روز عبور در یک گشتن آنرا  
 ترشح از رشحات کرمات مرسل الرحمت نازل گشته در هر نواح فرعه و مفرق  
 سحر از شک بهار را هم گردید با وجود از دو سال گدگویی ستم ستوران و  
 فساد زمینداران ساحت کوه و دشت چون دل مظلومان خراب و لبیان  
 مزاج مفاکان خشک و بی آب بود بعون الهی در هر مقام و مراحل دست  
 گیاه و خرمن خرمن سبزگاه در شکر فیوزی میگردد و هم در صحن روانگی  
 مدار الماسام جمیع ملحق و منتر دکن و اکثر شامان همیشه  
 و سر و و جواهر که لازم حضرت داشت در سفر همراه بود

در اصل کینل ریڈ است و ریڈ بر وزن ریف با الکر نر نامبرده و  
 اعلا اش بحروف انگیزی بر اصراحت بر نگاشته می شود حره میز جوی هوکو  
 Captain Reed.



از رکود این حرکات مردم شیخ و شتاب را کمال استعجاب رویداد یعنی در  
چنین جنگ مصعبه که بلیه یاس و سیم در بر نشان داده چون مارگزیده  
پیش پا است و از بر آواز قار شور قشع غریت برخواست و سر یک متر آ  
و علانته میگفتند که این همه حرکات لغو بازی طفلانه است شمر کجا جنگ  
جنگ و کجا دفتر راگ و رنگ پد بین تفاوت راه از کجا است تا کجا پد سبحان  
چون شاید تقدیر هم آغوشش تدبیر و گوهر مراد مملکت اراده مشیر  
منظر گردید همه سامان همراهی چه از دفتر حساب و چه اسباب عشق و  
سرور تمام بموقع و بجا رسید و همه مطاعت مستنریان و نیکو لکلی  
همین قاصد منجر به بنا و توصیف حق گرانید فرو قیاس مردم نادان  
کینه علم سجانی پد چنان ماند که موری را شود فکر سلیمانی پد مجمل چون  
کدورت هوا و رنگ ابر تیره فام از آئینه گیتی بصیقل پاکبشی خورشید  
جهان تاب زدوده گشت تقارن اینحال خبر رسید که لار و بهادر سحر راجه  
تجوت بهادر و مری نندت بهر کیه از جنگل کوه چیده متصل قلعه با کثری  
فرود آمدند و در نصب مورچال و مر حله مستعد و آماده کار اندر سیر خرد  
شیو سلطان بجمیع ستمه نزار سوار و چهار هزار بار آنطرف قلعه چون  
سایه زوال که در زیر قدم نهان و پامال میشود در جبال خارستان  
ستواریت و بیدار بر روز بزرگ نور و طبع ترکنازی دارند و فیو متصل  
سر بزرگ بین بان کاروان آتشش زده بار ادا بار کشته است  
لند و پلان اگر نیمی بجهت تبیه و تادیب آن تفاوت اندیشان

امور گردیده و دو پیش برای حفاظت لشکر مری نندت و دو پیش همراه سواران  
راجه تجوت بهادر و تجوت گشت دین آنا بار سنج نیت و دوم چند غله فروشش لشکر مری  
خریدی بهمت دست راست با فاصله دو از ده کرده رفته بودند ناگاه از آفتابان در  
غار ت رفته و جراحیت یافته بحالت تباه نصف شب در کجری گردگیری آمده اظهار  
ساختند که سواران مخالف مال و اسباب میان را لغارت برده زخمی کرده و فتنه  
نواب مرجع خرد کل بمالوقت نر بهر الاجی را با چند پیاده و یک جوڑی هر کاره سکار  
بر یافت این حالت فرستاد و بعد رسیدن صبح بیت و سوم بحال خرم احتیاج  
که طلقه سر و از و الاحتشام است بجا برده منطقه مملکت بهادر و ملک طلقه  
باست نر سوار خون آشام تبیه و تقبال آن ضلالت پیشگان وادی ناگاه  
مامور بودند که سدر آو آن یا چون سیرتان وادی خلاف گشته تادیب بلخ پد  
همدین آنا تحقیق پیوست که سواران بدیده سیر پیوست سلطان و علی رضا بغار کرده  
باراده اینکه خندی و جبال قریب نواحی کورم گشته چون شرر در سنگ ستواری  
نوه میر وقت قابولسان و در باروت بگراوده و در قلعه دیخان را مثال حسای  
تفنگ بازگشت در پرده شب برده قلعه سر بزرگ بین بزرگ نواب و از بهادر مملکت  
و ملک عیسی را تاکید بلخ فرستادند که از آنسو برگردیده بطرف کورم گشته نزار  
آن زانغان ضلالت گیش سید ورون و دزدان تیره روزان لغات شجون  
بر جبال استعجال از باد سبقت حبه بروند و هر جا که باشد اثری از کور درون  
باقی گذارند و بموید الدوله بهادر نوار شنامه تضمین تاکید بلخ آن ترسیل شد  
که بخرم و موشمارسی باشد که دشمن در کسین فرصت قابو جو فتنه خوابیده



از هر طرف بیدار چشم کشای پادشاه است مباد که خاندان است و بسیر و بجه  
تسویه گیان گیر شود و چندین نام که حافظ امور قیاد و احتیاط و جمعیت سواران پاد  
شاه کشید و افراط اندر مع ذالک بر سر اصل از خصال شنبه اندر می بر سر کمال  
و معارف غریب حال غافل نباید بود و سبب آن که چون قوتی که بخت بد و تیرگی عقل  
دور بین بسان سیاهی شب داج از هر سو سیاه ادا بار اندازد و محکوم است و احکام او  
که پوشش و حوس اند و نخستین از فرمانبرداری و صلاح اندیشی و مغرور نشین و  
برابر یک از او صدور یا بد غیر از بی اعتدالی نبود لهذا در اندک بساط نوروی لیل دنیا  
گرفت و دایم استلا میگردد و با بجه نواب مدار میهمان را کمال فکر و تدویر طرف راجه  
گویند گشتن که در شای راجه جمعیت قلیل بسبب شدت نزول باران متصل و میده  
که از طبی طریق مقصد و مانده است پیرامون خاطر بود که بساد احشیم زخمی رسد چون  
آن شب مقهورین از چار و مو غلو آورده در التهاب نایه بان اندازی بر یک بندگی  
غولان آتش افکن و لبان طول امل شیا طین نشان دشمن آمده که وید پاد راجه  
گویند گشتن و ابراهیم خان پسر دست خان و غیره ریاست ستاد گمانیده موسی است  
را پیشرو داشته بحال استقامت قدیم ثبات نشو و ند چون نظر ملک و ملک می

بر عدد اصل یعنی هر شخص بنفسه

در اصل منشور است چنانچه اصل اسم به علامی اگر بزی بدیل میگذارم

Monsieur Smith

حرم میر احمد علی موسوی

و غیره قریب رسیدند از تو جمعیت سرکار از آنجا رگر دانیده راه کورم گشته  
پیش گرفتند چون قبل ازین گویند گشتن بود الد و گفته فرستاده بود که جمعیت  
مقهورین قریب رسیده است استعانت مایان از جمله واجبات دانند و بدالدوله  
بهادر به تهوری و دلیری که بر احشیم رسوخ یافته بود و راجه خود سنگه تا کی نمود که  
زود سوار شده و تنبیه مخالفین باید پرداخت به چند راجه مذکور گفت که جمعیت خود  
هم فراموش آورده و مقابله بر داشتن رایت دولت روز افزون و اعلام نصرت  
مشحون برافراشتن است اگر ازین محاربه بر موخایف و خاسر باشیم نشان تیر  
حوادث است که من بعد هیچ صورت روی مراد در آئینه تدبیر جلوه افزون  
نخواهد شد بخان اوائتفات تکرر کلمات ناشایسته که جبین و بد دل درو  
مضمر بود گفت آن بهادر معرکه نبرد از استماع این کلمات بدلاوری سوار شده  
با مشتاد سوار معرکه اگر دید و متغایب او خود موبدالدوله با بیست سوار کلاه  
بر سر و نیمه در برابر استظهار جوهر ذاتی با وصف جاده پر پیچ نشیب و قسیر از  
کوستان و زمین ناموار و خاسته بان در گذشته بزرگ جوانی چون ده گاه  
بیک نگاه مقابل فوج اشعار نمودار گردید و سر و اجل چون بر آورد دوستی  
ز پیش پیکر رسومی دایم فن صید خویش به مقهورین از مقتضات محبت  
انگاشته و قنوجات غیر ترقب پیدا شده بعد غارت جمیع رفقای راجه  
مذکور و مجروح گشتن او و جوق جوق موبدالدوله بهادر که از دور و عنایان شد  
و از مدت تشنه خون او بود و بدیک چشم زدن گرد و پیش شده بعد گشته شدن  
دوسته رفیق بهادر مذکور بدست مخالفین از حشیم ملک یافته در گذشت



برگردش و طایفه انقلاب گردون و دودن نیست که بر وفق مراد جهانیان بوده باشد  
 اگر چه در این باب جاه و بند بسیار اند و آخر نود و دلتان باطن فراموشش سخت کوش  
 را چنان بر زمین زند که اثری از او باقی نماند و دل برین کسبید  
 که بنده بره کین و ولاب با آسیابیت که بر خون عزیزان گرد و پاشش است  
 یافتند تاریخ یافتند با بجهل از غارت دوسه و در نامی بسبت قلعه مذکور جلوس  
 روانه شدند چون در راه سواران و پیادگان بزرگ شتر قطار بود و سیر و قتل  
 کرده تا گورم کنده بی ممانعت غیر رفتند و زن و بچه لشکر بایان اسیر کرده تمام  
 صرافه و بازار و کارخانهجات و خزانه سه کار و اخیال و شتران دست خویش  
 تا راجیان شغل لشکر بایان سرحد بدست آمد بالای قلعه فرستاده بگویند تمام  
 بقدر ضرورت کرده تمام اقارب و عشایر و مادر و پدر و نیاکان را از قلعه برآورده  
 از آنجا راه او بارش گرفتند اعظم الامام بهادر از اسغای این خبر بار آورده تنه  
 مخالفین بازخواست نموده از انشای راه راجه را ورنه بهادر و مظفر امکا بهادر  
 و ملک علی محمد بهادر امیر خان و الوخان و غلام قادر خان و موسی است  
 را آخر شب روانه فرمود و مقهورین از استماع خبر فرج حضرت مریح تاب اقامت  
 نیامده گریخته براه کومستان و شوار گذار افغان و خیزان رفتند و بتاریخ  
 بسبت و مغیر شهر مذکور باز رسیدند بهادر بر سر واد قلعه گورم کنده نزول  
 اجبال فرمودند و از آب و دار و گاهام خود در فتنه صبحی بکمان مورچال دیده جمیع

Monsieur Smith

مشور است ۱۲

کپش رد طلبیده مورچال قایم ساخت یک پاس شب باقیمانده یورش نموده  
 تجدید پایش بستند بدست آورده جاسیکه پیشتر مورچال قایم بود باز علم استقامت  
 از اخت قلعگیان گریخته بالای حصار در رفتند مردم مورچال اکثر دروازه ها  
 شکسته با خاک یکسان نمودند چون قلعه مذکور جای قلب و فتح آن درین روزی  
 از احاطه دبیر مرقع الوقوع بود و ستیخ آن در اندک زد و بر که عروج شرف  
 تا ذروه فلک البروج کلاه مفاخرت میاندازد و جمیع جوانب او بنات و حصنات  
 رشک ستایا جرج و ما جرج بود لهذا اندام آن موقوف بر وقتی نهاده و دین  
 معامله جرنی خود را پابند گردانیدن از طریقه عزیمت کمان عالی خیال بیرون از صواب  
 دیده برای انتظام و تنسيق قلعه نوشتی که بگوید الدوله بها در تعلق یافته بود  
 عاقبت بجزت ناکامی خیاچه ذکر آن شد و گذشت اسیر خجسته قضا به  
 سلق شد رای محبت آخر قرعه خال بنام مظفر الملک بهادر که منتظر این روز بود  
 او از دیگران بمنبر شبت و ستزاید بود حکم حضور بر یوز جمیع قلع آن ناحیه  
 بعد بهادر مذکور تفویض یافت و در گرفتن قلعه گورم کنده و خرم و احتیاط  
 تا کید بلع فرموده از آنجا باز طرف سر بزرگ پش پره پیمای مقصد گردید و بتاریخ  
 اینحال خطوط لازمه بهادر و میر عالم بهادر استوار رسیدند که مستر الیک  
 سندیت با جمعیت ثانیه اگر نیز که در نواح قلعه گورم کنده استقرار

در اصل الکندرز بر وزن فلکند سر بوده است و اصل اسم در اطمای انگریزی تبدیل  
 میاید فقط Alexander. حره میر احمد علی موسوس



در زنده اند و طریقه اتحاد و شایان و داد آنست که بر کتاب مرشد زاده طلب  
دارند تا بتقدیم خدمات حاضر باشد و اب در همه نام اعظم الامر ابا و کمال  
استقامت با وجود غارت نه برار سوار حرار که بر کتاب مرشد زاده مقرر  
یافته بود و در حادثه مؤید الذوله همه مکلف غارب و غارتگر و دیدن توپچی مگوشه خاطر  
تیا و رده جواب خطوط مرسله بداران با مضمون نوشت که با نظر بر خون و انفس  
الهی نموده قدم برین وادی نهاده ایم هر چند فوج مذکوره از آن سربکارت  
بحولہ تعالی از یمن جمعیت بجز صد پنج شمش روز بفتح و فیروز می به خارهای  
سدر راه از میان برداشته و خس و فاشاک بجا رو با کد کوب ستم ستون  
یا مال ساخته بملقات شماس و راند و زمی شویم بهرین اثنا از خطور پرور غنائت  
غریبه دریافت که بخرم و احتیاط فوج اقتدار یافته را و اسم آمده قدیم  
مقصد بیشتر بر دارد اما بحرات و دلیری هیچ اندیشه سیرامون خاطر نیاروده نگذرد  
فرد اهل بیت را نباشد تکیه بر بازوی کسی به خیمه افلاک بی چوب و طناب  
استاده است به آن جمعیت قلیل نظر بر خون ناصر حقی کرده روانه مقصد  
شد بمقارن انصرافیت تاریخ دوم جمادی الاول از لار و بهادر خبر رسید  
که رام گیری درگ و باویری درگ که باین قلعه ماکزی و سربلگیش واقع  
است مفتوح گشت و هم فتح قلعه ماکزی و درگ که اعظم قلاع آن نواح است  
و از قلاع قلعه کوه او بر تبه که طایر تدبیر ابا لایق صرف بشرفات و نگذرد آن  
و کند و هم و خیال نبرده بر و ج فلک عروج آن نیچند قطعه سبت حصنی  
بوسعت و رفعت به بهره و چون حصار چرخ برین به غوطه خورده آسمان

بجیش به نور چرخش بجای کاوین به نیکو خاستگان را قطع  
کنانیده محاذی قلعه و دره و سیبیه و دیگر و زلف بگل و کرمال  
فتح کرد و حارسان ابواب قلعه دست و پا بسته و امان جان آید و کید  
سیر و زنده جان بخشی قلعه از دست آنها انزعاع نموده شاه خود قاعه  
و نوید این فتح بهین محضو اقدس و با عظم الامر ابا و رساله ایشیت الحمد لله  
نعم المیل بوقوع آمد سلسله انتظام جانیان برین سوال منعقد گردیده که هر  
رایسری و هر بخشی را جمعی و هر چهره مانعی را ستادمانی در پی مکیه گز است اگر چند  
بجوب اقتضای انقلاب زمان خاطر بجز عسکری تردد و تکرار غوطه زند متالم نباید  
بود که آخر گوهر اربابش و مانعی تمام آرزو از صدف مقصد بدست میاید  
شیر و سباش در پی حیرت که در علم است جهان به کجی حراحت دل گاه هم  
ست جهان به محلا کوچ تو از تو و تالی از راه برنجی کث کوته و حیساتی  
و قلعه همنس کوته طرف بنگر روانه شدند چون بوضع نشنا بود مضرب حیاط  
فلک احتشام گشت ستر الیک سندریت از قلعه بنگر بر آمده بشرف ملاز  
سکندر جاه بهادر فایز گردید و سامان ضیافت صاحبزاده سکندر اقبال  
و مدار همه نام معده و اب و متصدیان آورده مور و کشین و افتخار گشت تاریخ  
بیت و سوم ماه جمادی الاول سکندر جاه بهادر مع اعظم الامر ابا و رساله  
بهادر و اکثر سرداران نامور و قلعه رفته سیر کردند قلعه بنگر حصن متین علی  
و اما کن همه نقش و رنگین و خاتم بندی و تزیینات آئینه با و طاق و همه رویت  
و دیده زیب تماشایان صحن و عرض و درختان فرا که و اکنه متعدد که چشم

بیش



روزگار شناسش در آئینه خیال ندیده و بنامی روزگار مانندش در پرده گوش کشیده  
 نشنیده و لکن سین محافظ قلعه را سرچ و جیفه مرصع رحمت فرموده حکم شد که  
 بر کلاه بسته و کلاه باز بر سر گذاشته سرگرم خدمتگزاری بزرگ ترکان کجلاه  
 در عقیدت شعاری حاضر باشد محافظ قلعه مذکور و قتیچه یغیان نذر گذرانید و  
 توپ اندازان که آواز سلامی سر دادند مبلغ پالصد روپیه بلاق الغلام  
 مرحمت شد شیر محمد ایمان چهار مصرعه تاریخ و لحظ پ نظر والا گد را ندیده مورد  
 تحسین شد قطعه به شمشیر مالک نشان داده با برآمد همچو خورشید جهان  
 گرد و بگفت ایمان تاریخ مبارک با سکند رجا به فتح عالمی گرد و پیچ جا  
 مسجد و عاشور خانه در قلعه نبود مگر تجمانه و کلیسای عمده صنعت طراز  
 و سحر پردازی آتشیخانه فرنگ که در وقت مورچال ضرب گوله و گرنال  
 گرد از قلعه بر آورده رخنه در میان چاهما را انداخته اند قابل سیر و تماشا بود  
 بزرگ باوشمال که غنچه گل را چاک چاک و یا توده خاک نمناک را سیل تند  
 شکاف کند از صدمات توپ قلعه شکن در هر طرف رخنه و نفوذ با بر زده اند  
 که قرین تخیر نگاه بازان است تاریخ نیست و مهمت شهر مذکور را تجمونه و  
 شاه بیگمان و میرزا نواز بیگمان و غیره قریب کینزار سوار از فرج مفتی  
 ملازمت حاصل ساختند راجه بهادر را بجایه و سرچ سید فزازی بخشیدند  
 و جمیع مجداران بیوه های بان و پاننان یافته سر فرو لی و آیین و سر سبزی  
 حصول نمودند پس ازین از قلعه بشکوه کوچ کرده بر موضع منجم علی فرود آمدند  
 لار و بهادر جمعیت کینزار بار و دو مد فرنگی برای حفاظت مترودین لشکر

در این  
 تاریخ

و لکن

و لکن طریق و شوارع در آن نواحی مامور ساخته بود آمده شکب سلامی و اند  
 سلخ جادی الاول نواب مدالیهام تا یک گروه برای آوردن بهری نیت  
 بشکر رفته در آشنای راه بملاقات پرداخت نیت مذکور چند پارچه و جیفه و  
 سرچ نواب مخروسیف الملک بهادر مارات نمود لار و بهادر و شتر جنرل  
 میسترس و شتر جری ترجمان بحیثیت و هنر ترب سوار از فرودگاه و خود  
 سافت بخبر و بطریق استقبال ملی کرده در آشنای راه جالیکه شامیان جلوس  
 خاص استاده شده بود بشرف ملازمت سرفرازی یافتند بعد جلوس و گلهری  
 عطر و پاننان داده رخصت ساختند و خود سکند رجا و بهادر سوار شده  
 نزدیک تالاب فرودگاه فرنگی نزول اجلال افکند و آن ساخت خشک تراز  
 از پر تو موکب سکندری جلای آئینه آبر و با فرود و قریب شام  
 بهری نیت و آ پانونت و دیگر سر کرده های نیت پر دبان بخشود و با خبر  
 ملک تربت حاضر شده بعد اجلاس چهار گلهری عطر دان و پاننان یافت  
 رخصت شدند و بهری نیت و گویندگش همراه اعظم الامر بهادر بسب

این بهر دو اسم مقرر شد در اصل شتر جنرل مندرس و شتر جری بوده است  
 مندرس کبریم و سکون نون معبره ثالث مفتوح و حرف آخر ساکن -  
 چری کبریم فارسی و رای ممله ثانی ساکن و باز را ممله ثالث مکور و حرف  
 آخری تخانی ساکن است چنانچه بهر دو اسم با آن گلهری میم ترقیم میسایند  
 حرره ایچ علی نوکر

Histor General Mander En a Kister Cherry



قریب القبال پیاده یا خمیده آمده و تا یکپاس نشسته بکمانهای خود رفتند تا بایح  
 پنجم جامی الثانی روز مقام لار و بهادر و غیره برای ملازمت صاحبزاده  
 سوار شد اعظم الامر بهادر سوار اسب را بهوار صبار رفتار شده در ظاهر  
 لشکر ملاقات پرداخت و از آنجا با اتفاق بدو انخانه حاضر شده بشرف  
 محراب فایز گردیدند صاحبزاده بلند اقبال لار و و خبرل میثدس و سترجری  
 را بمعانقه غرو استیاز بخشید و باقی سرکردهای فوج و جنگ بر آدابگاه  
 رفته بطریق رسم ستر خود آداب بجا آوردند و هر سه صنادید و فرنگ را  
 در خلوت مفتخر ساخته شمشیر چایل خود بچایل لار و بهادر محبت فرمود و عطر و  
 پاذان داده شرف ارتخاض نمودند از آنجا باعث قریب القبال خمیده  
 آداب مدار المهام آمدند و عطر و پاذان گرفته خدمت شدند مجدداً در  
 مریه که با چهار پایش انگریزی که بر قلعه بیرون درک بود شترکی فک کفر  
 تا گردیده دو گنری روز باقیانده اعظم الامر بهادر و سرف الملک بهادر  
 و میر عالم بهادر و راجه شامراج رای را میان بهادر و گردید شتر سوار  
 خمیلان چار جامه شده در روشنی مشاعل انجم منازل خمیده مری  
 بهر کیه رفت تا یکپاس شب جلوه تخنیه داشته نقشه سر یک پلن چنانچه  
 نمودند و عطر و پاذان گرفته معاودت کردند تا رنج ششم شتر مذکور شدند جا  
 بهادر سوار شده متوجه ملاحظه فوج انگریزی شدند مری پندت بهر کیه و  
 آداب و غیره مریه و نیز در رکاب جمیع سرداران سرکار با جمعیت بودند  
 در سوار سربارک حاضر بودند لار و بهادر با یافند ترب سوار کلاه پوش

بحسب استقبال از لشکر خود بر آمد و موافق قاعده انگریزی رسم آداب  
 بجا آورده کلاه مهابات بر آسمان چهارم سود و در گرد و کلاه پوش  
 هم قوم سرخروئی بیافزود و بعد ازین بعرض رسانید که فدوی فوج عقیدت  
 افوج را باین شایسته آراسته نگه داشته است امید که قبل خامه  
 از مریه پیشتر باشد و مردم سواری و جلوسان بر دست راست سوار  
 مبارک باشند با جمعیت فدوی بملاحظه اقدس در آید آداب مدار المهام  
 بکمال صاحبزاده سپهر شکوه جمیع مردمان را بدست راست نگه داشت  
 تا چار کرده رسمی قدم قدم در آن گلزمین فرحت آمین فوج انگریز که بعضی  
 معصوف بار برنگ گلدسته نو بهار و برخی اصناف کلاه پوشان آتش  
 و بعضی ترب سواران صبارتار و بعضی جا ضرب قلعه شکن برخی کربا  
 حصن افکن تماشاحت سطور بلا فاصله برنگ گلستان و دسته دسته لاله  
 و نافرمان چمن چمن سنبل و ریجان و آلات و لغات و گکش و ترنمات خوش  
 که ناهید فلک را در خیر رخ تحیر می آورد و بار بردار اضطراب حیرت می اندازد  
 بانرا ران زینت و ترمین آراسته جلوه افروز نظر گیان گردیدند اگر  
 در راستی لبان سر و شمشاد در غنائی مینمودند آن گلست حدیقه آصفی اما وقت  
 رسم و آداب گذاری و هیچ کس از نخوت سر فروئی آورد و چون مشایخ  
 سید و نوگشته از دیدار صاحبزاده سکند را قبال خود را سرفراز گردانیدند  
 لار و بهادر و میثدس و جیری با دو صد سوار کلاه پوش که هر یک بر تبه سوار  
 داشت در جلوسا کمر بسته پیش پیش می رفتند و سترجری پیاده یا برای



عرض معروض روبروی فیل خامه میرفت اعظم الامر ابا در میری نیندخت غیر  
در قول حاضر بودند وقت چهارگوشی روز باقیانده از ملاحظه فوج انگریزی  
فراغ حاصل گشت بعد ازین در خیمه لار و بهادر تشریف فرما شده بر کرسی  
زرین و مکمل جلوس نمودند و جمیعندگان عقیدت بگشت آن تقدیریم حدیث  
حاضر بودند لار و بهادر کلاه از سر فرو آورده بکمال عقیدت عرض کردند که عین  
جوهر جانفشانی و خط حکمرانی مرشد زاده نقش پشانی میگردد اب مدار الهام  
گفت که صدق متابعت شما مورث کمال خصومت و حسن عقیدت شما  
دلیل شرف انسانی و آدمیت است لار و بهادر یک گهر یال صبی از نوادگان  
صنایع رنگ تذکره و عطر و پادان حاضر ساخت و تا جلوانه بطریق تقدیریم حدیث  
شایع سادات اندوز بوده طره ارتکاس زیب فرقی نمود از انسانی راه پری  
نیندخت و غیره را رخصت انصراف فرمود از آنجا که کوچ بدست کرد و بی لعل آمده  
نواران مخالف از دور روی ابدار نموده باز رو پوشش شدند در هر کوچ کوی  
خوبک میشد و بر ساقه لشکر نیز بخوان و زردان لباس فوج سرکار شمشیر گشته  
بر جای بازی زخمی کرده از پسمانده های نگاه گاو و یا بومیر بودند چون فوج انگریز  
که پیش می رفت مخالفت برپشته آمده بان اندازی می نمودند بهرگاه قدری از آن  
انگریز بقا می رفتند گر خیمه در پناه و قلع میخیزیدند یا زود هم لشکر فیر وری در  
طایر سرریگ پیش بقا میزد و کرده بر ناله فرود آمده موتی تالاب بردست رستا  
ست مغرب بقا میزد که کرده مانده جمعیت انگریز بر پیش میری و فوج میری نزد  
بردست راست بلا فاصله فرود آمده بطلایه شبیه که لازمه احتیاط و از آنجا

است مستعد بودند و مقهورین در پرده شب بطریق شخون بر سر برشته لشکر رسیده  
هنگامه بان اندازی گرم کردند چون بهادران بدفع آنها پرداختند گر خیمه در  
پناه و مدتها رفتند صبح آن شب که مقام لعل آمد لواب مدار الهام به لار و بهادر  
گفته فرستاد که ما بجنبه اشیا آمده ایم بجهت تماشای دست اندازی و شوخی  
آنها بهر صورت تادیب آن گروه و شقاوت پیرویه الحال بر ذمه است ما و شما  
از جمله واجبات است و کوفتن سر سرگردگان ایقوم بغاوت شکار و کافر  
نعمتان بی عار باعث قبول طاعات است لار و بهادر سمعنا و اطعنا گفته و غیره  
بکشت و اجمال خود کرده شب سیزدهم چون قهرمان شب کسوت نیلی فام  
در بر افکنده باد لیران خون آشام شام لغرم شخون عظیم غرمت افراخت  
وزر و روی روز به طایفه مهابت سیاه پوشان شب بفاک مغرب نشین  
بعد از نقضای یک ساعت بدون اضراب توپ و کمال فقط بدست یاری بناد  
بر مخالف که جمعیت کثیر در پناه ناله های کادیری و کیمید و بیت و مشت و دمه  
و تیری که هر یک بمقتانت و حصانت حکم قلعه داشت و اگر دیر میزدید  
و دو و خندق عمیق بود بکمال استقامت فرود آمده شب را بر فر میآورد  
رفتند لواب مدار الهام خود و در جلوانه استاده و فوج خود حاجب  
مستعد نگاه داشته تماشای شعل افروزی و متاب بوزی بروج قلع میکرد  
شورش شد و آشوب قیامت از هر طرف هویدا و هنگامه رستخیز در هر گوشه و کنا  
پیدا و صفی تقیظ فی سطلان که آواز لپشه را صدای کرنا میباشند پیر  
و طنین گس را شور تغییر می انگاشته موشیاری بود و جاسا بر ناکه های جادو



و شوارع جاسوسان نشسته آنگاه تا خبر میرسانند و نهیای هر دم و هر زمان در  
صددلاحت میا طوبه از او ضاع و اطوار شبانه و زحریف تنه میگردانند  
و رنگی چنان دم در قدم و قدم در دم گذاشته بی سر مقصد گردیدند که از حرکت  
قدم نقش پا خبر نیافت و از آواز و زشتی سایه قامت در پی خویش شافت  
تا خبر داشتن آن غافلان عقل فراموش چون سخت ادبار بر سر آنها آفتاب  
و خیمه و خرگاه زنگاری آن سبز بخت پامال آفت ساختند ثیمه سر اسیمه از بخت  
خواهیده بر بسته قریب هشت هزار گوله سر داد که زلزله قیامت و شور و محشر از  
هر طرف بر پاشد قطعه شد از برق کین گرم باز از رنگ پا خروشید باز از  
تنگنگ پا ز بس آتش کینه پا در گرفت پا عرق بر بدن رنگ احس که گرفت  
فرنگی این همه شور و صدمات چون قفل سینای می جرمه سان فرو برده و گلوله  
را نقل وار خورده با وجود بسیاری از کلاه پریشان بجاک غلط بین می پیوست  
و دمیده و لعل بلغ و شبهر گنجام قهر او را گرفت تباریخ سیزدهم پیش  
از طلوع آفتاب لار و بهادر نوید این فتح و نصرت بحضور صاحبزاده و سجدت  
نواب مدار المهام گفته متواتر آدمان معتبر فرستاده است و نمود که امروز  
بر یقین پیوسته که مخالف فوج مفروقه را فرا هم آورده اراده انتر باغ  
و مدینه و گنجام و لعل باغ مصمم ساخته چنانچه سواران و پیاده های مخالف  
از طرف سیاهی ادبار می نمایند تا شب اتحاد و اندوخته است که زود از فوج  
منصوره سرکار مامور یکایک میان شود و رنه پایداری ما از جمله محالات است  
نواب مدار المهام به الوقت یکدسته سمند طپستان آنگاه همچو برای لگ

لار و بهادر روانه نمود یکدسته برق تازان میدان و غار ابدن بال گریختن  
و انتشار یافتگان با غیایان که بدور و دراز دست اندازها سیکر و نهان و فرود  
در خلال این احوال مخالف نیز بحال هجوم و از دحام از قلعه سر می کشید  
برآمده بر سلطان تیری که سر کوب همه دمدمه پا بود و سخت مرتبه یورش  
و حمله با لعل و آور و غیر از انفعال و پشته گردیدن کشته ها پیچ فایده مترتب  
نگشتن چار و برگزیده عبور کا و میری کرده چندی عرق ریزند از دست کشته  
هر چند حرکت نه بوی کرد و نمودند نیفا و ناچار چون بخت ادبار خالیف و  
و خامه بر پیش قدم غنیمت برداشت لطمه چنان همناک و سراسر  
گر سخت پند دستار خود از گرانی بر سخت با گیتی است تا رسم فتح و  
شکست و چنین فتح کس را نداده است دست با بحال است  
از لیل آنها سر گرم برق اندازی بوده سر شک چشم انفعال خود شک  
می ساخت از آن روز تا غره رجب آتش جدال و بارقه قتال سر گرم است  
بوده و هر روز فوج طفره موج آصفیه به پشت گرمی لگنیزان که بدون اعانت  
اسلام قدم بر جاده غم گذاشتن در کام تهنگ سر خود نهادن است  
حاضر و مستعد بوده از صبح تا شام خاک سیم سهندان فولاد فعل و در دیده  
و ششمان کور باطن انداخته بر روز و دو بر و گیر و دار لعل میاید تا بیخ  
چهار و نیم کوچ لشکر فیزی شد و متصل خار بند و دمدمه با مضرب خیم  
نصرت ارتقا می گردید پیشوایان بحال نشویر و غضب و دود و نفر سر کاره  
و نفر برین راه بهمت رسانیدن خبر باطنی بی تقصیر از جان کشتن باور



شهر با خاک یکسان و نیمه زنجاری با خلاف تربت حیدر نایک فازنگران  
و لچه های لشکر پاره پاره کرده یا یکدیگر تقسیم نمودند و تقارن اینحال موجب  
خان بهادر خلف نشست خان مرحوم جمعیت یک هزار و پانصد سوار و عتقا  
با دو پلایان انگریزی از جمله کپشن ریڈیلارم سرکار و کثیر از سواران از فوج  
نیابت پردهان و دیگر چهار پلایان انگریزی از جمعیت لارڈ بهادر بنابر آوردن  
جنرل ایکنرم فرنگی و عتقا کرم علی را که جمعیت مشقت نیز از بار و چهار نفر  
کلاه پوشش و ترب سوار و چند اضراب و رسیکل از تلفات بذر مو بهی و غیره  
بکمک لارڈ بهادر از راه برپایش می آمدند رفته بودند و روز دوم که فاصله  
چهار کرده در میان بود فوج مخالف بر سر کردگی حیدر صاحب لیسریو قریب  
نیز از سوار در رسیده بر فوج مرسته که برای اکل طعام اندکی کثرت واقع  
شده بود تا خستند و جمعیت انگریزی مع عتقا جنگ از همه پیشتر کوییده رفته بود  
محمد ابراهیم خان سوار شده مع برادران و داو و علیخان بغافل نیهم کرده  
از فرودگاه رفته بودند فوج مرسته از دست اندازی آنها تاب استقامت  
و خود نیافته بی اختیار خود را نزد لارڈ بهادر رسانید فوج اشترار از  
هر چهار طرف مثل زاع و زغن فریاد و فغان برداشته بهنگامه گیر و دار

Captain. Reed.

جنرل اوتنرم اسم بوده است برای محبت با ملای انگریزی پائین فیکارم

General. Outnam.

برپا ساخت بهادر مذکور چون کوه قوی هیکل و بسان پهلوان شکل بود  
کارزار و جدال بوده فوج مرسته تقویت داده بدفع آنها پرداخت بعد  
طی مسافت دو کرده جمعیت جنرل ایکنرم طح شدند سواران مخالف که دست  
دیگر پیشتر از صبح کاذب بدیم ناراستی سیاهی او بار نموده بر چند اول  
و بنگاه مستر جنرل رسیده دست غارت گشاده شگید است تذکره راه  
راست بطریق سلامت طی شود از استعانت بهادران فوج اصغریه  
که اکثر اشترار را گشته و اسبان بدست آورده بودند جنرل ایکنرم حصول  
تقویت کلی یافته بر دو طرف بنگاه لین ها گذاشته بر ساقه ابراهیم خان بهادر  
و بر مقدم جمعیت مری نیابت بهر گیمه قائم ساخته باستقلال تمام دو کرده  
مع عتقا تا اثر رسیده بر آب تالاب منزل گزیدند سواران مخالف غارت  
زود جمعیت رفته بی نیل مقصود برگردیدند صبحی محمد ابراهیم خان و غیره از فرودگاه  
ویروزه بر شل خود پا آمدند لارڈ بهادر تا س کرده باستقبال جنرل نشسته  
و بلافاصله بر داخته متصل عیدگاه بردست راست عسکر حضرت آثار بقا میده  
یک و نیم کرده فرود آورد و در همان شب لارڈ بهادر و پلایان مرسته بشکر و تر  
باز از عتقا و مری طرف جنوب گنجا هم گمانیده بر دوشسته که در آن مکان  
واقع بود و مرسته تازه نصب کرد و قریب نصف شب جمعیت مذکور بطریق

General. Outnam.

جنرل اوتنرم

جنرل اوتنرم



بر شکر مخالف که از سر جافزاری گشته در سبوی قلعه جمع گشته بود رفت و  
 تخریل در سبایا استقامت آنها انداخته قریب صبح گشته باز بکمان خود را  
 آمده جمیع درختان میوه جات از لعل باغ و غیره یک دست تراشید بکار و بر  
 بستن صرف میباشند از قریب این حادثات اکثر صنعت طراران بانات  
 و شیشه آلات ساز بر خاسته در پناه شکر اسلام آمدند و سران و کلاه  
 فرانسس نیز گر خیمه از سر جا که راه گریز می یافتند جان بر کف دست نهاده  
 سیرتند با وجود آن حدوث غلیظه و شکست کبری سوزن ایم صلح موافق مرعی خود  
 در میان پیاورد و لیکن هیچیک در حیه پذیرائی نیافت لاجرم تباریج ستم قریب  
 شب غلام علیخان و رضا علیخان و کلاسی نیکو سلطان خیمه متصل عیدگاه استاده  
 کرده فرو دادند یک و نیم پاس روز بر آمده میر عالم بهادر و دلا و جنگ  
 و یجایی بیثبات با اتفاق در خیمه و کار رفته در هر سخن بر این ساطع و حج قاطع  
 که هر یک خیمه انصاف را نگه می داشتند و خط و خال بدایت بود و مردم مقرر  
 ساختند و کلاسی مذکور اعتراض بر قصور و مسائل آقا سیلی شجور خود نموده رفاه  
 خلق الله و استیمان جان گذارش ننمودند در هر سخن گوشش انصاف  
 بدر رضایح گرانبار نموده دست آساف و لغاتین می نمودند آخر همه سخنان خیمه

تقریب یک گیران زبان انگلند و زبان یک گیران است ایضاً و گاهی تعبیر نمودند  
 زبان کاری و زبان زده شدند چون زبانهای را افسوس نام  
 است مجازاً بعضی افسوس خوانند ۱۲

حق لطف بر انصاف نهاده بر این اقرار بر خاستند که امشب آن خود را  
 اجل چشم بند کج فتح احوال را از راه و خیر خواهی داد ای حق نمک  
 از خواب غفلت بیدار و از نشسته مستی جهالت پیشیار مبارکیم و گریه  
 از رسیدن هنگامه قیامت به سر و موافقه عذاب محشر که ارم دقیقه  
 از فرصت باقیست و خیمه خود بحیث تقویت سر اسب بکمان من که خراپان  
 صلح و آشتی بودند و از بر آمدن خیمه امید از جان برنگشند و قطع  
 طباب خاطر نشود همچنان بر جا که داشته اند و نیکو سلطان رفعت و تمام  
 فرمان قضا جرایان که امید و بیم در و منته بود و درخواست سکه کرد و ریز  
 نقد و نصف ملک و دو لیره عنوان بر خمال گذارشش کردند نیکو سلطان  
 بهر بجان منت قبول کرد و گفت من در جزایستان تو ام و جهان پناه  
 نیست بهر امر از این در حواله گاهی نیست با وجود پیام جان بخشی و  
 قبول اطاعت او باز نقل و تحاصل که مقتضی فساد مال است در میان آورده  
 در کمینگاه و قابو بود و ناچار بیت و ششم صبحدم ستر جنرال اکیوم جمعیت خود  
 را با سامان جنگ آراسته بر جمعیت مخالف که در پناه درختان باغات پیر و  
 جنوب متصل سلطان بنده قیام و زریده آتش کفاری با میردند تا خسته  
 ز راجا جی گریز آید چون لشکر باغی که از شب تهنیکه شیخون کشیده بود و باز

۱۲ بر خمال گرو گزشتن و دادن ۱۲  
 ستر جنرال او تر م ۱۲  
 Mission General Putram.



این لای التماس بر وقت انگیزانگر از بر سوزانده قاتل مشتعل ساخت سر سپه  
گشتند بیک خشمناک که از گردن دایره سر بر باد رود و بهر غار و مغاک سر خود  
دزدیدند خبرل ندکور تا سلطان می پست لغارت کشاد همدران روز  
لارڈها در جمعیت متعهد از فرد و گاه خود کوچ کرده بجای خیمه سرخزل  
نزدیک عیدگاه فرود آمد و باقی لشکرها در و بکشت و غیره بر فرودگاه و قیام  
قیام و در زیدند باز سوال و جواب از مرضی عجیب و غریب پسندی و عادت  
ذمایم که غیر از نارضا مندی سرکار عالی و شمرگاه نبودند و در یافت لاجرم  
سر خبرل بحکم لارڈها در جمعیت خود را به سرانجام رسیدن خیال فحاشین  
آماده کرده از عقب سر رنگ پش لافسانه دو گروه طرف غربی عبور و دو کایه  
منوه از اندازه گلوله در گذشتند بر سر مخالف رسیده روزانه سرگرم  
کارزار گردید جمعیت اشتیاق اکثری جانب قلعه و بسیاری طرف سلطان  
میته و قلعه میور فراری شدند قریب تمام چون قافیه آن سر دفتران از نظام  
تنگ گردید هر دو وکیل حیران و بهر اسان آمده بقبول احکام لغت تار ششم  
اولیای دولت ابدیت آصفیه زبان اقرار برکشاند و بجز و الحاح امان  
جان و ناموس و خاندان طلب نمودند اعظم الامر اسباب در باز ترجمه کار  
برده با وصف نقص و اختلال مستعد و طریقه رعایت ناموس اسلام منظور

کشت و راصل برگشته بوده است و برای ایضاح اصل لفظ بالای انگیز  
پائین سینه کلام معجزه میر احمد علی کوکو  
Bregade.

داشتند قبل اطاعت و الحاح نمودن بارخ میت و ششم شهر مذکور وقت  
دو پاس روزنامه آن آشفته رای خود پسند و آن تیره سخت طالع شد  
بهجوم و از دحام از سر کوشه و کنار بر آمده بر مورچال سر خبرل شکامه آرای  
جدال و قتال گردید و شوخیستیم انداخت جمعیت شمر مذکور موافق خبردار  
مورچال بود تاب استقامت کرد خود یافته ایک بان انداز پس پشت  
درین اثنا شمر مذکور آگاهی یافته و جمعیت خود را مع ترب سواران فراهم  
آورده بمقابله پرداخت و فیما بین یکپاس فک عظیم واقع شدند و نیز از  
قلعه گول اندازی و صاعقه باری پیشمار لعل آمد آخر جمعیت مخالف تاب مقابل  
ناورده پس پگشت و ددمه مورچال بدستور سابق تصرف انگیز و آمد  
خبرل ایکرم قریب سه صد پاده بار و ترب سوار بجار آمدند و قتل جمعیت  
میس سلطان شمارنداشت روز دوم یکپاس روز بر آمده خبرل بحال  
غضب بیک آراسه گشته و از ددمه و مورچال گذشته در دامنه قلعه  
سنگامه آرای کارزار گردید و جمعیت میو سلطان نیز از آنسو بمقابل  
برآمده باهم در آویختند و از بالای قلعه نیز گلوله اندازی لعل ای  
آخر شمر مذکور مورچال خود را بر لب دریای کاویری که متصل قلعه طرف  
جنوبی یاکل لغری جاریست قایم ساخت جمعیت در و اسن قلعه استقامت  
پذیرفته به برداشتن مردم بجار آمده خود پرداخت و کلامی مخالف هر روز

General Putram.

جنرل اوترام



با وجود جنگ و جدل بحراب و سوال می آمدند باز آمد و نوشته جات مهری بود  
 قرار داد آورده حواله میر عالم بهادر و غیره نمودند لار و بهادر که متصل ملک  
 بودند مشرف بقعه نوا حداث ساخته بودند آن در هر ما توده ضرب آیه  
 حویلی مخالف بعد چراغ افروزی شام سرگردان شرف داشت و کنگره تابان این  
 جدید و قدیم و در و بام و رواق بنا بر ایوان و علامت نصب مورچان  
 اگر نری شکست فاش رسانیده چون ایالت که دم و ایسین و فانی  
 چراغ دولت نیز بوقوع آمد شور و احسار از بهر شمشیر و کنگره بزرگ  
 صدور یافت سبحان الله آنچه خونریزی و برده می عالم از تسلط  
 آن سفاک بیابک و پدرش صدور یافته بود همان مقام از منتهی خطه  
 او جلوه افروز بود اگر دست حمایت آصفیه محافظت دینی بود  
 و از وراج او در شکافات آن عمل زشت بدست لسانی گرفتار و اسیر شد  
 غیرت و دار انعام بیاس بر شاد و خندان گشت که درین خصیت قلب الهی  
 و علی سلطان از زبان حق ترجمان ترانس نمود و بگو که بوقت کمال اس  
 و نا امید آقایی شما تقویت اسلام را با اعانت و امداد بوقوع خواهد  
 جان بخشی نمود و یامی استعانت در بیان گذاشته رفیع خلش فرمود با وصف  
 و چشیر سایات و کرم باز دست از شومی باز داشته در پی قابو بود لیکن در  
 بر وقت یک سر یک خورده منفعل و یا اس گشته را و فرار می نمود آخر غرض  
 کیا پس بدو باقیاندا خیمه پیران آن اجل از قلعه برآمد متصل میدانگاه  
 بر این خیمه و گلهای مذکور برپا شد از خطرف خیمه میر عالم بهادر و راجه شاعر

بهادر بقاصد یک بان اندازید و آن غار بند نصب شد تباریخ سوم شمس  
 و دویسیر سلطان عبدالخالق بعد ده سال و مغالدین بسن مبعث سال  
 با و عماری فقره و دو عماری ساده بابت سواری غلام علیخان و رضا علیخان  
 از متاعه سر رنگین بدر و از به شرفی با چند نفر شاه گردیده برآمدند  
 لار و بهادر و دلاور جنگ نامیکر و مستقبل شده در خیمه که بامین راه استاده  
 شده بود بملاقات پرداختند و از آنجا با اتفاق سوار شده تا خیمه لار و بهادر  
 آمدند لار و بهادر دست هر دو طفلان را گرفته در خیمه خود آورد و بر سر بها  
 نشاند بعد ادای کلمات و لاس که طفلان سر سیر نشوند غطر و پاندان داده  
 رخصت فرود آمدن و او ازین روز سیمیت افروز اشتغال نایر و جدال و التماس  
 باره قاتل از هر طرف فرودشت و شورش کارزار و غفلت گیر و دار از جانبین  
 رخت فدا و برست و از آنجا منت منت لشکر فیر و زری بدو بیکدیگر بعل آمد و در  
 برابر میدانگاه نصب لشکر لار و بهادر فرود آمد اتفاقا در آسمانی سواری برمالا  
 رفته چندی توقف نموده بملاحظه قتل بعد و انجام و غیره توجه شد و شمشیر  
 ایسان عرض نمود که موتی آلاب و سوادین بی رونق است اعظم الامراء  
 فتنه بود که مالا موتی آلاب بی آب شد از خمر حبه لفظ آب تارنخ برآمد  
 که از استماع آن جمیع مورخین و دقیقه خمر احوال استغراب روی داد  
 محمل لار و بهادر برای باز دید طفلان ثیر سلطان رفته بود آنها شیخ چای  
 خلعت بادله و یک سرب و یک جیفه مرصع و یک قبضه شمشیر به لار و بهادر  
 و یک قبضه شمشیر به لار و جنگ بهادر توانع نمودند لار و بهادر که فیض نند



اعلیٰ بعید الخاق و در ضرب تیغ معزالدین مدارات نمود و عطر و یاذان  
گرفته باز بکمان خود رفتند شریفین فرنگی که ازین صلح راضی نبود و پیوسته  
بر بمنز آشتی و مصالح طرفین بوده راه و فساد می نمود از استماع آمدن  
سیران نمیگشیده خاطر شده غضب آورد بضر تیغ لب آمد خود را  
محرور کرد لار و بهادر جمعیت او را بسط جزل سیزده چوکی پره اطراف  
خمیه او مامور ساخت و جراحان دکتر برای معالجه او تعیین نمود بر سر امهاد  
نیز بستور فراج و فسادات مزاج محرور و مذکور صلح و سلوک راضی نبود ازین  
هر دو بر بمنز ماده فساد و قریب بود که سبب بر می بازار آشتی شود لیکن  
اعظم الامرا بهادر تجدید سعی جمیل بر روی کار آورده دست آن گردان  
کشان قوی باز و در آستین شکست و سد سکندری از بنای صلح و قی  
بر روی آن یا جوج سیرتان بر بست تباریخ خیم شهر مذکور سیران  
شیو سلطان با دراک کلازمت صاحبزاده نصرت رکاب فتحاب تیار شدند  
سیف الملک بهادر با کیمار سوار است یازی و انتحالی که هر یک خون آشام  
شدید الا انتقام که بیک سنان خود خود خورشید از سر فلک می ربایند  
و به پیکان تیر دشمن دوز از شیران سیران لوار و خون میکشاند که بر  
سیران نمیگشاید مامور گشت هر دو تالیب فرش آمده مراسم تواضع به  
شروع و حضور نموده بر سینه نشاندند و خلعت باد که پنج پارچه و یک جعیه  
مرصع و یک زنجیر فیل تواضع نمودند و از آنجا سوار گشته اند هر دو سیران  
را ببلایست صاحبزاده آوردند هر دو بر آداب گاه کور نشات بجای آورده

دست بسته بپای بوسی سر بلند بیا یافتند سیف الملک بهادر و راحه را نور  
بهادر و نور خان و قادر خان و عظیم الملک بهادر و منور دار الملک و رفعت الملک  
بهادر و جمیع فدویان عقیدت توامان و بندگان صداقت نشان حاضر بودند  
یک یک نشستند سرچ و جعیه مرصع بدست خاص خود بر دستار پیر و سیران  
مذکور بسته بر فراز عالم کردند و از آنجا اعظم الامرا بهادر بر و خلف سلطان  
را در خمیه خود آورده بلا میست کلام و سخنان شیرین که هر یک گوهر شجر مرغومی  
و دلیل کاروان راست روی بود بحال دلبری و دلجویی که طریق حواله دادن  
را سخ پیمان است که اعدا را در عین نامرادی بسایه عاطفت خود جا دهند  
و بهمه دمایم و زلات گذشته چون نقش بر آب تصور کرده در پی تدارک  
مافات نرفتند گفته بدلا سا پر و خست و گفت که با وجود خلاف مرضی شرکاء  
نظر بر ناموس اهل اسلام که از دست خلاف آئینان مافرجام برخاک  
ناکامی رنجسته نشود در مصالح آمده رفع شورش نموده شد باید که شکرانه  
احسان عظیمه و عطیه کبری که از توجه بندگان حضرت مظلله العالی بعرضه ظهور یابد  
در جناب تقدس انتساب برود و کار عالم و راننده نصرتی الملک  
مِنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِيعِ الْمُلْكِ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّلٍ مِنْ تَشَاءُ  
وَعِزٍّ مِنْ تَشَاءُ بخلوص جان و صدق نشان که ایمان محمل غفلت  
بجا آرند در آن جلسه معلوم شد که معزالدین بحفظ کلام الله سپردار و و عبدالحق



به تحقیق کسب فارسی می طراز و بغیر الدین گفت تا از قرأت کلام الله و حسن  
صوت و قواعد تجوید جان سمنان را ملاوت بخت از اتفاقات حسنه  
برگویی که در آن قصه حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام و ایتیم  
پیغمبر صادق شحون ماطق بود که ابراهیم علیه السلام از حباب صمدیت تعالی  
شانه سسلیت نمودند که الهی از افضال و عنایت تو امیدوارم که این عنایت  
اما مت که مرا به تشریف آن سرفراز فرمودی و بذریات من نیز گرامت نما  
حق سبحانه تعالی شانه فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی اینترتبه  
عظمی ستمکاران نزد من بقیان و صالحان و ذریات تو که بر صراط المستقیم  
هدایت و عیدت دیم اطاعت الکتب یونکم باقرار قالون بلی راسخ  
و م وثابت و متدم باشد چون در اوقت صحبت که از زبان آن طفل  
صغیر این آیه وافی هدایت بی اختیار تراوش نمود اعظم الامر ما هبنا  
شان و نزول این آیت به احسن ترین وجه بیان نمود که همه محبوسان  
حیران ماندند و کلای میو سلطان بکمال انتباه سرور پیش آنگذند و بعد از آن  
عطر و یاندان داده چند قدم بشایعت رفته رفته رخصت نمود و گفت حالا از  
شورت آنت که سیر تسلیم بر خط انقیاد پر کار و ارگذاشته از دایره  
حسن اعتقاد قدم بیرون نباید گذاشت که موجب رشکاری داری  
و آسودگی فریقین است و استمهال باعث کدورت سینه صافان و

استمهال - جملت خواستن و انتظار کشیدن ۱۲

تشویش کافه خواص و عوام است سلطان خود را تمام از خیرات  
قنیه گردانیده زد و کوفت و تها به باید آورد و کلا از کمال انصاف اطاعت  
و ستمنا گفته رخصت شدند میر عالم بهادر و راجه شامراج بهادر به  
درستی کوفت و بند و بست امور باقی رفتند باز تا پانزده و شانزده  
روز بسؤال و جواب لیت و لعل و در زده و برادری آورد و کوفت و بند  
نفرستاد اگر چه ارسال خزان بابت قسط اول که یک کرد و پنجاه و گریه  
باشد بر روز میفرستاد و جواب بابت ششم که بیست و یکین  
زرزاید و کور و شمار میگرد و ملک سیر حاصل خاطر خواهد و میگفت  
و در وجه سرکار و شتر کاهم حاصل و ویران تقوین سینه و لارها  
اینهمه ماجرای اعظم الامر بهادر گفته فرستاد و تمام خبث طینت او که  
هر روز رنگ و گرازی و شعله به بازی و کمری تازه از غدر پر دانه  
بر روی کار می آورد و و غیر از قابو جوی و غدر نامسوح و انحراف مزاج  
و تفرقه خاطر شتر کاه قطعاً حرفی راست و درست بطور نیاید اعظم الامر بهادر  
چار ناچار رسیدن را در نگاه و کلا فرستاد بکمال غضب رو بکلا  
گفت غیبت چو فردا بر آید بلند آفتاب پامن و گرز و میدان و افراسیاب  
و تا کید نمود که همه ملک او چار حصه کرده هر یک موافق تقسیم بگیرند پس  
تانی و احوال و خلاف مرضی او پر سرام بهادر کوچ کرده عبور کرد و میری تونی  
بطرف غربی و جنوبی پلن تاد و زده و پانزده و کوفت و بند و بست  
گردید و دست بغارت کشاد و کلا موش و حواس باخته به تون و چاچو



در آمدند که پس وقت نزد موکل خود پندرفته بدستی آن می برداریم  
صبح آن روز لار و بهادر و سپهران را در میان فرنگی نشاندید و پرده  
پوشش ساخته گنجانان را برای حفاظت مأمور کرده به نگاه کلان نهاد  
پس سلطان بجزو استماع این خبر و ماجرا گفت که مرد و طفلان گویا در حق مأمور  
و حال جان خود بزل و میر خود بر کف دست گرفته ام به نیم چه از بر ده  
نیگون ظاهر شود از اصغای این خبر شور و وادلا از بس یاد ساکنان آن غمور  
بر خاست رنگ بی استقامتی هر یک بر خاک ریخت و دفغان کوچ و شوارع  
که علم غوغا آراست غبار بی جراتی هر یک انگشت آخر آن ناقبات اندیش  
بعد خرابی بصره باز و کلا را فرستاده در قبول جمیع مراتب بطوع و رغبت  
و استکانت و ضراحت و در راه آمد و کواغذ نصف ملک و ازار بر کرده  
روپیه یفت در همه مر کرده روانه نمود و میت هر چه دانا کند کند نادان  
لیک بعد از هزار رسوائی به تفریق ملک بدین طریق تحفه هر یک آمد -  
در حصه سرکار آصفیه بدین تفصیل آمد از قلع کج اندر گنده  
معدن قلع بهاری و موکما و چند پکنات آن نواحی از تاثیر تری تا دیم  
و چهل ناله و بدویل تا قلع کیم کلان و گنگ گیری و کیل و گنجی کوته و  
سد بوٹ و در حصه یتد پریان ملک دو آب از رود تنگ بند  
و در باری کشا معدن شاه و بنگا پور و دیار وار و غیره در حصه ابل فرنگ  
از کتل گر ناک تا کوژک و کوژ یال بند و غیره در حصه تیموس سلطان  
میر رنگ پش و ملک بدوز و قلع گتی تا قلع گورم کنده و در ایچو قی

و اگر داشت و جمیع کواغذ از بیار طرف بوا هم تیرت شده هر یک رسید و تنه نامه نوشته  
بدقت سرشته داران رسانیده شکس سرور و نشا و آواز خرمی و انبساط از هر  
شکر بگنبد افلاک پیچید -

تفصیل اقسام اشرفی و همون و قلم و تباک و روپیه

اشرفی سلطانی تباک نقره یعنی یک کانس سواری روپیه چند قسم  
یعنی پونگی طلا  
تفصیل همون بدین طریق

سلطان	حیدری	انگریز	سن گیری
سانوری سینه	کرک	سنگیر نیمه	سانوری بند نیمه
احمدی چوبونه	مدیقی دوپونه	فاروقی در قسم	سلطانی شامل است
گولادر قسم انگریزی شامل است -			

اقسام مسلم			
راج گوبال	سیدی	و بزرگ	
نیل کینی	راج الوقت	نیکه بمقتال	

تباک نقره بطوریکه - بر اهل انصاف ظاهر است که از ملک حیدر نایک کسی  
بطور تحفه اگر مسلم و همون و پونگی می آوردی آنرا بعنوان غریب دیده

نیل کینی



هر یک بخانه سپیدی چون افضال الهی معاونت که در خانه های کثیر از مستقیم  
 که در حین انکشاف آنکه از بار آن پشت ستون بپوشه آمدند با عجله  
 نور از خشن سلطانی نموده اعظم الامرا بهادر صاحبزاده سکندر اقبال را بنحیه  
 خود آورده بواز هم سرور و نشان افروخته شیر محمد ایمان قطعه تهنیت عید  
 نور و زمعه تاریخ گذرانیده مور و تحسین و آفرین گردید رباعی شرف بخش  
 بشکوی وزارت پسکندر جاده عالم افروز و بذات مستطاب  
 شاهزاده و مبارک اجتماع فتح و نور و زو و در صدای نغمات تهنیت  
 و تشدید ترنمات میمنت از سر سو بر خاسته بفرنگ چهارم سجد حق و حق  
 راستگران نامید و نوا و خنیاگران جاد و داد از مرز سرور و نشاط  
 و غافل جشن و انبساط بلند ساخته گوش ز بهر فلک چون طنبور بار بار باید  
 نور افروزی و مناب میا پر داز و کلر نری انار آتش باز زمین را تا انجمن  
 سوز ساخت و در و شنی سر و چراغان عسل نور و سرور تا که گشت از آفت  
 بعد جلوس کیا پس و چهار گهری چار پارچه خلعت طماش ز برین واکدار  
 و دوشت که سفید و یک تهنان کنایه نموده و یک گشتی جوابه گران بهایک بنج  
 منیل خوشترفت رو یک اسپ را سوار نذر قبول یافت و سیف المک  
 بهادر هم چند تهنان پیش قیمت نذر کرده و بهر رین روز پای میو سلطان

شبهه بفتح اول و کسر شین معجبه و با سه معروف شعر خواند  
 و آواز بلند کردن ۱۲

شایسته شایسته ترقیب داده بجنور صاحبزاده و نیکو پیر و بان و لار و بان  
 فرستاده و از بهر جاشک مبارکبادی بنوازش در آمد راجه روشن  
 رای و جگت و من و چهل نفر صرافان بنابر دریافت زر سرخ و سفید  
 رفته زر مذکور آورده بخانه عامه داخل ساختند بر صبح و شام میت  
 خوان طعام الوان الوان از باور چنانچه صاحبزاده تا وقت نهضت بپیران  
 سلطان دقیقه فرو گذاشت کرده محبت میفرمودند و دوم شعبان المعظم  
 پریم رایت طفر آیات و اعلام نصرت آیات گیتی گشت از طاهر سر بر گشت

۱- لوتیج بدایت عروج اقوام مرسته عمو تا و قوم بهوسه خصوصاً که راس  
 رئیس و سر سرگروه این زمره بود علی سبیل اختصار و ایجاز بدین منط است که  
 در پاستان زمان بعد بران نظام شاه و ثانی و الی احمد و برار مالوچی و نبوی سیر  
 بهاک بنکه و لیرا ناسیم سکندر او دیویر از حوادث روزگار و نواب ادوار  
 بحالت خلعت بستلگشته در سه کار لوگ می یاد و رای مشهور به کهوچی جادو را  
 که در یکمهر سرکار دولت آباد بود و او را منسوب بخاندان ید و بنسی مینو دند  
 و از پیشگاه نظام شاه موصوف نیز منسوب و سر کرده کی دوازده هزار سوار داشت  
 و آورده صیغه ملازمت با گیری پیدا کردند و آخر طالع مساعت و زمانه نوا  
 کرده صورت ازدواج سابوچی و لیرا مالوچی از دختر و منیصب مذکور ظهور آمد  
 و تاسید احکیم نظام شاه هم در خصوص بر تو و رود یافت که سبب صعود  
 شهباز طالع آن شرفات ترقیات روز افروز گشته صید مقصد است



و بعد انتقال نظام شاه بصوابه بیدر باجی انست قریه وزارت بنام ساموچی  
افتاد و از خلعت مدارالمهاجی و خطاب شاه جی سر فرازی یافت پس از آن  
پادشاه از تفوق خویش خویش بر خود می چید و چنانچه شیرینک نظر داشت  
اشواک شکوک و او را هم در سینه بر کینه اش خنکیدن آغاز نهاد و هر روز  
نایره حقد و حسد در کانون خیالش ملتهب میگشت و صور باطل آمال  
و اضایل امانی بر لوح و هم و قیاس ارتسام نموده نقش قنوت راست  
محال بر سینه دماغ باطل اندیش کشیده بی تأمل و تفکر غافلانه نفس بکبک  
هوا و موس سپرده شط و شیطنت پیش ساخته لطیف تصفیه مسکری تازه  
در برهنه بی بساط منتظر اندیشید - در چنین برهه توهمات لغتانی این فرجام  
نقصوری که بیایان رسانیدن یک غرض لغتانی ذاتی سده هزار و بال  
و نکال و زوال دولت ویرینه ملک پرورده خود و تبااهی ویرادی مومنان  
است و انجام کار شمره ثمرات نسیر و فلاح نیست و جز الفعلا و بدنا  
حیث - و اینهم بخوبی متکشف بود که دنیا دار الکافات است که جز او کفر  
اعمال خوب و زشت باغوشش تمامی بر کس می نهد ولی طبع و آرزو گشت  
بلو اسعان مال و غور نتایج حصول اغراض خود را مرجع و البته عریضه بخار و آوه  
بجسوریت جهان و الی هندوستان فرستاد و خواستار شد که یکی از سیدان  
نامور را اینطرف گسیل سازد که اخراج شاه جی و ایران از دربار نظام شاهیه  
نماید - پادشاه موصوف که چنین روز از حسد اینجا است بروفق اشوا  
و منصب مسبق الذکر زبانه یک مهابت خان این غیور یک کابی ملک کلا

دولت باریه را که از وفات شاهی فطری ولی لغت خود جدا گیر پادشاه  
را بر ساحل دریای بهت بحیطه قریب آورده و مسدود انواع گستاخیه شد  
آخر بنهار حیل پادشاه موصوف از دست چنان غدار خود را نجات داده و بر  
تادیب او عبد الرحیم خان خانان خلیف بیرخان خانان مومرا مومرا  
منموده و از خبر آمدن خانان موصوف نامبرده به شمه و از آنجا بهت  
اجبیر گریخت و درین بین خانان انتقال نمود و مهابت خان از شعاع  
حبال ملک را ماعریفین نیاز شتمه عقیدت و اخلاص بخدمت شاه خرم  
ارسال داشت و بموجب یرلیخ که بطلب او صادر گشت بجناب استعجال امیر  
آوان در جوبر رسیده ملازمت شاه خرم دریافت و مورد انواع عوارض  
شانه براده گردید - درین مهلت کام شاه خرم هم از پدر خود جدا گیر پادشاه  
رنجیده بغاوت و زبیده ملک دکن را جلاگاه خود ساخته بود - ملازمت  
این بدالمن سبب تقویت عناد و رزی شاه خرم گشت تا اینکه باستماع  
این خبر که ورت اثر جدا گیر پادشاه خانجوان لودهی را سپه سالار و  
صوبه دار دکن نموده جهت تنبیه شاه خرم مامور فرمود مکرر آویرشها  
در میان آمد - و درین جدال و قتال ساخته وفات پادشاه روداد -  
شاه خرم ملقب بشاه جهان بعد استقرار یافتن سلطنت حمایت خان  
را با شصت هزار سوار ظاهر آید و نیز معاونت بهم دکن نامزد فرمود و آن  
غیر کمال نیک نیست یعنی یاد و رای علاوه موقع ادای حقوق و تدبیر نظام  
شاهی که بران کمر بست میان جان بسته بود بعضی سرداران نظامی



را با فین گری از آن خود ساخته کنار رود و در بالا از دست خان مذکور رسید  
 بحسب حسن اتفاق که هر دو ذی تدبیر و شکور و شش که از بد و خلقت  
 سیلان بطرف حق جوئی و حق پرستی و محبوس بر وفا کیشی و شمایل رضی  
 و خصایل مرضیه داشتند و از طریقه فیوض امتزاج شان توحید آسایش  
 خلاق و خوشنودی خلق بود و هر لیس حطام دنیوی نیز نبودند که درین صفات  
 نظیر عدل خود را گذاشتند و این چه باید گفت - و اجتماع ذوات مجمع العتقا  
 باعث نهایت توقع ظهور تکمیل خیر و نظر تکلمان تصوریده شود - تلاقی  
 رود و با هم بکمال خوش متللی و خوشدلی از ملاقات یکدیگر مسرت اندوز  
 گردیدند و سپس قویا قلا شوب و پیچیدی و هم مخفی و محالست و مکالمات حبیب  
 قرار داد و کنکاشش یاد و رای هر اول فرج او گردید و از گذار شمع  
 باشد شعله را پانیدی و سیکند از پیلوی مظلوم ظالم زندگی و از غیروی  
 شاه جی تفرس آنحال کرده ملال و کمال بخود راه داده آخر دم راست نمود  
 و مافوق الطاقه بدفع شر و ریش کوشید - پایان امر سیکو ندیده مجبور الیه است  
 مرار او بگد یو کار و در بار عادت شاهی به ابراهیم عادت و ثانی تمسک  
 و پناه گزین شده استمالت نامه یافت - و با خنجر از سوار و پسر خود سبها  
 نام و قبایل و عشایر و تبعه و لحقه خود از تنگنای محصور برآمده مورچال  
 یاد و راه در هم شکسته را و بجا پور گرفت و در آن جین بجا با سئ  
 دختر یاد و رای مذکور از شاه جی مفت ماهی داشت تاب و تحمل سوار  
 اسب ماده نیارده و سوار بر اسب احوال گردید و بجزع و فرغ گرامید و این

و فاکیش اصغر عرصه جهان بر خود تنگ یافته رنگه مذکوره را سهرابی صد سوار توکی  
 جاده گذارشته بدین مکالت ساکت کرد که پرت عدوی دولت خداوند  
 من و جبار است - که عباد و ولد او تو بمیان جان خویش است یقین که ترا  
 در یافته بجا و ناموس و غرت خود از ره عمر و حفاوت بختاوت نزد ما خوا  
 فرست و خود سخت و سبج مراحل سوپ بجا پور ذبا با در نور دیده و سر  
 استعفا و ملازمت پادشاه بجا پور دریافت -

وزر انوی رای سطور الصدر مهابت خان را که بخان خانان خطاب  
 شده بود بمحاصره مشغول داشته خود پاشنه کوب شاه جی در آن مقام  
 رسید و در خیر خود را بجال عجز استکانت یافت آنرا بصحابت پانصد  
 بنجیان ذریع خود روانه سمت قلعه سیری علاء نظام که بطور تیول یافت  
 و تا کنون بقبضه اقتدار و خستیار شاه جی باقی مانده بود و فرستاد و او در  
 آنجا رسیده قیام پذیر گشت پس از انقضای سیاه و معینه در غایت  
 ۳۲۰ عیسوی بانهاد - در انقرب معبد بهوانی بود که سیوالی نام داشت  
 آنمور در موافق تذکره عقیده خود و منام آن موسوم به سیوا ساخت -

یاد و رای از تعاقب شاه جی در مانده بی نیل مقصود برگشت و مهابت خان  
 بین انخوف و از با تنو هم گشته ترجیحا عنان مراجعت طرف دلی نرفت  
 در ای سبوق الذکر بطریق تودیع الی نر پادشاهت کرده بقبضه رسد که کثیر  
 پس رسیده سکونت و رزید ولی از آن روز در سبک بندگان پادشاه دلی  
 نشک گشته آخر آن منصب پانزده هزاری یافت و بحسب جبلت از آن دربار



روگردانیده خواست که باز متوسل بدربار و دربار نظام شاهیه شود مگر کار در  
سطرود را بر نذاده همیای را اندیش گردیدند و برین کسش فش یکی مکره از  
معارک چون کشته گردید و باز قتلش خورشید چون خرمین نعل و نعل  
پادشاه هندی شدند و این هنگام از رفتن شاه جی نزد والی حیدر پور  
حلق و عقد مقام سلطنت نظام شاهیه بجز التوا اند و الهه شهنشاده ها گرفته  
بعد اولی با اتفاق رای رزمین ساجی انت ملک خیر امدار الهام ساخت  
شاه جی در دولت حیدر پور چنان کارهای نمایان بعرضه ظهور در آورده که چنانچه زمان  
و سرآمد اقوان و امثال گردید و از سه کار عالم شاهیه بعد حسن خدمات (یونیه)  
مع مضافات سیورغال یافت و سرگردگی و وارده نیز سوار یکی بر و سلم  
گشت و به انصرام هر که اشد و اصعب این بادانش و پیش چنین می گشت  
حتی که یکی معارک ممالک مغان کنگ گیری سیر کانش بنیهای که با غزم و زورم  
بود و بنیم تفنگ خشم گشته گردید - ازین ساسانه جاگز او و نخرانش پدش و  
بوده بدت قلیل رخت ازین جهان بر لبست - و لوبت بگورست و سرخی سیمو  
فرزند خور و او که فروغ شمع و دودمانش توان گفت سید و این نام جو  
رزم خور و در ظرف زمان من صبی الی رشد از جمیع فنون و هنرهای بگری و  
ضابطه سیاست و تمدن و فوائد سلطنت و عوائد حکومت و قدر ذاتی امضا  
و حسن تدبیر معاشرت الکی تمام و مهارت تامه و دستهای کامل حاصل کرده و بجا  
خود یک انتر اعلی آرموده کار و مدبر و با فراست بشمار می آید - گویا استحقاق  
سروری از جهان زمان داشت و انتهاز فرصت حکمرانی میبخت تا آنکه پس از

رگهای آنجهان گردیدند بدین خوب و بر سرند راج البوی علی الاستقلال ممکن یافته و در  
دولت ارثی پوری گاه و بگاه بوقت قابو بطور قراقرانه بجا کف و بلاد دیگر تاخت برد  
گوهر مقصود ترقی جاه و چشم بدست سیار و - و این زمانیت که زمام اختیار  
ممالک هندوستان خست نشان بقضه اقتدار پادشاه پانده شریعت  
و مروج دین و ملت محمد و رنگ زیب عالمگیر اول ملقب بجلد مکان رونق  
پذیر بود که توسن شهر لحام انقیاد احکام و فرمانروایی او را سر نهاده  
و ابلق لیل و نهار زمانه او ادم و نوایمی او را تن رضا در داده و سلطنت  
مغلیه تمهید به تعبیر این پادشاه بآئین و شان و شوکت اعلی مدارج رسیده  
که رسای یک خیال بنواری شهنشان از دیاد ترقی جاه و جلال دولت  
و بسط و امت ملک محال و مزیدی بران در دانه احمدری نگیند -  
و اینجالت انصف زمانه اول فرمانروایی پادشاه هندی برقرار بود و  
اینهم لازم که هر خطیری را خطری و هر کمالی را عین الکالی در دنیا  
است به نصف آخرین زمانه حکومت پادشاه موصوف که در حقیقت  
سلطنت دلی از اوج و رفعت و شکوه و سطوت و شان و عظمت  
و اہبت و جلال بحقیق نکبت و وبال و نخال و زوال گردانیده چکه از  
بیرجی و نا عاقبت اندیشی حکام و امر و نا آموزگار و شدت تشرع و  
که عالمگیر پادشاه در توسیع ممالک و پیرایه عصبت امور دینداری  
و قیام جنگ و جدال بر روزه رئیسین ممالک هند عمده و اراجکانش  
خصوصا خیلی آزرده می ریشند علاوه بر آن اعظم اسباب ضعف و بین



سلطنت و نقصان و تلف ایشان و شوکت ریاست و از نظم و نسق برآوردن  
 مملکت و از الجلال باعث خالی آمدن تحت حکومت از فقر و جود پادشاه و چنین  
 ذی اقتدار و شکوه و جلالت و دیده و مهابت و اشتغال نایره عرب و بیگ  
 بروقت بود که بسبب دلربایی امرا قدیمی و شغولی ایمان با وقار و منصب داران  
 نامدار و حکام کهن سال و تجربه کار و خیر خواه و بشیال بدافعه حرات قزلباشی  
 قن یار و سرکوبی و کرمی و ان کج رفتار اطراف و لواحق منید و ستان و انبر  
 ظهور رسیدن حکام و کار گذاران جدید و در طبقه حکام خیال خود سر  
 و عدم تنیدی در امور لاحق دولت شاهی پیدا شده فکری علمی و  
 بی استحصالی حکومت دایمی و استعظام و استقلال آن و بقا خود را  
 داشتند و گوئی که در ممالک هند و دکن رسم ملوک الطولیف نوعی  
 از اعصار دراز را بچگشت که هر خط پادشاهی و هر صوبه فرمانروائی  
 و هر سرکاری خود سری جدا گانه داشت که گاهی با هم در صلح و آشتی  
 و وفاق و اتفاق میوافتند و گاهی معرض بر فاش و نفاق عهدیناق می  
 شکستند بخصوص در دکن به انجا آشتی راه و رسم خود اقتداری  
 و خود حاکمی تا اندم مروج و جاری بود که هر ذی بوشمند و جرات فکر و  
 سعی و ترو دست یافتن ثروت و مکننت و خدم و حشم حکومت بگیا  
 هوس می بخت از آن اضافت سیوایی بیوایی قوم بهوسله را که از  
 ادنی تو جهات بر سه سلاطین دکن اندک سرمایه سرخنگی بهرسانیده  
 در تلاش تزیید دولت بود که ایشان روزگار را از جمله مقامات نگاه

فراخ عقل و حالت دلوازم حدت و گیسست بمیدان کشور کشالی نخ و حمت  
 را صبر و دلاوری و دلیری بر زده جمعی کثیر از سواره و پیاده فرامهم آورده  
 اوقات چند تابخت و تالان ممالک اغیار بطریق پیشه اونی گذرانید و آخر  
 کار سر از حبیب هنری بر آورده شهر ستار و راستی حکومت و راج خود  
 ساخت - باعث بهادرت برین امر سترگ و صورت استقامت و استوار  
 از کمن خطا بر صفت بود جلوه نما گردید و دو وجه شد چنان کج باز و مکتبت  
 آئین و پرغنون و بی سعادت و تیره دل که از صبح صادق راست گفتاری  
 و درست کرداری که کلمه بخش را منور کند و از ضیاء و خورشید جهانباب  
 نیک طبعی و وفا خوی و آداب شناسی و بلند بینی که چهره طالعش را نورانی  
 سازد منت نیافته همواره با دیده پیمایی طلعت شاد و تاب و صبح نور  
 تاریکی خسارت سرمدی بوده و قتی افضل خان ترک سپه سالار علی عادت  
 والی حیا پور را که باده نزار سوار مامور تبسیه و گوشمال او شده بود و با  
 تقایش را که سرمایه جبارت و جرات و بد و فانی است به آتش خشم طمیه  
 در لونه فساد ناب سازد و دو چار شده براه حکارت و محاربت به قتل  
 چاولی عیارانه شکست فاش داده بقیه خلعت و جفا و تان یل میدان  
 شجاعت و وفاراد و نیم کرد و دومی با عا کر فرمان دلی که از لغات سطوت  
 صاعقه تیغ بر بارش جلیل منیع و حصون منیع و در طرقة العین از هم  
 شکافته بسوزد تا عبرة لناظرین دیده کور در زمان را کحل البصر استباه  
 شود و از دهرت حکم قضائش زمره دیوزادان دهر مانند طلق محول



در لجة البصر آب گردد و باو غیله و قهرش در قلب بحر و دریا از شاخ  
مرجان آتش افروزد و سحوم نظارتند و غضب آلود و سستیش برافون هوا  
طایفه هم گردن کشان بلند پرواز را بال و پر سوزد و عباد و وزران  
سرکش جهان از تنبیه فرمان و تکرش چون عقابی بی وجود و سائیه بی جان  
و بود و بجنب عدم مأکیرند - اسیران فنون محاربه و مقاتله و سپهر و ران فحاشه  
و شافره در دستان قواعد آموزشی خضم و عدو کشی و صفوف و لشکر شکنی  
کودن محض و سبق خوان اولی ایجاد انداز یک لپا پنجه تادیب عسکر  
کشورستانش ناموران جهان در زاویه غول و ناکامی مجاز گزینند را  
جرات و دلیری آن عسودی سیه درون مکر و حیل و دهمقان زاده  
پر دغل با چنین دلیران شاهی برگستوان گسل نبرد آزمای شده داد و تنواری  
در داد و سر بار بچکان همت گوی مسابقت در ر بود - گو که کیب ر تبه بر  
را چه چنگ سوامی و دلیر خان افسر اعلامی عالمگیر پادشاه در ششده  
= ۱۶۶۴ عیسوی بدل اطاعت و انقیاد در آمده در ششده هجری = ۱۶۶۴  
عیسوی بدر بار پادشاه و هند در اکبر آباد شرف گردید - پادشاه ر قم  
عفو بر صفه مغزات و خطایات و جبارت او کشیده منصب بجزاری  
عنایت فرمود و فاما بمقابله چنین عطیه و سرفرازی ناتناهی پادشاهی  
بادای شکر ی یا مسکافاتی از حسن خدمت عمده برآر شود علی العکس آنکه  
دایما شمه ناقدر شناسانت که توقع زیاده و زحمت خود جا میدهند  
این ناقدر شناس نیز بشوق عسکر منصب و اکتاب اعلی مطالب

شغوف بود و این چنین سرفرازی را که ادون مراتب و پست مناسب و انزلی  
خویش که بالاتر از آن تصوریده بود پنداشته تدبیر و حیل که توانست از  
شکر پادشاهی خود را و اربانیده بحال خوش خانی و تهنیتی و جلالت و دلدادگی  
و بلا اخطار و موائیل و باطمینان و تانی بمقر خود رسیده خاطر از اندیشه تردد  
اسفار کارزار را غبار برپا داشته در ششده هجری = ۱۶۶۴ عیسوی لقب را بگلی  
جز اسم نموده سکه بزر و سیم بنام خود زد -  
بر رموز و انان پوششندی و فرز آنکی و دقیقه یا بان مجموعه دانش و  
و مال اندیشی حالیت که این نتیجه هالت که از غفلت و جلالت و حمايت  
و شکوه خلافت پناهی سنجلی نمیشد از رنگ تخوف و استعبار  
گذر بود از میقل مصاحبت الطاف پادشاهی و معاینه رنگ و روش  
حصار در بار ظل الهی قاطبه ذایل و صافی گشته - بعد معادت بتناهی رای  
ر زین و اصابت فکر دور بین خود حکومت آبابی را رنگ و آب و فروغ  
تاب داده بلکه بقیادت همت بلند و هدایت سلیقه ارجمند قوانین سینه  
و صنوا بطر برگزیده در رفاهیت عامه رعایا و استمالت کافه بر ایام  
که بدان باعث زیر دستان نه صرف خود را مصروف خیر سگالی و  
هوا خواهی او میداشتند بلکه مهر و محبت و جان نثاری او که را اعلی درجه  
سادت حکومت املت است (بزرعه قلوب کاشته جز و لایفک  
از و شدند که آن وجه و حیل دولت گر انما به جدید خود را ستم  
کرده علی البهر کوس خود ستانی بر زده همه نواح تصور ملک سنخ



بیطبقات تازه در آورده بقیه زندگی بعبث و فراغ با و سرسره و دغدغه احدی  
و خوف و خطر که امی معارضی بسبب برده پس از مدت دراز در سینه بجهت  
= شسته عیوی از اینجا بنها نمانده عدم شرافت - و قبای جانشینی بزمان  
پیشش بنهایی نام حیت و پیرمین قایم مقامی بپیش دست آمد ممکن و ساده  
ایالت پدری گشته طابق النعل بالنعل چگونه را شعار خود ساخته قدم در عرش  
ستیش پیش نهاد و از ازل و خشت و از ازل و صعبیت شاجرت و نملذعت  
بخاطر نیاورده بر تزلزل و پر خاشخری عالمگیر پادشاه که نفاق و شقاق  
برست لیکن حکم اراده الله غالب علی اراده الناس منصوبه دور و دور  
از او از پیمبری ملک شنبه باز رنگ دیگر پیدا کرده زمانه آن حق  
را در نوشته پادشاه نقش دیگر برشته به انجام کار آن بد مال سقیم احوال  
بذل رقیب اسیر و قید پادشاه بهند در افتاده گشته شد -

پس عالمگیر پادشاه بر پیشش ساموراجه نظر شفقت مصلحتانه مجبور و  
مبذول نموده از حکومت جندی سر فرزند فرموده بکنار تطف و اعطاف خویش  
پرورش میداد -

در اصل گو که اسم این راجه و ساده نشین دیگری بود - مگر پادشاه  
عالمگیر ظنر لفظ ساهو که معنای (دزد) است بزبان شیرین بیان بیان  
بهین اسم من الناس معروف و مشهور گشت (ساموراجه بوجه پرورش  
پادشاهی که اقتصای الضاف و مصالح ملکی در بقای خانه نشین همین  
نیخواست که بانتهای آسایش و تن پروری زله برادر خوان لطف و

احسان و ریزه چین مانده غایت و استئمان خود فرماید تا نطفه خلایق نسبت  
پادشاه با نواع خود کاگی پیدا شده بر طرف گردد - و بوجه انسان شفاق  
و مروت پادشاهی ساموراجه طبع آرسیده داشت و ماورایش چندین  
قابلیت صفای ذهن و معرفت بهسم و ذکا و حسن تعقل و تحفظ بهم در و نبرد که  
از جبر تعقل و ادراک بیکانه و بیگانه و تفرقه میان میل و تمسح زمانه میکرد و  
لازم حکومت است که ملک آرام در قافه کافه نام و وارسی استغاثه  
خواص و عوام و مشغولی با ستر صفای خداوند مقتدر مطلق و استغاثه امور  
فلاح خلق و حفظ مراتب عالی و ادانی و حمایت شعفا از و ار با نیدن بحال  
جور و احفاف و اعتساف اقویا باشد بهر نداشت و از حفظ سلطنت  
که جهانیانی به حکمرانی است بی نصیب بود و سلطنت را در لویه حظوظ  
و دولت را وسیله لذایذ جسمانی دانسته محض بادای حق تعیش و لذت  
روز و شب و لیل را بیوم میرسانید - اما در ستر قی اقدار اده  
خود پرستی و تن پروری و غلامی میباند - و متبیکه حاکم مجازی از فرایند  
منصب خود که برای تقدیم آن حاکم علی الاطلاق بر نام بگماشت  
باشد در آن نهادن و رزد و متوجه بقواعد اصلاح احوال عباد و تحفا  
قوانین تعمیر بلاد قلوب نگردد - در آن بهنگام حیرت و دلیری با جسیه  
سجود کاری همه آوان متوقع میسمانند خبر ظهور نیاوردن کارهای خیر  
و گمانند و که دام ستر سید است که سیل چنین حوادث را مانع آید و که  
اوقات اشخاص جاه طلب مثل با و اسم و بهر در پوست کیتای و بیکانگی



خزیده بدیم انون و ان چنان فریب میدهند که در شخص مخلصان بشمرده شود  
ولی آنها بهر آن و زمان انتهائ فرست میجویند تا حصول مطالب نمایند - هر حاکم  
که از حسن تدبیر ملکی و عدالت شعاری بی بهره است مثل تمایل بی حس و میل  
بی روح مشمرده میشود - در اینجا قول فیلسوف اعظم معلم اول حکیم ارسطاطالیس  
بیاد می آید که دنیا بمنزله گستان پر بهار با انواع ریاحین و اشجار با ثمر ترنمین  
یافته و دولت محوطه آن که از دست برد اغیار و ظلمه نگاهدارد و مراد  
از دولت حاکم و فرمانروای عصر است که زنده میخیزد بسبب او طرق و آن طرق  
قواعد بسیار است و تمدن است که حفاظت میکند حاکم زمان آنرا و آن منتظم  
است که مدد میدهد آنرا افواج و قشون و کفالت معینان از مال میشود و مال  
رزق است که هر رعیت بدست یاری و جانفشانی جمع میکند و رعیت  
و دیلت حنلاق عالم است و نگهداشت آن از عدل میگرد و عدل  
ساوات حق است از رعایت اعتدال محض و سوت مطلق ای برابر  
داشتن میان طرفین و حالت متوسط از کمی و بیشی و لطف عدل میان  
همه برابر است و در احیای بقای گلزار جهانست (چنانچه محقق دوانی در  
مفروض در یکی تالیف خود بر نگاشته (که در خزانه کسری کیسه یافتند و در  
دانه بای گندم بود و رعایت بزرگ هر یک قریب بدانه خرما و بر این نوشته  
بود که در زمانیکه پادشاهان را عدل بر کمال بوده برکت و نیرتبه بود) -  
و هم از قول مؤید مؤیدان و دانشوران حکیم سلطو است که (عدالت  
نه جزو فضیلت است بلکه فضیلت کل و جوهر که مقابل اوست نه جزو فضیلت

است بلکه رذیلت کل است) الحق ترویج عدل و معرفت حق و تادیب انصاف  
اشکل امر است تا اعضا و جوارح و قوای جسمانی بر ریاضت تشبیه  
و قایل آن ساویده نگردد و قوت ادراک و روحانی در خوض و فکر  
منصرف نشود امکان ندارد که بجزوی از اجزای رکنیت عدل و تحقیق  
حق و خلیت انصاف که عبارت از افضل سلوک عبودیت خالق و انصاف  
معاملات و محاکمات نبی نوع مخلوق و ادای حقوق اسلاف است دریابد  
هر چند نظام ریاضت روحانی و زحمات جسمانی و تحمل دقایق تشبیه امور  
لا حقه عدل اشکل و اصعب بنظر می آید مگر وقتیکه خالق خیر و کل میخیزد  
لطف و کرم خود خلعت وجود انسانی را بر بیا جوامع شرفیت جمیع مخالفین  
است یا زنجیره و از آئینان بعضی را به تشریف تفوق و استثناء که عبارت  
از حکومت بر انبیا می باشد است متحجب و متخلع ساخته با رعایت حقوق آنها  
بر رقاب و اعتناق سروران گذاشت پس به ازای چنین عطیه گبری که در خزانه  
حد و نهایت بگنج و بزمینان حصرو انتها بطلب استرضای معطی  
حقیقه و ادای حقوق الناس موفق احیا و ترویج عدل بوده بمقابل آن  
موجب عطی این ریاضت و زحمات و دقایق را اسهل ترین اشیاء  
باید بشمرد تا بهبودی هر دو جهان حاصل شود و الحاصل این راجه صاحب  
راج با اینهمه خسای و ناگرده کاری صرف برای تن آسانی خود امر  
متعارف و دادگو یا انگشت بر آتش زد و باد بدست پیچود و کوه بناخن  
شمارد و اقطار امطار به سبزه انگشت شمرد - و ستاره با خدنگانخت



و زمانه بکندلبت و حبس میاد شمال با عقده جبال و ضبط آب و در غرض این  
که از آن نوعی که شکوه او در شلوغ اتباعش بود آنهم را بیکان رفت  
و درین عالم اسباب زمانی در از صرف به تلیق راجه معروف و زما  
ز و حلالی مثل سهای بیغ و غ زندگی بسر میرد اگر چه سن طول یافت  
ولی از آن از مشغول خود پرستی و متمرکز تن پروری بود هیچیک دراز  
عمر سود نه بخشید و بسبب سبوق الذکر بخوشی و حظوظی بود چند روز  
عمر طبعی با انجام رسانید و آن نیست که بر جامی حکومت آلبانی قائم  
شده خیال خود را پوشیده تخم نزاع و تفاق خالوده پادشاهی بر کاس  
و پشت تن مشر زانه و پوشیده که مراد از بالاجی بشن نامته و دهنجا جاد  
و سنا گور بزرگ و غیره است که از آن هر یک کنیا و زمانه و معجونی بودند  
از پوشت یاری و جیل گرس جته انتظام ملکداری برگزید و تمام مسلم  
ریاست کیم بدست گفایت و درایت و دراست شان واسیده  
غافلانه میزیست و با اینهمه سپهر صلبی نداشت بنابران از قریبانش  
رام نار این نامی را پس از رفتن او در سنه ۱۱۶۳ هجری ۴۹۹ ع  
ازین چار سو بکر اصلی خود بر چار بالش راجه برشته بر نشاندند و لقب  
راجگی دادند و اینهمه خودش هیچگونه از فطانت و کیاست بهره  
نیافت بلکه سامور راجه گاه گاه اوقات خود لخطه و لخطه صرف  
حکومت میکرد و این آبر و پسند و آسایش و دست بخلاف آن  
بکلیه جهات ملکی و مالی بر راسی آن هشت تن تو بیات انما و دست نشا

و از آنست که گویا از حکومت فراغ حاصل کرده و ندانست که باطن او از منزه و ال  
دولت خود میسوا و آماده ساخته بالاخر از آن پوشیده این خیر سگال  
زرنگ شربت کی بالاجی بشن نامته بر چنین کوکبی نگردد که در دست لاجری  
سنا عیسی بس کار سامور راجه پسرده پیشانی می (و در المسمی)  
سرافراز شده آموهای گشت و وزیر کی و دانانی و مطلب بر آب  
خود کیامی عصر بود بعضی خیر خواهان با یکدیگر موافقه نموده به تشییع و تقریب  
و کنایت و تفریح معروفی راجه داشتند که دست اقتدار این برین در افتد  
نوعی اوانی و اقامی یکسان است و اینک مملکت را انگشت او یک حلقه  
انگشتیست که بر سوزی که خود داند بگرداند و راجه صاحب سطور بعضی خود  
و انتباه از کمال قرب مکان و منزلت او روز تار و زانست و و  
لاجرم بر شامت بزحمان ریاست و سرسنگان دولت و سروران حکومت  
نزد دست و قوی گشت - احبام کار این برین بدان رفعت و علیمت  
عروج کرد که تمام هند و دکن بدست اقتدار او و اولاد و احفاد و اتباع او  
یک حلقه انگشت بود بهر که خواستند بختند و بستانند از راجه رام نراین را  
بجز نامی هیچیک حاصل نبود آخر الامر آنرا در ملک ستاره بعزت و احترام  
مقام داده خود در شهر پوپه با حکومت بر چیده بلقب پیشوا و ینت  
پردهان و ناما یعنی (مسدرا عظم و کیل مطلق کار پرداز و مقتدر و نایب الملک)  
که درین خیز و زان با مصلوح گورنرنت بر شش (ریخت) میمانند متاگرد  
اگر چه در امور جزئی و همی اختیار تمام داشت تا هم راجه رام نراین را بهم



تکاملی و تسامی و خامی طبع و خام خونی به تعظیم و اگر چه او بدل چند می نمود  
 بپندار او را حکومت خود ساخت از آن بعد از اخلاف و پیمانندگان او  
 بر سر که بسند ایالت رخت انگند اتباعا لامر الاسلاف همان لقب بر خود  
 رواج داده مشهور به پیشوایان و پادشاهان و نامشندند با المال بر کینا  
 بوستان خوشمندی و دانی و تغلبندان خیرت و مینائی آشکار است که  
 غرض از تنوید کتب اخبار و سیر استطلاع احوال بنی نوع بشر از خیر و شر  
 و شیب و فراز و ضایع روزگار و کیف و کم الطوار احوال که بقدرت کامل  
 گردگار و صنع صانع آفریدگار است که سر آن و زمان از وضعی بطور دیگر  
 متغیر و منقلب گردید و چنان پیشینیان و گزشتگان از سعادت و شقاوت  
 زیستند و پستیان و آسیدگان به تبع اخبار و آثار به دولت و  
 آسانی که واسطه تیقظ و آگاهی و رجوع از غفلت و گمراهی است پی  
 برده متنبه بر رفتار خود بوده بگردار پسندیده عمل نمایند تا باز منته آتیه  
 خود هم بر زبان دیگران به احسن عمل مذکور شوند این برسی است که مقتضای  
 مشیت ازلی و اراده لم یزلی بر فردی از افراد ذبیحات که درین عاریت  
 سر ابار داده اند چهره حاش خون آلود ناخن قتلیم گرگ اجل گردیده  
 و حشره ثبات و استقامت او از پنجه ستم پلنگ ناسیدی و یاس  
 جراحت یافته بلا علاجی بار سفر آخرت بر بندد و بنا چارمی از حطام فانی و نیوی  
 تمامی ذخیره کرده را انداخته برود و خاصه بنی نوع انسان را چیرگی از و  
 درین سراسر ای سنج و منظر نگاه بی تعب و رنج با او در می ماند اسم سامی

و اعمال گرامی است اگر افعال حسیله و اعمال حسنه از و سر زده به جوشش نام  
 نیکو درین کمنه سراسر مدوت از و یادگار خواهد ماند و کذا بالعکس  
 و در عقبی نام نامی به جبریده برگزیدگان و نیکو سرستان شبت و از باگان  
 واجب الافضال مملات سکاثره سحر آتش خواهد یافت و رنه علی الرغم  
 آن - هر کدام درین دار مکافات مغبوط بالا نشینان چار با شس  
 دولت و بعضی نذل انظار هم اقران بحالت فلاکت و محمود و سدر گزینان  
 سند توکت و چندین خوار و زبون و پیش چشم حینان و نیرت  
 مانده روزی که چند بجوی و زشتی کوس خود می نواخته بر فتنه و نه قوی  
 و عاقل و کت و راد و اعی و نه ضعیف و مقیه و مقهور را شایانی - و نه مقدر  
 و شجیع و در دنیا خلد است و نه عاجز و جبان مؤبد می ماند و رسوال انصا  
 بر دو نوع مردم زندگی بسر برده طبل رحیل کوفتند که تذکار بعض  
 از آنها بر است و افواه جمهور جاری و ساری - نه از نیکان اثری  
 پیدا و نه از بدان خبری هویدا است - از آن گروه نهجیکه سختی آن بود  
 ستایش و ذم ذکر و اسم آنها از قصص و حکایات و امثال مذکور و  
 هر یکی از آنها باید ایش اعمال خویش طریقه معاقبت است با معفوین  
 مشهور است الزم که سعادتمندان و نادل و مهرش یاران کامل از طایفه  
 کتب علم سیر بتبع اخبار و آثار اسلاف محض و فکر نموده موعظت  
 پذیرند و عبرت گیرند ز نایاچو کونجری همه پند است و همواره  
 درین کوشند که این دوروزه حیات مستعار را خورسند و بی آزاد



سیر بر بند ستمخی چنان بکار که گرباز و رشود پاد از وی شریای سعادت  
توان گرفت به فقط حسره میر احمد علی موسی

جنرال ایکوم از لار و بها در رخصت یافته برای بند و لیت لغت و کور  
و غیره رفت و مستر مینیس صحت یافت طرف چینیان ر وانه  
شد و بر سر راهم بها و نیز رخصت شده بیک خود شاه تور و بیک  
برگشت چون بجای بهرام درک رسیدند خود صاحبزاده نجمه لار و بها  
مذکور رفت بها در مذکور استقبال شده بگوشش قلبی و باعث افتخار خود  
کسی زرین نشانی و جواب نموده و انلی گذرانیده بعد روانه شدن  
صاحبزاده عالی مقام اعظم الامرا بها در توقف نموده بسیار دلجویی با  
فرنگ کرده عطر و پادان و خلعت گرفته باز آمدند تا ریخ یا نزد هم  
شعبان المعظم بیکاسیکه تاجدار زرین لباس خورشید بر او رنگ  
فیروزه رنگ آسمان جلوس نمود و در این توالت و سیاه و سیاه  
انجم نوز بار را بر یک سر و داغ نمود و اسباب نیز لغنی دسترخوان  
مذکور و چینی و کسی زرین پا از نجمه لار و بها در حاضر آوردند جمیع  
صنادید فرنگ قریب بیت و چهار سر داران کلاه پوشش بدو نیکخانه

General Outram.  
Mistox Mendes.

جنرال ایتوم  
مستر مندس

سکندر جابه بها در حاضر شدند خود صاحبزاده سکندر جابه بها در لار و بها  
بیرون آمد و دست لار و بها در گرفته در همانخانه بودند و قماش می اکل طعام  
ایل فرنگ میگرداند اعظم الامرا بها در طعام الوان الوان رنگ داده  
بالای بر قلاب و رکابی بر پارچه کاغذ خط انگیزی نام مستم بر یک طعام  
نوشته چنانچه بودند نظری بسیار مخطوط و متلد و گردیدند و زبان توصیف  
و تعریف شکر بر یک مفره طعام و نان کشاندند رسم این قوم است  
که اول و آخر طعام به مضغه و نه غره میکنند و نه دست میشوند از  
رومال دست و رو پاک می نمایند از عایینه این حال بر سلیقه آن قوم  
حیرت افروز و بعد ازین بوداع کید گیر پر دختند و خلعت و جواهر گرفته  
بر کس بیکان خود بافتند صاحبزاده بلند اقبال نجمه سر و دلیران  
نیم سلطان رفته بیکال و دلجوی و دلا سپرداخته و جواهر و خلعت که  
بقوان نذر آورده بودند گرفته رخصت الضراف فرمودند و بهم سری پند  
بهر کینه نزد لار و بها در رفته رخصت کرده شد و ازین طریق به کس  
بیکان بهر گیر رفته رنگ ارشاد خاص افروخته بیکان خود با آمدند و زرین  
روز با ناگاه مزاج و حاج بندگاه حضرت از هیچ اعتدال انحراف و زریه  
قدری او را بر ساق پا ظاهر گردید حکما توهم استعا کرده و حق  
نمودند اگر چه مزاج مبارک و رای عالی برین تشخیص قابل نشانی از  
انظار مکرر رغبت بدو او تدای گردید و صنادید عرق کاسنی لعل آتش  
شیر شتر می نوشیدند و از آب و هوای نواح باطل تنفر گشته کوچ



کرده باریخ یازدهم شهر رمضان المبارک شرف بخش دولتیانه بلده شد  
اعظم الامراتها در از اصغای اینجبر سخت مترودگر دیده با اتفاق بری شدت  
از کشتن بالا یورمو کرده در لواج قلعه نگنده بری قدرت را رخصت داده  
بر جناح استعجال بکوچای متواتر در ملک نو تسخیر خود رسید و موضع اناپور  
که آغا میر خد ملک نو تسخیر آصفیه بود نزول اجلا نمود و موضع مذکور را موسوم  
بسواد اعظم کرده و تاریخ آن سواد اعظم بود و همایون نیز گفته و از آنجا  
بر قلعه تاریتری رسیده شانه سرکار نشاندند و قلعه مذکور را یکند کرده  
موسوم ساخته از آنجا بکوچای متواتر و طولانی بر قلعه کنجی کوته رسید و  
همان روز تمام بنگاه و سرداران سپاه را در آنجا ببار لاغرستان <sup>سوار</sup> <sup>سوار</sup>  
بکوچای دوسه گروی آهسته آهسته مجید را باد خود را رسانید و بجهت سیر  
فرح باغ که در آنمیان فواره ایست که در میح ولایت مانند شش نشیده  
که سی و هفت درع بلند مسجد و چنان برور و نشسته مسجد که اگر دو جوان تبادور  
دست بر بالای فواره می نهند بزم گوی چوگان پرتاب میدهم و معصا خبر داده  
رفته از حدت تموز آفتاب و کوفت و تاب سفر خاطر بار آسوده ساخته از آنجا  
بر جناح استعجال باد و نهرا سوار جبار روانه مقصد گردیدند و قلعه با کشتن  
را بر سمت یمن گذاشته باریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک  
که بنده حضرت باریخ یازدهم ماه سنه داخل بلده شدند بفاصله یکروز که  
اصلا بوسیم کسی نرسد بلکه تا رسیدن فرح نگه دوازده گروی بلده خبر رسید  
بود آمده بلازست حضور پوز فایز و کامیاب شدند و ادای تهیت تقدیم

رسانیده نذر بگذاشتند

برخی ذکر وقوع حادثات قحط سالی و جان باختن عالم عالم  
ازین حدوث بحال فریاد و فغان صغیر و کبیر بصدراری  
و استهال و ملازمت اثر در الملک بهادر بعد تا دیب مرزبان  
کنک گیر بدبال بر سبیل انتخاب و اجمال

چون بعد داخل شدن بلده فرخنده بنیاد از ماه شوال آثار قحط و غلام  
شیوع یافته رنگ بی استقامتی ریخت و گرد این حادثات از هر سو  
غبار نامرادی انگیزید و اکثر بلاد هندوستان را در گرفته از حدود  
قندهار و کابل و پنجاب تا کجرات احمد آباد و هندو سورت بود از آنجا  
بلکه غنیمت و پایان گماشت گرانگ و سیکنگول و سواحل دریای شور  
شروع گردیده عالم عالم را بجا ناکامی آلوده و جزای الملک از ماه شوال  
در اطراف صوبه فرخنده بنیاد شعله یاس افروخته خلقی کثیر و جم غفیر را  
چون پر روانه سوخته خاکستر ساخت و ازین حدوث غطیبه شیشه نامی  
عالم عالم از طاق مذلت بر سنگهای ناامیدی انداخت گرسنگان  
ممالک محروسه دست رد بر وطن مالوفه بر زده مجنونه هر بلاد در هر کوم  
و بازار فروش راه تردد پیشگان گردیدند و چون نقش قدم غریبان



خاک حرمت برسد پاشند آتش جوع و سحر با متعجب گشته و ما را از خون غصه  
خاکیان بر آورد و از هجوم و از دحام محتاجان ترحم و تفقد آنوی عدم خیر  
آوارگی بردار با پیش آمده رسیده که بجز و صدادم و ایسین غریبا که زنی از  
جان باقی بود بهنگ جو اسکبار گشت و از دور و در پنج هر روز که سنگی راه آوارگی  
در نوشت غیر از جوع جوع هیچ سو آوازی نشنید و خبر روی گرسنگان پنج  
چشمی صورتی دیگر ندیده اثره اخلاق از دلی کریمان کفظم برخاسته و اقتضای  
حسن مردت از طبع سخیان بار سفر بسته عبیده و او تان که بوی لجم کوسفندان  
را بوی سوخته گوشت پدر و مادر داشت نفرتی میرد و درین مخطوبی برگی  
عصبی و لبند را مانند مغربا دام سحر و نه طاقت فریاد و سوال در گوی  
بی نوا یان گره بسته حرکات اشاره و ایما از غصه برخاسته و خشم نشسته  
دانه جوار حکم در دانه داشت و قطرات اشک تیمان همه جاذبه ناله ناله  
انباشت از اجاب و مردگان هر جا در رود و پای بسته جویانی سیلها پای روی  
شکسته و بر قدم نفس مکینان فرش راه بر سر مردگان فریاد الله الله  
سر شک غریبان در دیده حیرت خشکیده و صدای بی نوا یان هزاران  
حسرت لغزیده جسی ندیدم که پوست شکم با پشت نه چسبیده پهلوی  
نشندم که استخوان اضلاع چون عظم زیم از یکدیگر جدا گردیده و چند  
کفه نیز از سنگ بر سر نیزه غیر از ناکامی و آینه سنجیده و آنگه شامین ترازو  
زبان از قفا بر آورد و خبر جنس گرسنگی چیزی ندید تیمان اگر غواصی سید استند  
با سید دانه غله گو بهر سلطان از فقر دریا بر می آورد و ندگر سینه چشمان اگر بر

پرواز سید استند خسته سنبه از دست فلک میرد جانی نباتی و دو کانی  
بخوانی سید ادب یکس دست رخت نگاشد و بنجاییم با را بیک رکابی طعام  
می سپرد کسی دست التفات بر سر آنها نهاده هزار بار بر سر رود و دیوار  
چون ساینه زمین گیر قاده بر سر سر کوچ و بازار بر یک جاده لغزش حیرت  
پیما از کثرت نقل و حمل لشت حلالان پیوسته و قوا از بار کشتی مردگان  
همواره و دوش غسالان فیل پا بر باد و غیر از بر داشتن لغزش گرسنگان  
امری دیگر نبود و هر شام از سر مردگان سوای بردن مردگان صورتی  
آزاده رو نمود از صعوبت کشاکشی بر سر یک جازه چهار پنج آب و کجا  
سیر دند و گرداگرد ملیده و معموره در محراب و تالاب و رود بی دفن و دفن  
پر تاب سید اوندید بر احوال لپرسیم نم نکر و مادر بر احوال دختر دمی  
تاسف نخورد اگر پدر را بعد بر فاصله گیر و دست داد علم هفت زندگی  
افراخت و مادر را بعد دختر فرصت یکشب اگر در دنیا و غنیمت نقد حیات  
شناخت از تنور مسیح مان پر و دمی خود مکر و الا از دو دمان اغنیایا  
از دو کان طبایخی شعله آتش سر بر نیاید و مکر آبی از کانون سینه غریبا  
پوست بر سید سالما از سحر مغرب باقی نماند و خون کوسفندان در سنجی بزرگ  
عرق گل بر یک دویده و در گوی خود میکاند خنیاگران نامی که بیک گرسنه  
نگاه هزار جان گرامی گرد و میرد از عدم جذب انتفاع خریدار خاک حرمت  
میخور و نه قیمت لولیان بیک نان گران تر از یک گلی باز گیران و خریدار  
در ناسفته را مشکران بر یک رکابی طعام از آن تر از دانه خود بریان



دل شادی از هیچ خانه اغتیا برخواست و صدای مبارکبادی از زبان  
 احدی روی سر و نیاز است غیر از طلب پاریزان آذای نشنیده و  
 جز خواستش لقمه طعام صدای گویش نرسید اغتیا بکثرت سوال محتاجان  
 نقد التفات بگریه ناله صافی بستند و تو نگران هجوم شترات ساکنین چون  
 مردمان در گشت و خول نشسته اشک ناله صافی در دیده می مروتی لبان  
 آب چشم مردگان خشک گردیده و دست لقمه در آستین ناله صافی مانند  
 پنج بیت در کفن در دیده بر لیل و نهار بر یکبار بار سید و سفید باش  
 و جوار نزار با چون مس بر شهادت افتادند و بر سجده و شام بسی غریب  
 خریدی بر مردگان نقد جان مانند درم از کف میدادند کدام تنهن  
 استقامت است که در کشاکش زلالت لکه کوب نگردد و کدام تناور کعبه  
 قامت است که چون کمان از دست کشی بازار بایان خمید لطمه فلک خشم  
 مروت تنگ بسته به جهان بر سینه خود سنگ بسته به آزار یکدیگر خشم خشم  
 نه اینرا سختی پادشاه شدیم به قیامت بر طرف گردید پیرا به زین سوختن خشم بر پا  
 گرم زین مملکت گردید زاده مروت سویی عنقا بای بختا و جهان از در و عالم خیمه نشین  
 بویاری شیخ و شاب کوشید به غریبان کوکوب بازار بازار به برای لقمه نانی دل انجازه  
 بزنگ قطره اشک تپان به بعد و احس تا در خاک غلظت به گرانی زو جان سنگ لطمه  
 جگر جاک است آدمی گندم به خود آساده و پیکر شوق به مکر و آرد و جو بتمه خلق به  
 کبابی کرد دل بال سمندر به ندیده دانه غیر از رنگ انگه چو منیرم کلیر استخوان به  
 نه گرمی بر شرب یکدیگر به بکندم نان بر دل چاک افتاده به نشانه کا و دیده چه چشم کباب

کبر و شیشه ناموس می کش به میخانه فت و از لطمه آتش به چور و دین  
 شد جوشش ستان به بیج عشم شد میخانه ویران به نمانده ساقیان را  
 عیش باقی به زیستان دختر زشت طلای به جوان آشوب عشم آورد سختی  
 عیان در تنگنا شد سبب سختی به قناد مردگان الله اکبر به جوار ارقی خزان از  
 با و صرصر به زبس موج اجل گردید جوشان به بسی عجموت شد شتر خرموشان  
 از وقوع این حالات که امر ناگزیر بود و سواهی کرم خالق از دست مخلوق  
 چه تدبیر تواند شد سبب کا خضر از معاینه این حال از اکل لذیذ مطلق دست  
 کشیدند و غیر از نان درشت بینی و کباب خشک آنهم بقدر ستر رقی می  
 کشیدند و بر روز و شب بدعای یارب یارب بوظف و مشغول و بیسته  
 خاطر اقدس از ظهور این علامات مکر و ملول گریه سنگان با غوامی او باقی  
 اکثر بر دروازه دولتخانه هجوم آورده در بی اعتدالی گشوده دروازه عمارت  
 نور سوخته کلمات ناشایسته بر زبان می آوردند اما غیر از رفق و ترحم  
 دل در و مندان نیاز روند با وجود شوخی مردمان سموع میشد خاطر خود را  
 رنجیده کرده هر روز ز زکیر لغویان خیرات آیتا میفرمودند تا آنکه بوی گوی این  
 بر زده در ایام گویش حق نبوش میر رسید رحم بکار برده رعایت حسا طر  
 هر یک منمودند و بعد و این واقعات بخاطر مردم سیخ و شاب به تحقیق پیوسته  
 که بسبب زیادتی اخذ و جبر محصول و قرق غله بعضی بر گنات صوبه فرستاده  
 بسیار و ظهور لواحد احدث محصول صد و پنج که لفظ بچو تره زبان زد  
 خلاق است این گرانی حادث گردید و نمیدانند که در اکثر بلاد و شهر



ازین آفات جاستان عالمی در گرداب مرگ افتاده جان بختند و هیچ  
صورت غلبه مرغی نداشت چون این احوال مکرر عرض رسید با عظم الامر ابدی  
نکشد که آفرین این حادثات تقدیر حصول از جمیع پرگناه اطراف  
حیدر آباد کیفیت موقوف دارد و بر اجیشن و نت ستاجر شد نماید اگر  
یکدام کسی از محصلان از بیو پایان و آورنده های غلبه گیر چون شالی بفرست  
تندید پوست از سر تا پا بردارند و مانند آرد کنند و در آسیای غضب  
قهرمان دوران بایند تا مردین بلجمی تمام از بهر رگنه و دیهات  
از بهرستم غلبه جوبات می آورده باشند با وجود از عدم حصول نقصان  
اکنون کم باشد اما از هر شونی مار و اژدها که در بهر قصبه و قریه متبل از ورور  
محصول آبی و تابی و پوناس سبز را ان کنند می خندید که در یک آثار غلبه  
کس بر داشت تن نیندازند و خاطر خواهم میفرستند همچنان حادثه و نایاب  
و فقدان غلات باقیانند با حرم مار و اژدها را شکسته تا دیب در کشیده در  
باغ شمشیر الملک بهادر مقید و محبوس ساختند بعد از پنج آثار از زانی ظهور  
نه پیوست و آمد و رفت مردم در بار و اعظم الامر ابدی به سبب هجوم  
و از وحام گرسنگان و او با شان که غیر از پوچ گوی حرفی بر زبان نمی آورند  
اگر چه تا دیب آنها چندان امر دشوار نبود لیکن قطع سلسله مروت و انصاف  
داشته تا بناتند نینمودند ازین رگزار اکثر امور که غیر از بالمشافه  
کردن صورت نمی بست لاجرم با التماس اعظم الامر ابدی در خود بدولت و  
اقبال معبره نشینان سر اوقات غرت تباریح سیخ شوال سبانه بهادر

مغز نزول اجلال سروده مکان نوبتاری بهادر عزرا بیت الشرف سعاد  
نمودند در نیز و زها از مرت سردار الملک بهادر که بعد تشبیه زغیداران  
کنگ گیری آمده بود و ظهور پیوست تفصیل این اجمال آنکه چون در آن آوان  
سیر امام و حرس از ملازمان زمینداران لوکاپی او غیر که سبب حشر  
او متاثر گشته بهانه استحقاق نمک خواری را وسیله ساخته با جماعه  
دوستانه سزار یادگان تنگه طریقه قطاع الطریق را اختیار کرده و  
جاده طرق و شوارع پادشاهی را چون ماران دم بریده ستر راه  
مترودین گشته مال و اسباب آنها را غریبانه خود می نمودند چون سرکار  
افواج سرکار تنبیه آنها مامور میشد در جبال و مغاک و خارستان شوال  
گذرا جمعیت خود را و خانما ستواری میگشتند حکم جهان طاع اعظم الملک  
بهادر و سردار الملک بهادر شرف نفاذ پیوست که با چندی بهادران تاخت  
آورده کوفتن سر سر کرده های آن سبک مغز چارموی رسوایی دقیقه  
فرو گذاشت نماینده اعظم الملک بهادر از سمت خارستان گودل  
امر آباد و سردار الملک بهادر بر او کوهستان دیور کننده رفته بعضی گنجها  
آنها را منهدم ساختند آن آواره تیه خذلان دست و پا بسته در مغاک  
تنگ و تاریک جبال شرقی که گذر سواران از حیزر امکان بیرون است  
گر خیمه خیمه چند در محسبها قاصدان برق بکمون در درختان با سبقت  
کیدنی زمینداران توطنان اصلا لبرغ آنها بی خبر دند هنوز در سران پناه گوشتند در سبقت  
مربیع یعنی منزل و محتل که مرتب معنی چراگاه باشد ۱۲



خواری بودند که بسواران ملک بهادر احکام متواتر صد و فستکه بنا و بنه میداران انگلی  
و غیره که سرتابی کرده اکثر با مکن تو تسخیر سرکار شانه خود قایم نموده اند روانه  
شود بهادر موصوف معبر و لیر اعظم ملک بهادر با جمعیتش و دوسه و فستکه  
یا کچاه و سواران خود یلغار کرد و بعد ملازمت دارا جاده بهادر و ملحق شدن  
فرج او بنواح کنگ گیری رایت نصرت برافراشت و سید نعم علیخان  
منعم ملک بهادر با و ردن کمی جمعیت یا نقد سوار و کینزار یا دو یک ضرب  
توپ نزدیک گدشی کار دهار نامی که نباتت و حصانت سر حلقه جمع بقعه  
آن نواحی میوان گفت رسید ساکنان گدشی مذکور در تفنگ اندازی بیفینا  
دار شدند دست جرات پیش برده پای استقامت فشردند غازیان  
شیر شکار یورش کرده جمیع بروج مشیده اورا بقصه تصرف در آورند  
و سوامی یک تنوره که عبارت از برج زاید باشد و در میان گدشی از همه  
بروج بلند و محکم تر میانه بدست مخالفان هیچ مکان باقی نمانده  
مقارن این حال راجه انگلیزی که جمعیت کثیر باستقامت محصورین و تنقید  
سده آن حصن حصین چون شیر غرین از کین کین بد جسته نزدیک رسید که  
بجز و اصغای آنها بهادران معرکه نبرد جمعی بمجا فلت مجیمان رجا  
گراشته با جوانان کارزار بجبه مدافعه آنها شتافتند حربی صعب و قوی  
یوست پیادگان زمیندار و اولیری داده بمقابل سواران و پای کار و شرط  
جانتانی بعره کارزار آوردند و قریب غنیمت جوانان زمیندار علف تیغ  
غازیان گردیدند و زمیندار مذکور سیران یک در گرفته و دوسه گدشی دیگر شکسته و

جمع مکانها شانه سرکار نشاندید بسبب عدم غله که بته روپیک آمار به  
کمال دشواری بدست میآمد و هر روز هجوم گرسنگی مردمان همراهی در بر قدم  
نقش پای فنامیگردند چارنا خا خیر از حوادث چاره ندیده از آنسب حرکت  
نموده بعد عبور در یابی شتافتن چون موضع کتیل رسیدند هنوز دوسه  
نیاسودند که خدمتکار ملک حسن علی برادرزاده نجف علیخان محب و روح کجا  
تباہ آمده فغان برداشت که حسن علی پیشتر دانه شده بود کیفیت اتفاق  
بقصه التور آمده فسرود آمد که ناگاه پیادگان زمیندار و برادر میرانام  
برافقت یکدیگر بموضع مذکور تاخته بمویشی و اسباب دست غارت گشتاوند  
ملک حسن علی باستغاثه ساکنان موضع مذکور که بته تنها باد و رستنی مقابل  
شد و اکثر را بضرب شمشیر و خنک از جان کشت پیادگان به پشت گرمی  
میر کرده شوریده پشت خود غیرت گرفته همه بالاتفاق بحرجه جانستان  
مقبول گردیدند و سواران ملک بهادر با اکثر رفقای جان باز سوار شده  
آچار کرده یلغار کرده بر سر آن اجل گرفتار و قتی رسید که اسباب  
مغزیه را با هم تقسیم میکردند از شیشه اسپان تازی نژاد از خور  
خرگوشش بیدار شده مانند سوخته باروت دست و پا باخته بعضی در  
چاه و برخی در تالاب افتاده خواستند که از دست غازیان رهایی یابند  
ولیران خون آشام در آبهارفته بهمانجا آب شمشیر آتشبار نشانی

شیشه با کسرهای معرکه آواز اسپ که اعرابی حیل گویند ۱۱



گردند همه چاه و آلاب از خون آن غریق بجز آن چون دریا  
 شفق گردیدند قریب سه صد جوان و پیاده با چهار سینه در آن کعبه  
 خوشنوار از تصادم و تیغ مجادین حباب آسمانی جانبازی سر خود  
 بر باد دادند بعد قلع و قمع بنیان آن در بنیان موضع دگر معاود  
 کرده صبح آنشب مقضی المرام روانه مقصد گردیدند و تا پنج چهار و بیستم  
 از یقعه نشسته علیا رسیده از ملازمت اشرف سرفراز قتلک سودند درین  
 زمان نزبت اقربان که انجمن سیرای اقبال عدو مال خدیو و ریالان سربازان  
 قلم و دکن از خار و خشک منهدم رفت و روبرو پذیرفته رشک افزای رفته  
 ارم است و ساکنان این دیار از تنور آفتاب تظلمت نه پشیمان شد  
 نجات یافته در سایه ابر عافیت سایه کردار آرامش گزین موسم  
 سالگره مبارک چون ابر مبار در رسیده چندان جهانزادان و اب  
 شادمانی گردانید و ریشه سرور و انبساط در گلزارین خاطر جهانیان دو اند  
 بقضای بنده پروری که سجیه رضیه این مربع نشین چار باش جشن  
 و اجلال است ترتیب این جشن فرخنده بنجانه اعظم الامر بهادر و منیر  
 لوازم آن عبده بهادر دستور قرار یافت چون امتداد ایام جشن زیاده از  
 یکماه مقرر گشته بود ساعت بختن گره سالیون بفرخی و بهر در  
 بتاریخ چهار و بیست و یقعه شد درین جشن محمد نور خان بهادر و محمد  
 خان بهادر هر یکی از اصل و اضافه چهار نهاری و سواران الملک بهادر پنج  
 مرصع و بیست و ستقیم جنگ بهادر از اصل و اضافه چهار نهاری

دو هزار سوار و خطاب مستقیم الدوله و اثر و رشک بهادر فرنگی از اصل  
 اضافه چهار نهاری و دو هزار سوار و خطاب اثر الدوله بهادر و الملک  
 بهادر از اصل و اضافه چهار نهاری سه هزار سوار و شمع الملک بهادر  
 به حبس مرصع زوج و محمد نور خان و محمد قادر خان مذکورین سرچ و  
 خفت چهار قسم و انما نیت پانصدی و خطاب رانی و خلعت فوجی  
 نقشه گنبد رکوبه رانی پنجه خلعت تعلقه بهیو رانی پنجیت ام مستوفی  
 تعلقه امانت و غیره چهار و بیست ماه و سه رانی بهیو رانی سرچ و  
 رستم راجه بهادر و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 و دو هزار سوار و علم و تقاره و خطاب حسین نوار جنگ هندی علیخان از اصل  
 و اضافه سه هزار سوار و علم و تقاره و خطاب همدی و خطاب  
 سرست خان منصب کیناری و خطاب بهادری و محمد سلطان خان  
 کیناری منصب و خطاب بهادری راجه گموتق را و منصب سه هزار  
 و دو هزار سوار و تقاره و خطاب بهادری محمد بیت چهار صدی و خاسنه  
 سید محمود چهار صدی و خانی میر لطف علیخان کیناری و بهادری  
 محمد لغمت چهار صدی و خانی سید کریم الله چهار صدی و خانی سید تقی  
 چهار صدی و خانی سید موسی چهار صدی و خانی درین جشن طرف  
 و اردات از پرده نیکون فلک نیلی نام بر احوال بهادران بهادر  
 صد و ریخته و ستقیم محمد گموتق و محبوب گردانید تفصیل این احوال آنکه  
 در پنج نمایه رباقی پای آن سرفرازت جویدار آصفیه چون شایع گشت که



از فرط آب غیر معتاد و بمالده قدری آماست فایده شد اکثر نامو اخواهان  
 گلشن نامراد و مستحقان سرب گاه و ناگاه در انوشهر استقامت متحقق  
 گردیده و خوار و خوار بوس امارت در دل هر یک سرکشید اما در منیر آنها  
 بزرگ نکست غنچه سر به منیر بود علی اختلاف مزاج دیگران بوی این  
 بوس چون رایحه مشک از دل جاپون جابه برآمده بدماغ بعضی سرکشید  
 و عاقبت بعرش غالی رسید چون بی اعتنائی ازین امور لازمه چنین آریان  
 گهزار ریاست نیت بآست باده دیگران در تلمه محمد کرکند گرد و خشت  
 را بعلت آفتاب اشتراک معنوی از نظر انداخته همه برگات عوض تتوا و فوج  
 سواهی جاگیر ذات بعبط در آور و ند به درین ایام شقیم جنگ بهادر را  
 از اصل و اضاف و محمد ابراهیم و سید موسی و محمد فخر الدین محمد محمود و  
 محمد گلزار و محمد واحد و محمد ظهور الدین و میر حیدر و شیخ غایت الله و محمد  
 بندگی و عبدالقادر و کاظم علیک و محمد حسن و محمد کاظم بنیر غیاث  
 الدوله بر همه کس چار صدی و خانی و سید محی الدین حسن خان کینزاری  
 و بهادری و زین العابدین خان کینزاری و بهادری و بوتراب بکینان اصل  
 و اضاف کینزاری و بهادری و محمد امیر الله خان کینزاری و بهادری  
 و اکبر علی و محمد قبوله و سید محی الدین و محمد عظیم الدین و محمد صاحب  
 محمد قاسم و عبدالعزیز محمد حمایت چینی اصل و یکسور احم و غلام حسین و محمد  
 کمال الدین و سید شریف منو الله به کسان چار صدی و رانی  
 و خانی غیر علمت الله خان کینزاری و بهادری ملک علی خان و ونهری

کینزار سوار و علم و سپهر و سرچ مرصع و درین ماه محرم ملک بهادر وقت مسج بود  
 ادای نماز فریضه و اوراد و ادعیه مالوره در یک و نیم ساعت بقیضی  
 باگما فی صیبت خراسید و در جمیع الاثنا فی ششده سال مسج و اما فی الف تقرب  
 ضیافت کتخانی میه میر عالم بهادر که با منیر الملک بهادر حسن العقاد یافته  
 بود و این شادی بکمال ترک و تفرین بدولت خانه عالی میر انجام شد  
 با جمیع محبتیان عصمت بخانه میر عالم بهادر تشریف بردند یک کشتی جوهر  
 و چند خوان پوستاک نذرش قبول افتاد و نذر بخشی بیک صاحب و بهیت النسا  
 بیک صاحب و زینب النسا بیک صاحب و غایت النسا بیک صاحب و کریم النسا  
 بیک صاحب و چاندنی بیک صاحب و فضل النسا بیک صاحب و سلطان بیک صاحب  
 بهره و ربا و بیک صاحب و ولهم بافی و مهر دل بافی بچهره بیکیات پوشاک طاش  
 و بادله چتریدار و سوار انجام بدرجه پذیرائی یافت ششم ربيع الثاني تفریح  
 کوه شریف تقریب تبدیل مکان که مزاج سیف ملک بهادر عییل گردیده بود گردید  
 و بهیت نکر که سابق لاله گورده در السنه عالم شهر بود و نرول ابطال فرمود و نذر  
 ماه جمادی الاول منجم الدوله بهادر خلعت و جوداری و تحویداری محاللات مسکن  
 نگنده و دیر کننده ضمیمه قعه دار می نگه کرد و قلعه دیو رکنه مرحمت گردید و بهیت  
 نهم ماه مذکور از تفتیت نگر سوار شده در بارغ حضرت قدسیه نزول ابدال نمود  
 بوقت داخل شدن سوار می راز دار الدوله داروغه بر کاره بعد و تقصیر  
 سوار را و غیره پیشه مورد عقاب خدیو آفاق شده و بتوفیقی خدمت منیع محراب  
 خازن نشین شد بعد بچشم ماه جمادی الثاني ضیافت راجه نیم دشت بهادر و معروضا

در این ماه محرم در روز شنبه در وقت مسج بود ادای نماز فریضه و اوراد و ادعیه مالوره در یک و نیم ساعت بقیضی باگما فی صیبت خراسید و در جمیع الاثنا فی ششده سال مسج و اما فی الف تقرب ضیافت کتخانی میه میر عالم بهادر که با منیر الملک بهادر حسن العقاد یافته بود و این شادی بکمال ترک و تفرین بدولت خانه عالی میر انجام شد با جمیع محبتیان عصمت بخانه میر عالم بهادر تشریف بردند یک کشتی جوهر و چند خوان پوستاک نذرش قبول افتاد و نذر بخشی بیک صاحب و بهیت النسا بیک صاحب و زینب النسا بیک صاحب و غایت النسا بیک صاحب و کریم النسا بیک صاحب و چاندنی بیک صاحب و فضل النسا بیک صاحب و سلطان بیک صاحب بهره و ربا و بیک صاحب و ولهم بافی و مهر دل بافی بچهره بیکیات پوشاک طاش و بادله چتریدار و سوار انجام بدرجه پذیرائی یافت ششم ربيع الثاني تفریح کوه شریف تقریب تبدیل مکان که مزاج سیف ملک بهادر عییل گردیده بود گردید و بهیت نکر که سابق لاله گورده در السنه عالم شهر بود و نرول ابطال فرمود و نذر ماه جمادی الاول منجم الدوله بهادر خلعت و جوداری و تحویداری محاللات مسکن نگنده و دیر کننده ضمیمه قعه دار می نگه کرد و قلعه دیو رکنه مرحمت گردید و بهیت نهم ماه مذکور از تفتیت نگر سوار شده در بارغ حضرت قدسیه نزول ابدال نمود بوقت داخل شدن سوار می راز دار الدوله داروغه بر کاره بعد و تقصیر سوار را و غیره پیشه مورد عقاب خدیو آفاق شده و بتوفیقی خدمت منیع محراب خازن نشین شد بعد بچشم ماه جمادی الثاني ضیافت راجه نیم دشت بهادر و معروضا



اعظم الامر اباها در قبول فرموده مع محلات تشریف فرما شد یک کشتی  
 خواهر و چند کشتی اقمشته مع محلات قبول یافت در بنجاه است یاز جنگ بهادر  
 نظامت مو به خسته بنیاد و بالا گهاث و محلات تقدیم و امانی و خطایع الدوله  
 سرافراز گشت در از دار الدوله بهادر را که از مدتی دلو له شوق خسته  
 پوشی گریان گیر بود از وقت بیعت بدست شاه چراغ مرید سید  
 شاه ملرج الدین این راز دل پیوسته در پرده گمان داشت اگر چه الهی  
 زینب و شسته و لنگونه زیر پای بامه بسته بدر بار سیریت مع ذالک نشسته  
 شوق هر روز بدماغش زیاده ترمی چمپید لاجرم ترک لباس دنیا دار  
 کرده خرده آزادی شهادت یعنی فقر او بر گرد و بنام سراج ثانی در  
 جمیع فقر احروف گردید زنی همت و توفیق و نبدگاه حضرت نابردستی  
 اینکار سه دفعه کرد و مذنبه فرخنده بنیاد و محالات بجای طرف ساحل  
 دریای کشتی بعد از عبدالحسین خان نیره مجاهد جنگ مرحوم سپردند دفعه  
 دوم به محمد پناه خان پیش محمد بیون خان بهادر در جمیع محالات مو به محمد آبا  
 بیدر تقویض فرمودند دفعه سوم تعلقه جات مو به خسته بنیاد به محمد علی بنگیان  
 سرافراز فرمودند و غلام نبی سپهر محمد عاشوری بعطای دستار تحویل داری  
 خلعت خانه محمد کهنه به تحویل داری سمع و چراغ خواجه بهادر خان از اصل  
 و اضافت سه هزار می و دوزار سوار و علم و نقاره و خطاب شرفیاز جنگ  
 بهادر چو دهری بهادر سکنه باستقلال تعلقه قدیم ممتاز فخر الدوله بهادر  
 بیک رستم جغیه سرافراز پیران دلاور الدوله بهادر و رستم سرچ

عظیم الدین علیخان و جعفر علیخان پیران غیاث الدوله مرحوم کی بعطای تقدیم کو تو  
 فرخنده سنیاد و دومی لغایت تعلقه باغ قدسیه معزز و محترم بیت و نیم  
 جب روز چهارشنبه داخل و دو تنه مبارک شدند غایت جوا بهر عظم الامر  
 جغیه و سرچ تر ام دستبند زوج میر عالم بهادر سرچ رستم امجد الملک بهادر  
 بهجند سردار الملک بهادر بهجند امام الملک بهادر بهجند اعظم الملک بهادر  
 فخر بهجند اشجع الملک بهادر دستبند غلام حسین خان سرافراز کی تعلقه شکار  
 و شکار داری کنگ گیری و دیو درک و غیره محالات بشن سنگه بر ساله داری ساله  
 انعامت ملکه فرخنده سنیاد و حیدر آباد سر طند نیم ماه شعبان المعظم عرب نیافت  
 اعظم الامر اباها در درجه پذیرائی یافت بدین تفصیل نقد و جنس و جوا بهر و سرچی  
 زمر و مع جغیه و آوین های زمر و دسلک هاست عدد و یک زوج کشتی زمر و مع سنجی  
 و آوین و یکد و کشتی مر و اید معه اربسی و آوین و یکد و کشتی زمر و دلو دانه  
 طره دو عدد باز و بند زمر و بالایی مر و اید یک زوج بهجند زمر و یک زوج  
 دستبند زمر و یک زوج سحر مر و اید سه لژی و سوسه های زوج  
 نقد اشرفی و دوزار و روپی بیت و پنجاه ارشاد سینه مغل مع چهار نقیش گنگا جنی  
 با سنده و جگر گمیه و چوبهای نقره مع کلس چار عدد و شیشه های عطر معه تاملی  
 پنج عدد و طرف نقره بیت و چهار عدد گلاب پاشش طلا کار سینه دو عدد  
 ماندان دو زوج کار مندر لیه طلائی و کار نیائی و عدد و بادکش مقیسه دسته  
 نقره چنگ نیائی و کار ربع هشت عدد و تنهالیهای خورد و کلان ده عدد و کلان  
 چهار حلقه تیر چار دسته یک راس اسب مع سرانجام چهار جامه مغل



زردوزی با سربانجام و اقامتات پوشاک زری و طاش و بادله و غیر  
 از خوان دوازدهم به شعبان ششم هجری واقعه های سیف الملک بهاد  
 بوقوع آمد تفصیل این احوال آنکه چون ادوار فلکی بیک روشن نیمازد و هر روز  
 بازمی تازه از تن افق سر بریکشد گاهی برچهره نشاط رنگ بهس میآید  
 و گاه رخساره امید باخیزد یا س میخیزد و گاه روشن طبعان را شمع  
 انبساط بسیار و گاه چرخ این لحظه در دولت مایه و عیش بهم  
 و گریبان دیدم به شمع را خنده بلب اشک بزرگان دیدم به درین ویر  
 مکافات هر که باز و غم و راحت سر کشید عاقبت بدو که یا س کفن  
 روی خود پوشید و هر که معشرت جاوید هم بزم بر چهره گان گردید آخر شبها  
 بی درمونس در انضباط خوابید با بجه چون بعد از قضای ایام عشره  
 محرم حکم اشرف با عظم الامر بهادر پر تو و رود افکنده که خود مع ستورا  
 و کارخانجات در گلشن محل و نشاط محل و غیره همان و از نزول مناسبت  
 حسب الحکم بهادر مغربا جمیع شیل چشم دو ماه پیش و کم طرح بهیت انداخته  
 از دولت طایرست همواره رستم اختفاص بر صحن امتبار کشیده و فراد  
 سرور و خیل اشراخ بخاطر رسید ناگاه دوازدهم ماه صفر ششم  
 مزاج سیف الملک از طریق محبت و اعتدال انحراف و زرد و هر روز  
 حمی نوعی می آمد سجده که کم از پیش قبلی فرصت نداد بعد دو ماه چون اندک  
 افتاد حاصل شده بود که آثار اسهال کبدی نمایان گشته و جمیع قوی تحلیل  
 یافت گمان و توهم خون بود سیر بر تدو می که عمل میآمد مرض زیاد و تری

لا حجب به باعث تفریح خاطر او ندهد کا حضرت بقرب سیر و شکار از دوتخت  
 برآمده بکوه شریف تشریف بردند و کیمیا تمام بر چند اجلا جش میکشیدند قطعا  
 صورت شفا و آئینه مراد مرئی نگردید ناچار از آنجا معاودت نموده باغ  
 قدسیه نزول اجلا فرمودند اعظم الامر بهادر به باغ نو بنای خود که زمین  
 سلطان شاهی کلان شهر است در آن گل زمین و لوار کلان کلان کشیده  
 سه قطعه کردند و در دو قطعه طرح عمارات عالی با تمام احمد بیک خان  
 انداخته کمال تکلف در تیار می آن دقیقه فرو گذاشت نموده فرو آمده باز  
 بهادر او علا جش کوشیدند اصلا فایده مرتب نشد لا جرم باز به و لتخانه  
 خود را نزول کردند آخر در ماه شعبان بتاریخ آنا عشر کمال عقیدت  
 در شب آنا عشریه با وجود تحلیل قوه به شبات پیش و حواس بحسب  
 برین شتافت عالم عالم ازین اندوه خاک حسرت بر سر داشتند و  
 ضعیف و شریف مگر خود بر درید جوان صالح و خلق مجسم فیض بخش فیض  
 بلند طالع نیک اختر کی منظر طبع امر والدین درین عصر یکجس شل او نمید  
 و نشانی مولف تاریخ خلقت چنین یافت ابیات نوجوان مرد حیف  
 سیف الملک به عزم او کرد انش و البینه به یاد کار کیان و جان شیر  
 شاه را بود صارم و جنبه به سر آرام از جهان برخاست گفت  
 رضوان فیدخل البینه به بتاریخ شانزدهم ماه منته حسب الحکم  
 سکندر جاه بهادر اعظم الامر از ماتیم سیف الملک بهادر  
 برداشته در خوابگاه آورد و سیر عالم بهادر نیز باریاب گردید سیر



مرصع با کین زهر و دودشال در دست فرموده کمال و لجمی اشک فشان  
 کلمات تسلی و تفرقه گفته بگرگوشه خود میر جانگیر علی را که از بطن سپرد و بانو  
 تولد شده بود و بفرزند می دارد الهام در دست نمودند مدار الهام و کمال  
 تکلیف با وجود یک دویس و پنج دختر سیف الملک که هر یک نور الهام و نعت  
 بگرگوشه در دو سه سال از عهد آغوش خرامان خرامان بفرمود پس  
 برین شتافتند اصلا زمام بیضاقتی از کفیا شکیبانی نداد و دست بفرمود  
 صبر و تسلی که طریقه صابران و رضا جویان خالق است بر زده حرف شکوه  
 اراده حقیقی بر زبان نیاورد و باز بکار برگرداند امور سرکار بر سوزان  
 دایمی دلدهی کرد.

داستان رفتن بندگا حضرت لقلعه محمد آبا و بید رحمت  
 اصلاح مزاج سندیه و نیت پردهان و غیره و بعضی سنوا

چون درین ماه بتقریب تبدیل آب و هوا و با هم اصلاح از جبهه زار داران  
 نیت پردهان و دولت را و سندیه که فی الجمله شکر رنجی فیما بین  
 سر زده بود و لقلعه محمد آبا و بید عزیمت را سنج کرده و دیده بود و بنا برین  
 وجوهای تاریخ بیت و مہتمم ماه منہ روز سه شنبه داخل خیام  
 فلک احشام در باغ گوردین اداس شدند و بتاریخ چهارم رمضان  
 المبارک بفرمودی و غیره و می از باغ مذکور نعت نموده یا و دهم ماه

داخل و و تختانه قلعه بید گردیدند موسس تابان سعدی از تونز آفتاب  
 بر کرده ارضی تابیده بود که از قطرات اشک فرحان بزرگ خس و شعله گرید  
 و از عرق بدن قبا می شغل سگشت و نفس تاریدن لب جاده حسن  
 می نوشت - نظم حیرت آری چار تر که روز پادشاه تخت حمل  
 جهان افروز پادشاهی بفرمود و گرمی سرکش پادشاه جهان مثل شعله آتش  
 گرم شد آب چشمه و تالاب پادشاه شنگان نمود کباب پادشاه زان آب  
 گر حلق رسید پادشاه شعله روغنی پاشید پادشاه آتش هوا بپوشید  
 مهر از ترس روی خود گرداند پادشاه خاک از هوا چو طپید پادشاه  
 گوگرد احری گردید شعله از گرد باد بارخواست پادشاه از سایه اش  
 علم آراست پادشاه بر مهر منیر چشمک پادشاه جهان سوز را شتر را یک پادشاه  
 سنگ افروخت چهره پادشاه را میجد از غبار باختر پادشاه موج موج سحاب  
 جت و نشست پادشاه دل میجان شکست و بلبست پادشاه بر پیدی رحیم  
 مرغ نظر پادشاه سوختی در بواشش بال و پر پادشاه از رنگ لاله شادان  
 غنچه گل چو بوی زرگر پادشاه و ز جوشن عید الفطر حبه الملک بهادر خطاب اکبر جاد و جلیلی  
 بنصب پنجراری پنجره سوار و واسطه پاکی جبالدار و ماهی مراتب و خطبات  
 طفر خجک سلطان الدوله رئیس الملک سلیمان جاسر فرازی یافت -  
 و اخبار که این کتاب آصف نامه المشهور به تونزک آصفیه شاه تجلی کیفیت  
 تا اینجا نقلی نموده و آئینه عمر و فاکرده از نیت کیفیت باقی همچنان معلول باقی  
 غدر خواهی از جانب محشی و صحیح



بر مراتب ضمایر مقتبان الزار اشراقات عالم قدس و کاشفان نکات  
تجرب و توحید ثابت قدمان مقام خدایستی و برهبران اودیه طاعت  
و عشق الهی و سلسله جنبان طلب معشوق حقیقی و محرک برنجیر جستجوی  
محبوب تحقیقی و قایدان سالکان سالک مجاز و حقیقت و مقصد  
اقصای طلبان اسرار طریقت و مشرعی و متفحصان آثار عالم بشری  
و تنجسان و اردات عالم ناسوتی و شالقیین کثرت تجربه اندوختن  
دنی و ناظرین صحایف سوانح عاریت سرای فانی و صیرفیان نفوذ  
بصیرت و کامل عیاران گنجینه حقیقت و میزان اموریت که این  
ترتیب گاه حدوث و جلالتشان چشم اظهار خردمندان بصیر  
و ضیا افزای دل سخنوران خیره دار باب دانش و بنیش و ذیجور  
خداقت آفرینش محتجب مباد که این احقر العباد چندان قابلیت و  
استعداد و مواد و مواد که لایق تمییز و تفضیل و تالیف  
باشد در خود نیابد و ماورایش از ملاحظه امواج تشنه و انحار  
و تراکم افواج عوایق و موایغ روزگار تغیر خاطر میر نیست فاما  
بسیار از چنان باد فدا و اقتدار احباب با صفا که اقبال امرشان  
اتباعا لا و امرهم العوالی و القیاد الاحکامهم العالی الزم بود و همان  
اقدام بر تخریر حاشی کتاب نه اسنقه جناب قدوة الشاکلین  
زبدة الواصلین مطلع اسرار خفی و جلی تجلی علی المعروف به تجلی شاه  
مغفور نمودم و طوری که احتیاج کتشی و تفسیر مضامین و حل مطالب

و سمیت حالات تاریخی بناسبت مقام لازم یا ختم بقدر امکان و قدر  
خود بهمان منوال بر نگاشتم الحق که مصنف رحمه الله در سبیل مضامین  
و قایم و سوانح طفر الفصاحم انصراف استماری سبک کار آصفیه و ادوات  
در داده است و خاصته عنوان محمد که ابدان اهل حق که خود هم صوفی  
شراب بودند مضامین عالییه و مطالب کسبیه نمیکند شاید و باید بگویم هر کلمات  
وز و امربارات بهمان اصطلاحات و بوخترین فقرات و مختصرترین اشارات  
بیان تر صیغ نموده اند که اگر منظر تعمق و تدقیق و امعان نشود که ده آید بر و قضا  
این فن انکشاف خواهد یافت که آنچه گفته ام کتب و بطون صحف مبروطه  
ارباب بیان و اصحاب عیان حاصل آمنت ملخص و ما حصل آن دین  
عنوان و بیاض بجهت مراتب اصول و مصطلحات شان در چند سطر ایجاز  
و اختصار آموخ و مندرج است گویا کسی که بیکار علم معرفت را در سبب  
منقبض ساخته اگر چه ممکن بود که احقر بطور دیگر این عقده را بناخن شکر و بیز  
پر شاید ولی چاره نشد که بجز مطالبقت مذاق اهل الله حل مطالب عنوان  
حمد کند چه که فقرات حمیدیه کتاب نه اند و صاحبان مشمول و اختیار  
حل طرز دیگر خلاف اصول باین وجه و جبهه اقدام برین ترتیب بحسب  
لیاقت و منقسم خود که مافیل و دل است نمودم و خدمات روشندان  
شموس طایع کار آگاهان حقیقت التماس اینکه این قلیل البصاعت و خجسته  
و مستحکمی بنیدار و محض فیض حقیقی است که این مضامین ادق را مطالب  
منقسم خود که مربوط بجائی و مصطلحات اهل دکان است بجز ار قاصد و درود



و در جا که در تمامی حواسی اگر جانی سهواً در خطا بگذرد از زنگ خطایات این  
کلمه لطافت آئینه قلوب سوا فی خود را شرعاً معین کردن و از خار و حس  
سویات این بی سرمایه جدایی و لایاکی خود را پاک نمودن و در دیده صواب  
بین کلامی با معرفت افضل و خصلت و بهر مستزین عادت است با انواع اصطلاح  
و اعتداف اقسام مخصوص داشته باشد و این کلام عفو و اصلح ملاحظه فرمایند و  
این بحر حقیر را بذیل رحمت بچشم نهند و هیچیک عفو نشیرد که میان است  
الْعَفْوُ عِنْدَكَ لِرَأْمِ الثَّاسِرِ الْمَقْبُولِ ۝ پشانی عفو ترا چوین  
سازد جرم ما با آئینه کی بر جرم خود و از زشتی تمایز نماید -

و کتب اخذ این حواشی مضبوطه اندل است - نواسیح شریف فارسی  
مصنفه حضرت عبد الرحمن جامی - شرح لغات تصنیف  
مولانا جامی مغفور - اختصار و تیسر کتب تصنیف عبد الحق چچا پور  
قدس سره - تشریحات سته تصنیف مولانا ملک العسلما عبد العالی  
قدس سره - حسانات العارفین تصنیف محمد داراشکوه مرحوم خلف  
شاهجهان والی هند - اساس المعرفه مصنفه کمال الدین مدنی قمی  
حضرت جامی قدس سره - تجلیات لوزانی تصنیف سید شاه نور الله  
واقف اسرار الله تادی قدس سره - الوار تجلیات تصنیف حضرت  
محمد حیدر شاه قدس سره - انوار الطالبین تصنیف سید محمد اعینی المعروف  
شهریار صاحب قدس سره - اسرار عقاید صوفیه مفتاح الخرائین تصنیف  
عبد القلاح قدس سره جامع زبان نما تصنیف مغزالدین مغربی قدس سره

تکلیف معرفت تصنیف مولوی میرحیات میوری قدس سره - رساله وجود و  
تصنیف سید صلال الدین سجناری مخدوم جهانیاں جهان گشت قدس سره  
رساله عنیت و غیرت تصنیف محمد عبداللہ ارکانی قدس سره - عربی العرفان  
تصنیف قاضی محمود بکری قدس سره - معرفت السلوک تصنیف شیخ محمود  
حیثی قدس سره - رساله اصطلاحات عربی من تصنیف حضرت شیخ  
عبدالرزاق کاشانی قدس سره - رساله اصطلاحات من سید شریف  
افندہ قدس سره - تکمیل العرفان تصنیف حضرت محمد امجد قدس سره  
تحفہ مولفہ امجد الفقیر تلمیذ ملا جامی مرحوم قدس سره -  
مرآت العارفين فارسی - مطلع خصوص الکلم فی شرح خصوص الحکم  
مصنف حضرت شیخ داؤد ابن محمود ابن محمد القیصری قدس سره - رساله  
حق نامہ تصنیف محمد داراشکوہ جمال العارفين شرح رساله حق نامہ کمال  
کلبی - مجموعہ تصوف وغیرہ کتب مذاق حضرات صوفیہ صافی منیر - تاریخ  
حیدری مثل بہ حالات حکومت حیدر علی خان نایک المشہور بہ بہادر صاحب  
تاریخ عاوشاہی - سوانح دکن مصنف خواجہ منعم خان اورنگ آبادی - توکج جاگیر  
تاریخ فرشتہ - اقبال نامہ جاگیر - سیر التاخرین - ہدیہ سعیدہ عقاید انسانی  
وغیرہ کتب سیر و دیگر علوم فقط حررہ میر احمد علی موہو

بمعون خداوند کون و مکان و فضل صانع زمین و زمان همین آوان برکت تو امان از حسن  
و نیکوتر و وجاب تخی الاطاب سیادت پناه و نجات دستگاه میر احمد علی قلی صاحب



محتی و معجم کتاب آصف نامه المعروف به ترکی آصفیه که فی الحقیقت کاری نمایان و خدمتی  
شایان در حق ناظرین پرستین کتاب زده بجا آورده الحق میستوان گفت که مرده صیبا  
از معجز بیانی خویش نه صرف زنده و پاینده نموده بکه از لباس رنگارنگ تصحیح و  
آراسته و پیراسته گردانیده و عروس کلام زیبا که مفعول و مفعول از اسطریق و  
مضامین در جمله عدم دستور بود بکمال زحمات شاقه و تجسّسات لایقه سجده نگاه و جو  
محل نمود چه جای تشکیک که در مخصوص حصه کافی وافی اسحات دارین بحیرت تحصیل و  
تباریح و همسرم جمادی الاولی هجری روز پخشینه وقت چاشت از خانه عجز شمامه  
نویسنده کان خوش ذات و کترین کاتبان و الامضات المسمی غلام حسن المتخلص  
ولد غلام حسن ستوطن و مولد آبائی و اجداد ملک نظام ساهنا الله تعالی عن الشر و الالام حشره  
(انعام پذیرفت)

**اشتهای میرزا محمد علی**  
اطلاع بخدمات حضرات اهل مطابع و مشتریان کتاب ندایک کتاب است  
و تصحیح جناب میر احمد علی خالصا حب موسوی ترین یافته بکلیه طبع درآمده موافق  
ضابطه تحریری شده است لهذا حق تالیف و تحشی و تصحیح محفوظ است کسی  
بلا اجازت محشی و معجم تصدیق نفرماید و در عوض نفع نقصان برند از زده  
و اضحیاد که بر کتاب که از دستخط قلمی صاحب مدوح یعنی محشی و معجم مصدق  
نباشد آنرا اهل سر و قد تصور فرمایند و فطرت  
سید آغا حسین بهمن و ملک طبع

غلط نامه کتاب تاریخ آصف نامه معروف به توکلیا							
ن	ک	ج	ص	ن	ک	ج	ص
۱۸	۱	بخت	بخت	۱۳	۱	نامق	نامق
۱۲	۲	پے	پے	۱۱	۲	الضاف	الضاف
۱۳	۳	برزخ	برزخ	۱۰	۳	اسما	اسما
۱۴	۴	نسب	نسب	۹	۴	مکانات	مکانات
۱۵	۵	نسبت حکم	نسبت حکم	۸	۵	موجود	موجود
۱۶	۶	اول نواخت	ثانی نواخت	۷	۶	چون بافت	چون بافت
۱۷	۷	ثبوت و د	ثبوت و د	۶	۷	تشریح	تشریح
۱۸	۸	موجود و دینی	موجود و دینی	۵	۸	تشبیه	تشبیه
۱۹	۹	وارذات	وارذات	۴	۹	مکانات	مکانات
۲۰	۱۰	و تقید	و تقید	۳	۱۰	نبات	نبات
۲۱	۱۱	ما قوش	ما قوش	۲	۱۱	اسما	اسما
۲۲	۱۲	جد نظر	جد نظر	۱	۱۲	باعقل کل	باعقل کل
۲۳	۱۳	برزخ	برزخ	۰	۱۳	بلوح قضا	بلوح قضا
۲۴	۱۴	کتابی	کتابی	۰	۱۴	و اعظم گویند	و اعظم گویند
۲۵	۱۵	خفی هستند	خفی هستند	۰	۱۵	تفصیل	تفصیل
۲۶	۱۶	ناشی شد	ناشی شد	۰	۱۶	استفاده	استفاده



نیم	۲	۳	صحیح	نیم	۲	۳	صحیح
۱۸	۵	۱۶	و غلت	۵	۱۶	۲	تفصیل صبیح
۱۲	۵	۴	مادی	۴	۵	۶	تفصیل صبیح
۱۴	۲۲	۱۴	تحت سری	۸	۲۲	۸	و غیر نامی چنانچه
۱۴	۱۳	۱۴	متعینه	۹	۲۲	۹	و غیر نامی چنانچه
۱۲	۲۲	۱۲	در وحدت	۲۲	۲۲	۲۲	و غیر نامی چنانچه
۱۴	۲۲	۱۴	نمود بود	۱۵	۲۲	۱۵	و غیر نامی چنانچه
۵	۱۴	۵	بر انگیزد	۱۹	۲۲	۱۹	و غیر نامی چنانچه
۱۴	۱۴	۱۴	بر گامیکه	۲۲	۲۲	۲۲	و غیر نامی چنانچه
۱۴	۱۴	۱۴	قاعلی ایجاد	۱۸	۲۲	۱۸	و غیر نامی چنانچه
۲	۱۵	۲	جوهریه	۵	۲۲	۵	و غیر نامی چنانچه
۹	۲۲	۹	بیا	۸	۲۲	۸	و غیر نامی چنانچه
۱۱	۲۲	۱۱	اصور تنای	۱۹	۲۲	۱۹	و غیر نامی چنانچه
۱۴	۲۲	۱۴	ترتیب	۹	۲۲	۹	و غیر نامی چنانچه
۱۴	۲۲	۱۴	کرده میشود	۱۱	۲۲	۱۱	و غیر نامی چنانچه
۱۶	۲۲	۱۶	آنها را	۱۱	۲۲	۱۱	و غیر نامی چنانچه
۱۲	۲۲	۱۲	شکل	۱۸	۲۲	۱۸	و غیر نامی چنانچه
۱۳	۲۲	۱۳	بخشیده	۵	۲۲	۵	و غیر نامی چنانچه

نیم	۲	۳	صحیح	نیم	۲	۳	صحیح
۵	۲۵	۵	برکت او	۵	۲۵	۵	برکت او
۲۲	۲۲	۲۲	در حیات	۲۲	۲۲	۲۲	در حیات
۲۲	۲۲	۲۲	مختلف	۲۲	۲۲	۲۲	مختلف
۱۹	۲۲	۱۹	کیوان	۱۹	۲۲	۱۹	کیوان
۲۲	۲۲	۲۲	بیت المعمر	۲۲	۲۲	۲۲	بیت المعمر
۲۲	۲۲	۲۲	حوالی عرش	۲۲	۲۲	۲۲	حوالی عرش
۱۱	۲۲	۱۱	در وقت	۱۱	۲۲	۱۱	در وقت
۱۲	۲۲	۱۲	بسی ساهی	۱۲	۲۲	۱۲	بسی ساهی
۱۱	۲۲	۱۱	قاهر	۱۱	۲۲	۱۱	قاهر
۱۵	۲۲	۱۵	نیدارد	۱۵	۲۲	۱۵	نیدارد
۲۲	۲۲	۲۲	بهرام	۲۲	۲۲	۲۲	بهرام
۱۹	۲۲	۱۹	منوری که	۱۹	۲۲	۱۹	منوری که
۲۲	۲۲	۲۲	نیر اعظم	۲۲	۲۲	۲۲	نیر اعظم
۱۵	۲۲	۱۵	درست نیست	۱۵	۲۲	۱۵	درست نیست
۹	۲۲	۹	راشخ بد	۹	۲۲	۹	راشخ بد
۱	۲۵	۱	برایک	۱	۲۵	۱	برایک
۳	۲۲	۳	بسیار	۳	۲۲	۳	بسیار







۱۰۰	۵	دلق	بنظر	۱۳۶	۱۳	سجده	سجده
۱۰۱	۶	پوشندگی	پوشندگی	۱۳۸	۲	ترد و شکار	ترد و شکار
۱۰۲	۱۲	ساقه دنیا	ساقه دنیا	"	۵	ایده احتیاج	ایده احتیاج
۱۰۸	۱۰	برسعد دی	برسعد دی	۱۳۱	۵	قدم قرار	قدم قرار
"	۱۳	قایم سیاه	قایم سیاه	"	۵	مغرب بحر	مغرب بحر
۱۰۹	۱۲	بریک نسیم	بریک نسیم	۱۳۵	۵	انوس غریبا	انوس غریبا
"	"	بروقت مد	بروقت مد	۱۳۷	۱۲	عافیت و خیم	عافیت و خیم
۱۱۰	۱۳	خون آشام	خون آشام	"	۱۶	جهان طاع	جهان طاع
۱۱۳	۸	بعض برودت	بعض برودت	۱۳۹	۲	بران اقرار	بران اقرار
۱۱۵	۱۷	طلاطم	طلاطم	۱۴۱	۲	تمام تر	تمام تر
۱۱۶	۱	کاهی کاهی	کاهی کاهی	"	۱۶	نار در نهاد	نار در نهاد
"	۱۶	سین سین	سین سین	۱۴۲	۱۳	سیاهی	سیاهی
۱۲۲	۲	آینه چین	آینه چین	"	۱۵	ریچه	ریچه
"	"	جوهر صفا	جوهر صفا	"	۱۶	شعید	شعید
"	۳	غبار اندوه	غبار اندوه	"	۱۷	اوکر	اوکر
۱۲۴	۱	نرسیدند	نرسیدند	۱۴۳	۱۸	انظاف پذیرد	انظاف پذیرد
"	۱۲	تمام قصبات	تمام قصبات	۱۴۴	۱۸	چون جرعه	چون جرعه

۱۰۰	۵	دلق	بنظر	۱۳۶	۱۳	سجده	سجده
۱۰۱	۶	پوشندگی	پوشندگی	۱۳۸	۲	ترد و شکار	ترد و شکار
۱۰۲	۱۲	ساقه دنیا	ساقه دنیا	"	۵	ایده احتیاج	ایده احتیاج
۱۰۸	۱۰	برسعد دی	برسعد دی	۱۳۱	۵	قدم قرار	قدم قرار
"	۱۳	قایم سیاه	قایم سیاه	"	۵	مغرب بحر	مغرب بحر
۱۰۹	۱۲	بریک نسیم	بریک نسیم	۱۳۵	۵	انوس غریبا	انوس غریبا
"	"	بروقت مد	بروقت مد	۱۳۷	۱۲	عافیت و خیم	عافیت و خیم
۱۱۰	۱۳	خون آشام	خون آشام	"	۱۶	جهان طاع	جهان طاع
۱۱۳	۸	بعض برودت	بعض برودت	۱۳۹	۲	بران اقرار	بران اقرار
۱۱۵	۱۷	طلاطم	طلاطم	۱۴۱	۲	تمام تر	تمام تر
۱۱۶	۱	کاهی کاهی	کاهی کاهی	"	۱۶	نار در نهاد	نار در نهاد
"	۱۶	سین سین	سین سین	۱۴۲	۱۳	سیاهی	سیاهی
۱۲۲	۲	آینه چین	آینه چین	"	۱۵	ریچه	ریچه
"	"	جوهر صفا	جوهر صفا	"	۱۶	شعید	شعید
"	۳	غبار اندوه	غبار اندوه	"	۱۷	اوکر	اوکر
۱۲۴	۱	نرسیدند	نرسیدند	۱۴۳	۱۸	انظاف پذیرد	انظاف پذیرد
"	۱۲	تمام قصبات	تمام قصبات	۱۴۴	۱۸	چون جرعه	چون جرعه



نهای	نهای	صحیح	نهای	صحیح
۱۸۴	استیلاک	در درشتی پیش	در درشتی پیش	صحیح
۱۸۸	علاقه جثمی	میآید	میآید	صحیح
"	باستاد و عالی	۲۰۹	بغایت	صحیح
"	اعمال	۳۱۳	غذویت	صحیح
۱۹۱	پرده بریلو	"	وفور حلاوت	صحیح
۱۹۲	مواقف	۳۱۶	دیر بی ثبات	صحیح
"	ازحد	۲۲۱	فیروزی	صحیح
۱۹۳	برنجینه	۲۲۷	سینه	صحیح
۱۹۵	جگدو مرار	۲۳۱	ارتخاص	صحیح
"	نصب	۲۳۲	عقوبت	صحیح
۲۰۰	شرف تربیت	۲۳۳	هر یک نفر آخر	صحیح
۲۰۵	غیف	۲۳۵	بحسب انوکا	صحیح
۲۰۶	شایقین	۲۳۶	خسین	صحیح
۲۰۷	متصل غیر	۲۳۸	سیرت را و بیک	صحیح
"	نفل	"	سیاحی انوکا	صحیح
"	نشت بازده	۲۳۸	باطلاع	صحیح
۲۰۸	که شخصی	۲۳۹	جک جهانپ	صحیح

نهای	نهای	صحیح	نهای	صحیح
۱۵۲۵۳	لبات خب	لبات خب	۲۴۱	بها در خمر
"	شجاع	شجاع	۲۴۲	باتمام رسانید
۱۷۲۵۵	ملا تاجان	ملا تاجان	"	رحمت الله
۱۸۲۵۷	قطع نین	قطع نین	۲۴۳	راپه مصداق
۲۵۹	فرش خنجر	فرش خنجر	"	مستید
"	تاش تاش	تاش تاش	۱۹	خاوش
۲۶۰	بهره در و با	بهره در و با	۲۴۶	یا زینیه
"	قاسقان	قاسقان	۲۴۸	آلاب ککراخ
۲۶۸	تقصیر	تقصیر	۲۴۹	زوب نامند
۲۶۵	صدر الصدور	صدر الصدور	۲۸۰	حسب الارشاد
۲۶۶	قادر و مال	قادر و مال	۲۸۲	زنگ شکوک
"	در کید	در کید	"	تسانت
۲۶۶	الفتح اول	الفتح اول	۲۸۳	سکر جاکه
۲۶۹	مخطوط	مخطوط	۲۸۵	محجن
"	جادوی الشانی	جادوی الشانی	۲۸۷	که چرخا
۲۷۰	را و غفقی	را و غفقی	۲۸۹	زبس
"	میران و بیا	میران و بیا	۲۹۳	بریک



نوع	کتاب	مصحف	نسخه	کتاب	مصحف
۲۹۲	۲	نزار و نندو	۳۱۵	۱۸	پن نخت چو زبنت
۲۹۶	۵	پاشاه	۳۱۷	۱۹	عرت عمارت
۲۹۷	۱	بغایت	۳۱۸	۳	رکاه رنگ رخسار
۲۹۷	۷	چو محکوم	۳۲۷	۱۳	کبریک که بیک
۲۹۸	۱۶	طبیعت	۳۲۵	۱۳	بسط
		طبیعت	۳۲۶	۱	بله
		اختتام نیک	۳۲۷	۱۳	غرا حرا
		من زکریا	۳۲۹	۸	ایام بید
		اد ویده			و سکار
۲۹۸	۱	بیت		۹	درین نزه
۳۰۱	۹	تیر و گاه		۱۳	موجود است
	۱۸	طرفیت	۳۳۲	۱۲	کردن چو
۳۰۳	۱۳	جکیتال	۳۳۹	۱۹	پانست
۳۰۹	۶	بالکند	۳۳۷	۱۹	مهار راو
۳۱۳	۱۲	فرستاد	۳۳۸	۱۵	دایم خب
۳۱۵	۳	غریو		۱۷	طالب خب
	۱۷	غزویت		۱۸	سکن

نوع	کتاب	مصحف	نسخه	کتاب	مصحف
۳۵۳	۳	دودمان مصطفی	۳۸۰	۳	شمه
۳۵۴	۱۶	جوانت	۳۸۰	۸	تفائل
۳۵۹	۱۵	مفتوحان	۳۸۲	۱۷	سازنی ال
۳۶۳	۹	نمیشد	۳۸۳	۱۷	خود پند
۳۶۷	۸	سیراب	۳۸۳	۱۲	بی و صول
	۱۳	تین	۳۸۵	۹	پربدی درود
۳۶۸	۲	شرف	۳۸۵	۱۷	سجاف
۳۶۹	۷	ذیقعه	۳۸۶	۱۰	رفت ورق
	۱۵	رحمة الله			گوهر تیج
۳۷۰	۳	کره		۱۸	روشنی
۳۷۱	۱۹	معلقه	۳۸۸	۱۳	سراواتاب
۳۷۲	۱۵	شاه امیر الله	۳۸۹	۷	حمد النبی
	۱۶	مدنی	۳۹۰	۵	سید اخام
	۱۷	عبود			عبایت جبر
۳۷۴	۱۸	میش	۳۹۱	۶	سید سخن
۳۷۸	۹	مهر مری	۳۹۲	۱۳	فوج تربت
۳۸۰	۳	دین و دولت		۱۹	این است





نصفه	ک	ص	نصفه	ک	ص
۳۹۵	۴	ضرافت خو	۴۲۶	۱۸	Smith
۴۰۱	۱۲	سلام	۴۲۷	۱۴	جوق جوق
۴۰۳	۲	ستواری	۴۲۸	۱۹	سم سمک
۴۰۵	۱۱	بروش	۴۳۱	۳	جان ما آبرو
۴۰۷	۱۴	زوراد و جوب	۴۳۲	۲	حرا
۴۱۰	۲	آردمانی مان	۴۳۳	۱۰	مرحم
۴۱۳	۲	حشرات	۴۳۴	۴	عقیدت نین
۴۱۴	۳	بیکرم	۴۳۵	۴	از طرف
۴۱۵	۴	شیوا پراند	۴۳۶	۱۴	تنگ
۴۱۶	۱۰	پنج سزار	۴۳۷	۳	بودمه
۴۱۷	۱۵	مهره بازی	۴۳۸		فرود
۴۱۸	۹	پیش ازین	۴۳۹		بعید الخالق
۴۱۹	۱۲	غرق	۴۴۰		قسم
۴۲۰	۱۸	کینه میرک	۴۴۱		ینی یونی
۴۲۱	۱۳	برای کواب	۴۴۲		اگر قسم
۴۲۲	۱۱	زرنامه	۴۴۳		یونی
۴۲۳	۱۱	بریک	۴۴۴		آتشبار

۹۸  
۱  
۳  
۹  
۱۲  
۱۵



